به فرمان

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است والبته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد.

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۳۵

تقویم البلدان

تألیف

ابوالفداء

ترجمهٔ

عبدالمحمّد آیتی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۹۹

از این کتاب
۱۵۰۰ نسخه در پائیز ۱۳۴۹ درچاپخانهٔ زر
چاپ شد

فهرست کتاب

مقدمه

این کتاب تقویم البلدان کـه به قول رنو Reinaud «در تمام قرون وسطی در اروپا کتاب ورساله‌ای که بتوان بر آن ترجیح نهاد تألیف نشده» اثری است درجغرافیا جامع محاسن همهٔ کتب پیش ازخود از ابوالفداء عمادالدین اسماعیل فرزند نورالدین علی بن محمودبن محمدبن عمربن شاهنشاه بن ایوب بن شادی که شاهنشاه برادر صلاح‌الدین ایوبی بود واین خاندان، کردان بودند.

اوبه‌سال ۶۷۲ دردمشق متولدشد. درکودکی فرهنگ وادب زمان خودرا همراه بافنون سپاهیگری آموخت وآنسان که درمضمار علم وادب سرآمد همگنان بود درمیدان کارزار نیز یکه‌تاز وگردنفراز بود. جودت ذهن و فیضان قریحت و قدرت شاعری را با ذوق تحقیق و تألیف درهم آمیخت چنانکه جهانداری و سیاست را با لشکرکشی و کشورگیری همراه داشت.

دوازده ساله بود که در استخلاص قلعهٔ مرقب از دست مهاجمان صلیبی شرکت جست ودرشانزده‌سالگی دراخراج آنان ازطرابلس همراه سپاه‌اسلام بود وگویا آخرین بار که اورا درپیشاپیش سپاه می‌بینم سال ۷۱۵ باشدکه در لشکرکشی به‌آسیای صغیر شرکت داشت.

درآغاز از امرای دمشق بود سپس در اثر خدمات شایانی که از او مشاهده افتاد الملک‌الناصر اورا وعدهٔ سلطنت حماة داد وچندی بعد به همین منظور از دمشق به قاهره رفت.سلطان اورا گرامی داشت و خلعت و نعمت بخشید و به‌لقب الملک‌الصالح ملقبش ساخت وسلطنت حماة به‌اوداد. در سال ۷۱۰ به‌حماة آمد و بر اریکهٔ قدرت نشست و هفت سال بعدکه در رکاب سلطان به‌سفر حج رفت لقب الملک‌المؤید یافت. و سلطان به‌اواجازه داد تا درحماة به‌عنوان سلطان حماةواعمال آن به‌نامش خطبه‌کنند.

حماة در آن‌عصر یکی ازمراکز ادب ومجمع گروهی ازشعرا و ادبا بود. ابوالفداء که خود درشعرصاحب طبع بود ، ارباب این صنعت را نیکو می‌داشت چنانکه‌ابن‌نباته و صفی‌الدین حلی و شهاب‌الدین حلبی را درمدح اوقصائد است .

درسال ۷۲۱ کتاب تقویم‌البلدان را به‌پایان آورد ویازده سال بعد یعنی به سال ۷۳۲ درسن شصت سالگی دیده ازجهان فروبست .

جغرافیا نویسان پیش‌ازابوالفداء اگر درتألیف کتب خود انگیزهٔ دیگری‌داشته‌اند ابوالفداء درتدوین تقویم‌البلدان انگیزه‌ای سیاسی داشته است . بدین‌معنی که به‌مقتضای موقع و مقام خود به تألیفی نیاز می‌داشته که بدون هیچ اطناب ممل و ایجاز مخلی اورا ازمکان جغرافیائی هربلد باذکرپاره‌ای ازخصوصیات آن آگاه کند وکتب دیگرجغرافیایی که ازاین پیش تألیف یافته بودند هریك به‌تنهائی این‌مقصود رابرنمی‌آورده‌اندچنانکه در مقدمه گوید : چون به‌مطالعه کتب مؤلفه دربیان احوال بلاد ونواحی روی زمین از کوهها ودریاها وغیرآنها پرداختم درآن میان کتابی را کـه مقصود مرا برآورد نیافتم آنگاه به‌نقد یك‌یك‌کتب معروف جغرافیاپرداخته وبرهریك عیبی گرفته‌است که‌مثلاکتاب ابن‌حوقل وادریسی وابن‌خردادبه را ازآن جهت که به‌ضبط نامها وذکرطول وعرض بلاد نپرداخته‌اند باهمه تفصیلی که به‌کارداشته‌اند مفید فایدت تام نمی‌داند . وزیجها را اگر چه‌طول وعرض بلاد را دربردارند ، بدان سبب که از تحقیق نامها وذکر اوصاف شهرها عاری هستند نپذیرفته . و کتبی دیگر چون الانساب سمعانی و المشترك یاقوت و مزیل الارتیاب والفیصل ابوالمجد اسماعیل موصلی راکه متعرض طول و عرض بلاد نشده‌اند ناقص می‌داند. واقدام خودرا درتألیف این‌کتاب چنین توجیه می‌کند که : «چون بدین عیبها آگاه شدیم آنچه رادرآن کتابها پراکنده بود در این مختصر گرد آوردیم» آنگاه درتدوین مطالب روش ابن جزله را درتألیف تقویم‌الابدان اتخاذ کرده است .

کتاب ابوالفداء بدین‌علل که برشمرده یکی‌ازکتب مفید جغرافیاست‌که از همان اوان تألیف مورد توجه اهل‌فن واقع گردیده است.چنانکه ذهبی متوفی به‌سال ۷۴۸ که ازمعاصران مؤلف بودآنرا تلخیص کرد ودرسال ۹۹۷ سپاهی‌زاده به‌ترتیب حروف‌الفبا تنظیمش کرد وبااضافاتی «اوضح‌المسالك الی‌معرفت‌البلدان والممالك» نامید . همچنین مورد توجه علمای مغرب زمین واقع شد واز اواسط قرن شانزدهم گهگـاه ترجمه‌هائی ازپاره‌ای ازقسمتهای آن به‌یکی از زبانهای اروپائی منتشر شده است . تاآنکه در سال ۱۸۴۰ متن‌کتاب به‌وسیلهٔ رنو و دسلان De S ane بامقابله باچندنسخهٔ دیگر به‌شیوه‌ای

دلپذیر به‌طبع رسید . ودرسال ۱۸۴۸ ترجمهٔ قسمتی ازآن بهزبان فرانسوی به‌قلم رنو و۳۵ سال بعد یعنی درسال ۱۸۸۳ ترجمهٔ قسمت دیگر کتاب بهمان زبان به قلم گیار Guyard نشریافت واین ترجمهٔ ماازروی‌چاپ‌منقح رنو انجام گرفته است .

ضبط اعلام جغرافیائی جز آنچه درکتاب آمده است بیشتر از روی معجم‌البلدان یاقوت صورت‌گرفته واندکی‌دیگر که درهیچیك ازین دومأخذ نیامده بود ازروی‌ضبطی که آن دومترجم دانشمند درترجمه فرانسوی‌آن ملحوظ داشته بودند انجام یافته است.

گفتنی است که درمورد شناسائی ونقد مآخذ و نیز توضیح ونقد مطالب و اعلام جغرافیائی و تاریخی که درکتاب آمده به‌طورتفصیل آنچنانکه دقیقه‌ای فروگذارنگردد نیازمند به‌مجلد دیگری است دست کم نصف همین کتاب . که بندهٔ مترجم ترجیح داد نخست اصل اثر رادراختیار اربـاب‌نظر بگذارد و سپس در فرصت مناسبتری بادقت و استقصای بیشتردرمجلد دیگری حواشی آنرا .

عبدالمحمدآیتی

نهم آبان‌ماه هزاروسیصدوچهل‌ونه

ترجمهٔ

تقویم البلدان

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

و به نستعین

الحمدلله حمداً یلیق بجلاله و صلی‌الله علی سیدنـا محمد و آله . و بعد : چون به مطالعهٔ کتب مؤلفه دربیان احوال بلاد و نواحی روی زمین، از کوهها و دریاها و غیر آنها پرداختم در آن میان کتابی را که مقصود مرا برآورد نیافتم . از جملهٔ کتب این فن که بر آنها دست یافتم ، یکی کتاب ابن حوقل بود . این کتاب بـا وجود آنکه کتابی طولانـی است و اوصاف بلاد به‌تفصیل درآن بیان‌شده ، ولی ضبط نام‌ها و ذکرطول وعرض بلاد در آن نیامده . بنابر این بیشتر آنچه را کـه آورده هم از جهت نـام مجهول است و هم از حیث مکان و با وجود جهل به این دو، فایدهٔ تام حاصل نشود .

و دیگر کتاب شریف ادریسی بـود در ممالك و مسالك و کتـاب ابن خردادبه و غیر ایشان ، کـه همه از این جهت که به تحقیق نام‌هـا و ذکر طول وعرضها نپرداخته‌اند گوئی پای برجای پای ابن حوقل نهاده‌اند .

اما زیجها وکتبی که در بیان طول و عرض بلاد نوشته شده ازتحقیق نام‌ها عاری است و به ذکر اوصاف شهرها نپرداخته . و بـرعکس کتبی

که در آنها به تصحیح نام‌ها وضبط آنها توجه شده بود ، چون:«الانساب» سمعانی و « المشترك » یاقوت حموی و « مزیل‌الارتیاب عن مشتبه‌الانتساب » و « الفیصل » هر دو تألیف ابوالمجد اسماعیل بن هبةالله موصلی ، متعرض طول و عرض بلاد نشده بودند . و این خود روشن است که چون طول و عرض بلدی دانسته نشود ، سمت آن مجهول ماند و جانب شرقی و غربی و جنوبی و شمالی آن شناخته نگردد .

چون بدین عیب‌ها آگاه شدیم آنچه را در آن کتابها پراکنده بود در این مختصر گردآوردیم ؛ بدون آنکه مدعی شویم که بر همهٔ بلاد عالم یا حتی بربیشتر آنها احاطه یافته‌ایم. و هر گز در این فن چنین‌طمعی نباید داشت چه همهٔ کتب جغرافیا از آنهمه مطالب جز اندکی از بسیاررا در بر ندارد .

مثلاً از اقلیم چین با همه عظمت و کثرت بلادآن جزآگاهی‌اندکی به ما نرسیده ، آنهم بدون آنکه بتوان آن را محقق دانست . و همچنین است اقلیم هند، که آنچه از اخبار آن به ما رسیده مضطرب و نامحقق است . و نیز بلاد بلغار و چَرکَس و روس و سِرب و اولَق و فرنگ از خلیج قُسْطَنْطینیّه تا دریای محیطغربی ، که با وجود آنکه بلادی بسیار و ممالکی عظیم هستند نام شهرها و احوال آنها بر ما مجهول مانده و جز اندك ذکری از آنها به میان نیامده است .

وهمچنین است سرزمینهای سیاهان ــ از طرف جنوب ــ که با وجود آنکه مشتمل بربلاد بسیار و اقوام مختلف است از : حَبَش و زنج و نُوبَه و تَکْرُور و زَیْلَع و غیر ایشان ، جز اندکی از اخبار بلادشان به مانرسیده است .

و به زودی آگاه خواهی شد ، که ما در این مختصر آنچه را که

در کتب مختلف پراکنده بود گردآورده‌ایم . و در تألیف خود طریقهٔ ابن جزله را در کتاب «تقویم‌الابدان» در طب ، پیش گرفته‌ایم و آن را « تقویم البلدان» نامیده‌ایم .

اینك پیش از آنکه در جدولها به ذکر بلاد پردازیم آنچه را که شناختن آن واجب است از زمین و اقلیم‌های هفتگانهٔ آن و دریاها ذکر می کنیم .

در معرفت همهٔ زمین

همانطور که در کتب هیئت به چند دلیل ثابت شده ، زمین کروی شکل است . و از آن دلایل یکی این است که :

طلوع و غروب کواکب نسبت به‌اهل مشرق پیش از طلوع و غروب آنهاست نسبت به‌اهل مغرب. و این دلیل بر استدارت‌زمین است از مشرق به‌مغرب. وارتفاع قطب و کواکب شمالی و انحطاط‌قطب و کواکب جنوبی برای کسانی که در شمال ایستاده‌اند و ارتفاع قطب و کواکب جنوبی و انحطاط قطب و کواکب شمالی برای آنان که در جنوب هستند و مرکب شدن این دو اختلاف برای کسانی که در سمتی میان این دو سمت قرار دارند دلیل بر استدارت همهٔ زمین است .

اما پستی و بلندی‌های روی زمین چون کوهها و دره‌ها آن را از کرویت خارج نسازند . چه این پستی‌ها و بلندی‌ها در برابر عظمت زمین محسوس نیستند و در علم هیئت ثابت شده که کوهی که نصف فرسخ بلندی آن باشد در مقابل همهٔ زمین به‌قدر خمس سبع عرض یك دانهٔ جو است ، در مقابل کره‌ای که قطرش یك ذراع باشد .

و نیز درعلم هیئت به‌چند دلیل ثابت شده که زمین دروسط فلك است

و ازدلایل این ادعاء است : انخساف ماه هنگام مقابلهٔ حقیقی با خورشید ، که کرهٔ زمین در میانه حایل شود .

کسی که بر روی زمین ایستاده باشد سرش به طرف محیط فلك خواهد بود ، و آن سمت را فوق‌گویند و پاهایش به طرف مرکززمین‌باشد و آن سمت را تحت خوانند . و سطح محدب زمین موازی است با سطح مقعر فلك محیط بر آن . وکسی که برروی زمین حرکت‌کند سراو همواره محاذی جزئی از فلك باشد .

اینك مثالی برای آگاهی ذهن براین مطلب : اگر حرکت برروی همهٔ زمین ممکن باشد و فرض شود که سه‌تن از یك موضع به راه افتند و یکی به سمت مغرب رود و یکی به جانب مشرق و یکی درجای‌خود بماند تا آن دویك دور زمین را طی کنند و آن که به طرف مغرب رفته از جانب مشرق به نزد او بازگردد و آن‌که به طرف مشرق رفته از جانب مغرب به نزد او بازگردد ، روزهای آن‌که به طرف مغرب رفته یکی کمتر و روزهای آن‌که به طرف مشرق رفته یکی بیشتر خواهد بود . زیراکسی که به‌طرف مغرب رفته به فرض آنکه زمین را در مدت هفت روز موافق مسیر خورشید طی‌کند ، غروب آفتاب برای او در یك روز به‌قدر سبع دور تقریباً تأخیر کند . پس در مدت هفت روز که یك دور کامل را به پایان رسانیده ، یك روز تمام شود . و آن‌که به جانب مشرق رفته و حرکتش مخالف حرکت خورشید بوده، غروب آفتاب برای او ، در هرروز به قدر سبع دور پیش افتد و در مدت هفت روز ، یك دورکامل شود و برروزهای او یك روز افزوده‌گردد . پس اگردر روز جمعه ازیکدیگر جدا شده‌باشند و روز جمعهٔ دیگر ، نزد آن‌کس که برجای مانده بازگردند ، آن روز نسبت به‌کسی که به جانب مغرب رفته و اینك از مشرق باز می‌گردد روز پنجشنبه و نسبت‌به

کسی که به‌جانب مشرق‌رفته و اینك از مغرب باز می‌گردد روزشنبه خواهد بود و همین حال باشد اگراین امر در ماه‌ها و سال‌ها فرض شود .

در معرفت اجزای زمین

خط استواء دایرهٔ عظیمه‌ای‌است فرضی، که بردو نقطهٔ اعتدال ربیعی و خریفی می‌گذرد و زمین را به دونیمهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می کند .

هرگاه‌دایرهٔ عظیمهٔ دیگری فرض شود که بردو قطب این‌دایره‌بگذرد زمین به چهار ربع تقسیم گردد . یکی از دو ربع شمالی مسکون است و احوال سه‌ربع دیگربرما مجهول .

بیشترین معتقدندکه آن سه ربع دیگررا آب فراگرفته است .

و از این رو حکم به آبادانی یك ربع زمین کرده اند ، که چون حوادث فلکی مثلاً خسوفات را رصدکنند این حوادث را مردمی که در مشرق ساکن‌اند دوازده‌ساعت زودتر ازمردمی که درمغرب ساکن‌اند رؤیت کنند و اگر برای هرساعت پانزده درجه فرض شود و دوازده ساعت را در پانزده ضرب کنند صدوهشتاد درجه‌که نیمی از دور همهٔزمین است، حاصل شود . و از این‌رو قسمت معمور زمین را در نصف شمالی دانسته‌اند ، که هنگام نیمروز در هیچ جا دیده نشده که سایه‌ها به طرف جنوب افتند مگر در پاره ای اندك از جای‌ها چون حوالی زَنْجْ و حَبَشَه . ولی هرگز عرض آن از سه درجه افزون نگردد . و در جانب شمالی نیز در آنجاکه عرضش از تمام میل‌کلی بگذرد به سبب شدت سرما کسی مسکن نکنند .

و مقصود از میل‌کلی عرض شصت وشش درجه و نصف درجه است .

دریا بیشتر اطراف زمین را فرا گرفته است . اما جانب غربی و شمالی و جنوب شرقی آن معلوم است ولی جنوب غربی آن ، نامعلوم

بود . چه تاکنون کسی از راه دریا به آنجا نرسیده است . و نیز ما را به قسمت شمال شرقی بحرمحیط آگاهی نیست .

وگفته شده است که: سبب آبادانی ربع شمالی وخرابی ربع‌جنوبی نزدیك بودن خورشیداست به آن ، چه وقتی خورشید درسمت ربع‌جنوبی باشد در هنگام حضیض در بروج جنوبی قرارگیرد . پس دراین هنگام به زمین نزدیکتر و شعاعش بیشتر و اثرش شدیدترگردد .

ولی نصیرالدین این تعلیل را ضعیف شمرده و گفته است که : تفاوت میان کوچکی خورشید از جهت بودن آن دراوج و بزرگی آن از جهت بودن آن در حضیض به حس در نیاید . بنابراین بعید می‌نمایدکه تأثیرش به‌حدی باشدکه از دوموضع‌همانند، یکی‌رامسکون و دیگری‌را غیرمسکون سازد . واین را علتی جز ارادهٔ خداوند نیست .

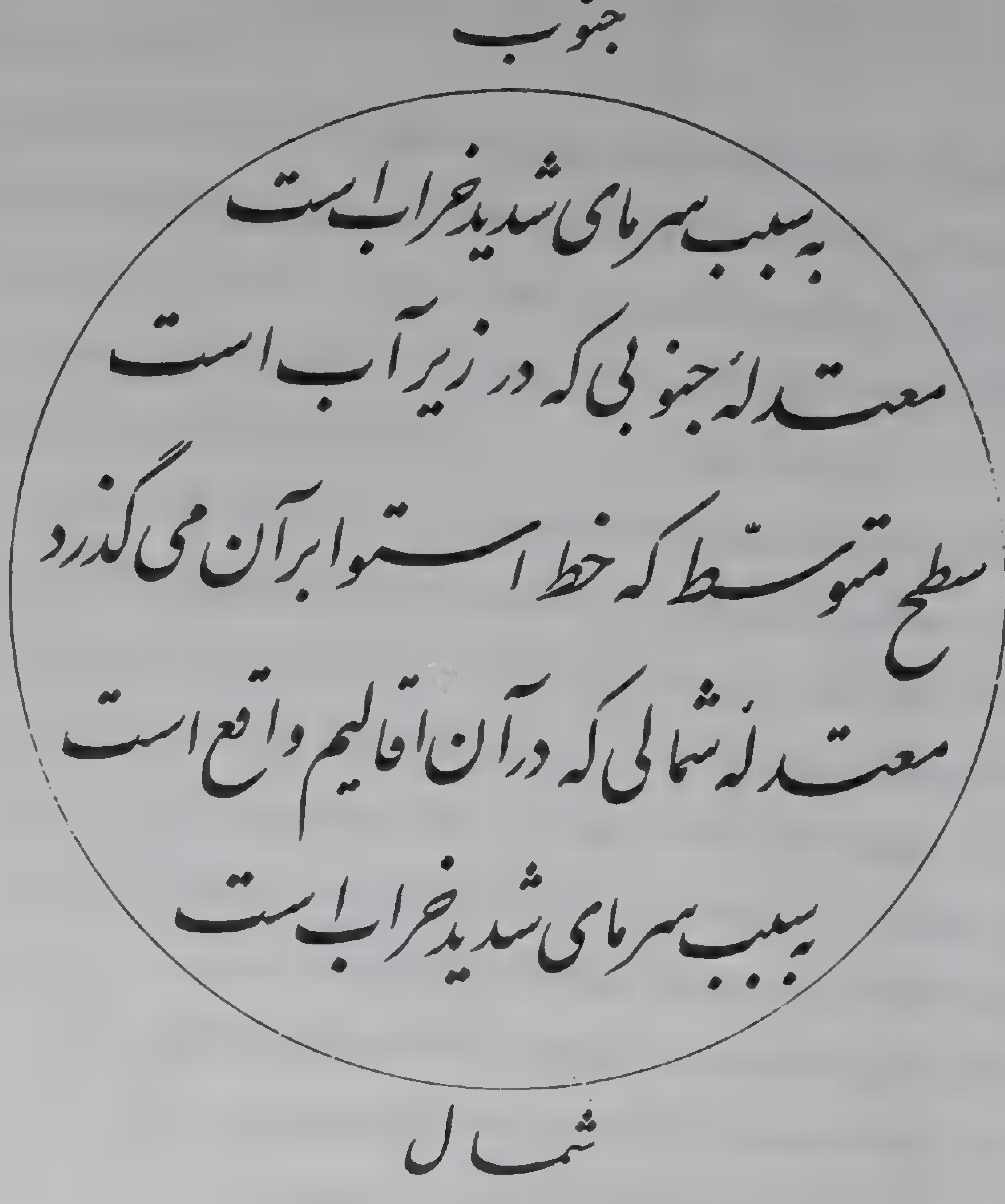
ونیز در تعلیل‌این موضوع‌گفته اندکه : سبب آن مسامتهٔ طریقهٔ‌محرقه است و مراد به طریقهٔ محرقه ، مابین هبوط نیرین است . و آن از اثناء میزان باشد تا اثناء عقرب و این نیز تعلیلی ضعیف است . و نصیر گوید : از خرافات اهل احکام باشد .

فصل- مشائیان و جمهور منجمان معتقداندکه : زمین منقسم به‌پنج قسمت است . و این قسمتهارا دایره‌هائی متوازی و موازی با معدل‌النهار از یکدیگر جدا سازد . از جملهٔ این دایره‌ها ، دو دایره است‌که قسمتهای خراب زمین راکه به‌علت نزدیکی به دوقطب در نهایت سرما هستند ، از سایر قسمتها جدا می‌کنند .

این دوقسمت خراب دوقطعهٔ طبلی شکل هستند که یکی از آن‌دو شمالی است و دیگری جنوبی. وبه هریك ازاین قسمتهای‌طبلی‌شکل‌قسمتی از کرهٔ زمین احاطه‌کرده است .

سطح مستوی میان این دو منطقهٔ طبلی شکل را با سه خط موازی چنان تقسیم می کنند که بر هریك دوسطح دایره شکل محیط است . سطح میانی شامل خط استواء است و به سبب گرمای زیاد بیشتر آن خراب است. اما دوسطحی که بردوجانب آن هستند ـ یکی شمالی و دیگری جنوبی ـ مناطق معتدله باشند . اما منطقهٔ معتدلهٔ جنوبی بنابرمشهور درزیرآب است.

این شکل صورت کرهٔ زمین را نمایش دهد :



ذکر خط استواء

خط استواء از دریای چین بر دریای هند بر زَنْجْ و درمغرب بر بیابان‌های سودان می‌گذرد و به دریای محیط غربی منتهی می‌شود.

کسی که درمناطقی باشد که خط استواء بر آن می‌گذرد شب وروزش را در طول ساعات اختلافی نباشد. و دوقطب عالم برافق بلدهٔ او خواهد بود. و مدارات قائم برافق او باشند و خورشید در هرسال دوبار: یك‌بار درحمل ویك‌بار در میزان، بر سمت‌الرأس اوگذرد.

برخی معتقداند که منطقهٔ استوائی اعدل مواضع است و بعضی گویند در غایت گرمی است. و آن را به جهت استواء شب و روزش بدین نام خوانده‌اند. و به سبب آنکه در آنجا آفتاب سخت می‌تابد، مردمش معتدل‌المزاج نیستند و همهٔ کسانی که از حیث رنگ بشره و موی و قیافه شبیه به آنان هستند آنچنان باشند.

در منطقهٔ استوائی، در مدت دوازده ماه، یعنی یکسال کامل دو بهار و دو تابستان و دوپائیز و دو زمستان باشد. بدین معنی که خورشید چون به حمل درآید در سمت‌الرأس مردم آن دیار باشد، و آن آغاز تابستان نخستینشان بود. و چون به‌نیمهٔ برج ثور درآید، آغاز پائیز نخستین‌باشد. و چون به اول برج سرطان درآید، آغاز فصل زمستان نخستین بود. زیرا در این‌هنگام درنهایت بعداز خط استوا باشد در جانب شمال. و چون به نیمهٔ برج‌اسد رسد، بهار دوم آغازشود و چون به‌میزان درآید تابستان دوم باشد. وهنگامی که به‌نیمهٔ عقرب‌رسد پائیزدوم آغازگردد. و وقتی که به‌اول جدی‌درآید آغاز زمستان دوم‌باشد. چه‌دراین‌هنگام درنهایت بعد است ازخط استوا درجانب جنوب. وچون به‌نیمهٔ‌برج‌دلو داخل‌شود، بهاردوم فرا رسد.

سخنی کلی در اقلیم‌های هفتگانه

بدان که بیشتر معمورهٔ زمین میان عرض ده درجه تا حدود پنجاه درجه واقع شده . و اهل این صناعت آن را به اقلیمهای هفتگانه قسمت کرده‌اند تاهر اقلیمی تحت مداری باشد که احوال همهٔ مواضع آن شبیه به یکدیگربوده باشد .

طول هراقلیم میان مشرق و مغرب است و عرض آن مقدار اندکی است که موجب زیادت نصف ساعت شود در طولانی‌ترین روز سال .

جمهور مبدأ طولها را از جانب مغرب اعتبار کرده‌اند ، تا آنکه ازدیاد عدد طولها (= بعد شهرها) در جهت توالی بروج باشد. و از آن‌رو مبدأ عرض را خط استوا گرفته‌اندکه بالطبع مبدأی، متعین باشد .

برخی گفته‌اند که: مبدأ عمارت در مغرب ، جزایر خالِدات است . و ازاین‌رو مبدأ طول را از آنجا حساب کرده‌اند . باید دانست که جزایر خالِدات اکنون غیرمعمور است . و برخی مبدأ طول را ساحل دریای غربی نهاده‌اند . و میان این دو ده‌درجه از دور معدل‌النهار تفاوت است .

و نهایت عمارت در جانب شرقی موضعی است به نام گَنْگْدِز .

میانهٔ دو نهایت شرقی و غربی را بر روی خط استواء قُبَّةُالارض

گویند و آن در فاصلهٔ ربع دور است از مبدأ غربی. و چون درمبدأ غربی- یعنی اینکه آیا جزایرخالِدات است یا دریای غربی - اختلاف است، در موضع قُبّةُالاَرض نیز اختلاف افتاده است.

اما اقالیم هفتگانه بر حسب عروض: بدان که آخر هر اقلیمی آن سوی اقلیمی است که در پهلوی او قرار گرفته. و در ترتیب اقالیم به حسب عروض نیز اختلاف کرده‌اند. گروهی مبدأ اقلیم اول را خط استواء و آخر اقلیم هفتم را نهایت عمارت زمین دانسته‌اند. اما آنچه محققان بر آنند اینست که:

اول اقلیم اول در عرض دوازده درجه و دو ثلث درجه است و آخر اقلیم هفتم در عرض پنجاه درجه و ثلث درجه. ما نیز دراین مختصر، اقالیم را بدین نحو ترتیب داده‌ایم.

در مورد طول‌های جغرافیائی نیز بر طبق اختیار متأخران مبدأ را ساحل دریای مغرب گرفته‌ایم. و اکنون به ذکر اقالیم هفتگانه می‌پردازیم.

اقلیم اول - مبدأ آن موضعی است که طولانی‌ترین روز آن دوازده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض آن دوازده درجه و دو ثلث درجه و وسطش موضعی است که روز سیزده ساعت باشد و عرض آن شانزده درجه و نصف و ثمن درجه و آخرش موضعی است که روز سیزده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض بیست درجه و ربع و خمس درجه اندکی کمتر-زیرا گفتیم که آخر آن آنسوی اول اقلیم دوم باشد - واول اقلیم‌دوم بیست درجه و ربع و خمس درجه است. پس آخر اقلیم اول اندکی از آن کمتر خواهد بود. بنابراین وسعت اقلیم اول هفت درجه و دو ثلث درجه و ثمن درجه است تقریباً. و اما مساحت آن‌را، با مساحت اقلیمهای دیگر در آتیه خواهیم گفت انشاءالله تعالی.

اقلیم دوم ـ مبدأ آن موضعی است که طولانی‌ترین روز آن سیزده ساعت وربع ساعت باشد وعرض بیست درجه وربع و خمس درجه و وسطش موضعی‌است که طولانی‌ترین روز سیزده ساعت و نصف ساعت باشد وعرض بیست و چهار درجه ونصف و سدس‌درجه و آخرش موضعی است که روز سیزده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض بیست و هفت درجه و نصف درجه اندکی کمتر. پس وسعت اقلیم دوم هفت درجه و سه دقیقه است، تقریباً.

اقلیم سوم ـ مبدأ آن موضعی است که روز آن سیزده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عـرض بیست و هفت درجه و نصف درجه و وسطش موضعی است که روز چهارده ساعت باشد و عرض سی‌درجه و دو ثلث درجه و آخرش موضعی است که روز چهارده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض سی و سه درجه و نصف و ثمن درجه، اندکی کمتر. پس وسعت اقلیم سوم شش درجه و ثمن درجه است، تقریباً.

اقلیم چهارم ـ مبدأ آن موضعی است که روز آن چهارده ساعت و ربع ساعت باشد وعرض سی‌و سه ونصف وثمن درجه و وسطش‌موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف ساعت باشد و عرض سی و شش درجه و خمس و سدس درجه و آخرش موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف و ربع ساعت و عرض اندکی کمتر از سی و نه درجه و عشردرجه‌کم. پس وسعت اقلیم چهارم پنج درجه وهفده‌دقیقه است، تقریباً.

اقلیم پنجم ـ مبدأ آن موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض سی‌ونه‌درجه و عشردرجه‌کم و وسطش موضعی است که روز آن پانزده ساعت‌باشد و عرض‌چهل‌ویك درجه وربع درجه و آخرش موضعی است که روز آن پانزده ساعت و ربع‌ساعت‌باشد

و عرض چهل‌وسه درجه و ربع و ثمن درجه ، اندکی کمتر. پس وسعت اقلیم پنجم چهار درجه و ربع و ثمن و عشر درجه باشد ، تقریباً .

اقلیم ششم- مبدأ آن موضعی است که روز در آن پانزده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض چهل‌وسه درجه و ربع و ثمن درجه و وسطش موضعی است که روز آن پانزده ساعت و نصف ساعت باشد و عرض چهل‌وپنج درجه و ربع و عشر درجه و آخرش موضعی است که روز آن پانزده ساعت ونصف و ربع‌ساعت باشد وعرض‌چهل‌وهفت درجه وخمس درجه ، اندکی کمتر . پس وسعت اقلیم ششم سه درجه و نصف و ثمن و خمس درجه باشد ، تقریباً .

اقلیم‌هفتم- مبدأ آن موضعی است که روز آن پانزده ساعت ونصف و ربع ساعت باشد و عرض چهل‌وهفت درجه و خمس درجه و وسطش موضعی‌است که روز شانزده‌ساعت باشد وعرض چهل‌وهشت درجه ونصف و ربع و ثمن درجه و آخرش موضعی است که روز آن شانزده ساعت و ربع‌ساعت باشد وعرض پنجاه درجه و ثلث درجه. پس وسعت اقلیم هفتم سه‌درجه و هشت دقیقه باشد ، تقریباً .

دیده‌ایم که اغلب مؤلفانی که کتبی در اطوال و عروض ، از زیجات و غیر آن ترتیب می‌دهند ، هر موضعی را در اقلیم مربوط به خود ثبت نمی‌کنند؛ بلکه برخی از اماکن اقلیمی‌را در اقلیم دیگرمی‌نویسند. هرکس دراین‌باره اندیشیده باشد صحت‌گفتار مارا درخواهد یافت . ولی ما این نکته را مراعات‌کرده‌ایم و هرمکانی را دراقلیم خود ثبت نموده‌ایم .

بدان‌که : بلاد کثیری هستند که‌از اقلیمهای هفتگانه‌به شمار نیامده‌اند. این بلاد یاآنسوی اقلیم اول‌اند درجهت جنوبی، ویاآنسوی اقلیم هفتم‌اند درجهت شمالی ، تاپایان عمارت زمین ازجانب شمال .

اما ساعات طولانی‌ترین‌روز درعرضهائی که آنسوی اقلیم‌هفتم‌هستند بدین نحواند :

طولانی‌ترین روز به هفده ساعت رسد، درعرض پنجاه وچهار درجه و کسری . و به هیجده ساعت رسد در عرض پنجاه‌وهشت درجه و به‌نوزده ساعت رسد در عرض شصت ویك درجه و به بیست ساعت رسد در عرض شصت‌وسه درجه و به بیست‌ویك ساعت رسد در عرض شصت‌وچهار درجه و نصف درجه و به بیست ودوساعت در عرض شصت‌وپنج درجه و کسری و به بیست وسه‌ساعت رسد درعرض شصت وشش درجه و به بیست وچهار ساعت رسد در عرضی چون تمام میل کلی و آن شصت‌وشش درجه‌و کسری باشد . و به یك ماه رسد در عرض شصت و هفت درجه و ربع درجه و به دوماه رسد درعرض هفتاد درجه ویك‌ربع درجه کم وبه‌سه ماه‌رسد درعرض هفتاد وسه درجه و نصف درجه و به چهارماه رسد در عرض هفتاد و هشت درجه و نصف‌درجه و به پنج ماه‌رسد درعرض هشتادوچهار درجه و به‌نصف سال رسد در عرض ربع دور و آن نود درجه باشد .

فصل - بیرونی در «قانون» گوید : مکان‌هائی را که روی خط استواء باشند عرض جغرافیائی نیست . چه مبدأ عرضهای بلاد خط استواء است. و این از آن جهت است که افق آن موضع ، بر دو قطب عالم گذرد و همهٔ مدارات موازی معدل‌النهار را تنصیف کند . پس در آن بلاد ظهور یا خفاء هیچ مداری ابدی نیست . و شب و روز را در آن از حیث درازی و کوتاهی اختلافی نباشد و جمیع نقاط فلکی را طلوع و غروب باشد . وچون دوقطب فلك‌البروج طلوع وغروب کند منطقة‌البروج به سمت‌الرأس گذرد و جمیع مدارات موازی با معدل‌النهار بر سطح افق قائم باشند و حرکت کواکب ، در آنجا بر استقامت نماید و سعت مشارق و مغارب با

میلها مساوی باشد. چه افق یکی از دوایر میل است. و دوری مکان دو انقلاب ربیعی و خریفی از سمت‌الرأس آن‌موضع، برابر بود. وارتفاعشان از نصف‌النهار چه از جانب شمال و چه از جانب جنوب یکسان باشد. و نیز سایه‌ها در این دو روز از جانب جنوب و شمال برابر بود. و چون خورشید میان دو اعتدال به بالاترین ارتفاع خود رسد، سایه‌ها محوگردد. و مابین این دو روز که آفتاب به سمت‌الرأس گذرد در آن موضع نصف سال باشد، تقریباً.

در صفت معمورهٔ زمین بطور اجمال

بیرونی گوید: رومیان و هندیان بیش از سایر امم به این صنعت پرداخته‌اند. ولی توجه هندیان به پایهٔ یونانیان نرسد. و آنان خود تقدم یونانیان را در این فن تصدیق کنند. از این رو ما به آراء یونانیان میل کنیم و اقوال ایشان را ترجیح دهیم.

در کتب هندیان آمده است که: نصف کرهٔ زمین آب است ونصف دیگر گل. و مقصودشان از آب و گل، دریا و خشکی باشد. و گفته‌اند که بر خط استواء چهار موضع است که فاصلهٔ مابین آنها ربع دور است. و آن چهار موضع عبارت‌اند از جمکوت در مشرق و دریای روم در مغرب و گنگ‌دز که همان قبة‌الارض است و مابین مشرق و مغرب نقطه‌ای است مقاطر قبة‌الارض.

پس از سخن ایشان چنان لازم آید که همهٔ معمورهٔ زمین در نصف شمالی باشد.

اما یونانیان، چون عمارت در دیار آنان به دریای اقیانوس منتهی شود و جز از جزایر نزدیك به ساحل آن دریا خبری نیافته‌اند و از جزایر

دور بی‌خبر مانده‌اند و از جانب مشرق نیز بیش از نصف دور نگذشته‌اند، عمارت را در یکی از دو ربع شمالی پنداشته‌اند. و علم به آنکه چه‌مقدار از زمین معمور است، حاصل نمی‌تواند شد مگر به اخباری که از جانب مردمی موثق رسد و بر گفتهٔ ایشان دلیلی نیست که زیاده از یك ربع معمور نمی‌تواند باشد. بلکه معموره را ربع قرار داده‌اند تاآنکه معلوم شود که بیرون از ربع مذکور معمور هست یانه. بنابراین طول عمارت زیاده از عرض وی باشد. زیرا در جانب شمالی از دوثلث یك ربع دور به‌آنسو، به سبب سرمای زیاد در خور سکونت نیست.

هندیان خشکی روی زمین را به‌زبان خود «سنگ پشت» گویند. زیرا آب آن را از اطراف فراگرفته و او چون قبه‌ای از میان آب نموداراست. و مخصوصاً وقتی معتقد باشند که این قسمت بیرون از آب نصف کرهٔ زمین است این شباهت بیشتر تصورگردد.

ابوریحان گوید: از آن جهت اقیانوس غربی را دریای محیط نامیده‌اند که ساحلش از اقصی نقاط جنوب یعنی محاذی سرزمین سیاهان شروع شده و بر آوْدَغَسْت و سُوس آقْصٰی وطَنْجَه و تاهَرْت و سپس جِلِّیقیَه و سرزمین صقلابها گذرد. و آنگاه به جانب سرزمینهای شمالی می‌پیچد و از آنجا برپشت کوههائی که هرگز کس بدانجا قدم ننهاده و سرزمینهائی که از شدت سرما کسی را یارای سکونت در آنها نیست می‌گذرد و بدون آنکه دیده شود به جانب مشرق امتداد می‌یابد. واز دریای شرقی نیز که دراین ناحیه در پایان عمارت زمین است، به علت دوری و دشواری آن آگاهی حاصل نباشد. ولی اجمالاً می‌توان گفت که: آن نیزچون دریای اقیانوس از جانب جنوبی به شمال امتداد یافته وگویند که در آن سوی کوههای صرده به یکدیگر متصل شوند.

دریای اعظم در جنوب ربع مسکون به دریای محیط شرقی می‌پیوندد. این دریا را به نام سواحل آن یا جزایری که در سرتاسرش پراکنده شده می‌خوانند.

دریای اعظم از سرزمین چین آغاز می‌شود تا به هند و زَنْج رسد. ساحل شمالی آن معمور نیست و نواحی جنوبی آن نامعلوم است. چنانکه هیچ کس از مسافران دریا از آن خبری نیاورده‌اند.

از این دریا خلیجهای بزرگ و کوچك بسیاری به سواحل شرقی داخل شده، که مهمترین آنها خلیج فارس است.

در مبدأ شرقی این خلیج سرزمین مُکْران و برمنتهای آن در مغرب سرزمین عُمان واقع شده.

سپس خلیج قُلْزُم است که در مبدأ آن در مشرق، یَمَن و عَدَن واقع شده و در منتهای آن در مغرب حبشه و رأس دَرْبَرَه.

دیگر خلیج بَرْبَرِی است. وهریك از این خلیجها خود چون دریائی است. دورترین نقطه‌ای که دریانوردان در دریای اعظم از جانب مغرب یافته‌اند سُفالَةُ الزَّنْج است وهنوز کس از آن درنگذشته است. و این بدان سبب است که این دریا در ناحیهٔ مشرق به بر شمالی زند، ودر مواضع بسیاری در آن داخل شده و جزیره‌های بسیاری در آن مواضع باشد. و همچنین خشکی در ناحیهٔ مغرب به دریای جنوبی پهلو زند و در آنجا سیاهان مغرب باشند. واین سیاهان ازخط استواء گذشته و تاحدود جبال قُمْر که سرچشمه‌های نیل است پیش رفته‌اند. در آن ناحیه، دریا، میان کوهها و دره‌هائی پرفراز و نشیب و درجزر و مد و تلاطم است. چنانکه کشتی‌ها را بشکند و دریانوردان را از حرکت باز دارد. و از این تنگه‌ها به دریای اقیانوس پیوندد. البته هیچ کس این اتصال را به‌چشم خود ندیده‌است ولی نشانه‌هائی

است که این امر را اثبات کند.

بدین طریق معمورهٔ زمین را آب دریاها فراگرفته است. درخلال خشکیها، دریاچه‌ها و دریاهای مختلف المقادیر بسیار است. از آن جمله است، دریای نِیْطِش آرْمَنی و دریای روم ودریای خَزَر.

چون سخن دربارهٔ همهٔ معمورهٔ زمین به‌پایان رسید، اینك می‌گوئیم که: همچنانکه آدمیان به‌اجناسی منقسم گردند، زمین هم منقسم به‌اقسامی شود. ومشهورترین آن تقسیم زمین‌است به اقلیمهای هفتگانه که از مشرق به‌مغرب امتداد یافته ودر عرض هر اقلیمی پهلوی اقلیم دیگر قرارگرفته است.

اقلیم به‌معنی ناحیه و رستاق است واصل در آن این است که‌اختلاف محسوس روز وشب است بدین معنی که آن مقدار از عرض راکه موجب تفاوت نصف ساعت شود یك اقلیم خوانده‌اند، چنانکه ذکر شد. این بود آنچه ازگفتار ابوریحان اختیار کرده بودیم.

فصلی در تحقیق امر مساحت

گفتیم که زمین کروی است و در مرکز عالم واقع شده است. پس سطح محدّب زمین موازی سطح مقعر آسمان است. و دوایر عظیمه‌ای که بر سطح زمین‌اند نیزموازی دوایر عظیمهٔ فلکی هستند. وهر دایره ازدوایر عظیمهٔارضی چون دوایر عظیمهٔفلکی به۳۶۰ جزء تقسیم‌شود. و هرجزئی از دوایر ارضی را جزء فلکی برفراز است. بنابراین هرگاه رونده‌ای برروی خط نصف‌النهار–یعنی خطی که از دوقطب شمالی وجنوبی زمین‌می‌گذرد– در سرزمینی هموار وعـاری از دره‌ها وتپه‌ها، بدون هیچ انحرافی بـه راه افتد، تا قطب به قدر یك جزء بالاتر یا پائین‌تر رود مسافتی را که برروی دایره پیموده‌است مقدار یك‌درجه است ودایرهٔ ارضی ۳۶۰ برابر آن است.

این امر را گروهی از قدما از جمله بطلمیوس صاحب «مجسطی» تحقیق کرده‌اند وحصهٔ یك‌درجه ازدایرهٔ خیالی عظیمه را برروی زمین‌شصت و سه میل و دو ثلث میل یافته‌اند.

در عصر مأمون به فرمان او گروهی از حکماء در بیابان سِنْجَار بـه تحقیق‌پرداختند. این‌گروه پس ازآنکه ارتفاع قطب را حساب کردند به دو دسته تقسیم شدند. دسته‌ای به جانب قطب شمالی به راه افتادند ودسته‌ای‌به

طرف قطب جنوبی . اینان تاآنجاکه برایشان میسر بود کوشیدند تا از راه مستقیم منحرف نشوند .

تاآنجاکه قطب‌شمالی برای آنهاکه به طرف‌شمال حرکت می‌کردند یك درجه بالاآمد وبرای آنهاکه به‌طرف جنوب‌می‌رفتند یك درجه انحطاط یافت . سپس به همانجاکه‌آغاز کرده بودند بازگشتند وآنچه راکه به دست آورده بودند با یکدیگر مقابله‌کردند . دسته‌ای پنجاه وسه میل ودو ثلث میل و دستهٔ دیگر پنجاه و سه میل تمام حاصل کـرده بـودند . مقدار بیشتر را برگزیدند .

قبلاً نیزگفته بودیم که قدما در این محاسبه به‌عدد شصت‌وسه میل ودو ثلث میل رسیده بودند . یعنی اختلاف میان محاسبهٔ قدما و متاخران ده میل باشد .

لازم‌است‌دانسته‌شود که این‌اختلاف به‌علت‌خللی‌است که درعمل‌حاصل شود . چه در این راه‌پیمائی از سهل‌انگاری ومسامحه در طی طریق برخط مستقیم نصف‌النهار در امان نتوان بود . ونیز هنگام اندازه‌گرفتن به‌ذرع و غیرآن خطاهائی به وقوع پیوندد .

و نیز دانستی که در مساحت دور زمین میان قدما ومتاخران اختلافی است .قدما مساحت دور زمین را بیشتر از متاخران می‌دانستند ولی‌متاخران در غالب اینگونه اعمال رای قدما را می‌پذیرند . زیرا مسائل زیادی به‌آن تعلق می‌گیرد .

بدان‌که : قدما ومتاخران نیز دراصطلاح ذراع ومیل وفرسخ‌اختلاف کرده‌اند . اما در مورد اصبع اختلافی نیست ، چه همه متفق‌اندکه اصبع شش شعیر باشد ازشعیرهای متوسط که ازپهلو کنار هم چیده باشند. اما ذراع مورد اختلاف است .

قدما ذراع را سی و دو اصبع می‌دانستند و متاخران بیست و چهار اصبع . یعنی ذراع قدما هشت اصبع بیشتر است .

اما میل نزد قدما سه‌هزار ذراع است و نزد متاخران چهارهزار ذراع، ولی این اختلاف لفظی است و مقدار میل نزد هر دوگروه یکسان باشد . زیرا میل در هر حال نودوشش هزار اصبع است . واگر آن را به سی‌ودو تقسیم کنیم حاصل آن سه هزار ذراع واگر به بیست‌وچهار تقسیم کنیم حاصل آن چهار هزار ذراع خواهد شد .

اما فرسخ : نزد قدما ومتاخران هردو، سه میل باشد وچون آن‌را به ذراع بدل کنند میان قدما و متاخران اختلافی لفظی پدید آید . بدین معنی که به ذراع قدما نه هزار و به ذراع متاخران دوازده هزار باشد . و به هر تعبیر سیصد هزار ودوازده هزار کم (= دویست و هشتاد وهشت هزار) اصبع است .

چون دانستی که درنزد قدما، فرسخ نه‌هزار ذراع ومیل سه‌هزار ذراع ونزد متاخران فرسخ دوازده هزار ذراع و میل چهارهزار ذراع باشد پس بدان که میل به هر تقدیر ثلث فرسخ است وهر فرسخی سه میل بود .

فصل ـ مقدار یك درجه به حساب قدما بیست‌ودو فرسخ‌ودو تسع فرسخ است ، زیرا هنگامی که شصت‌وشش میل ودوثلث میل را بر سه تقسیم کنیم دو تسع باقی می‌ماند . ومقدار یك درجه در نزد متاخران نوزده فرسخ‌ویك تسع کم است ، زیرا هنگامی که پنجاه‌وشش رابرسه تقسیم کنیم یك تسع کم آید و آنچه ما بدان عمل کنیم برحسب روش قدما است .

چون به روش قدما عمل کنی وبیست ودو فرسخ ودوتسع فرسخ را که مقدار یك درجه است در سیصد وشصت ضرب کنی مقدار دایرهٔ عظیمهٔ زمین به دست آید و آن هشت‌هزار فرسخ است بدون زیادت ونقصان .

اما تکسیر مساحت زمین براین حساب بیست‌هزار هزار وسیصدوشصت هزار شود ویک ربع آن تکسیر ربع مسکون است. وطول ربع مسکون نصف محیط است وعرض آن ربع محیط .

اما اگر به روش متاخران عمل کنی ونوزده فرسخ ویك تسع فرسخ کم را در سیصد وشصت ضرب کنی مقدار دایرهٔ عظیمه بـه روش متاخران به دست آید و آن شش هزار وهشتصد فرسخ است و از آنچه قدما حساب کرده بودند هزار و دویست فرسخ کمتر باشد .

ذکر مساحت اقلیم‌های هفتگانه برروش قدماومتاخران

ابوریحان‌بیرونی در کتاب «قانون مسعودی» رای متاخران را پذیرفته و برای تعیین مساحت زمین ، درجه‌های هراقلیم را در نوزده فرسخ و تسع فرسخ کم ضرب کرده وگفته است که :

اقلیم اول : طول آن از ساحل دریای غربی تا پایان آن در مشرق صدوهفتاد ودو درجه وبیست‌وهفت دقیقه است . پس مسافت آن سه‌هزار و دویست وپنجاه ودو فرسخ وکسری باشد وعرض آن ازجنوب به‌شمال هفت درجه ودوثلث درجه ویك ثمن درجه باشد . یعنی صدوچهل‌وهفت فرسخ و بیست و هفت دقیقه .

من می‌گویم : اگر مساحت اقلیم اول را به روش قدما خواهی ، صد وهفتاد ودودرجه وبیست وهفت دقیقه را در بیست‌ودو فرسخ ودوتسع فرسخ ضرب کن تا عدد سه‌هزاروهشتصدوسی‌ودو حاصل شود . و تفاوت میان دو مساحت پانصدوهفتاد وچهار فرسخ ونصف فرسخ باشد. یعنی درازای اقلیم اول به حساب متقدمـان همین مقدار از آنچه متاخران به دست آورده‌اند بیشتر است .

همچنین باید درجات عرض ، یعنی هفت درجه و دوثلث درجه‌ویك ثمن‌درجه رادر بیست‌ودو فرسخ‌ودو تسع فرسخ‌ضرب کنی تاعددصدوهفتادوسه فرسخ وسدس فرسخ به‌دست آید. وتفاوت‌میان این‌دو مقدار نیزبیست‌وشش فرسخ شود . یعنی پهنای اقلیم اول به حساب قدما همین مقدار از آنچه متاخران آورده‌اند بیشتر باشد .

اقلیم‌دوم : ابوریحان گوید طول آن از ساحل دریای‌غربی تا نهایت آن در مشرق صدوشصت‌وچهار درجه وبیست دقیقه است . یعنی سه‌هزارو صدوچهار فرسخ وعرض آن هفت درجه وسه دقیقه است . یعنی صدوسی‌و پنج فرسخ وربع وثمن فرسخ .

من می‌گویم : اگر درازای به روش قدما خواهی، باید طول‌مذکور یعنی صدوشصت‌وچهار درجه‌وبیست دقیقه را در بیست ودو فرسخ ودو تسع فرسخ ضرب کنی تاعدد سه‌هزاروششصد وپنجاه‌ودو به دست آید . وتفاوت میان آن دو پانصدوچهل‌وهشت فرسخ باشد . همچنین اگـر درجات عـرض یعنی هفت‌درجه‌وسه‌دقیقه‌را دربیست‌ودوفرسخ ودو تسع‌فرسخ ضرب کنی‌عدد صدوپنجاه ونه ویك ربع بدست آید وتفاوت میان آن دو تقریباً بیست وسه فرسخ وربع فرسخ باشد.

اقلیم‌سوم : طول آن صدوپنجاه‌وچهار درجه‌وپنجاه دقیقه باشد. پس به روش متاخران درازای آن دوهزارونهصدوبیست‌وچهار فرسخ وکسری و به‌روش قدما سه‌هزاروچهارصدوچهل‌فرسخ و کسری‌شود. وتفاوت‌میان آن‌دو پانصدوشانزده فرسخ‌گردد . وعرض آن شش درجه وثمن درجه باشد . پس به رای متاخران پهنای آن صدوپانزده فرسخ ونصف وربع وثمن فرسخ وبه رای متقدمان ، صدوسی‌وشش فرسخ وثمن فرسخ شود . وتفاوت میان‌آنها بیست فرسخ وربع وسدس فرسخ‌باشد .

اقلیم چهارم : طول آن صد وچهل وچهار درجه وهفده دقیقه‌است. پس به روش متاخران درازای آن دوهزار وهفتصدوبیست وپنج فرسخ و به‌روش قدما سه‌هزارودویست وهشت فرسخ ویك ربع فرسخ باشد. وتفاوت میان آن‌دو چهارصدوهشتادودوفرسخ ونصف وربع فرسخ شود. وعرض آن پنج درجه ویك ربع درجه و کسری باشد . پس پهنای آن به رای متاخران نودونه فرسخ و سدس فرسخ شود وبر رای متقدمان صد وهیجده فرسخ وثلث فرسخ گردد . وتفاوتشان نوزده فرسخ وسدس فرسخ باشد .

اقلیم پنجم : طول آن صدوسی‌وپنج درجه و بیست ودودقیقه است و درازای آن به‌قول متاخران دوهزار وپانصدوپنجاه وهفت فرسخ و اندی و به قول قدما سه‌هزاروهشت فرسخ ونصف فرسخ باشد . وتفاوت میانشان چهار صدوپنجاه ویك فرسخ و کسری بود . وعرض آن چهار درجه وربع وثمن وعشردرجه باشد. پس به‌قول متاخران هشتاد و دوفرسخ ونصف وثمن فرسخ وبه‌قول قدما نود وهفت فرسخ وربع فرسخ گردد . وتفاوت میانشان چهارده فرسخ ونصف وثمن فرسخ باشد .

اقلیم ششم : طول آن صدوبیست وشش درجه و بیست وهفت دقیقه است . پس درازای آن به‌قول متاخران دوهزار و سیصد ونود فرسخ ونصف فرسخ وبه رای قدما دوهزاروهشتصد وده فرسخ بود وتفاوت میان آن‌دو، چهار صد ونوزده فرسخ ونصف فرسخ باشد . وعرض آن سهٔ درجه ونصف وثمن و خمس درجه پس به قول متاخران هفتاد ودوفرسخ وکسری وبه‌قول قدما هشتاد وپنج فرسخ وتفاوت میانشان تقریباً ده فرسخ باشد .

اقلیم هفتم : طول آن صدونوزده درجه وبیست وسه دقیقه است. و درازای آن به‌قول متاخران تقریباً دوهزار ودویست وپنجاه وچهار فرسخ و به قول قدما تقریباً دوهزاروششصدوپنجاه ویك فرسخ. وتفاوت میانشان تقریباً

سیصد و نودوشش فرسخ باشد. وعرض آن سه‌درجه وهشت دقیقه وپهنای آن به تقریباً شصت و دو فرسخ وبه قول قدما هفتاد وسه فرسخ و کسری باشد وتفاوت میانشان تقریباً یازده فرسخ بود.

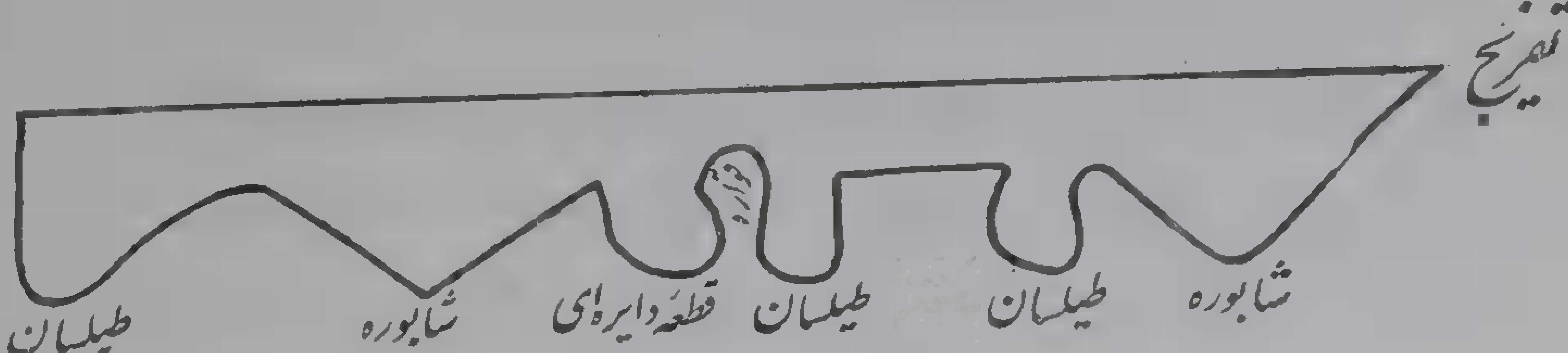
سخنی در دریاها

حکما گویند که : دریای شور یکی از عناصر چهارگانه است .
عناصر چهارگانه عبارتند از: یکی آتش، که جای آن در مقعر فلك هواست. و دیگر هوا، که جای آن زیر آتش است و روی آب. و سه دیگر آب ، که جای طبیعی آن، این است که محیط بر زمین و محاط در هوا باشد . و چهارم زمین ، که جای طبیعی آن باید در وسط همه باشد ، و آب از هر سوی بر آن محیط . ولی عنایت خداوندی برخی از آن را از آب خارج ساخته تا مکان حیوانات بری و نباتات باشد .
گویند که : آن مقدار از زمین که خارج از آب است ، تقریباً ربع آن است .
اما سه ربع دیگر تقریباً ، در آب فرو رفته . و استدلالشان این است که : خدای تعالی هر عنصری را به حالتی آفریده که اگر خواهد بتمامه به عنصر دیگر استحاله شود به قدر آن گردد و اگر آب سه ربع زمین را فرو نمی‌گرفت از حیث کثرت به اندازه‌ای نبود که چون به‌زمین استحاله شود به قدر زمین گردد زیرا چون آب زمین گردد ، از حجمش کاسته‌شود.

و البته بحث در بارهٔ عناصر ، بیشتر از این درخور کتب حکمت بود و مناسب این کتاب نباشد .

و نیز گویند که : دریاهای بزرگ ومشهور پنج است : دریای محیط و دریای چین و دریای روم و دریای نیطش و دریای خَزَر .

اصحاب علم جغرافیا را در تعریف دریاها اصطلاحاتی است . مثلاً می‌گویند دریا چون قواره و شابوره و طیلسان وغیر آن امتداد یافته‌است. و ما آن را تصویر کردیم ونامهائی را که اهل این صناعت بر آن می‌نهند نوشتیم و آن این است :



و خور هر خلیجی است که از دریا به ناحیه‌ای از خشکی کشیده شده باشد و مجری مقداری است که سفینه‌ای در یك روز و یك شب با وزش باد خوش طی کند .

ذکر دریای محیط ـ چون خواهیم که دریارا بشناسانیم هرقسمت از آن را به نام سرزمینی که بر ساحل آن است می‌نامیم و نیز برخی از جوانب زمین را به دریائی که برآن محیط شده ولی جایهائی که به‌وسیلهٔ دریا شناخته گردد غیر از جایهائی است که دریا به وسیلهٔ آنها شناخته می‌شود . پس دور حاصل نیاید .

دریای محیط را از آنرو بدین نام خوانده‌اند که بر همهٔ آن‌مقدار

از زمیـن کـه بیرون از آب است احـاطه دارد و ارسطو آن را دریای اِکلیلی خوانده زیرا آنسان که اکلیل گرداگرد سر را فرا می‌گیرد ، آن دریا نیز ، گرداگرد زمین را فراگرفته است .

اینك از جانب مغرب آغاز می‌کنیم. آنگاه به جانب جنوب وسپس به جانب مشرق و آنگاه به جانب شمال می‌پردازیم تا بار دیگر به مغرب رسیم . پس می‌گوئیم :

جانب جنوبی بحرمحیط راکه بلاد مغرب در ساحل آن واقع شده اقیانوس گویند و جزایرخالِدات در آنجاست، درفاصلۀ ده درجه ازساحل. گروهی طول جغرافیائی را از آنجا آغاز کنند و گروهی از ساحل دریـا ـهمانطورکه به آن اشاره کردیم‌ـ

دریای محیط از سواحل بلاد مغرب اقصی به جانب جنوب کشیده شده تا آنجا که بر صحرای لَمْتُونَه یعنی بیابانهای بربر می‌گذرد . ایـن بیابانها میان بلاد مغرب و بلادسیاهان واقع شده. آنگاه به طرف جنوب به جانب سرزمینهائی خراب و غیر مسکون و نامسلوك می‌گذرد تا از جنوب خط استواءگذشته به طرف مشرق برپشت کوههای قُمْرکه سرچشمـۀ نیل آنجاست ، می‌پیچد. آنگاه به جانب جنوب کشیده می‌شود . سپس به‌جانب مشرق برسرزمینهائی خراب ، آنسوی بلادِ زَنْج و آنگاه به جانب مشرق گسترده شود تا به پایان شرقی زمین که بلاد چین است رسد و آنگـاه در جانب شرقی چین به طرف شمال پیچد و امتداد یابد تا از بلادِچین بگذرد و محاذی سد یاجوج وماجوج رسد. پس می‌پیچد وبرسرزمینهائی ناشناخته بگذرد و به طرف مغرب کشیده شود و آنگاه به جانب شمال گسترده شود تا محاذی بلادِرُوس‌شود و از آن بگذرد به مغرب و سپس به‌جنوب رود . آنگاه به جانب مغرب امتداد یابد و برسواحل سرزمین مردمی مختلف از

کفار ، تا محاذی بلادی که میان رُومیّه و اَنْدَلُس است در آید و به سواحل اَنْدَلُس رسد . سپس از جانب غربی اَنْدَلُس به طرف جنوب گردد تا از اَنْدَلُس بگذرد و محاذی سَبْتَه از بَرُّالعَدْوَه شود . یعنی همانجاکه از آن آغاز کرده بودیم .

شریف ادریسی گوید : آب دریای محیط در جانب جنوبی غلیظ است . زیرا به سبب واقع شدن خورشید در سمت‌الرأس و نزدیکی آن، اجزاء لطیف آب بخار شود و آب غلظت یابد و شوری آن افزون‌گردد . از این‌رو در آن نواحی حیوانی زیست نکند و سفینه‌ای نگذرد .

و در کتاب «نزهةالمشتاق فی اختراق‌الآفاق» گوید : جانب شرقی دریای محیط را دریای زِفْتی گویند چه آب آن کدر و باد آن گردباد باشد و تاریکی در بیشتر اوقات بر آن چیره است . و این دریای‌زِفْتی به آن قسمت از دریای‌محیط که متصل است به‌بلاد یاجوج وماجوج پیوندد.

ذکر دریایی که ازدریای محیط شرقی به‌جانب مغرب بیرون آید بطور اجمال

و آن دریائی است که‌از دریای محیط بیرون آید ازاقصی بلادشرقی چین و به طرف‌مغرب‌گسترده‌شود تاقُلْزُم ؛ درموضعی که طول آن‌پنجاه‌وشش درجه است و نصف درجه .

طول این‌دریا ازجانب بلادچین تا قُلْزُم در حدود صدوبیست‌وچهار درجه است ، و چون آن‌را در بیست‌و دو فرسخ و دوتسع فرسخ ضرب کنی- که‌مسافت هردرجه است‌به روش قدما-دوهزارو هفتصدو چهل‌وهشت فرسخ که درازای آن است حاصل شود. و هرقسمت از این‌دریارابه‌مناسبت بلادی که در سواحل آن واقع شده به نام‌هائی چند خوانند . چنانکه‌جانب

شرقی آنرا دریای چین گویند و قطعهٔ غربی آن را دریای هند و سپس دریای فارس و دریای بَرْبَرْ معروف به خلیج بربری و دریای قُلْزُم . وما هریك جداگانه شرح دهیم.

ذکر دریای چین - اما تفصیل احوال و تحدید آن برمامجهول است. چه هنوز به تفصیل محققی دست نیافته‌ایم . و آنچه در کتب آمده است اینست که : جنوب شرقی چین به خط استوا پیوندد - آنجا که دیگر عرض جغرافیائی وجود ندارد - واز آنجا دریای چین آغازمی‌شود و در آن جزایر بسیار است و در آن جزایر شهرهای فراوان که برخی برخط استواء هستند و برخی در جنوب آن. و دریای چین همچنان به طرف مغرب گسترده شود تا جبال قامَرُون که میان چین و هند واقع است . در جبال قامَرُون معدن عود باشد . و آن در موضعی است در طول صه و بیست‌وپنج درجه وعرض ده درجه .

در کتاب «المسالك والممالك» معروف به « العزیزی » منسوب به العزیز صاحب فاطمی مصر تألیف حسن‌بن احمد مهلبی ، آمده است که : چون آدمی از جزیرهٔ سَریره به سوی بلاد شرقی چین به راه افتد ، پس از طی دو روزه راه در درون دریا باکوههائی مواجه شود که آنهارا ابواب و فرجه‌هاست و سفینه‌ها از میان آنها بگذرند و هرباب به بلدی از بلاد چین منتهی شود . و این راه کسی است که به سمت مشرق رود و از جانب چپ لجّه بگذرد . اماکسی که قصد لجّه کند، راه او به جانب جنوبی این کوهها و خارج از آنها باشد .

ذکر دریای اخضر - و آن دریای هند است . مشرقش دریای چین است و شمال آن بلاد هند و مغربش بلاد یمن . اما جانب جنوبی آن برای ما نامعلوم بود . زیرا دریائی است به جانب جنوب کشیده تااز خط

استواء می‌گذرد. و جزیرهٔ سَرانْدیب در آن دریا باشد و گویند در دریای هند و چین هزاروهفتصد جزیرهٔ آبادان باشد.

در کتاب «رسم‌المعمور»ـ منسوب به بطلمیوس که آنرا برای مأمون به عربی ترجمه کرده‌اندـ برای اطراف این دریا، طول و عرضهائی ذکرشده، ولی ما آنچه راکه باآن موافق بودیم آوردیم واز آنچه باآن موافق‌نبودیم اعراض ورزیدیم.

ذکر دریای‌فارس ـ و آن دریائی است که ازدریای هند جدا شود به طرف شمال میان مُکْران و عُمان. مُکْران بردهانهٔ دریای‌فارس درجانب شرقی واقع شده و قصبهٔ آن تیز است. و آن در موضعی است در طول هفتادونه درجه و عرض بیست‌وچهار درجه و چهل‌وپنج دقیقه. سپس دریا برساحل عُمان امتداد یابد و به طرف شمال‌گذرد تابه عبادان رسد، در طول هفتادوپنج درجه و نصف درجه و عرض سی و یك درجه. واز عَبّادان به جانب مَهْرُوبان با اندك میلی به جانب جنوب به طرف مشرق امتدادیابد، تا طول‌هفتادوشش وعرض‌سی. سپس به سِینیز گذرد، درطول‌هفتادوشش درجه وعرض سی‌ودودرجه. آنگاه به طرف جنوب به جَنّابَه امتداد یابد، تاطول هفتادوهفت درجه و یك ثلث درجه وعرض سی‌درجه. و آنگاه به جانب سِیفُ‌البَحْر رود.

جَنّابه در ساحل بلادفارس است و در آن بندری است برای ورود و خروج کشتیها و در اطراف آن قریه‌هائی است.

سپس‌دریا از سِیفُ‌البَحْر می‌گذرد وبه‌جانب‌مشرق به‌سیراف می‌رسد، در طول هفتادونه درجه و نصف درجه و عرض بیست و نه درجه و نصف درجه. وپس‌از آنکه‌از کوههائی پراکنده وصحراهائی چندگذشت به‌جانب مشرق به حِصْنِ ابنِ عَمّارَه می‌رسد، در طول هشتادوچهار درجه و عرض

سی‌درجه و بیست دقیقه. آنگاه به جانب مشرق گسترده می‌شود . تا به‌هُرْمُوز رسـد .

هُرْمُوز فرضهٔ کرمان است در طـول هشتاد و پنج درجه و عـرض سی درجه .

آنگاه دریا به طرف جنوب و مشرق امتداد می‌یابد تا به سـواحل مکران رسد . قصبهٔ مُکْران ، تیز است . همان‌که طول و عرض آن مذکور افتاد : طول آن صج و عرض آن کدمه است .

در دور ، بردهانهٔ دریای‌فارس از بحرهند واقع است. و آن‌مشتمل برچندکوه است که‌یکی‌را کُسَیر ودیگری‌را عُوَیرخوانندواز کوه‌سوم آگاهی نداریم . آب دریا برگرد آن‌کوهها بگردد و چون سفاین به آنها اصابت کنند شکسته شوند . و نیزگویند که آن کوهها در درون دریا باشند و جز اندکی از آنها از آب بیرون نبود. و در همهٔ دریای‌مشرق و دریای فارس در هرشبانه‌روز جزر و مد باشد ، چنانکه آب تا حدود ده‌ذراع بالاآید وباز به مقدار نخستین بازگردد .

ذکر دریای‌قلزم- ازقُلْزُم آغاز می‌کنیم و آن بلدهٔ کوچکی‌است، برجانب شمالی آن دریا ، درطول پنجاه‌وچهاردرجه و ربع درجه‌وبه‌قولی پنجاه‌وشش درجه و نصف درجه و عرض بیست‌وهشت درجه و ثلث‌درجه. دریای قلزم ازاین بلده آغاز شود وبه طرف جنوب بااندك میلی به مشرق امتداد می‌یابد ، تا به قُصَیر که فرضهٔ قُوْص است در طول پنجاه‌ونه‌وعرض بیست‌وشش درجه رسد . و در نزدیك عَیْذاب در طول پنجاه‌وهشت درجه و عرض بیست‌و یك درجه با اندك میلی به مغرب به طرف جنوب می‌پیچد و بدون هیچ انحنائی پیش می‌رود تابه‌سَواکِنْ که بلدهٔ کوچکی ازسُودان‌است، در طول پنجاه و هشت درجه و عرض هفده درجه رسد . آنگاه به جانب

جنوب امتداد می‌یابد تا آنجا که به جزیرهٔ دَهْلَك رسد . و دَهْلَك جزیره‌ای است در ساحل غربی آن در طول شصت‌ویك درجه، و عرض هفده‌درجه. سپس به‌جانب سواحل حَبَشَه، به‌طرف جنوب پیش می‌رود ،تا به‌جبل‌المَنْدَب رسد . جبل‌المَنْدَب نهایت جنوبی دریای قُلْزُم است ، بردهانهٔ قُلْزُم از دریای‌هند .

جبل‌المَنْدَب و برّ عَدَن به یکدیگر نزدیك باشند ، چنانکه انسانی‌از یکسو ، انسان دیگررا درسوی دیگرببیند . این تنگه را باب‌المَنْدَب‌گویند. یکی از مسافران برای من نقل کرد که : باب‌المَنْدَب درشمال عَدَن‌با میلی به طرف مغرب در فاصلهٔ یك مجری واقع شده است و کوههای مَنْدَب که در برّ سُودان هستند ، از روی کوههای عَدَن دیده می‌شوند . و اینجا نهایت تنگی دریاست . و عَدَن در جنوب شرقی باب‌المَنْدَب است .

اینها بود ، آنچه درجانب غربی دریای قُلْزُم است، ازبَلَدهٔقُلْزُم تا باب‌المَنْدَب. و اینك به جانب دیگر آن دریا می‌پردازیم و ازعَدَن آغاز می‌کنیم و می‌گوئیم :

دریای قُلْزُم ، ازعَدَن ، در طول شصت‌وشش درجه وعرض بیست ویك درجه به جانب شمالی امتداد می‌یابد واز سواحل یَمَن می‌گذرد تا در اواخر حدود یَمَن درطول‌شصت‌وهفت درجه وعرض هفده درجه وعشردقیقه کم به حَلْیْ می‌رسد . و سپس به جانب شمالی پیش می‌رود تا بـه جُدّه رسد ؛ در طول شصت‌وشش درجه وعرض بیست‌ویك‌درجه .آنگاه با میلی اندك به طرف مغرب ، به شمال‌کشیده می‌شود . تا به جُحْفَه ، که میقات‌اهل مِصْر است رسد؛ در طول شصت‌وپنج درجه وعرض بیست‌ودو درجه .سپس با میلی‌به‌جانب مغرب‌به‌طرف شمال امتداد می‌یابد ، تابه سواحل یَنْبُع‌رسد؛ درطول شصت‌وچهار درجه‌وعرض‌بیست‌وشش درجه و سپس به‌جانب شمال

غربی می‌گراید ، تا از مَدْیَن بگذرد وبه اَیْلَه رسد ؛ در طول پنجاه وپنج درجه وعرض بیست‌ونه درجه ـ وبه قول صاحب قانون اَیْلَه درطول‌پنجاه‌و شش‌درجه‌وچهل دقیقه وعرض‌بیست‌وهشت‌درجه‌وپنجاه‌دقیقه واقع‌شده‌ـ آنگاه به طرف جنوب می‌پیچد تا طُور که جای‌آمدوشد کشتی‌هاست ودرمیان دو بازوی دریا واقع شده . ازآنجا دریا باز به‌طرف شمال می‌پیچد ، تادرطول پنجاه‌وچهار درجه به‌بلدهٔ‌قُلْزُم که درمغرب‌آیْلَه وازحیث‌عرض جغرافیائی نزدیك به‌آن است ، پیوندد .

قُلْزُم و آیْلَه هریك بر بازو یا زبانه‌ای از دریا هستند. این‌دو زبانه در بیابان پیش رفته‌اند ومیان این دو زبانه شبه‌جزیره‌ای است در دریا پیش رفته ، و طُور در این شبه‌جزیره واقع است . طول جغرافیائی طُور نزدیك است به طول جغرافیائی آیْلَه . برزبانهٔ شرقی آیْلَه است و بر زبانهٔ غربی قُلْزُم . پس آیْلَه در مشرق قُلْزُم است وطُور میان آیْلَه و قُلْزُم . طُوردر جنوب‌آن دوبلده ، بر رأس شبه‌جزیره وبر ساحل دریاست . پس میان‌طُور وبَرّمصر دریائی است وآن‌همان زبانه‌ای است از دریاکه قُلْزُم درکنار آن است و میان طُور و بَرّحجاز دریائی است و آن همان زبانه‌ای است از دریا که آیْلَه در کنار آن است . طور از راه دریا به هر دو طرف نزدیك است و از راه خشکی دور . و مسافری اگر بخواهد از طُور به مِصْر رود باید قُلْزُم را دور زند واگر بخواهد به حجاز رود باید آیْلَه را دورزند . جانب شمالی‌طورخشکی‌است وسه‌طرف دیگرآن راآب‌فراگرفته است . دریای‌قُلْزُم چون از قُصَیْر بگذرد ، به‌طرف جنوب ومشرق‌گسترده شود ، تا جائی‌که پهنای‌آن به هفتاد میل رسد . واین قطعهٔ‌گشاده را برکهٔ غُرُنْدُل خوانند . غُرُنْدُل به‌ضم غین نقطه‌دار وراء بی‌نقطه وسکون نون‌سپس

دال بی‌نقطه ولام .

ذکر خلیج بـربـری ـ وآن‌خلیجی است که از دریای‌هند درجنوب جبل‌المَنْدب وجنوب بلاد حبشه جدامی‌شود وبه‌طرف‌مغرب گسترده می‌گردد تا به بَرْبَرا از بلادزَنْج ، رسد ؛ درطول شصت‌وهشت درجه وعرض شش درجه ونصف درجه . درکتاب «قانون مسعودی» عرض بَرْبَرا دوازده درجه ذکر شده . درازای این دریا از مشرق به‌مغرب درحدود پانصد میل است‌واز امواج آن حکایات عجیب ذکر کرده‌اند .

شریف ادریسی گوید : موج آن به قدر کوهی‌اوج‌گیرد وشکسته نشود .و همو گوید که: جزیرهٔ قنبلو جزیره‌ای است درهمان دریا از متصرفات‌زنج ومسلمانان در آن باشند .

ذکر دریای اقیانوس ـ وآن قطعه‌ای است از دریای‌محیط‌غربی. این دریا از جانب غربی خط استواء آغاز می‌شود و آن موضعی است که طول‌های جغرافیائی را ازآنجا حساب‌می کنند. پس‌ابتدای آن‌جائی‌است که عرض‌جغرافیائی‌ندارد. آنگاه به‌مقدار یك‌درجه طول به‌مشرق‌می‌رود. سپس به طرف شمال شرقی‌گسترش می‌یابد تا به طول ده درجه و عـرض شانزده درجه رسد . آنگاه به‌جانب شمال غربی می‌پیچد واز طولش‌کم می‌شود ،تا به طول هفت‌درجه و عرض سی‌وپنج درجه کشد . و این در نزدیك طَنْجه است . سپس بر ساحل غربی اَنْدَلُس امتداد می‌یابد و از اندلس می‌گذرد و برشمال رومیه دور می‌زند و تا عرض شصت و یك‌درجه وطول چهل وسه درجه رسد . و سپس تا عرض هفتاد و یك درجه گسترده گردد .

از این دریا چند دریای دیگر بیرون‌آید . از آنجمله است : دریای روم و دریای بُردیل و دریای ورنك که انشاءالله به ذکـر آنها خـواهیم پرداخت .

در دریای اقیانوس ، درشبانه روز دوبارجزرومد شود وشریف ادریسی در کتاب خود موسوم به «نزهةالمشتاق» گوید: جزر ومدی که ما به‌چشم خود دیدیم در دریای ظلمات یا بحرمحیط، در مغرب آنْدَلُس و بلاد برطانیه بود. سه ساعت از روزگذشته مد آغاز می‌شود تا ساعت نه. سپس شش‌ساعت در جزر بود ، تاآخر روز. آنگاه شش‌ساعت دیگر حالت مد یابد وشش‌ساعت حالت جزر . بدین طریق در روز یك‌بار جزر و یك‌بار مد و در شب نیز یك‌بار جزر و یکبار مد حاصل شود .

سبب جزر ومد این دریا اینست که درساعت سه باد برآن وزد وآن رابه‌جنبش آرد وهرچه‌آفتاب ازافق بالاترآید مد دریانیز با افزون‌شدن وزش باد افزون‌ترگردد . سپس روی به‌نقصان نهد تا آخر روز . واین نقصان به سبب میل خورشید است به جانب مغرب و این خود حالت جزر باشد . و همچنین است‌درشب که درآغازآن وزش باد روی به‌افزونی نهد ودر پایانش روی به‌کاهش .

اما در شبهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم ماه ، مددریا روی به افزون نهد و جای‌هایی را فراگیرد که‌جز در ماه دیگر در همان شبها فرا نگیرد ، و این چیزی است که اهل مغرب ، خود به چشم ببینند و سخن از گزافه به‌دور باشد . و ایشان خود اینگونه مد را فیضان نامند .

ذکر دریای روم ــ و آن دریائی است که از اقیانوس بیرون‌آید به جانب شرقی و ابتدایش از طَنْجَه است . از میان طَنْجَه و سَبْتَه ــ و جز آن دو از بَرّالعَدْوَه ــ و آنْدَلُس خارج شود و آنجا را دریای زقاق گویند ؛ که دریایی است تنگ . درقدیم وسعت دریای زقاق از بَرّالعَدْوَه تا بَرّآنْدَلُس ، ده میل بوده . و شریف ادریسی گوید که : این سخن در

کتب قدیم مثبت است . اما در این زمان وسیع‌تر از آن است و چنانکه ابن‌سعید گوید : مقدار آن هیجده میل باشد .

اکنون به سخن آغاز کنیم و گوئیم که : در تحدید این دریا ، از طَنْجَه و سَبْتَه که هر دو از بَرُّالعَدْوَه هستند ، آغاز می کنیم . به جزیرة - الخضراء - از آنْدَلُس - که مقابل سَبْتَه و طَنْجَه که پایان آن است منتهی شویم .

طَنْجَه در طول هفت درجه و عرض سی وپنج درجه است . دریا از آنجا به‌طرف جنوب شرقی می‌پیچد تا سَلا ؛ درطول هفت درجه و کسری وعرض سی و سه درجه. سپس به‌جانب شمال‌شرقی امتدادمی‌یابد تا سَبْتَه؛ در طول نه درجه و عرض سی وپنج درجه ، آنگاه به طرف جنوب شرقی تا طول پانزده درجه و عرض دو درجه و دو ثلث درجه کشیده می‌شود . در این هنگام از حدود تِلِمْسان می گذرد . سپس با اندك میلی به شمال به جانب مشرق امتداد می‌یابد تا به الجزایر که فرضهٔ بِجایَه است رسد ؛ در طول بیست و عرض سی‌وسه ، آنگاه از بِجایَه تا اول حدود اِفْرِیقیه ، پیش رود ، تا مقابل تُونُس شود ، از جانب شمالی آن . و از آن خلیجی به تُونُس داخل شود ؛ در طول سی‌و دو درجه و عرض سی و سه درجه . و چون از تُونُس گذشت در حدود نود میل مستقیماً به مشرق رود . سپس به‌جانب جنوب پیچد و شبه‌جزیرهٔ بزرگی سازد. و بر کنارهٔ این شبه‌جزیره در موضعی که دریا از مشرق به جنوب می‌پیچد ، جزیرهٔ قَوْصَرَه است ، مقابل جزیرهٔ صِقِلیَه . وآنگاه پیش از آنکه به سُوسَه رسد، به‌طرف جنوب امتداد یابد . سپس به طرف مشرق می گردد و به سُوسَه می‌رسد ؛ در طول سی و چهار درجه و عرض سی و سه درجه و بیست دقیقه کم . آنگاه به

طرف جنوب شرقی‌رود تا مهدیّه؛ در طول سی و پنج درجه و بیست‌دقیقه کم و عرض سی و دو درجه. سپس ادامه یابد تا از صَفاقُس بگذرد و به جزیرهٔ جربه که در جنوب شرقی صَفاقُس است، رسد. و چون از جربه گذشت، به شمال پیچد و در برّ جنوبی، پیش‌رفتگی‌ای سازد و به طرف شمال شرقی پیش رود تا به طرابُلُس غرب رسد؛ درطول سی و هشت‌درجه و عرض سی و دو درجه و نصف درجه. سپس به جانب مشرق‌امتداد یابد تا از حدود افریقیه بگذرد؛ در طول چهل و یك درجه. و چون از افریقیه گذشت از جانب شمال شرقی به طُلْمَیْثا رسد؛ در طول چهل و چهار درجه وعرض سی وسه درجه و ده دقیقه. سپس بر ساحل بلاد بَرْقَه گذرد در شمال. چه بَرْقَه بر پیش‌رفتگی‌ای است به طرف شمال در دریا. و دریا از آغاز حدود بَرْقَه به جانب شمال گردد و در این مکان شامل رأس آوْثان شود و آن کوهی‌است درون دریا در طول چهل وچهار درجه و عرض سی‌وچهار درجه. سپس ازرأس آوْثان به جانب رأس تُبْنِی امتداد یابد. و آن نیز کوهی‌است در دریا در مقابل راس اوثان از جانب‌شرقی. و چون دریا به راس تُبْنی رسید، به جانب جنوب پیچد تابه عَقَبَه رسد. و آن اول دیار مِصر است؛ درطول چهل‌ونه درجه و عرض سی‌ودودرجه. سپس به جنوب شرقی رود. تا اِسْکَنْدرِیَه؛ در طول پنجاه و یك درجه و بیست دقیقه و عرض سی‌ویك درجه و نصف درجه. سپس از جانب شرق به دِمْیاط رسد؛ در طول پنجاه و چهار درجه و عرض سی‌و یك درجه و کسری. آنگاه از جانب شرقی به عَرِیش نزدیك غزّه رسد. واز عَرِیش راه مشرق را قطع کرده به‌طرف غزّه و عَسْقَلان و یافا و قِیسارِیَه وعَثْلیث و عَکّا و صور و صیدا. آنگاه به بیروت رسد. و هر شهری از اینها که

برشمردیم درشمال شهر دیگری واقع است . ولی از غَزّه تاکیفا هرشهری اندکی درشمال شرقی شهر دیگری است .

سپس به جُبَیْل و انفة الشّام و طرابُلُس شام و انْطَرْطوس و مَرَقیَه و بُلُیْناسْ و بلدهٔمَرْقَبْ و بَلْدَه که شهرکی است‌ویران و جبَلَه و لاذقیَّه و سُوَیْدیه ـ بندر انْطاکیَه ، رسد . و همهٔ این بلاد در ساحل دریا هستند و بیشتر ویران و برخی آبادان . و همه از حیث طول نزدیك به هم و از جهت عرض با هم اختلاف دارند . چه هرشهری که در شمال شهر دیگـر باشد ، عرضش از آن بیشتر است .

در سویدیه دریا به‌جانب شمال غربی رود تا از حدود مملکت‌اسلام بگذرد ، تا از جانب شمال به اِسْکَنْدَرُونه رسد . و آن حد میان مسلمانان و ارمن است . سپس بر بایاس گذرد و از طرف شمال غربی به ایاس ـ بندر بلادارْمَنْ ـ رسد و برسواحل طَرْسُوس گذرد ؛ در طول پنجاه وهشت و عرض سی‌وهفت درجه ونصف درجه. آنگاه به جانب شمال غربی‌امتداد یابد ، تا ازحدود اَرْمَنْ به کُرْك رسد . کُرك به‌ضم کاف اول و سکـون راء بی‌نقطه و درآخر کاف‌دوم. و ازکُرك به‌طرف شمال برسمت جبال ترکمانان گـذرد . و ایشان ترکمانان ابن‌قرمان و ابن‌حمید و ابن‌اشرف هستند . سپس به بلاد سلیمان‌پاشا رسد . و او صاحب بلادی است مجاور بلاد استنبول در جانب شرقی خلیج قُسْطَنْطِینی . سپس دریا به طرف مغرب گردد و بر مصب خلیج قُسْطَنْطِینی بگذرد . و آن مصب دریای نیِطَشْ است‌ـ معروف به دریای‌قِرْمْ ـ در دریای روم . و ما در آینده دربارهٔ آنها بحث‌خواهیم کرد . سپس دریا بااندك میلی به جنوب ، به طرف مغرب رود . تا بر بلاد فرنگ بگذرد ، و این بلاد را مَرا گویند ، و در مغرب قُسْطَنْطِینیَه واقع

شده . سپس به جنوب غربی می‌رود ، واز بلادی‌می گذرد که آن‌رامَلْفَجُوط گویند. وهمچنین تا بلاد باسلیسه امتداد می‌یابد. و این باسلیسه نام‌ملکه‌ای است و از جانب بلاد باسلیسه ، جَوْن‌البَنادِقَه از دریا جدا شود ــ و ما دربارهٔ آن سخن خواهیم‌گفت ــ و از جانب دیگر بلاد بُولِیَه و آن مقابل بلادباسلیسه باشد . و جَوْن‌البَنادِقَه میان آن‌دو است درمغرب بااندك میلی به شمال . همهٔ این نام‌ها اعجمی باشند و ماضبط آنهارا در جدول‌هـای این کتاب تحقیق کرده‌ایم .

پس دریا به جانب جنوبی میل‌کند تا از بلادبُولیه به بلادقِلُّورِیَه رسد ، بلادقِلُّورِیَه را قَلَفْرِیَه نیز گویند . سپس برساحل رومیّه گذرد . و راه مغرب‌را قطع کند ومستقیماً به‌جانب جنوب‌رود تا ازسواحل رومیه به بلادی که آن را تُسْقانْ گویند رسد . سپس بـه بِیزَه کـه مرکز فرنگیان بیازنه است گذرد و به جَنَوَه در آید ؛ در طول سی‌ویك درجـه و عرض چهل‌ویك درجـه و ثلث درجـه . آنگاه از جَنَوَه بگذرد و به طرف شمال غربی پیچد تا لُنْبَرْدِیَه ؛ در طول سی درجه و کسری و عـرض چهل‌وسه درجه‌و کسری. سپس به‌طرف‌مغرب‌گراید تا به‌کوه‌بُرْت‌رسد و آن کوهی‌است فاصل میان اندلس و بلاد فرنگ و در کنار این کـوه شهر طَرْکُونَه است ، در پایان آنْدَلُس ، در طول بیست وهشت درجه و عرض چهل وسه درجه . در اینجا دریا به مشرق پیچد و به رکن شرقی اندلس درآید و به همهٔ آن رکن دور زند و به مغرب پیچد تا بارْشَلُونَه ؛ در طول بیست‌وچهار درجه و نصف درجه و عرض چهل‌ودو درجه . سپس راه جنوب غربی در پیش گیرد و بر طَرْطُوشَه گذرد ؛ در طول‌بیست‌ودو درجه ونصف درجه وعرض چهل درجه . سپس به جنوب غربی امتداد یابد تا به بَلَنْسِیَه رسد ؛ درطول

بیست درجه و عرض سی‌وهشت درجه . سپس به جانب شمال غربی پیچد تا دانیه در طول نوزده درجه وعرض سی‌وسه درجه وکسری . آنگاه به جنوب غربی میل کند تا مالقه؛ در طول شانزده درجه و عرض‌سی‌وهفت درجه . سپس به جزیرةالخضراء رود ؛ در طول نه درجه وعرض سی‌وشش درجه . و آن در مقابل سبته و طنجه‌است . یعنی همان‌جائی که از آن‌آغاز کرده بودیم و در این مکان همچنانکه گفتیم دریا تنگ شود .

بجایه از برّالعدوه مقابل طرطوشه است از اندلس و میان آنهاسه مجری است . شریف ادریسی گوید : طول این دریا هزار و صدو سی وشش فرسخ است و درآن قریب صد جزیره باشد .

از دریای‌روم چند زبانه و خلیج بیرون آید که برخی را نامی‌است و برخی مجهول هستند و از مشهورترین آنها یکی جون‌البنادقه است . و دیگر خلیجی است که از دریا بیرون آید و به مقدار پانصد میل به طرف رومیه پیش رود ، تا به شهر رومیه پیوندد .

ذکرجون‌البنادقهـ جون‌البنادقه (= خلیج‌بنادقه) خلیجی‌است که از دریای‌روم‌بیرون‌آید به‌جانب‌شمال‌غربی‌میان بلادباسلیسه وبلادبولیه، وبا انحرافی به شمال به جانب مغرب امتداد می‌یابد تا به مغرب رومیه و شهر بندقیه، در طول سی‌ودو درجه و عرض چهل وچهار درجه وچند دقیقه . از دهانه تا منتهای هفتصد میل است و بلاد بنادقه بر ساحل آن باشد .

ذکر دریای نیطش – دریاچهٔ مانیطش به‌آن متصل است . این دریاچه‌را درزمان‌ما ازق‌خوانند. ازق‌شهری‌است برساحل‌شمالی‌آن وفرضه‌ای است برای بازرگانان . دریای‌نیطش در زمان ما به دریای‌قرم و بحراسود معروف است . وآب‌آن از تنگه‌هایی بر قسطنطینیه می گذرد و به دریای

روم می‌ریزد . از این‌رو حرکت کشتی‌ها از دریای قِرْم به دریای روم بتندی انجام گیرد و از اِسْکَنْدَرِیَّه به دریای‌قِرم بکندی انجام گیرد ، چه در این حال برخلاف جریان آب حرکت کنند . دریای‌قِرْم در جنوب قُسْطَنْطِینیَه می‌ریزد و این خلیج‌قُسْطَنْطِینی اگرچه به‌منزلهٔ دنباله‌ای است از این دریا ولی مشهورترین اطراف آن است . پس در شناختن آن دریا از جانب برّ شرقی که مقابل قُسْطَنْطِینیَه است آغاز می‌کنیم و پس از ذکر مواضع شرقی به ساحل شمالی می‌پردازیم و آنگاه جانب غربی را ذکر می‌کنیم تا به قُسْطَنْطِینیَه رسیم .

بدان که قُسْطَنْطِینیَه همان استنبول است . و آن در جانب غربی خلیج واقع شده . نقطهٔ‌مقابل آن از بر شرقی قلعه‌ای است به نام جرون که اکنون ویران است . و خلیج میان آن دو قرار دارد و پهنای آن به قدری است که از یك طرف آن انسانی را در طرف دیگر توان دید . پس با این فرض عرض جرون و قُسْطَنْطِینیَه یکی است ولی طول جرون اندکی بیشتر است.

بنابراین طول جرون پنجاه درجه و عرض آن چهل‌وپنج درجه است ، یعنی عرض جرون به قدر عرض قُسْطَنْطِینیَه است ولی طول آن چند دقیقه بیشتر است .

خلیج‌قُسْطَنْطِینی از جرون باانحرافی به‌مشرق به‌جانب‌شمال تاشهری به‌نام کزبی ازاعمال استنبول امتداد می‌یابد . و کزبی بردهانهٔ‌شمالی خلیج مذکور است . از کزبی دریا رو به وسعت می‌نهد و به‌طرف شرق گسترده می‌شود ، تا به شهری رسد به نام بَنْتَرِقْلی سپس به جانب شمال شرقی امتداد می‌یابد تا شهر کترُو که آخر بلاد قُسْطَنْطِینیَه است بر این ساحل . آنگاه از کترُو به شهر کِنلی رود . آنگاه در بر شرقی آن پیشرفتگی‌ای

است در آب و بـر آن فرضه‌ای است به نام سنوب ؛ در طول پنجاه وهفت درجه و عرض چهل و شش درجه و چهل دقیقه . و در جانب دیگر مقابل این پیشرفتگی شبه‌جزیره‌ای‌است که صاروکرمان آنجا واقع‌است و آن مقابل سنوب است . سپس دریا از سنوب مستقیماً به طرف مشرق می‌رود و کم کم وسعت می‌یابد تا به سامسون رسد ؛ در طول پنجاه ونه درجه وبیست‌دقیقه و عرض چهل‌وشش درجه و در حدود چهل دقیقه ــ مطابق عرض سنوب ــ و همچنان به جانب مشرق می‌رود تا به اَطْرابَزُون‌رسد . که فرضه‌ای است از روم ؛ در طول شصت‌وچهار درجه ونصف درجه و عرض چهل‌وشش‌درجه و پنجاه دقیقه . نزدیك به عرض سامسون .

آنگاه دریا از اَطْرابَزُون ، باانحرافی به‌مغرب به جانب شمال امتداد می‌یابد ، تا به شهری از گُرج که آن را سُخُومْ گویند . سپس دریا هر چـه به مغرب رود روی به تنگی نهد تا دو جانب آن به هم نزدیك شوند وآب میانشان چون‌خلیجی گردد و آن مصب دریای اَزَقْ است در دریای قِرِمْ . در کنار این خلیج از جانب شرقی شهری است بـه نام طامان و آن حدکشور بِرْکَه است و فرمانروای آن را در زمـان ما ازبك گویند و با مِصْر مراوده دارد .

چون خلیج مذکور از طامان گذشت از جانب شرقی و غربی روی به‌وسعت‌نهد و به‌صورت بر که‌ای در آید و آنکه درساحل رود به‌شهری رسد به‌نام شَقْراق واز شَقْراق به‌طرف شمال انحراف‌جوید تاشهر اَزَقْ و آن‌بندری است که بازرگانان بدان آمد و شد کنند و مصب رود تـان آنجاست .

آنگاه‌رونده‌از اَزَقْ‌بردریا دورزند تا به‌جانب‌غربی دریای‌اَزَقْ در آید. سپس بر خلیجی که میان دریـای اَزَقْ و دریـای‌قِرِمْ است گذرد و به شهری

موسوم به کَرْشْ درآید. این شهر در مقابل طامان است و بر جانب غربی دهانهٔخلیج واقع شده‌است. آنگاه به‌طرف جنوب می‌پیچد تا به‌دریای قِرِمْ رسد. در اینجا به‌جانب جنوب غربی امتداد یابد تا کَفا و آن فرضه‌ای است بر ساحل غربی مقابل آَطْرابَزُون. سپس دریا به طرف جنوب غربی می‌رود تا صُوداق؛ در طول پنجاه‌وشش درجه وعرض پنجاه‌ویك درجه. سپس از صُوداق به طرف مشرق می‌رود تا به‌شبه‌جزیره‌ای رسد که در آن صارُوکَرْمان باشد، در مقابل سنوب، از صارُوکَرْمان دریا رو به وسعت نهد، بـه طرف مغرب با انحرافی به‌جنوب. وامتداد یابد تا به‌شهری رسد به‌نام آقْجاکَرْمان. آنگاه به‌سوی جنوب به شهر صَقْجی رسد. ومصب رود عظیم ومشهور طنا، آنجاست.

چون دریا ازصَقْجی بگذرد رو به‌تنگی نهد و به جانب شرقی امتداد یابد تا به دهانهٔ خلیج قُسْطَنْطِینِی رسد. آنگاه به طرف جنوب میل کند تا دو کرانه به هم نزدیك شود. و همچنان ادامه یابد تـا رو به روی کزبی. آنگاه دریارا درخلیج قُسْطَنْطِینِی جریانی سریع حاصل شود، چنانکه کشتی‌ها جز به‌یاری بادهای موافق نتوانند از آن گذشت. و دریا همچنان به جانب قُسْطَنْطِینیَه ادامه یابد تا طول چهل‌ونه‌درجه و پنجاه دقیقه و عرض چهل و پنج دقیقه.

خلیج در حدود قُسْطَنْطِینیَه روی به تنگی نهد، تا آنجا که از یك طرف آن انسانی را درطرف دیگر تـوان دید. و همچنان به جانب جنوب پیش رود تا در مغرب شهری به نام ابْزُو در طول چهل ونه درجه و پنجاه دقیقه به دریای روم پیوندد- عرض ابْزُو از قُسْطَنْطِینیَه کمتر است زیرادر جنوب آن واقع شده است-

در توصیف ، اینك به مقابل جائی رسیده‌ایم که از آن آغاز کرده بودیم. نیطش : به کسر نون وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وطاء بی‌نقطهٔ مکسور وشین نقطه‌دار ، نام این دریاست و در کتب قدیم آن را دریای اَرْمَنی نیز گویند. وخدا داناتراست . یکی از مسافران گفت : دردهانهٔ خلیج قُسْطَنْطینی نزد دریای روم تنگه‌ای است که مسافرانی که از آن می‌گذرند دو کرانهٔ او را می‌بینند . و چون مسافران داخل گردند خلیج قُسْطَنْطینی رو به‌وسعت نهد تاچون برکه‌ای گردد.ودر آنجاست جزیرهٔ مَرْمَرا. درجزیرهٔ مَرْمَرا معدن رخام باشد و رخام‌را به‌رومی مَرْمَرا (= مرمر) گویند. وهمان مسافر گوید که : مشهور است که میان دهانهٔ خلیج در دریای روم و دهانهٔ دیگرش در دریای قِرْم هفتاد میل است واین درازای خلیج قُسْطَنْطینی است ، ازجنوب به شمال با اندك میلی به طرف مشرق .

دریای قِرْم را در زمان ما بحراَسْوَد (= دریای سیاه) گویند . میان قُسْطَنْطینیَه و دهانهٔ خلیج در بحراسود شانزده میل باشد .

ذکر دریای بردیل ـ وآن دریـائی است در شمال اَنْدَلُس که از دریای محیط غربی بیرون آید و به طرف مشرق تا پشت جَبَل‌الابْواب کـه فاصل میان اَنْدَلُس وارض کبیر است ادامه یابد .

بُرْدِیل شهری است بر ساحل شرقـی دریای بُرْدِیل . و در جانب غربی آن، آنجا که از دریای محیط بیرون می‌آید شهری‌است به‌نام شَنْت یاقُوه و ما در اواخر این کتاب ازآن بحث خواهیم کرد ـ انشاءالله ـ جانب‌شرقی آن به‌دریای روم نزدیك‌شود تا آنجاکه میانشان چهل‌میل بیش فاصله‌نباشد.

جزیرهٔ برطانیه در دریای بُرْدِیل است ـ به ذکر آن نیز خواهیم پرداخت ـ

در کتاب شریف ادریسی ، آمده است که : بُردِیل شهری است از اقلیم فَرَنْجَه ، میان آنْدَلُس وبرطانیه . ودریای بُرْدِیل یکی ازدریاهائی است که از دریای محیط منشعب شود وآن از نزد شَنْتْ یاقوه بیرون آید ، و به جهت مشرق و به انتهای آنْدَلُس امتداد یابد و چون به شهر بُرْدِیل رسید منقطع شود . ودر این هنگام به دریای زقاق در نهایت آنْدَلُس نزدیك شود چنانکه میانشان بیش از چهل میل فاصله نباشد .

ذکر دریای ورنك ـ جز در آثار ابوریحان بیرونی و « تذکرهٔ نصیرالدین » ذکری از این دریا نیافتم وآن را همانطورکه بیرونی نوشته است ثبت می کنم . بیرونی گوید : دریای ورنك از شمال دریای محیط بیرون آید و به طرف جنوب امتداد یابد . ورنك قومی هستند بر ساحل آن دریا .

ذکر دریای خزر ـ آب این دریا شور است . و به دریای دیگری راه ندارد . بلکه دریائی است منفرد وتقریباً مستدیر .

شریف ادریسی گوید : درازای آن هشتصد میل و پهنای آن ششصد میل است . وآن دریائی است بیضی شکل و به قولی مثلث شکل ، چون بادبان کشتی .

قاضی قطب‌الدین گوید : درازای آن از مشرق به مغرب دویست وهفتادفرسخ است وپهنای آن دویست فرسخ . وآن را دریای‌خزر ودریای جرجان ودریای طبرستان نیز گویند .

ما از جانب غربی آغاز می کنیم و سپس به توصیف جانب جنوبی وشرقی وآنگاه به‌جانب شمالی آن‌می‌پردازیم. تاباز به‌جانب‌غربی‌یعنی‌همان جائی که‌آغاز کرده بودیم بازگردیم . پس می گوئیم :

نهایت غربی آن موضع

تقریباً چهل‌ویك درجه نزد باب

است . سپس از باب‌الحدید ب

امتداد یابد ، تا به‌مصب رود کُ

مشرق رود ، به‌مقدار شانزده

است . سپس به‌طرف جنوب

اینجا جنوبی‌ترین نقطهٔ آن اس

آمُلِ‌طبرستان است ، هفتادوهف

و دیلم واقع است . پس به

آبسکون رسد. درطول هفتاد و

درجه و ده دقیقه . و نهایت شر

وعرض در حدود چهل درجه .

در مشرق آن بیابانی است میان

شرقی به‌طرف شمال غربی امتدا

هفتادونه درجه .

در شمال آن دریا، بلادک

اِتِل از شمال غربی بدان ریزد .

گویند رود اِتِلْ بزرگترین

که از آن دریا گذشته بود ، برا

رسیدند آب شور و زلال دریا د

این آب اِتِل است که با آ

نوشیدیم شیرین بود . و ما ه

می‌راندیم. ومردم آن‌بلاد گفتند که اِثِل چون نزدیك مصب خود رسد هزار و یك شعبه شود. آنگاه نیزاری پیش آمد و ناخدای کشتی راه آن را می‌دانست ، ما داخل نیزار شدیم تا به یکی از نهرهائی که از اِثِل جدا می‌شود رسیدیم و در آن پیش‌راندیم و به‌شط درآمدیم. درآنجا قریه‌ای‌بود که آن را اسکی‌یرت و به عربی المنزلة‌العتیقه می‌گفتند و ما از آنجا به رود‌اِثِل وارد شدیم تا به شهر صَرای رسیدیم.

در دریای‌خزر جزیرهٔ‌مسکون ومعموری نیست ولی جزیره‌هائی‌است که در آن آب و نیزار باشد و از آن جمله است جزیرهٔ سیاکوه. که جزیره‌ای‌است بزرگ با چشمه‌ها و درختان ولی کسی درآن زندگی نکند. و نیز جزیره‌ای است بزرگ محاذی مصب رودکُرْ با نیزارها و بیشه‌ها و آب‌ها وازآن روناس خیزد وآن را به‌دیگر جای‌ها برند. آنسوی آبسکون جز یك ده چیز دیگری نیست.

سخنی در دریاچه‌ها

بُحَیْرَه و بَطِیحَه هردو به یك معنی هستند. و آن آبی است دریکجا گرد آمده، از دریا کوچکتر.

دریاچه‌ها آنچنان فراوان‌اند که به حساب در نیایند و در کتابها جز برخی از آنها را ذکر نکرده‌اند. و از آن جمله است:

دو بطیحه‌ای که در جنوب خط استواء هستند و نیل مصر از آنها بیرون آید و آن یکی: بطیحهٔ‌غربی است درطول‌پنجاه‌درجه وعرض هفت درجهٔ جنوبی. پنج رود که از کوهِ قُمْر بیرون آیند در آن دریاچه داخل‌شوند و آنجا ــ همچنان که بحث خواهیم کرد انشاءالله ــ سرآغاز نیل مصر است.

بطیحهٔ‌شرقی، نیز درجنوب خط استواء است ومرکزآن درموضعی است، در طول پنجاه‌وهفت درجه و عرض هفت درجهٔ جنوبی. و آن در مشرق بَطِیحَهٔ غربی است، و در هر یك از دو بطیحهٔ مذکور پنج رود ازکوه قُمْر داخل شوند ــ و هنگام توصیف رود نیل مصر به توصیف آنها نیز خواهیم پرداخت ــ

دریاچهٔ کوری ــ ابن سعید گوید: دریاچه‌ای است بر خط استوا

و از آن نیل‌مصر بیرون آید و به طرف شمال جریان یابد . و نیل مَقْدَشو به طرف شرق و نیل‌غانَه به طرف مغرب . و در جنوب شرقی آن کوهی است به نام مَقسم و از زیر آن نیل‌مَقْدَشُو خارج شود . و رودهائی که از دو بطیحهٔ مذکور بیرون آیند در آن فروریزند .

شریف ادریسی این سخن ابن‌سعید را درمورد بیرون آمدن نیل‌غانَه از دریـاچهٔ کُورَی نقل کرده و سپس گفته است که : بطلمیوس این امـر را انکار کرده و معتقد است که جز نیل مصر رود دیگری از آنجا بیرون نیاید وسرچشمهٔ نیل‌غانَه کوهی است درآن حدود .

درکتاب «رسم‌المعمور» آمده است که دریـاچه‌کُورَی مدور شکل‌است و بر خط استواست چنانکه قطر آن بر دو جـانب خط باشد و مرکز آن در طول پنجاه و سه‌درجه و نصف درجه است و عـرض آن صفر است . و به قولی عرض آن دو درجهٔ شمالی باشد و جانب غربی‌آن در طول پنجاه ودو و جانب شرقی آن در طول پنجاه‌وچهار واقع است .

دریاچهٔ سودان ـ دریاچهٔ بزرگی است میان قصرعبدالکریم و سَلا در مغرب‌اَقْصٰی

دریاچهٔ شیرین تونس ـ آب این‌دریاچه شیرین است واز‌آب‌باران فراهم‌آید . گرداگردآن تپه‌هائی است و در آن پرندگان بسیار باشند .

دریاچهٔ شور تونس ـ آب این دریـاچه شور است و از دریـای‌شور بیرون‌آید ، از دهانه‌ای که درآنجاست و به تونُس پیوندد . تونس موضعی است در طول سی‌ودو درجه و نصف درجه وعرض سی‌وسه درجه و نصف درجه ویك دقیقه . از دریا کشتی‌های کوچك به‌آن داخل شوند . میان‌ساحل آن در تونُس و دهانهٔ آن بردریا ده‌میل باشد ودور آن بیست وچهارمیل .

و در آن جزیره‌ای است برای تفرج مردم. اما ساحل آن که به‌جانب تونُس است جای قاذورات و کثافات است.

دریاچهٔ فیوم- دریاچه‌ای است نزدیک فَیُّوم. فضلات آب فَیُّوم در آن ریزد واز آن خارج نشود. دریاچه فَیُّوم ماهی بسیار دارد. ونیز گزستان‌ها و نیزارهای بسیار. نصف روزه راه از فَیُّوم فاصله دارد. و در شمال آن با انحرافی به‌جانب مغرب واقع شده‌است. درازای آن از مشرق به‌مغرب در حدود یك روزه راه است و آبش شیرین باشد.

دریاچهٔ نستروه - دریاچه‌ای است که از دریا بیرون آید؛ میان اسکندریه و رشید، به فاصلهٔ یك روزه راه در شمال غربی رشید. این دریاچه را دهانه‌ای است به جانب دریای شور وخلیجی به جانب رشید که از نیل می‌آید. در کنار آن جزیره‌ای است و در آن قریه‌ای به‌نام نَستَرَوَه که دریاچه منسوب بدان است. این‌قریه را کشت وزرعی نیست ومردمش از صید ماهی معاش کنند و هیچ دریاچه‌ای نیست که منافع آن به‌قدر آن باشد، زیرا منافع ماهی آن از بیست هزار دینار مصری افزون گردد. و چون آدمی به میان آن رود به سبب بزرگی و دوری مرکز آن از محیط هیچ چیز جز آب نبیند.

دریاچهٔ دمیاط وتنیس - دو دریاچه‌اند به هم متصل و هر دو به دریای شور پیوسته. دریاچهٔ تِنِّیس شرقی و دریاچهٔ دِمیاط غربی است. ورود اُشْمُون در آن می‌ریزد. اُشْمُون نیل‌شرقی است از دوشعبهٔ آن که نزدیك جَوْجَر و منصوره از هم جدا شوند.

دریاچهٔ تِنِّیس و دِمیاط هردو بسیار بزرگ اند و چون آب نیل افزون شود آب دریاچه‌ها شیرین شود و اگر نقصان یابد آب دریاچه‌ها شور

گردد . عمق دریاچه اندك است و با مرادی می‌توان به بیشتر جای‌های آن رفت . مرکز تِنّیس در طول پنجاه و چهار درجه و نصف درجه وعرض‌سی درجه ونصف درجه است .

دریاچهٔ‌زغر - دریاچه‌ای است گنده و بدبو (مُنْتِنَه) . رود اُرْدُنّ در آن ریزد . این رود را نهرالشّریعه گویند . آب دریاچه فروکش کند. و از آن رودی بیرون نیاید . و آب رودها در آن فرو رود . در آن هیچ جانور نیست . نه ماهی و نه پرنده . دریاچهٔ زُغَر در پایان غَور است از جانب جنوبی وگرد برگرد آن بیش از دوروزه راه است . و وسط آن در طول پنجاه ونه درجه و عرض سی‌ویك درجه واقع است .

دریاچهٔ طبریه - این دریاچه در اول غَور است . رود اُرْدُنّ از دریاچهٔ بانیاس خارج شده و در آن می‌ریزد . وسط آن در طول پنجاه و هشت درجه و عرض سی‌ودو درجه است . منسوب است به طَبَرِیَّه . و آن شهر ویرانی است برساحل آن ، در جنوب غربی. وگرداگرد آن درحدود دوروزه راه است و در آن نباتی نمی‌روید و نیزاری ندارد.

دریاچهٔ بانیاس - این دریاچه نزدیك بانیاس است ، از اعمال دمشق . و آن بطیحه‌ای است و نیستانی دارد . چند رود که از کوههای آنجا بیرون‌می‌آیند در آن می‌ریزند . از آنهاست نهرالشّریعه این روداز دریاچهٔ بانیاس بیرون آید وبه دریاچهٔ طَبَرِیَّه داخل شود .

دریاچهٔ بقاع - مجموعه‌ای است از آبگیرها و باتلاقها ونیزارها ، در مغرب بَعْلَبَكّ ویك روزه راه باآن فاصله دارد .

دریاچهٔ دمشق - این دریاچه ، در مشرق غُوطَهٔ دمشق است، بااندك میلی به‌طرف شمال. فضلهٔ رود بَرَدا ورودهای دیگر در آن ریزد ودرزمستان

وسعت گیرد . و مردم از رودها بی‌نیاز شوند و در تابستان کوچك گردد . و آن را نیزاری است و در آن نیزار جایهائی است که چون دشمن روی آرد به آنها پناه برند و این مشهور است .

دریاچهٔ قدس ــ و آن دریاچهٔ حِمْص است . درازای آن از شمال به جنوب درحدود سه مرحله است و پهنای آن به‌اندازهٔ درازای سدّ است. این سد بر رود اَرْنَط ساخته شده ، در طرف شمالی دریاچه ، از سنگ . بنائی است از پیشینیان و منسوب به اسکندر ، در وسط آن دو برج از سنگ سیاه بالا برده‌اند ، و درازای آن از مشرق به مغرب هزار و دویست و هشتاد و هفت ذراع است و پهنای آن هیجده ذراع و نصف ذراع . آب بسیار در پشت این سد ذخیره شده به طریقی که اگر خراب شود دریاچه نابود شود و به صورت رودی در آید . این دریاچه در سرزمینی است هموار و به فاصله‌ای کمتر از یك روزه راه در مغرب حِمْص و از آن ماهی صید کنند .

دریاچهٔ افامیه ــ و آن مجموعه‌ای است بی‌شمار از بطیحه‌ها ، میان نیزارها . بزرگترین آنها دو بطیحه‌است ؛ یکی جنوبی ودیگرشمالی. آبشان از رود اَرْنَط است که از طرف جنوبی می‌آید و پس از به وجود آوردن این بطیحه‌ها از طرف شمالی بیرون می‌رود. دریاچهٔ جنوبی‌آفامیَه است و وسعت آن تقریباً نصف فرسخ است و عمق آن از بالای انسانی کمتر و زمینش گلناك باشد ، چنانکه بر آن نتوان ایستاد . گرد برگرد آن‌را نی‌ها و بیدها فراگرفته و در وسطش نیزارها و بیشه‌های بردی است . از این‌رو نمی‌توان همهٔ دریاچه را به یك نظر دید، دراین بطیحه و بطیحه‌های دیگر آن انواع پرندگان چون: تم ...؟ وغریرا ...؟و مرغ‌سقا وصوغ...؟

وغاز و پرندگان ماهیخوار چون : جلط...؟ و ابیضانیه ...؟ چنانکه درجای دیگر نتوان دید یافته شود .

و در بهارگاه سرتاسر این دریاچه را نیلوفرهـای زرد می‌پوشاند ، به حدی که آب در زیرگل‌ها و برگ‌ها پنهان شود و مرکب‌ها از میان‌گلها بگذرند .

اما بطیحهٔ دیگر در شمال واقع است و میان آن‌دو نیزاری فـاصله است . و آنجا تنگه‌ای است که از آن آب بطیحهٔ جنوبی درشمالی ریزد بطیحهٔ شمالی از اعمال حِصْنِ بُرْزَیَه است ومعروف است به‌دریاچهٔ نصاریٰ . چه ماهیگیران آن همه‌از نصاری باشند وخانه‌های ایشان درشمال دریاچهٔ مذکور است . این بطیحه چهار برابر بطیحهٔ جنوبی است . وسط دریاچهٔ نصاریٰ باز است و دوجانب شمالی و جنوبی آن‌پوشیده ازنیلوفر است ، و چون دریاچهٔ دیگر پراز پرندگان‌گوناگون ، و مـاهی معروف به انکلیس در آب‌های آن زیست‌کند .

چون دریاچهٔ‌اَفامیَه و بطیحه‌های آن مشهوراند به این‌اکتفا کردیم . این بطیحه‌ها در مغرب اَفامیَه با انحرافی به شمال و نزدیك به آن واقع شده‌اند ، پس عرض و طول جغرافیائی آنهانزدیك به‌عرض وطول اَفامیَه باشد .

دریاچهٔ انطاکیه – دریاچه‌ای است میان اَنطاکیه و بَغْراسْ وحارِمْ در سرزمینی هموار ، این سرزمین به عمق معروف است و از اعمال حلب به‌شمار می‌آید و در فاصلهٔ دوروزه راه در مغرب آن واقع شده است .

از جانب شمال سه‌رود به این دریاچه می‌ریزد . از این سه‌آنکه در جانب شرقی است ، عِفرین خوانده می‌شود و آن‌که در جانب غربی‌است

و از زیر دَرْبَساك می‌گذرد به نهرالاسود مشهور است و آن‌که میان این‌دو جریان دارد ، نهر یغرا است . یغرا قریه‌ای است بر کنارهٔ این رود و مردمش نصاری هستند . گرداگرد این دریاچه یك‌روزه راه است واطراف آن از حیث کثرت نیزارها و پرندگان و ماهی‌هاچون اطراف آفامیه است

این سه رود که برشمردیم یعنی عِفْرین و نهرالاسود و نهریغرا به هم پیوسته به صورت یك رود از شمال دریاچه در آن می‌ریزند وازجنوب آن خارج شده در زیر جِسْرالحَدید و بالای اَنْطاکِیَه در فاصلهٔ یك‌میلی آن به‌رود اَرْنَط می‌پیوندد.

دریاچهٔ اَنْطاکِیَه ، در شمال اَنْطاکِیَه‌است . عرض آن چند دقیقه از عرض اَنْطاکِیَه بیشتر ولی طول آن تقریباً همان طول اَنْطاکِیَه است .

دریاچهٔ ارجیش ـ این دریاچه در مشرق خِلاط است ، در فاصلهٔ یك روزه راه و آن دریاچهٔ بزرگی است . آب آن شور است و وسطش ژرف . گرداگرد آن چهارروزه راه است ودر کناره‌های آن خِلاط وارجیش و بلاد دیگر واقع شده . از آن ماهی معروف به طریخ صید کنند وبه‌دیگر جای‌ها برند . در اثر وزش باد به تموج افتد و موجش بلند گردد و چون برآشوبد بوی آن به خِلاط و دیگر نواحی رسد و مردم از آن آگاه شوند ونهرهای اطراف آن مملوگردند . در اطراف آن هیچ نیستانی نیست.

دریاچهٔ تلا ـ و آن دریاچهٔ اُرْمِیَه است ؛ میان مَراغه و سَلْماس . در مغرب مَراغه و شمال سَلْماس . مَراغه در هفده فرسخی مغرب تبریز است . و میان مراغه و جانب شمال شرقی دریاچه در حدود یك مرحله است .

امتداد این دریاچه از مغرب است به مشرق با انحرافی به جنوب

درازای آن صدوسی میل است وپهنای آن نصف این مقدار .

در وسط آن جزیره‌ای است و برآن‌جزیره قلعه‌ای‌است به‌نام قلعهٔ تلا . این قلعه برفراز کوهی ساخته شده و گویند هلاوون اموال خود را به سبب استواری آن قلعه در آن نهاد . و گویند آن اموال اکنون در آن‌قلعه مدفون است. و پیوسته سردار هزاره‌ای مدت یکسال آن‌موضع را حراست کند و چون سال به‌پایان‌آید سردارهزارهٔ دیگری به قلعه درآید وبه‌حراست پردازد . در آن جزیره کشت و زرع یا چیزی که از آن سودی عـاید شود نیست . جزیره‌ای خرد است و کوهی که قلعه برفراز آن است بس بلند و گرداگرد دریاچه چند روزه راه است ویکی گفت سه‌روزه و دیگران کمتر و بیشتر از آن گفته‌اند .

صاحب « المشترك » گوید : آن را دریاچهٔ اُرْمیه گوینـد و اُرْمیه شهری است ، نزدیـك آن . اُرْمیه از شهرهای آذَرْبیجان است . درازای دریاچه سه روزه راه است ، برای کسی که از خشکی سیر کند . و در آن جزایری است و آبش‌شور وگنده است .

ابن حوقل گوید آب دریاچهٔ اُرْمیه شور است و میان آن و مَراغه سه‌فرسخ است و درازای آن چهار روزه راه است.

بطیحه‌های عراق – در «رسم‌المعمور» آمده است که : از آن‌جمله است : بطیحهٔ بَصْرَه ووسط آن موضعی است در طول هفتاد وسه درجه و عرض سی‌ودو درجه .

دیگر بَطیحَه‌های واسط ، که در هنگام حرب ایرانیان و مسلمانان در آغاز اسلام احداث شده‌اند، میان واسِط و بَصْرَه . این بطیحه‌ها ازرودهائی که از زیر واسط از دِجْلَه خارج می‌شوند ، بوجود می‌آیند .

و کوفه را نیز بطیحه‌هایی است که از فضلات آب فرات حاصل می‌شود.

دیگر بطیحةالعُظمی، که بطیحه‌ای است که آب دِجْلَه از نیزاری بدان داخل می‌شود، وازنیزاری دیگرخارج شده به‌بطیحهٔ دیگری می‌ریزد، همچنین از بطیحهٔ دوم از نیزاری خارج شده به بطیحهٔ سوم می‌ریزد، تا چهار بطیحه بوجود می‌آید، که میانشان نیزارهائی فاصله است.

مردم آن نواحی به‌جای بُحَیْرَه و بطیحه، هورگویند.

چون دِجْلَه ازاین‌بطیحه‌ها خارج شد، دِجْلَةالعَوراء خوانده می‌شود و از اینجاست که رودهای بصره از آن جدا می‌گردد وما هنگام ذکر دجله از آن سخن خواهیم‌گفت. انشاءالله.

دریاچه‌های‌فارس ـ از آن جمله است دریاچهٔ دشت ارژن و کورهٔ شاپور. درازای این دریاچه قریب به ده فرسخ است و آب آن‌شیرین‌است وگاه چنان‌کاهش یابدکه جز اندکی از آن باقی نماند وبیشتر ماهی شیراز از آنجاست.

دریاچهٔ جمکان ـ آبش شور است و درازای آن در حدود دوازده فرسخ. ابتدای آن از دوفرسخی شیراز است و انتهایش نزدیك به حدود خوزستان. و آن در کورهٔ اصطخر است. همهٔ این مطالب را از کتاب ابن حوقل نقل کردیم. و بدین‌سبب طول وعرض وضبط آنهارا بیان‌نکردیم. چه آن کتاب از این مباحث عاری است ومارا از جای دیگر تحقیق میسر نشد. و خدا داناتر است.

دریاچهٔ زره ـ وآن دریاچه‌ای است ازبلاد سِجِسْتان. رودهِنْدمَنْد در آن ریزد. ابن حوقل گوید: برحسب زیادت یانقصان‌آب رود آب‌دریاچه

هم زیادت و نقصان پذیرد.

درازای آن درحدود سی فرسخ است و عرضش مقدار یك مرحله. آبش شیرین است وازآن‌ماهی بسیارصیدشود. واطراف‌آن همه قریه‌هاست جز آن طرف که بیابان سیستان است.

در «المشترك» آمده است که: زره به‌تقدیم زاء نقطه‌دار بر راء بی نقطه و سپس هاء، بدون تشدید. آبهای سِجِستان در آن می‌ریزند. آب دریاچه شیرین است.

دریاچهٔ آغاز جیحون - در «رسم‌المعمور» آمده است که: آن در موضعی است در طول صد درجه وعرض چهل‌وهشت درجه.

دریاچهٔ خوارزم - صاحب «رسم‌المعمور» گوید: وسط آن موضعی است در طول نود درجه و عرض چهل‌و سه درجه و جانب غربی آن موضعی است درطول هشتاد وسه درجه و عرض چهل ودو درجه. آب جَیحون در آن ریزد.

درکتاب ابن حوقل آمده است که: گرداگرد دریاچهٔ خوارزم صد فرسخ است و آب آن شور است و مغیض آشکاری ندارد. آب جَیحون و شاش و غیره در آن ریزد. میان آن و دریا در حدود بیست مرحله است ومیان آن و خوارزم شش‌مرحله. دریاچهٔ خوارزم نزدیك است به‌قریهٔجنب وجنب در پنج فرسخی کُرْکنْج است.

سخنی در رودها

سخن در بارهٔ رودها چون سخن دربارهٔ شهرها و دریاچه‌هاست. به این معنی که رودها آنچنان بسیاراند که کس را یارای شناختن همهٔ آنها نیست و تنهابرخی درکتب مذکورافتاده‌اندوما آنچه راکه از آنهاشناخته‌ایم یاد می کنیم .

ذکر نیل مصر – نیل رودی است بزرگ و مشهور . آنچنانکه‌در همهٔ عالم وجود، همانندی ندارد .

ابن‌سینا در توصیف آن گفته است که : نیل به سه صفت از دیگر رودهای عالم ممتاز است : نخست آنکه ، درازترین رودهای روی زمین است . و راه درازی را که می‌پیماید ، سبب لطافت آن می‌شود . و دیگر آنکه ازمیان ریگها و صخره‌ها می‌گذرد نه از زمینهای بد وفاسد وگلناك که موجب آلودگی آب رودها می‌شوند . سه دیگر آنکه‌برخلاف رودهای‌دیگر سنگ درآن سبز نگردد .

چون رودهای دیگر کاهش‌گیرد ، آب نیل افزون شود و افزونی‌آب به سبب بارانهائی است که درآن بلاد می‌بارد .

سرآغاز آن را که در جنوب خط استواء است هیچ آبادانی نیست

وبدان جهت آگاهی از آن دشوار است وجز آنچه یونانیان روایت کرده‌اند خبری از آن به ما نرسیده است.

بطلمیوس گوید: نیل از کوه قُمْر، از ده موضع جاری است. و میان هر نهر و نهر دیگر یك درجه فاصله است. مثلا از جانب مغرب، شعبهٔ نخست در طول چهل‌وهشت درجه است وشعبهٔ دوم درطول چهل‌ونه‌درجه الخ. چنانکه شعبهٔ دهم درطول پنجاه وهفت درجه باشد.

این ده‌شعبه در دودریاچه می‌ریزند؛ یعنی هرپنج رود دریك دریاچه– نام این‌دو دریاچه را از پیش گفته‌ایم– آنگاه از این دریاچه‌ها چهار رود خارج می‌شود و دورود از این مجموع در باقی رودها می‌ریزد، چنانکه هشت‌رود تبدیل به شش رود می‌گردند. این شش رود به طرف شمال در جریان هستند، تا آنکه نزد خط استواء به دریاچه‌ای مدور ریزند، به نام کُوراَ و ماپیش از این از آن یاد کردیم. از آن دریاچه‌هاست که نیل مصر به‌طرف شمال بیرون می‌آید وبربلاد سیاهان می‌گذرد، بدین‌طریق که‌نخست بر زَغاوَه می‌گذرد. وسپس بر دُنْقُلَه؛ درطول پنجاه درجه و عرض‌هفده درجه از شهرهای نُوبَه و آنگاه اندکی به جانب شمال غربی منحرف می‌شود؛ در طول پنجاه و یك درجه وعرض هفده درجه. وسپس به‌جانب مغرب می‌گراید؛ در طول پنجاه درجه و عرض هفده درجه. و همچنان به جانب مغرب، اندکی متمایل به شمال، پیش می‌رود تا طول سی‌ودودرجه و عرض هفده درجه. آنگاه به طرف مشرق می‌پیچد، تا طول پنجاه‌ویك درجه، و آنگاه به شمال شرقی میل می‌کند، و در طول پنجاه‌وپنج درجه و عرض بیست و دو درجه براُسْوان می‌گذرد، و از آنجا با اندك انحرافی به مغرب، به طرف شمال پیش می‌رود، تا طول پنجاه‌وسه درجه و عرض

بیست و چهار درجه . و سپس به جانب مشرق می گردد، تا طول پنجاه‌وپنج و بالاخره ، در طول پنجاه و چهار درجه و عرض سی درجه به مصر داخل می‌شود . و پس از طی مسافتی به قریه‌ای می‌رسد ، به نام شَطّنُوف . و در آنجا به‌دو قسمت می‌شود. قسمت‌غربی به‌بلدهٔ کوچکی به‌نام رشید می گذرد. و درطول پنجاه‌و سه درجه وعرض سی‌ویك‌درجه به دریا می‌ریزد. وقسمت شرقی نیز نزدیك قریهٔ جَوجَر به دوقسمت می‌شود : قسمت غربی از غرب دِمْیاط می‌گذرد و به دریا می‌ریزد .

و قسمت شرقی به اُشْمُون طَنّاحْ می‌گـذرد ، و در مشرق دِمیاط در دریاچه‌ای به نام تِنِّیسْ می‌ریزد . ودریاچهٔ دِمْیاط وبلدهٔ دِمْیاط میان این دوشعبه واقع شده‌اند .

قسمت غربی در نزدیکی دِمْیاط می‌ریزد ؛ درطول پنجاه‌وسه درجه وبیست دقیقه وعرض سی‌ویك درجه و بیست و پنج دقیقه و قسمت شرقی به دریاچهٔ تِنِّیسْ می‌ریزد ؛ در طول پنجاه و چهار درجه و سی دقیقه وعرض سی‌درجه و چهل دقیقه .

این بود آنچه برای ما از ذکرنیل میسر شد .

از نیل ، چون آبش افزون شود ، نهر دیگری جاری شود به نام فَیُّومْ .

رود سوس اقصی ــ این رود ، از جانب جنوب شرقی از کوهی‌به نام لَمْطَه سرچشمه می گیرد و به طرف شمال جریان می‌یابد . ودرطول هفت درجه وعرض سی‌درجه ازسُوس با فاصلهٔ زیادی می گذرد . بر دوجانب آن نیشکر وحنا وغیرآن می‌رویدــ مانند نیل مصرــ این رود راه خودراهمچنان ادامه می‌دهد تابه دریا ریزد .

رود ملویه ـ ابن‌سعید از این رود نام برده و گفته است که : مَلْوِیه رود بزرگی است در مغرب اَقْصیٰ ورود سِجِلْماسَه که با فاصلهٔ زیـادی از جنوب سِجِلْماسَه سرچشمه می‌گیرد ، بدان می‌پیوندد . این دو رود پس از آنکه به هم آمیختند در سیصدوده‌میلی سَبْتَه به دریای روم می‌ریزد . میان سرچشمهٔ رود سِجِلْماسَه و مصب آن در دریا ، درحدود هشتصد میل است.

روداشبیلیه ـ ابن‌سعید گوید : این رود به انـدازهٔ دِجْلَه است و آن بزرگترین رودهای آنْدَلُس است . مردم آنْدَلُس آن را نهر اعظم گویند. سرچشمهٔ آن کوه شقوره است ؛ در طول پانزده درجه و عرض سی‌وهشت درجه و دوثلث درجه . رودهای چندی در آن می‌ریزند. از آن جمله است: رود شنّیل و رودسُوس .

رودشنّیل از غرناطه می‌گذرد و رودسوس از شهر اِسْتِجَه.

ابن سعید گوید : درجانب این رود املاك ودیه‌های بسیار است.چنانکه به وصف درنیاید .

رود اِشْبِیلِیَه چون از کوهستان شقوره به راه افتاد به جانب جَیّان پیش می‌رود . و برشهرهای بیّاسه و اُبَّده و سپس بر قُرْطُبَه می‌گـذرد ، دراین احوال از مشرق به مغرب جاری است و چون از قُرْطُبَه گذشت و به اِشْبِیلِیَه نزدیك شد ، برمی‌گردد واز شمال جریان می‌یابد وبر اِشْبِیلِیَه می‌گذرد . در این‌حال اِشْبِیلِیَه در مشرق آن و طَرْیانه درسمت مقابل‌ـ یعنی در مغرب آن ـ واقع شده است . آنگاه می‌چرخد و از جانب مشرق به مغرب جریان می‌یابد تا در مکانی به‌نام بَرُّالمائدَه ؛ در طول‌هشت‌درجه و ربع درجه وعرض سی‌ودو درجه و دوثلث درجه به‌دریای‌محیط می‌ریزد. و اگرکسی از جانب دریا به سوی سـاحل پیش آید جزیرهٔ قـادِس را در

مصب رود ، بر سمت چپ خود ، در جانب مغرب خواهد دید .

در رود اِشْبیلِیَه جزر و مد پدید می‌آید و از این‌حیث به‌دِجْلَه‌ماند ـ در ناحیهٔ بصره ـ این جزر ومد در ناحیه‌ای معروف به آرحَی ـ بالاتر از اِشْبِیلِیَه ـ گاه به هفتاد میل می‌رسد .

چون آب رود اِشْبِیلِیَه بالاکشد شور نمی‌شود، بلکه همچنان‌شیرین می‌ماند .

میان مصب رود اِشْبیلِیَه و شهر اِشْبیلِیَه پنجاه میل است. پس‌وقتی که آب بالاکشد مقدار بیست‌میل از اِشْبیلِیَه‌درگذرد . این‌جزرو مدپیوسته در هرشبانه‌روز واقع شود . وچون نور ماه افزون‌ترگردد ، آب رود نیز بالاترآید و کشتیها نیز باجزرپایین روند وبا مد بالا آیند . وسفائن بزرگ با بارهای خود ازبحرمحیط بدان داخل شوند و تاپای دیوار اِشْبِیلِیَه پیش آیند و آنجا بار می‌افکنند .

یکی از شاعران اَنْدَلُس دربارهٔ این جزر ومدگفته است.

خَلیلَیَّ بادِر بی اِلیٰ‌النَّهرِ بُکرَةً

وَقِفْ مِنْهُ حَیثُ‌المدَّیثنی عِنانَهُ

و لا تَجُزِ الاَرْحا فَاِنَّ وَراءَها

یَباباً وَ عَینی لاتُریدُ عِیانَه

رود مرسیه دراندلسـ این‌رود و رود اِشْبیلِیَه هردو ازکوه‌شقوره خارج می‌شوند . رود اِشْبیلِیَه به جانب مغرب جاری است و به دریای محیط می‌ریزد . و رود مُرْسِیَه به جانب مشرق جاری است ونزدیك‌مُرْسیه به دریای شام می‌ریزد .

رود رومیهـ این رود از مکانی در طول سی‌وپنج درجه و عرض

چهل‌وسه درجه‌سرچشمه می‌گیرد . آنگاه به رُومیه داخل می‌شود؛ درطول سی‌وپنج درجه و نصف درجه وعرض چهل‌وسه درجه. پس ازرومیه‌خارج شده و درهمان نزدیکی به دریا می‌ریزد .

رود ابی‌فطرس ـ به‌ضم‌فاء ـ رودی است نزدیك رَمْلَه درفلسطین در کتاب « المسالك و الممالك » معروف به « العزیزی » آمده است که : رود عَوجاء همان رود ابی فُطْرُس است که دردوازده‌میلی‌شمال رَمْلَه جاری است . و همو گوید که هرگاه دوسپاه بر کنار این رود با هم تلاقی کنند ، بی تردید آنکه برجانب غربی باشد غالب آید و آنکه بر جانب شرقی باشد مغلوب گردد . همچنانکه سپاه معتضد از خمارویةبن احمدبن طولون شکست یافت. و العزیز خلیفهٔفاطمی مصر پیروز شد و هفتکین ترك سردارسپاه شرق را اسیر نمود .

من می‌گویم : سرچشمهٔ رود ابی‌فُطرس کوه خلیل است وروبه‌روی آن‌کوه قلعهٔ ویرانی است به نام مجدالیابا .

رود ابی فُطْرُس از مغرب به مشرق جاری است و در جنوب غابَهٔ أرْسُوف به دریای روم می‌ریزد . و از سرچشمه تامصب آن فاصله‌ای است کمتر از یك‌روزه راه .

رود اردن ـ و آن را رود غَوْر و نهرالشَّریعه نیزگویند . اصلش از رودهایی‌است که‌ازجبل‌الثَّلْج به دریاچهٔ بانیاس می‌ریزد . نهرالشَّریعه از این دریاچه بیرون آید و به دریاچهٔ طَبَرِیَّه ریزد . آنگاه از دریاچهٔ طَبرِیَه بیرون آید و راه جنوب درپیش گیرد .

رود یرموك ـ چون نهرالشَّریعه از دریاچهٔ طَبَرِیَّه بیرون آید ، میان قُصَیْر و دریاچهٔ طَبرِیَّه ، رود یَرمُوك درآن ریزد . نهرالشَّریعه که

همان رود اُرْدُنّ مذکور باشد در وسط غَور به جانب جنوب پیش می‌رود تا در طول پنجاه و هشت درجه و عرض سی و دو درجه و پنجاه دقیقه ، از بَیْسان بگذرد وهمچنان به طرف جنوب پیش رود تا در طول پنجاه و شش درجه و ثلث درجه و عرض سی و یك درجه و کسری به رِیحا رسد . و به دریاچهٔ مُنْتِنَه یا دریاچهٔ زَغَر ریزد ؛ در طول پنجاه‌وهفت درجه و ده دقیقه و عرض سی‌درجه و کسری .

در «اللباب» آمده است که : اُرْدُنّ به‌ضم الف و سکون راء بی‌نقطه وضم دال بی‌نقطه و تشدید نون ، بلده‌ای است ازبلاد غَورشام و درآن رود بزرگی جاری است .

رودحماة ــ آن را رود اَرْنَط نیزگویند و چون از جنوب به طرف شمـال جاری است رود مَقْلُوب نیز گفته می‌شود . همچنیـن آن را عاصی خوانده اند چه بیشتر رودها بدون بکار بردن دولاب‌ها و دلوها زمینهـارا سیراب کنند و برشهرها سوار شوند، بجز رود حَماة که باید به‌وسیلهٔدولابها از آن آب کشید .

رود حَماة از جنوب به شمال جاری است . در آغاز رود کوچکی است ، از دیهی ، از بَعْلَبَكّ به نام رأس در حدود یك منزلی شمال‌بَعْلَبَكّ رود حَماة از رأس سرچشمه‌می گیرد وبه‌طرف شمال جاری می‌شود، تا به ناحیه‌ای میان جوسِیَه و رأس به‌نام قائم‌الهرمل رسد . آنگاه بروادیی می‌گذرد و قسمت اعظم آن از آن وادی مـی‌جوشد ، از موضعی به نـام مغارةالرّاهب . آنگاه به جانب شمال ، از جوسِیَه می‌گذرد و به دریـاچهٔ قَدَس درمغرب حِمص می‌ریزد . سپس از آن دریاچه خارج شده از حِمص‌به رَسْتَن واز آنجا به حَماة و شِیزر می‌رسد و به دریـاچهٔ آفامیَه می‌ریزد . و

چون از دریاچهٔ آفامیَه خارج شد بر درکوش و جسرالحَدید می‌گذرد .
و در تمام این حالات در مشرق کوه لُکام جـاری است . رود حَماة چون
به جِسرالحَدید رسید ، کوه مذکور را قطع کند و می‌پیچد و به جنـوب
غربی جریان می‌یابد و بر بـاروی اَنْطاکیَه می‌گذرد و آنگاه در سُوَیدیَّه
درطول شصت‌ویك درجه و عرض سی‌وشش درجه به دریای روم می‌ریزد.

در این رود چند رود دیگر می‌ریزد و از آن جمله :

رودی است که سرچشمهٔ آن پایین آفامیَه است و به جـانب مغرب
به طرف دریاچهٔ آفامیَه ، جریان می‌یابد و به رود حَماة می‌پیوندد .

دیگر رودی‌است در حدود دومیل بالاتر از آفامیَه به نام رود کبیر.
این رود نیز به دریاچهٔ آفامِیَه می‌ریزد و همراه رود اَرْنَط از آن خارج
می‌شود .

دیگر رود اَسْوَد است . این رود از شمال جاری است و از پـایین
دَرْبَساك می‌گذرد .

دیگر رود یَغْرا است ، سرچشمهٔ این رود نـزدیـك یَغْرا است .
از یَغْرا می‌گذرد و به رود اَسْوَد می‌پیوندد. این‌دو رودبه دریاچهٔ اَنْطاکیَه
می‌ریزند .

یَغْرا : به فتح یاء و سکون غین نقطه‌دار و فتح راءِ بی‌نقطه ، آنگاه
الف مقصور .

دیگر رود عِفْرِین است. این رود از بلاد روم می‌آید و برراوَندان
و جومه می‌پیوندد و به صورت رودی واحد به دریاچهٔ اَنْطاکیَه می‌ریزند
و سپس از آن دریاچه‌خارج‌شده در بالای اَنْطاکیَه‌ـ در مغرب آن‌ـ به‌رود
عاصی می‌پیوندد .

عِفْرِین : به کسر عین بی‌نقطه و سکون فاء و کسر راء بی‌نقطه و یاء دونقطه تحتانی و نون .

رود جیحان ـ در کتاب « رسم‌المعمور » آمده است که : سرآغاز آن موضعی است در طول شصت درجه و عرض چهل و شش درجه . در عظمت همانند فرات است . از سیس می‌گذرد. عوام آن را جهان گویند. از میان کوههائی در حدود روم از جانب شمال به جنوب جاری است تا به شمال مِصِّیصَه رسد . در آنجا می‌پیچد و از مشرق به مغرب جریان می‌یابد .

مِصِّیصَه درطول پنجاه‌ونه درجه وعرض سی‌وشش درجه وپانزده‌دقیقه واقع شده .

رود جیحان از مغرب مِصِّیصَه می‌گذرد و در همان نزدیکی به‌دریای روم می‌ریزد .

رود سیحان ـ در «رسم‌المعمور»آمده است که: سرآغاز آن‌موضعی است. درطول پنجاه و هشت درجه وعرض چهل‌وچهار درجه . ازبلاد روم می‌گذرد. و درجانب غربی جیحان از شمال به جنوب جاری است.

سیحان از جیحان کوچکتر است. از بلاد اَرْمَن که ما امروز آن را سِیس می‌گوئیم می‌گذرد و از کنار باروی آذَنَه در طول پنجاه و نه درجه و عرض سی‌وشش درجه وپنجاه دقیقه عبور می‌کند .

ـآذَنَه کمتر از یك منزل با مِصِّیصَه فاصله‌داردـ

پس از آن با جیحان تلاقی می‌کند و چون به صورت یك رود در آمدند در نقطه‌ای میان آیاس و طَرَسُوس به دریای روم می‌ریزند .

رود انقره ـ در «رسم‌المعمور» آمده است که سرآغاز آن نقطه‌ای

است در طول پنجاه و شش درجه و عرض چهل درجه . از آنجا به آنْقره می‌آید.

آنْقره در موضعی است به طول پنجاه و چهار درجه وعرض چهل‌و یك درجه . این رود باغها و مزارع آنْقره را سیراب می‌کند و در موضعی در طول پنجاه و شش درجه و عرض چهل و نه درجه به دریای روم می‌ریزد .

من می‌گویم : اگر می‌بینید که در میان سرچشمه و مصب آن از حیث طول جغرافیائی اختلافی پدید نیامده و تنها این اختلاف در عرض آن مشاهده می‌شود بدین سبب است که : جریان رود مستقیماً از جنوب‌به شمال است .

رود هِرَقْلَه - در کتاب ابن‌سعید آمده است که : رود هِرَقْلَه از کوههای عَلایا به جانب سنوب جاری است در طول پنجاه وهفت درجه و عرض چهل‌وهفت درجه . هِرَقْلَه در مشرق سنوب و نزدیك به دریااست . و این همان شهری است که هرون‌الرشید آن‌را ویران ساخت .

هِرَقْلَه در طول پنجاه‌وهفت درجه و یك ثلث درجه و عرض چهل‌و شش درجه و نصف درجه واقع شده .

رود فُرات ـ سرچشمهٔ آن‌از شمال‌شرقی‌شهر آرْزَن الرّوم است آرْزَن آخرین حد بلاد رُوم است ، از جانب شرقی؛ در طول شصت‌وچهاردرجه و عرض چهل ودو درجه ونصف‌درجه . سپس به مَلَطْیَه نزدیك می‌شود در طول شصت‌ویك درجه و عرض سی‌وهفت درجه . آنگاه به جانب مشرق می‌پیچد و از قلعة‌الرّوم می‌گذرد . قلعة‌الرّوم دژ بلند و استواری‌است، در جنوب غربی فرات . فرات ازجانب شمال شرقی‌آن می‌گذرد وبه سوی

بیره جریان می‌یابد . بیره در قسمت شمالی فرات است .

سپس به جانب مشرق می‌پیچد و از بالس و قلعهٔ جَعْبَر می‌گذرد و به رَقّه می‌آید ؛ در طول شصت‌وسه درجه و عرض سی و شش درجه . پس به جانب مشرق راه خودرا می‌پیماید و از شمال رَحْبَه می‌گذرد و به عانَه می‌آید ؛ در طول شصت و هشت درجه و نصف درجه و عرض سی‌و دو درجه . آنگاه به سوی کوفه می‌رود؛ در طول شصت و نه درجه و نصف درجه و عرض سی‌ویك درجه و پنجاه دقیقه . پس به سوی مشرق می‌گردد و در بطیحه‌ها می‌ریزد ؛ درطول سی‌وهفت درجه .

از سلیمان‌بن مهنا روایت کرده‌اند که گفت : در دو جانب فرات تا قائم عَنْقا ، سرزمین‌های هموار است . و فرات در قائم عنْقا به دره ای در می‌آید و به جانب حَدِیثَه و هِیت و اَنْبار جریان می‌یابد . و از هِیت داخل جلگهٔ عِراق می‌شود .

نهرهائی از فرات جدا می‌شوند . و نیز نهرهائی‌بدان می‌ریزند واز آن جمله است :

نهر شمشاط ـ و آن نهری است که بر شِمْشاط می‌گذرد و آنگاه بر حصن زیاد معروف به خَرْتَ بِرت و در بالای مَلَطْیَه به فرات می‌ریزد .

نهر بلیخ ـ سرچشمهٔ آن حَرّان است ازچشمه‌ای که آن را ذَهْبانِیّه گویند . و از آنجا به طرف مشرق جاری است . از شمال رَقّه می‌گذرد . و پائین‌تر از آن در فرات می‌ریزد .

نهر خابور ـ سرچشمهٔ آن راس عَین است . از چشمه ای که آن‌را زاهِرِیّه گویند . این رود بر قَرْقِیسیا در طول شصت و چهار درجه و دو ثلث درجه و عرض سی‌وچهار درجه و یك ربع درجه می‌گذرد. ودرهمانجا

به فرات می‌ریزد .

نهر هرماس-سرچشمهٔ آن نَصیبین است ونهر ثَرثار از آن منشعب می‌شود . نهر ثَرثار برشهر و بادیهٔ سِنجار می‌گذرد و در نزدیك تَکریت به دِجلَه می‌ریزد .

اما هِرماس ، پس از آنکه نهر ثَرثار از آن جداشد پیش از آنکه به قَرقیسیا برسد در نهر خابور می‌ریزد . و گویند خابور و هِرماس چون به صورت یك رود در آمدند در نزد قَرقیسیا به فرات می‌ریزند .

چند نهر نیز از فرات جدا می‌شوند و از آن‌جمله است :

نهر عیسی - در طول شصت و هشت درجه وعرض سی‌ودو درجه، از فرات جدا می‌شود . این موضع دهما نامیده می‌شود ورو به روی کوفه است . و نیزگویند که : مکان جداشدن آن از فرات نزدیك اَنبار و پایین جِسر دهما است .

سلیمان بن مهنا گوید : سرچشمهٔ نهرعیسی کمی پایین تر از اَنبار است. نزد دیهی که آن‌را فَلّوجه گویند . و هموگوید که : چون آب فرات نقصان پذیرد ، آب نهر عیسی قطع شود و کشاورزان از آب برکه‌هائی که از آن باقی مانده با دولاب‌ها مزارع خودرا سیراب کنند .

نهر عیسی به جانب بغداد جریان دارد . و چون به مُحَوَّل رسد چند نهر دیگر به آن می‌پیوندد و در مغرب بغداد به دِجلَه می‌ریزد .

نهرصرصر- پائین تر از نهر عیسی از فرات جدا می‌شود . و از سواد عِراق - بین بغداد و کوفه ، می‌گذرد تا به صرصر رسد . و پس از آنکه همهٔ آن‌ناحیه را سیراب کرد، بین بغداد و مَدائن به دِجلَه می‌ریزد

نهر کوثی - پائین‌تر از نهر ملك است . این نهر نیز سَوادِ عراق را

سیراب می کند ودر زیر مصب نهر ملك به دِجْلَه می‌ریزد .

چون فرات مقدار شش‌فرسخ از نهر ملك گذشت به دوشعبه شود: شعبهٔ جنوبی به کوفه می‌رود. و پس از عبور از آن در بطیحه‌ها می‌ریزد. و شعبهٔ دیگر که بزرگتر است به قصر ابن هُبَیْرَه ؛ در طول هفتاد درجه و نصف درجه و عرض سی‌ودو درجه و چهل و پنج دقیقه سرازیر می‌شود و این شعبه‌است که آنرا نهر سُورا گویند. این نهر از قَصْر ابن هُبَیْرَه گذشته به جانب جنوب پیش می‌رود تا به شهر قدیمی بابِل رسد ؛ در طول هفتاد درجه و عرض سی‌ودو درجه و پانزده دقیقه .

ولی شعبهٔ اصلــی به شهر نیل رسد و از این پس آنرا رود صَراة گویند و پس از آن به دِجْلَه می‌ریزد .

سورا به ضم سین بی‌نقطه و آخر آن الف ممدود یا مقصور قریه ای است بر کنار آن نهر . و نهر منسوب بدان است .

ذکر دجله و نهرهائی که بدان می‌ریزند و یا از آن بیرون می‌آیند

در کتاب « المشترك » آمده است که : دِجْلَه به کسر دال بی نقطه و سکون جیم رود بزرگ و مشهوری است . سرچشمهٔ آن بلاد روم است . از آنجا برآمِدْ و حِصْنِ کیفا و جزیرهٔ ابن عُمَر و مَوصِل و تِکریت و بغداد و واسط و بصره می گذرد و به دریای فارس می‌ریزد .

در کتاب « رسم‌المعمور » آمده است که : سرچشمهٔ دِجْلَه مکـانی است در طول شصت‌وچهار درجه و چهل دقیقه و عرض سی‌و دو درجه .

در «العزیزی» آمده‌است که : سرآغاز دِجْلَه در شمال مَیّافارقین، پائین دژی است معروف به حِصْنِ ذُوالقرنَین .

دِجلَه از جانب شمال غربی به جنوب شرقی روان است. تا به‌عرض سی‌وهفت درجه ـ در طول فرقی‌نمی‌کند ـ برسد. از آنجا به‌طرف مشرق میل می‌کند . آنگاه به شمال می‌پیچد ؛ در طـول شصت و هشت درجه و عرض سی و هشت درجه . آنگاه به طرف مغرب متمـایل شود و سپس به جانب جنوب می‌گراید ، تا به شهر آمِدْ رسد ؛ در طول شصت‌و پنج درجه و دوثلث درجه و عرض سی و هفت درجه و پنجاه و دو دقیقه . آنگـاه به جانب جنوب جاری شود تا به جزیرهٔ ابن عُمَرْ، رسد ؛ درعرض سی‌وهفت درجه و نصف درجه وهمان طول. آنگاه به طرف مشرق می‌گراید وبه‌شهر بَـلَدْ می‌گذرد ؛ در طول شصت‌وشش درجه و چهل دقیقه وعرض سی‌وشش درجه و پنجاه دقیقه .

پس به جانب مشرق می‌رود و به مَوصِل می‌آید ؛ در طـول شصت و هفت درجه و عرض سی و شش درجه ونصف درجه. سپس به جانب‌جنوب شرقی ، تا تِکْرِیت در طول شصت و هشت درجه و بیست و پنج دقیقـه و عرض سی‌وچهار درجه ، پیش می‌رود . آنگاه به سُرَّ من رأی می‌رسد ؛ در طول شصت ونه درجه و عرض سی‌و چهار درجه . پس به طرف جنـوب میل می‌کند و به عُکْبَرا می‌رسد ؛ در طول شصت‌و نه درجه و عرض سی و سه درجه . آنگاه به طرف مشرق می‌گردد و راه بَرَدان را پیش می‌گیرد ـ بَرَدان در طول شصت ونه درجه و پنجاه دقیقه و عرض سی و سه درجه و نصف درجه است ـ آنگاه به طرف جنوب ، بااندك‌میلی به مشرق، می‌آید و به بغداد می‌رسد ؛ در طول هفتاد درجه و عرض سی‌و سه درجه وبیست و پنج دقیقه . آنگاه راه جنوب را در پیش گرفته به کَلواذا ، درهمان طول هفتاد درجه و عرض سی‌وسه درجه و پانزده دقیقه ، می‌رسد و از آنجـا به

مَداین می‌رسد ؛ در طول هفتاد درجه و بیست دقیقه و عرض سی‌وسه‌درجه و ده دقیقه . و در همان مسیر از سیب می‌گذرد و به دیرالعاقول می‌رسد؛ در طول هفتاد درجه وده دقیقه و عرض سی و سه درجه . سپس از جانب مشرق راه نُعْمانیَّه را در پیش می‌گیرد ؛ در طول هفتاد درجه و بیست‌دقیقه و همان عرض . و سپس‌از راه جنوب شرقی به‌فَمُ‌الصِّلح می‌رسد ؛ درطول هفتاد و دو درجه و ثلث درجه و عرض سی و دو درجه . و از آنجـا به جانب مغرب می‌پیچد و تا واسط در طول هفتاد و یك درجه و نصف درجه و عرض سی‌و دو درجه و چند دقیقه ، پیش می‌رود . آنگاه ازطرف‌مشرق به بطیحه‌های واسِط می‌رسد و از جنوب شرقی به‌طرف بصره‌پیش می‌رود. و از بصره گذشته بردهانهٔ اُبُلَّه ؛ در طول هفتادوچهاردرجه و عرض سی‌و یك درجه ، می‌گذرد . و به عَبّادان ، می‌رسد ودرموضعی‌درطول هفتادوپنج درجه و همان عرض سی‌ویك درجه و نصف درجه ، به دریا می‌ریزد .

نهرهائی نیز به دِجله می‌ریزند و از آن جمله است :

نهر ارزن و نهر ثَرثار ـ نهر ثَرثار از نهر هِرماس‌منشعب‌می‌شود و در بیابان سِنْجار از حَضْر می‌گذرد و در پائین تِکریت به دِجله می‌ریزد. و برخی‌گویند دوفرسخ‌بالای تِکریت.

نهر باسانفا ـ سرچشمهٔ آن میّافارقین است . ودر پنج فرسخـی مشرق جزیرهٔ ابن‌عمر به دجله می‌ریزد .

نهرزاب‌اعلی ـ سرچشمـهٔ آن از ابتـدای حدود آذربیجان ، میان موصِل و اِرْبِل است . و در نزدیکی سِنّ در طول شصت و هشت درجـه و عرض سی‌وپنج درجه و پانزده دقیقه به دجله می‌ریزد . این نهررا به‌سبب جریان تند و خروش آن زاب‌مَجْنون نیز می‌گویند .

بوم الزّاب که عبیدالله بن زیاد در آنجا به قتل رسید ، برساحل این رود است نهر زاب اعلی به دِجلَه می‌ریزد .

نهر زاب اصغر ـ سرچشمهٔ آن کوههای شَهر زور است . میان اِربِل و دَقوقا جاری است . و به دِجْلَه می‌ریزد .

نهرهای بسیاری از دِجْلَه جدا شده و به فرات می‌ریزند . وماهنگام ذکر فرات آنهارا برشمردیم . و نهرهائی دیگر جز آنهاکه برشمردیم از دجله جدا می‌شوند ، از آن جمله است :

نهر قاطول اعلی ـ این نهر از قصر مُتوکل معروف به جعفری ، سرچشمه می‌گیرد و از چند قریه می‌گذرد . و همه را سیراب می‌سازد تا به صولی می‌رسد ، از آنجا به بعد به نام نَهْرَوان خوانده می‌شود . ایـن رود همچنان میان دیه‌ها می‌گردد و آنهارا مشروب می‌سازد تا باز می‌گردد ودر پائین جَرْجَرایا ؛ در طول هفتاد درجه و نصف درجه و عرض سی درجه و نصف درجه ، بار دیگر به دِجْلَه می‌ریزد .

سه رود دیگر نیز به‌نام قاطول از یك موضع ـ دوفرسخ پایین سُرَّمَن رأی ـ جاری می‌گردند. سُرَّمن‌رأی در طول شصت‌ونه درجه و عرض سی و چهار درجه واقع شده است .

دیگر رودهائی که از دِجْلَه بیرون می‌آیند عبارتند از :

دُجَیل ـ در «المشترك» به ضم دال بی‌نقطه و فتح جیم و سکون یاء دونقطه تحتانی ضبط شده است . دُجَیْل رودی‌است بالای بغداد وسرآغاز آن پایین سُرَّمَنْ رأی است. برکناره‌های آن کوره‌های بزرگی است، مشتمل بر شهرها و دیه‌ها .

همچنین در پائین بطیحه‌ها چند نهر از دِجْلَه بیرون می‌آید.

برخی از این نهرها به طرف مشرق روان هستند و برخی به طرف مغرب .

نهرهایی که به مشرق روان هستند چندان معروف نیستند و از آن جمله است : نهر اَهْواز و غیره

اما نهرهائی که به جانب مغرب جاری هستند فراوان‌اند چنانکه شمارهٔ آنها را از صد هزار بیشتر دانسته‌اند ولی اصول آنها نه رود است :

اول : نهر مَرَه ـ مکان این نهر بالاتر از همه است . به‌طرف‌مغرب جاری است . زمینهای غربی دِجْلَه و شمالی بَصْرَه را سیراب ساخته هرز آب آن به نهر دوم می‌ریزد .

دوم: نهر دیر ـ در سر آغاز این رود مشهد محمدبن‌الحنفیه واقع‌شده. در این مشهد تا به امروز اموال بسیاری که به حساب نمی‌آید ، گرد آمده است . زیرا غالب ساکنان دیار ، رافضیان اند . و چون کسی از ایشان را مرگ فرارسد وصیت کند تا دارائی اورا به‌آن مشهد بسپارند . رافضیان‌آن مشهد را بزرگ می‌شمارند .

میان سرچشمهٔ نهردیر و نهر مَرَه سه فرسخ است.

سوم: نهر بثق شیرین ـ این رود شش فرسخ پائین رود دیر جاری است و کسی که من به قول او وثوق دارم گفت که : نهر بثق شیرین دراین زمان به‌کلی از میان رفته است .

چهارم : نهر معقل ـ وآن‌ازبزرگترین‌نهرهای بَصْرَه است. سر آغاز آن دوفرسخ پائین بثق شیرین است .

نهر مَعْقل چون از دِجْلَه جدا گردد ، نخست به طرف مغرب‌جاری

شود ، و آنگاه به جانب جنوب چون قوسی می‌پیچد تا از شمال غربی به بَصْرَه رسد . در بَصْرَه با رود اُبُلَّه که بعداً ذکر آن خواهد آمد ، تلاقی کند . محل تلاقی را مُنْیا گویند . نهر مَعْقل به نام کسی نامیده شده که آن را حفر کرده است . چه احنف به عمربن خطاب رضی‌الله عنه گفت تا برای مردم بصره نهری حفر کنند پس عمر معقل بن بشارالمری را به حفر آن فرمان داد . مَعْقل آن نهر را کند و به نام او منسوب شد .

پنجم: نهر ابله ــ سرآغاز آن از دِجْلَه ، چهارفرسخ پائین‌تر از نهر مَعْقل است . اُبُلَّه شهرکی است بردهانهٔ آن .

اُبُلَّه از دجله به سمت بصره جاری است . و از آن نهرهای دیگری منشعب می‌شوند و مزارع انبوه وسرسبز دوجانب آن‌راکه یکی ازمتنزهات عالم است سیراب می‌سازند .

اُبُلَّه به طرف مغرب جریان دارد وسپس‌به جانب شمال چون‌قوسی می‌پیچد تا در نزدیك بَصْرَه با نهر مَعْقل ، تلاقی کند .

چون آب دریا بالا کشد نهرِ اُبُلَّه به نهرِ مَعْقل افتد و آب باز پس گردد تا مد به نهایت رسد . پس کشتیها که از دریای هِند می‌آیند ، از عَبّادان به دِجْلَه و از دِجْلَه به اُبُلَّه و از اُبُلَّه به بَصْرَه و از آنجا از نهر مَعْقل به دِجْلَه بازمی‌گردند و چون جزر فرارسد، آب بازگردد ونهرمَعْقل به نهراُبُلَّه ، افتد و این‌دو پیوسته چنین باشند .

نهر مَعْقل و اُبُلَّه چون نیمدایره‌ای‌باشند ودِجْله به منزلهٔ وتر یاقطر آن . سرزمینی که میان این دو نهر واقع شده ، جزیرهٔ عُظْمی نامیده شود . و همهٔ آن بستانها و مزارع باشد .

ششم : نهر یهودی ــ این‌نهرچهار فرسخ زیررود اُبُلَّه است قسمتی

از آن خراب شده و قسمتی باقی مانده است.

هفتم: نهر ابی‌الخصیب - این نهر یك فرسخ زیر نهر یهودی است قسمتی از آن خراب و قسمتی دایر است.

هشتم: نهر امیر - سرآغاز آن از دجله، یك فرسخ زیر نهر ابی‌الخصیب است. قسمتی از آن دایر و قسمتی خراب است.

نهم: نهر قندل - این نهر روزگارانی که بصره آبادان بود، موجود بود ولی اکنون به‌کلی ازمیان رفته است.

همهٔ این نهرها از دِجْلَهْ جدا می‌شوند واز آنها بیش از هزار نهر دیگر منشعب می‌شوند. همهٔ این نهرها مزارع وبستانها را مشروب می‌سازند وهرز آب بعضی به‌بعضی دیگرمی‌ریزد.

کسی که من به‌گفتاراواعتماد دارم گفت که: بَصْرَه ونواحی آن که بر کناره‌های این‌نهرهاهستند اکنون ویران وبی‌حاصل شده‌اند، چنانکه از ۲۴ قیراط زارعان جزقیراطی باقی نمانده است.

دجلهٔ اهواز - در «قانون» آمده است که: این رود از اهواز جاری می‌شود؛ درطول پنجاه‌وهفت درجه وعرض سی‌ویك درجه و به‌جانب مغرب به‌سوی عَسْکَرِ مُکْرَمْ روان می‌گردد؛ در طول هفتاد و شش درجه و دیگری گوید: درطول هفتاد وچهار درجه و سی‌وپنج دقیقه وعرض سی‌ویك درجه و پانزده دقیقه.

این رود دربزرگی شبیه به دِجْلَه است وبراطراف آن باغها و مزارع نیشکر، فراوان است.

رودشیرین - سرآغاز آن کوه‌دینار از ناحیهٔ خازرع است. از بلاد فارس می‌گذرد ودر جَنّابه به‌دریا می‌ریزد؛ درطول هفتاد وپنج درجه‌وچهل

دقیقه وعرض بیست وهشت درجه و کسری.

رود مَسرُقان- رودی است از بلاد خوزستان از ناحیهٔ تُستَر؛ درطول هفتاد وشش درجه وثلث درجه وعرض سی‌ویك درجه و نصف درجه. رود بزرگی‌است. ازعسکر مُکْرَم؛ درطول هفتاد وشش‌درجه وسی‌پنج‌دقیقه وعرض سی‌ویك درجه وپانزده دقیقه، می‌گذرد.

درعَسْکَرمُکْرم، براین رود پلی‌عظیم بسته‌اند به‌اندازهٔ بیست کشتی. آب این رود هیچ به‌هدر نمی‌رود. همهٔ آن صرف آبیاری نخل‌ها و کشتزارها و مزارع نیشکر گردد.

رود تُسْتَر- ازپشت عَسْکَرمُکْرَم جاری می‌شود وبراهواز می‌گذرد و تا نهرالسِّدْرَه وحِصْنِ مَهدِی؛ درطول‌هفتاد وپنج درجه وثلث درجه وعرض سی درجه و چهل دقیقه، پیش می‌رود و آنجا به دریای‌فارس می‌ریزد.

رود طاب - یکی ازشاعران دربارهٔ آن گفته است:

ماطاب لی قط عیش الاّ علی نَهْرِ طابِ

ابن حوقل گوید : سرآغازاین رود مَرْج از کوههای اصفهان است؛ در طول هفتاد وچهار درجه وثلث درجه وعرض سی‌وسه درجه و رود دیگری به‌نام مَسن به‌آن می‌پیوندد.

رودطاب تا اَرّجان، درطول هفتاد وشش درجه ونصف درجه وعرض سی درجه ونصف درجه پیش می‌رود، تادرسِینیز درطول هفتاد وپنج درجه وسی وپنج دقیقه و عرض بیست ونه درجه وده دقیقه، به دریا می‌ریزد.

رود سَکّان - ازرستاق رُوَیْحان ازقریه‌ای به‌نام ساذفری، جاری‌می‌شود وقسمت زیادی ازفارس را مشروب‌می‌سازد. وسپس به‌دریا می‌ریزد. درتمام فارس جایی نیست که آبادانی‌اش ازشهرها وبلاد اطراف این رود، بیشتر

باشد .

رود زَنْدَروذ ـ رود بزرگی است بر در اصفهان ، در «اللباب» آمده است که زَنْدَروذ به‌فتح زاء نقطه‌دار وسکون نون و فتح دال بی‌نقطه و واو وسپس راء بی‌نقطه ودر آخرش ذال نقطه‌دار .

رودهِنْدْمَنْدْ ـ رودمشهوری‌است. ابن‌حوقل گوید: بزرگترین‌رودهای سجستان است . ازغُورجاری است . غُوردرطول هشتاد ونه درجه و دوثلث درجه وعرض سی‌ویك درجه است.

این‌رود ازرُخَّج می‌گذرد.در«رسم‌الارض»آمده‌است که: رُخَّج درطول نود وچهار درجه وعرض سی ودو درجه قرار دارد . هِندمَنْد از رُخَّج به جانب بُسْت؛درطول‌نود ویك‌درجه وعرض سی‌ودودرجه، می‌گردد وازمشرق به‌طرف مغرب جاری است. ودر موضعی درطول هشتاد ونه درجه وعرض سی‌ودو درجه ونصف درجه‌به سجستان می‌رسد. ودرآنجا به‌دریاچهٔزره که پیش ازاین ذکر آن‌گذشت می‌ریزد.

وقتی هِندمَنْد ازبُسْت خارج شد، تابه‌سجستان‌برسد، چند رود ازآن منشعب شود ازآن جمله است: رودطَعام و باسیرود وسَنارُود .

سَنارود دریك فرسخی زَرَنْج برقصبهٔ سجستان می‌گذرد. ازاین‌رود ، چون آبش افزون شود ، باکشتی ازبُسْت به سجستان‌توان‌آمد. همهٔرودهای سجستان‌از سَنارُود جدا می‌شوند. بردر بُسْت بررود هِندمَنْد پلی‌ازکشتی‌ها بسته‌اند، همانند پل‌هایی که بررودهای عراق می‌بندند.

رود اَرَس ـ و آن رودی است که از کوههای قالیقَلا ؛ در طول شصت وهفت درجه‌وعرض چهل‌ویك درجه بیرون می‌آید. پس بردَبیل؛در طول هفتاد درجه وثلث درجه وعرض‌سی‌وهفت‌درجه ونصف‌درجه‌می‌گذرد.

آنگاه به وَرْثان می آید و در نزدیک بَحْرخزر با کُرْ تلاقی کرده تشکیل یك رود می‌دهند و هردو به دریا می‌ریزند.

آن‌سوی رود آرَس- چنانکه می‌گویند ۳۶۰ شهرویران است. وگفته شده که این همان است که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده و گفته است: و أصْحٰابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَیْنَ ذٰلِكَ کَثیراً.

درکتاب «ابن حوقل» آمده است که: رود ارس از آرْمینیَه خارج می‌شود و به وَرْثان می‌گذرد و ازپشت موغان و پشت شهر کُرْ عبور می‌کند و به دریای طبرستان می‌ریزد.

رود کُرْ- کُرْ نام دورود است: یکی مشهور و ازدیگری بزرگتر. و آن رودی است که حد آذَرْبیجان و آرّان است. ودیگر رودی است درفارس وبلاد شیراز، که به‌قدر رود کُرْ درآذربیجان شهرت ندارد.

سر آغاز رودی که میان آذربیجان و ارّان است کوه باب الاَبْواب است؛ درطول شصت وشش درجه وبه‌قولی شصت وسه درجه و عرض چهل ویك درجه. وبه‌قولی سرچشمهٔ آن، درعرض چهل‌وچهار درجه واقع است. این رود ازبلاد آرّان می‌گذرد وبه دریای خزر می‌ریزد.

در کتاب ابن حوقل آمده است کـه: رود کُرْ از سه فرسنگی بَرْذَعَه می‌گذرد. و از آن یك نوع ماهی بسیار خوب صید شود به نام «رازقی» آب آن شیرین‌وگوارا است. و ازناحیهٔ جَبَل برحدود شَمکُور نزدیك تِفْلیس بیرون آید.

من می‌گویم: بَرْذَعَه، در طول هفتاد و سه درجه و عرض چهل درجه و نصف درجه و تِفْلیس در طول هفتاد و سه درجه و عرض چهل و سه درجه، واقع شده. بنابراین باید جریان رود کُرْ از جنوب به شمال

باشد .

ابن‌سعید گوید : سرآغاز رود کُرْ طول شصت و سه درجه و عرض چهل‌وچهار درجه و دو ثلث درجه است . و این رود حد آرّان و آذربیجان است .

اما آن رودکُرْ که در فارس جاری است : ابن حوقل گوید: سرآغاز آن کَرْوان است . رستاق کام فیروز را سیراب کند و به دریاچهٔ بجکان ریزد .

رودجرجان ــ سرآغاز این رود کوه جرجان است ؛ در طول هفتاد درجه وعرض سی‌وهشت درجه . به‌سوی جنوب غربی ــ به طرف آبسکون ــ در طول هفتادونه درجه و چهل و پنج دقیقه و عرض سی‌وهفت درجه و ده دقیقه جاری است . در آبسکون به دو شعبه می‌شود و هردو شعبه به دریای دیلم می‌ریزند .

رود بلخ ــ و آن همان رود جیحون است . دربارهٔ این رود سخنان بسیاری است . نزدیکتر به حقیقت قول ابن حوقل است که‌گوید: رودجیحون ازحدود بدخشان درطول نودوچهاردرجه وبیست‌وپنج‌دقیقه‌وعرض‌سی‌وهفت درجه و ده دقیقه جاری است. و رودهای دیگری بدان می‌پیوندد وبه جانب شمال غربی پیش می‌رود ، تا به حدود بَلْخ رسد ؛ درطول نودو یك درجه و کسری و عرض سی و شش درجه و چهل و یك دقیقه . سپس به تِرْمَذ می‌رسد، درطول‌نودویك درجه وپنجاه و پنج دقیقه و عرض سی‌وشش‌درجه و سی‌وپنج دقیقه . آنگاه از جانب شرقی به سوی زُمّ جاری می‌شود ، در طول هشتادونه درجه و عرض سی و سه درجه و سی‌و پنج دقیقه . آنگاه به جانب شمال غربی می‌پیچد و به طرف آمُل‌الشط ، در طول هشتادوهفت

درجه و نصف درجه و عرض سی و هشت درجه و چهل دقیقه، جاری می گردد.
در «رسم المعمور» آمده است که : نام رود بلخ ، آمویه است در طول فه، مه و عرض لز، م و همچنان به طرف شمال غربی پیش می‌رود تا خوارزم، در طول هشتاد و چهار درجه و پنج دقیقه و عرض چهل و دو درجه و چهل و پنج دقیقه. آنگاه با اندك میلی به‌جانب شمال ، راه مشرق را در پیش می گیرد، تا به دریاچهٔ خوارزم ریزد ؛ در طول هشتاد و هشت و به قولی نود درجه و عرض چهل و سه درجه .

رود شاش - (=چاچ) و آن رود سیحون است . دربارهٔ این رود نیز اقوال گوناگونی است . و من روایت ابن حوقل را اختیار می کنم. ابن حوقل از مشاهدهٔ خود گوید : رود شاش دوثلث جیحون است . از حدود بلاد ترك جاری است و بر آخْسِیکَث می گذرد در طول نود و یك درجه و ثلث درجه و عرض چهل و دو درجه و بیست و پنج دقیقه. آنگاه با میل اندکی به جنوب ، به جانب مغرب به خجند می‌رود ؛ درطول نود درجه و نصف درجه و عرض چهل و یك درجه و بیست و پنج دقیقه.

ابن حوقل گوید : آنگاه به فاراب می گذرد ؛ در طول هشتاد و هشت درجه و نصف درجه و عرض چهل و چهار درجه و از فاراب به یَنْغِی‌کَنْت می‌رسد ؛ در طول هشتاد و شش درجه و نصف درجه و عرض چهل و هفت درجه . و در دومنزلی یَنْغِی‌کَنْت به دریاچهٔ خوارزم می‌ریزد .

در کتاب دیگر دیده‌ام که: این رود درطول نود درجه و عرض چهل و یك درجه به دریاچهٔ خوارزم می‌ریزد .

رود مهران - رود مهران همان رود سِند . از ناحیهٔ مُلْتان درطول نودوشش درجه و سی و پنج دقیقه و عرض بیست‌ونه درجه و دوثلث‌درجه

می‌گذرد . و به جانب جنوب غربی جاری است و بر منصوره ؛ در طول نودوپنج درجه وعرض بیست‌وشش‌درجه و دوثلث درجه می‌گذرد ودرسمت مشرق دَیْبُل به دریا می‌ریزد .

دَیْبُل در طول نود و دو درجه و نصف درجه و عرض بیست وپنج درجه و ده دقیقه واقع شده است .

رود مهران رود بزرگی است . آبی شیرین دارد. و مانند نیل مصر مسکن تمساح‌هاست . و نیز آب آن بالا می‌کشد و به شهرها درمی‌آید . و چون فرونشیند جای آن را زراعت کنند .

در کتاب «رسم‌المعمور» آمده است که : سرچشمهٔ رود مِهران ، در طول صدوبیست و شش درجه وعرض سی و دو درجه است . سپس به‌طرف جنوب غربی روان است ، تا طول صدوبیست درجه و عرض بیست‌وشش درجه . آنگاه به طرف جنوب جاری می‌شود ؛ تا طول صدو هفت درجه ، وعرض بیست و سه درجه . در آنجا به دوشعبه می‌شود: یك شعبه به‌دریای هند می‌ریزد ؛ در طول‌صدوچهار درجه و عرض بیست درجه . وشعبهٔ دیگر آن سوتر به دریا می‌ریزد .

میان آنچه از کتاب ابن حوقل ذکر کردیم و آنچه در «رسم‌المعمور» آمده‌است، اختلاف زیادی‌است . ولی اگر طولهائی‌راکه در «رسم‌المعمور» آمده است، از جزایر خالِدات، حساب کنیم و طولهایی راکه ما ذکر کردیم ازساحل دریا ، اختلاف اندك می‌شود . وآنچه برای ما معلوم شده‌بود اینجا آوردیم والله اعلم بالصواب .

رود گنگ ـ به زبان هندوان آن را گانگو گویند . از مشرق قِنّوج می‌گذرد. قِنّوج در طول صدوچهار درجه وپنجاه دقیقه و عرض بیست‌وشش

درجه و سی‌وپنج دقیقه واقع شده است.

میان رود گنگ و قِنَّوج چهل فرسخ است. و اگر هرچهل فرسخ‌را تقریباً دودرجه به‌حساب آوریم واین مقداررا برطول قِنَّوج بیفزائیم‌مجرای رود گنگ در طول صدوشش درجه خواهد بود.

هندوان گنگ را بس گرامی دارند وبه زیارت آن روند و خود را در آن غرقه سازند وبرساحل آن انتحار کنند.

* * * *

من می‌گویم که: در بلاد ترك رودهای بزرگی است که بازرگانانی که درآن نواحی مسافرت می‌کنند، آنهارا می‌شناسند.

ولی غالب مؤلفان این فن، از آنها یاد نکرده‌اند و من تاآنجاکه از عهده برآیم، آنچه راکه از دیگران ـ که آن رودهارا دیده‌اند ـ شنیده‌ام، دراینجا می‌آورم و از آنهاست:

رود طنا ـ به ضم طاء بی‌نقطه و فتح نون و الف در آخرش، رود بزرگی است. حتی از مجموع دِجْله و فُرات هم بزرگتر. از اقصی نقاط شمال به سوی جنوب جاری است. از مشرق قشقاطاغ ـ یعنی سخت‌کوه ـ می‌گذرد.

این کوه را از آن سبب بدین نام خوانده‌اندکه بالارفتن از آن بس دشوار است. قشقاطاغ مسکن کافران است ازقبیل آولاق و ماجار وسِرب وغیر ایشان.

طُنا از مشرق قشقاطاغ می‌گذرد و هرچه به جانب جنوب پیش‌رود به دریای نیطِش نزدیکتر می‌شود ـ این دریا در زمان ما به دریای قِرِم معروف است ـ تا شمال شهر صَقْجی. و آن شهری است در شمال غربی

قُسْطَنْطِینیَه به دریـا می‌ریزد . عرض صَقْجی از عرض قُسْطَنْطِینیَه بیشتر است. چه عرض قُسْطَنْطِینیَه چهل و پنج درجه است و عرض صَقجی اندکی از پنجاه درجه افزونتر یا کمتر است .

رود ازو ــ به زاء نقطه دار ، بعد از الـف و در آخرش واو . رود بزرگی است . و از جانب شمالی می‌آید . این رود در مشرق طُنا است ــ که ذکرش گذشت ــ پس از آنکه مسافتی به جانب مغرب پیمود به طرف مشرق می‌پیچد ، تا به خلیج کوچکی از دریـای قِرِم ــ میان صاری کَرْمان و آقجا کَرْمـان ــ می‌ریزد · این دوشهر برساحل دریـای قِرِم واقع هستند. عرضشان مقارب عرض صُوداق است ولی‌طولشان اندکی بیشتر است، زیرا هردو به‌مسافت زیادی در مغرب صُوداق واقع شده‌اند. و صُوداق درموضعی است درطول پنجاه و شش درجه وعرض پنجاه و یك درجه .

ابن سعید در جزء چهارم‌از کتاب «المعمور خلف‌الاقالیم السبعه»طول وعرض صُوداق را چنین ضبط کرده است .

رودتانــ به تاء دونقطهٔ فوقانی و الف ممال و در آخرش نون . نهر عظیمی است در مشرق آزو ومغرب اِتِل ، از شمال به جنوب جاری‌است . ودر دریاچهٔ مـانِیطش ــ درزمان ما معروف به آزَق ــ می‌ریزد.

آزَق فرضه‌ای است برساحل دریای مذکور و مقصد بازرگانان است. نهرتان در نزدیکی آزَق ودر مغرب آن به دریای مزبور می‌ریزد .

رود اتل ــ از مشهورترین و بزرگترین رودهای این دیار است. از طرف شمال شرقی ، آنجا که دیگر عمارتی نیست جاری می‌شود . و از نزدیك شهر بُلار می‌گذرد و به جانب شمال غربی شهر می‌پیچد.

بُلار همان شهری است که در عربی آن را بـلغارالدّاخله گوینـد .

عرض آن بیش از پنجاه درجه است .

رود اِتِل از بُلار به شهر کوچکی می‌گذرد موسوم به اُولَك تا به قریهٔ بَلجَمن رسد . در آنجـا نخست به طرف جنوب و سپس به طرف جنوب شرقی می‌پیچد واز جنوب غربی شهر صَرای می‌گذرد .

صَرای برساحل اِتِل و در شمال شرقی آن است . چون اِتِل از صَرای بگذرد در نزدیکی دریای خزر به چند شعبه تقسیم گردد . و گویند هزارو یـك شعبه شود و همهٔ این شعبه‌ها از جـانب شمال غربی به دریای خزر می‌ریزند .

ذکر کوه‌ها

کوه قمر ـ در ضبط آن اختلاف است برخی به فتح قاف و میم، به معنی ماه آسمان، خوانده اند. ودر کتاب «المشترك وضعاً المختلف صقعاً» از یاقوت به ضم قاف و سکون میم ضبط شده. و نیز در ذکر جزیرهٔ زَنْج گفته است که: نام آن جزیرهٔ قُمْر است به‌ضم قاف و سکون میم. وهمچنین ابن‌سعید مغربی آن را به ضم قاف و سکون میم ضبط کرده است. ابن مطرف در «الترتیب» به ذکر آن پرداخته ولی ضبط آن را ننوشته است و گوید که: نام آن مشتق از قمرالطرف است و آن نام کوهی است در ناحیهٔ خراب جنوبی درعرض یازده درجهٔ جنوبی‌خط‌استواء. وآنجا سرچشمه‌های نیل باشد، از ده مسیل که از آن کوه جاری شود. و هنوز به اثبات نرسیده که کسی بدانجا راه یافته باشد. بلکه‌همگان آن‌را از دور دیده‌اند.

نصیرطوسی در «تذکرهٔ» خود گوید: آن کوه را از دور دیده‌اند، از برفی که برفراز آن است سپید تر است. ولی این قول بس بعید می‌نماید، چه عرض یازده درجهٔ جنوبی در نهایت گرمی است ودر قیاس چون‌عرض یازده درجهٔ شمالی است که عَدَن باشد از یَمَن و در هیچ زمانی شنیده‌نشده

که در عَدَن برف بوده باشد و عرض جنوبی نیز مانند عرض شمالی است و حتی به سبب حضیض شمس از آن هم گرمتر خواهدبود.

در کتاب «رسم‌الارض» آمده است که: جانب غربی کوه قُمْر درطول چهل‌وشش درجه و نصف درجه و عرض یازده درجه و نصف درجهٔ جنوبی است. و همچنان به جانب مشرق امتداد یابد تا طرف شرقی آن به طول شصت و یك درجه و نصف درجه رسد. ولی عرض آن همان یازده درجه و نصف درجهٔ جنوبی باشد. بنابراین حساب، درازی این کوه از جانب غربی آن تاجانب شرقی تقریباً پانزده درجه باشد.

صاحب «رسم‌الارض» گوید که: رنگ کوه سرخ و سرش به طرف جنوب‌است. من می‌گویم که: این سخن خلاف سخن نصیر است که‌می‌گفت رنگ کوه سفید است.

کوه دَرَن ـ کوه عظیم ومشهوری‌است دربلاد مغرب. ابن سعیدگوید: کوه بلندی است و پیوسته برآن برف باشد واز مَرّاکش پیداست و میان‌آن و مَرّاکش دومرحله باشد.

و هموگوید: اول این کوه نزد دریای محیط غربی است دراقصای مغرب وبه طرف مشرق‌امتداد می‌یابد تا طرف شرقی‌آن به‌سه منزلی‌اسکندریه رسد. و این طرف شرقی را راس آوثان گویند. پس درازی این کوه در حدود پنجاه درجه باشد. وهموگوید: در مشرق این کوه است بلادمَصامِدَه و بلاد مشکوره و بلاد هنتاته، در مغرب بلاد مشکوره و بلاد تینملك در مغرب بلاد هنتاته.

کوه کزوله ـ ابن‌سعید گوید: کوهی است که از دریای محیط غربی آغاز می‌شود. و به جانب مشرق امتداد می‌یابد تا طول دوازده

درجه . و شهری که قاعدهٔ گزوله است تاعجُست نام دارد . کوه مذکور میان اقلیم دوم و سوم واقع شده .

کوه غماره ـ کوهی است در بَرّالعَدْوَه و در آن طوایفی است که جزخدای تعالی شمارهٔ آنها را کس نداند . و آن برگوشهٔ دریاست . چه دریای زُقاق چون‌از سَبْتَه بگذرد ، به طرف جنوب کوه غُماره امتدادیابد و در آنجا شهر بادیس واقع شده . و بادیس فرضهٔ غُماره است . میان بادیس و سَبْتَه صد میل است .

بادیس رو به روی مالِقَه در اَنْدَلُسْ است . و عرض دریا میان آن دو یك درجه باشد .

مالِقَه در آخر اقلیم چهارم و اول اقلیم پنجم است ، درست بر سر خط .

کوه مدیونه ـ و آن کوهی است مشهور در بَرُّالعَدْوَه در مشرق شهر فاس . به طرف جنوب کشیده شده تا به کوه دَرَن رسد . در مشرق کوه مَدیُونه کوه‌های مدغره واقع شده و بیشتر ساکنان آن از «کومیه» هستند از عشیرهٔ عبدالمؤمن جبال مدغره در طول سیزده درجه و عرض سی و هفت درجه باشد .

کوه یسر ـ کوهی است در مشرق جبال مدیونه. از کوه‌یُسر، رود یُسر که در آن نواحی مشهور است ، بیرون آید .

کوه‌ونشریش ـ کوهی است متصل به کوه‌یسر و در مشرق آن . در کوه ونشریش فرشهای نیکو بافند . رودسلف از آنجا جاری‌است.

ابن‌سعید گوید : سلف رود بزرگی است که چون آب دیگر رودها نقصان پذیرد ، آب‌آن افزون‌گردد، چون نیل‌مصر.

کوه طارق (= جبل‌الطارق) آن را جبل‌الفتح نیز گویند. چه هنگامی که مسلمانان برای فتح آنْدَلُسْ می‌رفتند به آن پناه جستند. این کوه در جنوب جزیرهٔ آنْدَلُسْ است. و از آن کوه مسلمانان آنْدَلُسْ را فتح کردند. از سَبْتَه که می‌نگری در دریا پیداست. جزیرة الخَضراء نزدیك این کوه است رو به روی سَبْتَه.

کوه شاره – ابن‌سعید گوید: کوهی است کشیده شده در وسط آنْدَلُسْ و آن را به دو نیمه کند: نیمه‌ای جنوبی ونیمه‌ای شمالی. ازمشرق آنْدَلُسْ به مغرب آن کشیده شده.

کوه برت – کوهی‌است میان جزیرهٔ آنْدَلُسْ و ارض کبیر. و ازاین رو آنْدَلُسْ را جزیره گفتیم که آب آنرا از هرسو احاطه کرده و تنها از همین سو به خشکی راه دارد. امتداد این کوه از دریای محیط تا دریای روم چهار مرحله است.

در این کوه است، هیکل‌الزاهره. و ابن‌سعیدگوید: هیکل‌الزاهره در موضعی است در طول بیست و چهار درجه و عرض چهل و سه درجه. و هموگوید که: به آنْدَلُسْ راه از خشکی، جز از این کوه نیست. سابقاً از کوه نیز راهی نداشته، تا آنکه قدما راه‌هائی با آهن و آتش و سرکه در کوه گشودند. جانب شرقی این کوه، اَرْبُونه و بَرْشَلُونه است.

برشلونه – درطول بیست و چهار درجه و نصف درجه و عرض چهل و دو درجه وهیجده دقیقه واقع شده. و نهایت‌آن دریای محیط غربی است در مغرب جِلِّیقیَه. و شهر طَرّکُونَه، میان این کوه و دریای روم قرار دارد.

کوه جنادل – ابن‌سعید گوید: مراکب نُوبه بدان منتهی شود. از

شمال جَنادل ، حاجر آغاز می‌شود . حاجر از مغرب نیل است تا آن‌سوی فَیّوم . جَنادِل در طول پنجاه و شش درجه و عرض بیست و دو درجه ، واقع شده .

کوه لازورد (=لاجورد) کوهی‌است درجنوب کوه جالوت. گویند در آن معدن لاجورد باشد ولی به سبب نبودن راه استخراج آن ممکن نیست .

کوه جالوت ـ کوهی است از واحَه‌ها آغاز شده تا لاهُون . گویند در آن کوه گنجها باشد و اکنون در دست کسانی که به این فن اشتغال دارند گنجنامه‌هاست ، کوه جالُوت در جنوب کوه طیلمون واقع است.

کوه طیلمون ـ این کوه را جبل‌الطّیر نیزگویند . و آن کوهی‌است در مشرق صعید مصر . نزدیك مُنْیَهٔ ابن‌خصیب . یك طرف این کوه در رود نیل است ، چنانکه سبب طغیان‌آب شود . و عبور را برسفاین‌دشوار سازد .

گویند از این رو آن را جبل‌الطیر گویند که : هر سال دسته‌هائی از پرندگانی به نام «بح» بر آن گرد آیند و بر فراز کوه سر بر سوراخی که آنجاست نهند . و یکی از طیور در بند ماند . و این در نزد مردم آن نواحی مشهور است .

کوههای طی ـ آنها دو کوه باشند : یکی اَجَأ و دیگری سَلمیٰ دو کوه مشهورند در مشرق مدینة‌الرسول و حجاج کوفه بر آنها گذرند . ابن‌سعید گوید : جانب غربی آنها در موضعی است در طول شصت وهشت درجه وعرض بیست و هشت درجه .

کوه‌عارض ـ پشت این کوه صخرهٔ سفیدی است راست ایستاده ،

چنانکه گوئی آن را تراشیده‌اند تا چون دیواری شده است. رویش به جانب مغرب و پشتش به جانب مشرق است و از شمال به جنوب کشیده شده. طرف جنوبی آن به‌بلاد یمن متصل‌است، تا نزدیك صعده درفاصلهٔ سه روزه راه تقریباً. یمامه و حَجر در دامنهٔ آن واقع شده اند، در حدود نیمهٔ آن. و میان آن دو، و روی کوه مسافت دو روزه راه است. و نیز یَبْرین در موضعی است چسبیده به کوه عارض. با نخلهـای فراوان و دو چشمهٔ آب‌جاری، و ما هنگامی که به‌جزیرة‌العرب می‌پردازیم‌دربارهٔ آن‌سخن خواهیم‌گفت.

کوه رهون- کوهی است بس بلند در جزیرهٔ سَرانْدیب، بر خط استواء.

آنجاکه دیگر عرضی نیست. وگویند این همان کوه است که آدم، از بهشت برآن هبوط کرد.

ونیز کوهی است از حدود چین به جانب مغرب کشیده شده تاحدود فَرغانه و اُسْرُوشنَه. و امتداد می‌یابد تامیان کَش و سَمَرقَنْد. و سرانجام به کوه بخارا به‌نام ورکه می‌پیوندد.

کوه ثلج- کوه لبنان- کوه لکام-این کوه‌ها به‌یکدیگرپیوسته‌اند. تا آنجـاکه هرسه به صورت کوهی درآیند، از شمال به جنوب کشیده و طرف جنوبی صَفَد است. صاحب «رسم‌الارض» گوید: آغاز کوه ثَلْج‌در موضعی است در طول پنجاه‌ونه درجه و چهل‌وپنج دقیقه و عرض سی و دو درجه. به شمال امتداد دارد واز دِمَشْق می‌گذرد وچون از شمال دِمَشْق‌گذرد سینیز خوانده شود. و جانبی از آن‌که مشرف بر دِمَشْق است، قاسیون. پس برمغرب بَعْلَبَك گذرد. و قسمتی از آن که مقابل بَعْلَبَك است، به

کوه لبنان موسوم است و هموگوید : و آن درموضعی‌است درطول‌شصت و عرض سی‌وسه و کسری . و چون از بَعْلَبَك بگذرد و به مشرق طَرابُلُس شام درآید، عکار نامیده شود .

و عکار حصنی‌است برآن‌کوه . آنگاه به‌جانب شمال رود وازسمت طَرابُلُس بگذرد و به حصن‌الاَکْراد ، رسد . و حِمْص در فاصلهٔ یك روزه راه در مغرب آن واقع گردد . و از آنجا به حَماة و شِیزَر و آفامِیَه ، گذرد . وچون محاذی این بلاد رسد ، لُکام خوانده شود.

در کتاب «الرسم» آمده است که : کوه لُکام در موضعی است ، در طول شصت درجه و پنجاه دقیقه و عرض سی‌وپنج درجه و ده دقیقه . و تا طول شصت‌و دو درجه و عرض سی‌وهفت درجه امتداد یابد.

من می‌گویم : در این زمـان کوهی راکه در مغرب آفامیه است ، لُکام گویند . و از اینجا ـ یعنی نزد آفامیه ـ آغاز کوه دیگری است ، به جانب شرقی در مقابل کوه‌لُکام به نام کوه شَحْشَبُون ، منسوب به دیهی در جنوب آن ، به همین نام .

کوه شَحْشَبُون از جنوب به شمال است و بر مغرب مَعَرّه و سَرمین و حَلَب می‌گذرد . آنگاه به جانب مغرب رود و به کوه‌های روم پیوندد .

اما کوه لُکام به شمال کشیده شده و میان آن و کوه شَحْشَبُون دره‌ای است که پهنای آن در حدود نصف روزه راه است . و دریاچه‌هـای آفامیه در آن‌واقع است .

کوه لُکام همچنان به شمال امتداد یابد تا از صِهیون و شُغْر وبَکاس و قُصَیْر، بگذرد وبه اَنْطاکیه منتهی شود.در اینجا کوه مذکور بریده شود و رو به‌روی آن کوه‌های اَرْمَن پدید آید. و رود عاصی میانشان فاصله‌باشد

تا نزدیك سُوَیْدیَه به دریا رسد.

کوه طور ـ در «المشترك» آمده است که طور درلغت‌عبری به‌معنی کوه است . و علم برای چندکوه . از آن جمله است : طُور زَیتا به لفظ زیت ، علم برای کوهی نزدیك رأس عَین . و نیز زَیتا کـوهی است در قُدْس و در « الاثر » آمده است که هفتاد هزار پیامبر در زَیتا از گرسنگی مرده‌اند . ودیگر کوهی است ، مشرف بر طَبَرِیَّه ودیگر طور سینا .

در موضع طورسینا اختلاف کرده‌اند : گویند کوهی است نزدیك آیْلَه . وگویند کوهی است در شام . وگویند سینا سنگ‌های آن‌است . و گویند درختی است در آنجا . و طور هارون نام‌کوهی است بلند ، مشرف به‌جانب قبله در قُدْس و قبر هارون برسر آن‌کوه است .

کوه جودی ـ در «المشترك» آمده است کـه : جُوْدِی کوهی است ازجنوب به شمال‌کشیده. درازای آن در حدود سه‌روزه راه است . وارتفاع آن درحدود نصف روزه راه .

جودی کوهی است سرسبز ودرآن بلوط روید .

جودی به ضم جیم وسکون واو و کسر دال بی‌نقطه و در آخرش یاء آخرحروف مشدد. ازجانب مشرق مشرف است بر جزیرهٔ ابن‌عمر دردجله بالای مَوْصِل . و گویند کشتی «نوح » بر آن قرار گرفت . قریهٔ ثَمانین نزدیك به آن است .

وگویند: جودی نیزنام کوه دیگری‌است دربلاد طَیّ در آجَأ ومقصود شاعر دراین ابیات همان کوه است ، که‌گوید :

فما نطفة من جب مزن تقاذفت
بها جنبتا الجودیّ و اللیل دامس

باطیب من فیها و ماذقت طعمه
ولکنی فیما تری‌العین فارس

* * *

دیگر از کوهها، کوهی است که از زنجان آغاز می‌شود ؛ درطول هفتاد و سه درجه و دو ثلث درجه و عرض سی وشش درجه و نصف‌درجه. سپس همچنان به جانب شمال امتداد یابد تا به تفلیس ؛ در طول هفتاد و سه درجه و عرض چهل وسه درجه . سپس از شمال به جنوب‌غربی بر گردد و به دو قسمت شود ، یکی به جانب جنوبی رود و تا نزدیك حُلْوان ؛ در طول هفتاد و دو درجه و ربع درجه وعرض سی و چهاردرجه امتداد یابد . آنگاه به مشرق پیچد تا میان قَرْمِیسین و دِینَوَر تا طول هفتاد و سه . و میان حُلوان و دِینَوَر کوهی از آن بیرون آید و بردِینَوَر گردد ؛ در طول هفتاد و سه درجه و عرض سی و پنج درجه . آنگاه کوه مذکور به مشرق ممتد شود تا به شمال ساوه رسد . در طول هفتاد و پنج درجه و عرض سی و پنج درجه. واین در هنگامی است که از شمال‌همدان گذشته باشد . آنگاه میان همدان و دِینَوَر در مشرق دِینَوَر و مغرب همدان رشته کوهی از آن جدا شود و به طرف جنوب رود ـ تقریباً ـ وبر همدان دور زند. و گردنهٔ همدان دراین کوه است .

اما شعبهٔ دوم ، از حُلوان به جانب شمال رود و از شمال شهرزور بگذرد . و تا اَرْزَن پیش رود ؛ در طول شصت و پنج درجه و عرض سی‌و هشت درجه . در اَرْزَن به دو شعبه شود : یك شعبه به طرف مشرق رود ، با اندك میلی به جنوب تا جزیرهٔ ابن عمر ؛ در طول شصت و پنج درجه و نصف درجه و عرض سی وهفت درجه و نصف درجه . و این کوه را در

نزد جزیرهٔ‌ابن‌عُمَر ، جُودِی گویند. و شعبهٔ دیگر بر مشرق قَلیقَلا گذرد؛ در طول شصت و هفت درجه و عرض چهل و یك درجه . و بـاز از ریشهٔ این کوه کوهی بیرون آید و به خِلاط و سَلماس کشیده شود .

کوه‌بیستون - و آن کـوهی است در بِلاد جَبَل معروف به عراق عجم .

ابن حوقل گوید: بالارفتن از آن ممتنع است . چنانکه کسی به قلهٔ آن نرسیده است . روی کوه از بالا به پائین صاف است . و در پشت آن غاری است. و درآن غار چشمهٔ آبی . و در آن غار تصویر خسرو و شیرین نقش کرده‌اند .

کوه طبرستان - و آن کوهی است درجنوب و مشرق دریای‌خزر جانب غربی آن در طـول هفتاد و شش درجه و عرض سی‌وشش درجـه و طرف شرقی‌آن در طول هشتاد و هشت درجه وعرض سی وپنج درجه‌واقع شده .

کوه دباوند - و آن حد عمل ری باشد. واز ساوه دیده شود. وچون گنبدی در میان کوههای اطراف نمایان است .

و شنیده نشده که کسی به قله آن رسیده باشد . و همواره از قلهٔ‌آن دود بیرون آید . و آن در موضعی است در طول هفتاد وپنج درجه ونصف درجه و از مسافتی بعید دیده شود .

کوه کرمان - در «رسم‌الارض» آمده است که : جانب غربی آن، درطول هشتاد و نه درجه و دوثلث درجه و عرض بیست ونه درجه؛ وطرف شرقی‌آن، در طول نود وچهار درجه وچهل وپنج دقیقه وعرض بیست وسه درجه وسی وپنج دقیقه واقع شده .

کوه‌قینق – این کوه از ساحل دریای خزر نزدیك به باب الابواب به‌طرف جنوب کشیده شده در «العزیزی» آمده است که: آن را جبل‌الاَلْسُن (= کوه زبانها) گویند. زیرا در آن امت‌های مختلفی با لغات مختلفی زندگی کنند. و گویند: درآنجا سیصد زبان مختلف باشد. در طرف‌شمال این کوه قَیْتَق‌ها باشند و در جانب جنوبی لَکزِی‌ها. این کوه از باب الاَبواب تا بلاد روم در حدود یك ماه راه، امتداد دارد. طرف جنوبی آن چون دیواری است، و راهی بدان نیست. چنانکه گوئی با تیشه بریده شده و پهنای آن ده روزه راه است. و به بلاد ترك جز از میان این کوه و دریای خزر راه دیگری نیست و فاصلهٔ میان کوه و دریا سه میل است.

انوشیروان پس از آنکه با «پادشاه خزر» صلح کرد دیواری از سنگ و سرب آنجا بساخت و بر آن دری آهنین نهاد، از این روست که آن را باب‌الحدید گویند.

در میان این کوه ده راه دیگر است و بزرگترین آنها راه میانی است. و آن نیز دیواری و دری دارد، موسوم به باب‌اللاّن.

سیاه‌کوه – و آن کوهی‌است درشمال دریای‌خزر، با میلی به‌مغرب در «الرسم» آمده است که: جانب غربی آن در طول هفتاد درجه و عرض پنجاه وپنج درجه واقع شده، وطرف غربی آن در طول هشتاد درجه‌وهمان عرض.

ابن‌سعید گوید: سیاه کوه از مشرق دریای طبرستان آغاز می‌شود وسپس امتداد می‌یابد تا به‌اقلیم‌ششم وهفتم داخل شود وبر دریای‌مازندران دور زند، آنگاه به جانب شمال امتداد یابد.

کوه حرث – کوهی‌است در اردبیل ازآذربیجان. به‌سبب بلندی‌آن

کسی بر آن فرا نرود. اَرْدَبیل- به‌نقل از «قانون»- درطول هفتاد وسه‌درجه وپنجاه دقیقه و عرض سی‌وهشت درجه واقع‌شده . بالارفتن بر کوه‌حَرْث در نهایت دشواری است . پیوسته برسر آن برف باشد . پایین تر از آن کوه کوچکی است به نام حُرَیرِث. آبشان از این کوه باشد و از آن هیـزم آرند و در آن شکار کنند . و گفته‌اند که : در بلاد آن طرف کوهی بلندتر از آن نیست .

سخنی در ترتیب کتاب

این کتاب ، چون تقویم‌ها مُجَدْوَل است . و ما ، در آن اقلیم‌های حقیقی و اقلیم‌های عرفی را از یکدیگر جدا ساخته‌ایم. مراد به‌اقلیم‌حقیقی یکی از اقلیمهای هفتگانه است و مراد به اقلیم عرفی ، هرناحیه یامملکتی است که شامل بسیاری از اماکن و بلاد باشد. چون شام و عراق وغیر آن.

گاه قسمتی از یك اقلیم عرفی در یکی از اقلیمهای حقیقی و قسمتی از آن در اقلیم حقیقی دیگری است . چنانکه اقلیم عرفی شام بهری از آن در اقلیم سوم است و بهری در اقلیم چهارم . و گاه یك اقلیم عرفی شامل قسمتهائی از اقلیم‌های هفتگانه باشد ؛ مانند چین که عرض آن از طوالش بیشتر است و مشتمل است بررؤس اقالیم شرقی تا آنجاکه چند اقلیم را در بر می‌گیرد .

در جدول سطری را برای ضبط نام‌ها قرار داده‌ایم چه در آن میان نام‌های اعجمی بود . و جز به ضبط از تلفظ درست آگاه نمی‌شدیم . و همچنین در میان نام‌های مشهور نام‌هایی است که عامه آنها را دگرگون کرده‌اند . از قبیل تبدیل حرف مفتوح به مکسور و مضموم و برعکس و یا افزودن وکاستن حرفی در کلمه ، چنانکه تبریز را توزیز و تُستَر را

ششتر گویند و تدمر را که به فتح تاء است به ضم آن خوانند او نیز در حاشیهٔ بالا و پسائین صفحه در بارهٔ هر اقلیم و تحدید آن و ذکر برخی از مسافات آن سخن گفته‌ایم[۱].

اما در ترتیب اماکن و تقدیم یکی بردیگری ، بر ترتیبی که مرا خشنود سازد توفیق نیافتم . از این‌رو ، از ابن حوقل متابعت کردم . و از جزیرةالعرب آغاز نمودم . چه خانهٔ خدا و مرقد رسول اکرم علیه افضل الصلوة والسلام آنجاست .

اما طول‌های مذکور در این کتاب از ساحل دریای‌غربی است . و آن ده درجه ازطولهائی که از جزایرخالدات حساب می کنند کمتر است. و عرض‌ها را از خط استواء حساب کرده‌ایم به این طریق که عرض بلد درست برابرارتفاع قطب است .

و نیز بهتر است بدانی که : طول وعرض بعضی از این اماکن راکه ذکر کرده‌ایم در دست نداشته‌ایم . ولی فواصل آنها را از بلادی که طول و عرضشان معلوم بوده می‌دانسته‌ایم واز این راه طول و عرض تقریبی‌آنها را تعیین کرده‌ایم . بدین معنی که برای هر درجه بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ ، بنابر رأی قدما ، یا نوزده فرسخ و یك تسع فرسخ کم - بنابر رای متأخران ، در نظر گرفته‌ایم - همانطور که مذکور افتاد - پس برای ما ممکن است که از مسافت ، درجه را حساب کنیم . بدین نحو که: فرسخ را به درجه تبدیل نمائیم . ونیز از سیر رونده‌ای برحسب مرحله‌ها یا روزها ، فرسخ‌ها را به دست آوریم . زیرا فقهاء شانزده فرسخ را دو

۱- در این ترجمه مطالب بالا وپائین صفحه‌هارا یکجا قبل‌از شروع هرفصل در جای خود قرار داده ایم .

روزه راه دانسته‌اند و هر هشت فرسخ را یك روزه راه به راه رفتن کسی که به‌طور متوسط و متعادل طی طریق کند. پس هر دو روز ونیم راه بیست فرسخ باشد.

بیرونی گوید پیچ وخم‌های راه و پست و بلندی‌های آن برحسب پیش آمدن کوه‌ها و دره‌ها و جز آن، خمس مسافت باشد. بنابراین اگرفاصلهٔ میان دو شهر برحسب سیر سائری پنجاه فرسخ باشد، فاصلهٔ آن دو به‌خط مستقیم چهل فرسخ بود. پس برای استخراج طول و عرض بلدی، از مسافت روزها فرسخ‌ها و از فرسخ‌ها درجه‌ها را بیرون آورده‌ایم، ولی‌همهٔ اینها به تقریب است نه تحقیق.

و نیز شایسته است که بدانی که: بیشتر طول و عرض‌هائی که‌ذکر کرده‌اند غلط است. چنانکه ابو ریحان بر آن تصریح کرده است که: برای من تصحیح همهٔ طول و عرض‌ها ممکن نشد. ولی من هرچه را توانستم تصحیح کردم و هرچه را در این موارد به دست آمد با آنکه به نادرست بودن آن علم دارم نقل کردم، چه معرفت تقریبی از جهل کلی بهتراست.

از دلایل نادرست بودن طول و عرض‌ها یکی این است که ابوریحان که استاد این فن بوده است در کتاب «قانون» خود برای سَلمیّه و دِمَشق یك عرض جغرافیائی تعیین کرده و حال آنکه سَلَمیّه بیش ازیك درجه در شمال دِمَشق واقع است.

در این کتاب، گاه طول و عرض بلدی را مختلف می‌یابی. عذر ما این است که: طول و عرض بلاد را، از «قانون» بیرونی و کتاب «الاطوال والعروض فرس» و کتاب ابن سعید مغربی و کتاب «رسم ربع المعمور» گرفته‌ایم. کتاب اخیر را برای مأمون از یونانی به عربی ترجمه کرده‌اند.

این کتاب‌ها با آنکه از کتب معتبر این فن به شمار می‌روند ،کمتر اتفاق افتاده که در بارهٔ طول وعرض بلدی هم‌آهنگ باشند و این اختلاف دراین کتاب هم راه یافته است . و عذر ما همان است که بیان کردیم.

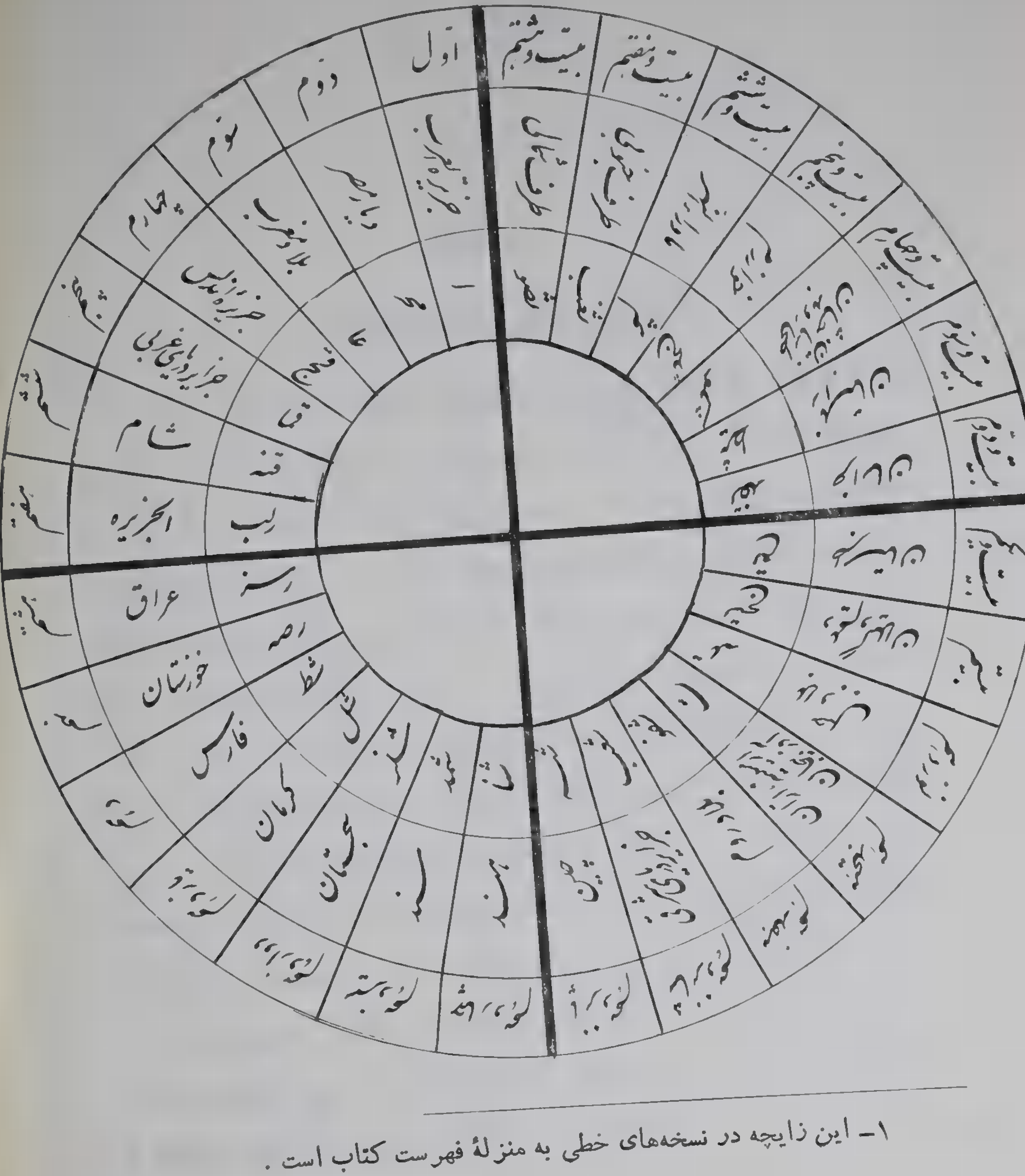
سخنی

در تحدید اقلیم‌های هفتگانه

بدان که : امر در تحدید اقلیم‌های عرفی چون تحدید خانه یا بستان و مانند آنها نیست . زیرا بیشتر خانه‌ها و بستان‌ها مربع و یا مستطیل است. و حال آنکه در اقلیم‌های عرفی چنین نیست . چه بعضی از جوانب یك اقلیم داخل در اقلیم دیگری باشد و در بعضی جوانب تقویس باشد و یا بعضی جوانب از بعضی دیگر پهن‌تر باشد و نیز کسی که مکانی را تحدید می کند، آن را به جهات چهارگانه ، یعنی مشرق و مغرب و جنوب و شمال تحدید کند . و این امر در اقلیمهای عرفی به دلایلی که گفتیم صورت نبندد. چه اگر آن اقلیم قطعاً مربع یا متساوی‌الاضلاع می‌بود این شیوه در آن ممکن می‌شد . و چون اقلیم‌های عرفی چنین نیستند، پوزش مارا خواهیدپذیرفت. ومخصوصاً عذر کسی که آنهارا به‌چشم‌خود ندیده ، و آنچه را که می‌گوید یا در اوراق کتب دیده و یا از زبان مردم شنیده است ، پذیرفته‌تر است .

ونیز برخی از اقلیم‌ها به شکل مثلث است ؛ چون آندلُس وصِقِلیّه و برخی پنج ضلعی یا بیشتر و یا کمتر باشند و در این احوال تحدید آن به جهات چهارگانه دشوار باشد . و نیز برای آنکه موضع هریك از

اقالیم عرفی ، در این کتـاب دانسته شود زایچه‌ای ترتیب دادیـم و آن زایچه این است[۱]:



۱ـ این زایچه در نسخه‌های خطی به منزلهٔ فهرست کتاب است .

ذکر جزیرة العرب

حد غربی جزیرةالعرب ، دریای قُلْزُمْ است ؛ از آنسوی یَمَنْ که پهلوی حِجاز است ، تا آیْلَه . و آیْلَه در وسط حد غربی آن واقع شده و همهٔ حد غربی آن از آیْلَه است تا حدود شام.

حد شمالی آن قسمتی است از شام تا بالِس – بر ساحل فرات – تا رَحْبَه و عانَه . و عانَه در وسط حد شمالی است و همهٔ حد شمالی آن از عانَه است – برساحل فُرات – تا حدود کوفَه .

حد شرقی آن، از حدود کوفَه است – در امتداد فُرات – تا بَصْرَه و بَصْرَه در وسط حد شرقی است . و همهٔ حد شرقی ، از بَصْرَه است تا ساحل دریای فارس تا بَحْرَیْن تا از عُمان بگذرد .

حد جنوبی آن دریای هند است. از آن سوی عُمان تا سواحل مَهْرَه از بلاد یَمَن . دریا درحدود یمن می‌پیچد ، تا عَدَن وعَدَن وسط حدجنوبی است و همهٔ حد جنوبی از عَدَن است تا سواحل یَمَن تا آخر یَمَن ، از جهت حِجاز تا اول حد غربی ، که از آنجا آغاز کرده بودیم .

کسی که بخواهد گرد برگرد جزیرةالعرب را بپیماید ، از آیْلَه که برساحل دریاست به‌راه می‌افتد و به طرف جنوب می‌آید ، درحالی که

دریا درجانب راست اوست، به‌مَدْیَن ویَنْبُع و بَرْوَه و جُدَّه ویَمَن و زَبِید و عدن می‌رسد . پس به جانب یَمَنْ می‌پیچد و به سوی مشرق ، رود ، در حالی که دریا همچنان به جانب راست اوست ، به ظَفار و مَهْرَه می‌رسد . آنگاه یَمَن را دور زند و به سوی شمال پیش رود ، در حالی که دریـا در جانب راست اوست، از سواحل مَهْرَه به عُمان و جزیرهٔ آوال و به قَطِیفْ و کاظِمَه و به بَصْرَه رسد . پس به جانب مغرب پیچد و از دریا دورشود و فرات برجانب راست او قرار گیرد . و از بَصْرَه به سیب وکوفَه وعانَه و رَحْبَه و بالِس و حدود حَلَب و سَلَمِیَّه و دَلقاء و اَیْلَه رسد . یعنی از همانجا که آغاز کرده بود .

ذکر بعضی از اماکن مکه ـ از آن جمله است :

قعیقعان ـ و آن کوهی است مشرف بر مَکّه و درمغرب آن .

بطن محسر ـ وادی‌یی است میان مِنٰی ومُزْدَلِفَه ولی از هیچیك از آن دو نیست .

غار حرا ـ مکانی است کـه رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم در آن عبادت می کرد . غاری است در کوه حِرا و مشرف بـر مکّه . حِرا در سه میلی مکّه است .

غار ثور ـ مکانی است که رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم بـا ابوبکر رضی‌الله‌عنه بدانجا رفت . غارثَور غاری است در کوه‌ثور. ثَور کوهی است درجنوب مَکّه ومشرف بر آن .

عرفات ـ مکانی‌است میان غزنه وحائط ابن‌عامر ومازِمَیْنِ ووادی. غزنه از عَرَفات نیست ؛ حد عَرَفات است ، از جانب مِنیٰ . و نزدیك به حائط ابن‌عامِر مسجدی است که امـام در روز عرفه در آنجا میان نماز

ظهر وعصر جمع کند . و به مسجد ابراهیم مشهور است .

قسمتی از این مسجد در غرنه است و قسمتی از آن در عَرَفات . و ابن‌عامر که این حائط منسوب بدو است همان عبدالله بن عامربن کریز است . و نیز از عرفات است : جبل‌الرّحمه . و آن را الال نیز گویند ـ به کسر همزه و تخفیف لام ـ

ابی‌بکر احمدبن محمدبن الفقیه از مداینی روایت کند که :

جزیرةالعرب به پنج‌ناحیه تقسیم‌شود : تِهامَه، نَجْد، حِجاز، عَروض ویَمَن . تِهامَه ناحیهٔ جنوبی حِجاز است و نَجْد ناحیه‌ای است میان حِجاز و عِراق . و حجاز ناحیه‌ای است کوهستانی از یَمَن تا شام و مَدینه وعُمان در آن‌باشند. وعروض‌یمامَه‌است‌تابَحْرَیْن. وهموگوید که:حِجازرااز آن‌جهت حجاز گویند که حاجز میان نَجْد و تِهامه‌است. و نیزنقلا از واقدی گوید که:

حِجاز از مَدینه است تا تَبُوك ونیز از مَدینه تا راه کوفه وماوراء آن تا سرزمینهای مشرف بربَصْرَه ، جزء نَجْد است . و از مَدینه تا راه مکه تا مَهْبَط العَرْج، جزء حجازاست وازآنجا تا مکّه وجُدّه تِهامه نامیده می‌شود . و همو از ابن‌الاعرابی روایت کند که : آنچه میان عِراق و وَجْره و عمرهٔ طائف است نجد است وآنچه آنسوی وَجْرَه است تا دریا تِهامه و آنچه میان تِهامه و نَجْد است حِجاز است . و نیز گوید کـه : سروات، موضعی است مشرف برتِهامه .

در«المشترك» آمده است که عُذَیْب ، به ضم عین بی‌نقطه و فتح ذال نقطه‌دار سپس یاء دونقطهٔ تحتانی و در آخرش باء یك نقطه ، آبی‌است از بنی تمیم و آن نخستین آبی است که آدمی آن هنگام که از قادسیّه به قصد مکه به‌کوفه رود ، در بادیه بدان رسد . و عُذَیْب نام چندآب‌دیگر

در بیابان نیز هست.

و همو گوید که: عَرْج به فتح عین بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و در آخرش جیم، قریهٔ بزرگی است از نواحی طائف و عرجی شاعر بدان منسوب است. عَرْج نیز گردنه‌ای است میان مکّه و مَدینه. بر سر راه.

نجد ـ نضربن سمویل گوید: نَجدْ سرزمینهای خشك وسخت راگویند. و در مورد این نَجدْ اختلاف است. برخی‌گویند: نام زمینی است مرتفع میان یمن و تِهامه و عِراق و شام. یَمَن و تِهامه بالای آن هستند و عِراق و شام در پایین. و آغاز آن از ناحیهٔ حجاز، ذاتِ‌عرق باشد.

از مواضع مشهور دیگر در سرزمین عرب عقیق است. صاحب «المشترك» گوید: عقیق نام چند وادی است. از آن جمله است:

یکی عقیق‌الاعلی، و آن نزد مدینة‌الرسول است، از حَرّة تا گورستان مدینه به نام بَقیع.

و دیگر عقیق‌الاسفل، مکانی است در فرود عقیق‌الاعلیٰ.

و نیز عقیق‌العارِض که موضعی است دریَمامه.

و نیز عقیق دره‌ای است که سیلابهای آن به وادی تِهامَه فرو رود و متصل است به عقیق‌اعلیٰ و اسفل. و این‌همان مکان است که شافعی گفت: لَو اَهلَوا مِنَ‌اَلعَقیقِ کانَ اَحَبَّ الیَّ.

و نیز عقیق بطن وادی ذوالحَلیفه است، از بلاد یمن است:

سحول ـ «صاحب‌اللباب» گوید: سَحُول به فتح سین بی نقطه و ضم حاء بی‌نقطه و واو و لام. قریه‌ای است در یَمَن ـ به ظن سمعانی وجامه‌های سحولی منسوب بدان است.

ابن حوقل گوید: از دیار عرب است، یکی حجاز، و آن‌مشتمل‌است

بر مکّه و مَدینه و یَمامه . دو دیگر، نَجْدالحِجاز است متصل به سرزمین بَحْرَیْن و سه دیگـر ، بادِیَةُالعِراق است و بادِیَةُ الجَزیره و چهـارم ، بادِیَةُالشّام و پنجم ، یمن است مشتمـل بر تِهامه و نَجد یَمَن و عُمان و مَهْرَه و حَضْرَموت و بلاد صَنْعاء و عَدَن و سایر نواحی آن .

پس آنچه از حد سِرَّیْن تا یَلَمْلَم و از ظهر طائف تا نجد یَمَن تـا دریای فـارس ـ از شرق به غرب ـ باشد ، یمن است . و این مسافت در حدود دوثلث دیار عرب است .

و آنچه از سِرَّیْن بـاشد تا حَجْر تـا جَبَل طَیّ ، بر ظهر ، یِمامه ، از حِجاز است .

و آنچه از حد یَمامه است تـا نزدیك مَدینه و باز گردد تا ناحیهٔ بَصْرَه و امتداد یابد تا بَحْرَین ، نجد است . و آنچه از حد عَبّادان تا اَنْبار رو به روی نجد حِجاز باشد از بادِیَةُالعراق است. و آنچه ازحد اَنْبار تا بالِس تا تَیْماء و وادیالقُریٰ بـاشد ، بادِیَةُالشّام است ، ابن حوقل گوید : برخی از علماء برحسب این تقسیم مَدینه را از نَجد و مَکّه را از تِهامه ، دانسته اند .

و نیز از اماکن مشهور جزیرةالعرب عبارتند از :

جُحفه ـ وآن میقات مصریان است ، نزدیك رابِغ . مکانی‌است‌خالی از سکنه و نامش مشهور .

محصب ـ در «المشترك» آمده است: به ضم میم و فتح حاء بی‌نقطه و تشدید صاد مفتوح بی نقطه ، سپس باء يك نقطه . و آن موضعی است ، میان مَکّه و مِنی و بـه مِنیٰ نزدیکتر. و نیزگوید : از آن‌رو آن را مُحَصَّب گفته‌اند که زمینش ریگزار است (حصباء=ریگ)

ابن حوقل گوید : در تمام دیار عرب دریاچه یارودی نیست که بتوان در آن کشتی‌راند . اگرگویند : بحرالمُنْتِنَه ، گوئیم : آن دریاچه نزدیك دیار عرب است نه جزء آن . و اما آبی که در سرزمین یَمَن در پشت سدّ در دیار سَبا گرد می آید ، از سیلابها حاصل شود و از آن برای مشروب کردن دیه‌ها ومزارع استفاده کنند . ولی درجزیرةالعرب چشمه‌ها وچاه‌های بسیار باشد. و نیزگوید که : در تمام مَکّه درخت باروری نیست اما خارج از حد حرم چشمه‌ها و درختان بارور یافته شود .

منی ـ ابن‌حوقل گوید : مِنی بر سرراه عرفات است از مَکّه و میان آن و مَکّه سه میل فاصله است .

بطن محسر ـ ابن حوقل گوید : وادی‌یی است میـان مِنی و مُزْدَلِفَه ولی از هیچیك از آن دو نیست .

رامه ـ در «المشترك» آمده‌است که: رامَه منزلی است درراه مَکّه به بَصْرَه ، در دوازده منزلی بَصْرَه ، و آن آخر بلاد بنی تمیم است .

ثبیر ـ همو گوید : کوهی است بلند ، از یَمَن و مُزْدَلِفَه ، دیـده شود . در جاهلیت از مُزْدَلِفَه به راه نمی‌افتادند مگر بعد از آنکه آفتاب بر ثَبِیْر بدمد .

حدیبیه ـ موضعی است که قسمتی از آن در حل و قسمت دیگرش در حرم است. وهمان‌جاست که مشرکان، راه بررسول‌خدا صلی‌الله علیه‌وسلم گرفتند و اورا از زیارت بیت بازداشتند .

حُدَیْبِیَه ، دورترین اطراف حرم است از «بیت» و چون زاویه‌ای است نسبت به حرم . از این‌رو فاصلهٔ آن از مسجدالحرام بیش از یك‌روزه راه است .

رضوی ـ صاحب «المشترك» گوید رَضْویٰ کوهی است بلند. دارای اشکفت‌ها و دره‌ها. و من آن را از یَنْبُع سرسبزتر دیدم. و کسی که در اشکفت‌های آن گردیده بود گفت که: آب بسیار دارد. و این‌همان‌کوهی است که «کیسانیه» معتقدند که محمدبن علی معروف به ابن الحنفیه در آنجا مقیم است.

قباء ـ صاحب «المشترك» گوید: به ضم قاف و فتح باء یك نقطه و الف ممدود ویا به قولی با الف مقصور، قریه‌ای است در دومیلی مَدینه و مسجدالتّقویٰ آنجاست. و آن‌را فضائلی است. و قُبا نیز بلدهٔ بزرگی است درنواحی فَرغانَه و نزدیك شاش.

ابواء ـ به فتح همزه و سکون‌باء یك‌نقطه و الف. در هشت‌فرسخی شمال جُحْفَه. و گویند که عبدالله پدر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وسلم درآنجا وفات یافته و این قول درست نیست. چه او در مدینه در خانهٔ نابغه نزد بنی نجار که دائی‌های او بودند، بدرود حیات گفته است.

دومةالجندل ـ موضعی است فاصل‌میان شام و عِراق. در هفت‌منزلی دِمَشق و سیزده منزلی مدینه.

عسفان ـ به ضم عین بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فاء و الف و نون منزلی است برای حجاج در یك منزلی جنوب خُلَیْص و از عُسْفان تا بطن‌مَرّ سی‌وسه میل است.

جار ـ به فتح‌جیم و الف و راء بی‌نقطه، فرضهٔ مَدینه است ودرسه میلی آن.

ابن حوقل گوید: میان جُحْفَه و جار در حدود سه‌مرحله است. و از جار تا اَیْلَه در حدود بیست مرحله.

ذات عرق ــ میقات اهل عراق است و از مکّه چهل و هشت میل فاصله دارد.

صاحب «العزیزی» گوید: میان ذات عرق و عمره بیست و شش میل است.

اوطاس ــ موضعی است میان ذات عرق و عمره که غزوهٔ پیامبر صلی‌الله علیه وسلم در روز «هوازن» در آنجا واقع شده.

ذکر برخی از مسافات جزیرة‌العرب ــ از مدینه تا کوفَه درحدود بیست‌مرحله است. و از مدینه تا مکه در حدود ده مرحله، واز مَدینه‌تا بَصْرَه در حدود هیجده مرحله. و از مدینه تا بَحْرَین پانزده مرحله و از مَدینه تا رَقّه در حدود بیست مرحله. و همین مقدار است از مَدینه تا دِمَشْق و از مَدینه تا فلسطین. و از مدینه تا مصر ــ از ساحل دریا ــ بیست و پنج مرحله است و از مکّه تا عَدَن یك ماهه راه است. و عَدَن را به مکّه دوراه است: یکی راه دورتر، و آن ازساحل دریاست و دیگرراهی است از صنعاء و صَعْدَه و جُرَش و نَجْران و طائف تا مکّه.

مهراس ــ به کسر میم و سکون هاء نام آبی است در کوه‌**اُحُد**. ودر حدیث آمده است که: رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم روز **اُحُد** تشنه شد؛ علی‌بن ابی‌طالب برای او در سپر خود آب از مِهْراس آورد. پیامبر خدا آن آب را ناخوش داشت از آن ننوشید بلکه خون ازچهره بشست.

و نیز سدیف دراین بیت:

واذکروا مقتل‌الحسین وزید   و شهید بجانب‌المِهراسِ

حمزه عم رسول خدا را اراده‌کرده که در جنگ **اُحُد** درکنار مِهْراس به شهادت رسید.

حوارین ـ به ضم حاء بی‌نقطه و الف و راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه تحتانی و در آخرش نون شهری است در بَحْرَین . زیاد بن عمرو معروف به حوارین آن را فتح کرد . برادر زیاد مردی فقیه از اصحاب علی‌بن‌ابی‌طالب رضی‌الله عنه بود .

من می‌گویم که : حُوارین نیز قریه‌ای است از حِمص درجانب‌جنوب شرقی آن و در تاریخ دیدم که چون معاویه را مرگ فرا رسید ، یزید در آنجا بود .

تاروت ـ از بلاد نزدیك قطیف تارُوت است . یکی از مردم آنجا گفت که : تاروت ، به فتح تاء دونقطهٔ فوقانی، سپس الف وضم راء بی‌نقطهٔ ساکن و در آخرش تاء دوم ، بلدهٔ کوچکی است در مشرق قَطِیف . وچون دریا بالا آید گرد برگرد آن فروگیرد و او چون جزیره‌ای شود . و چون آب فرونشیند زمین میان آن و قَطیف از آب بیرون آید ، و مردم از آن آمد و شد کنند . و از قَطِیف نصف مرحله فاصله دارد . انگور و انارش نیکو باشد .

رجیع ـ به‌راءِ بی نقطه وجیم از اماکن حجازاست. میان مکّه وطائف واقع شده. و این همان جائی است که عضل و قاره بر اصحاب رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم غدر کردند.

رَجیع نیز موضعی است ، نزدیك خَیْبَر و لشکرگاه رسول‌خدا در جنگ خیبر آنجا بود .

دهناء ـ صاحب «المشترك» گوید : به الف ممدود یامقصور، ناحیهٔ وسیعی است، در نجد « در دیار بنی‌تمیم ، از بلاد یَمَن

شحر ـ به کسر شین نقطه‌دار و سکون حاء بی‌نقطه بلدهٔ کوچکی‌است میان عَدَن و ظَفار

حضرموت ـ بلدی است آبادان . از آنجا خرما به شِحْر آرند. وتا آن چهار روزه راه است . در «اللباب» آمده است : حَضْرَمَوت به فتح‌حاء بی‌نقطه و سکون ضاد نقطه‌دار و فتح راء بی‌نقطه و بعد از آن میم مفتوح و واو ساکن و در آخرش تاء دونقطهٔ فوقانی .

غدیر خم ـ یاقوت در «المشترك» گوید : خم به ضم خاء نقطه‌دار و در آخرش میم ، میان مکّه و مدینه واقع شده . و به قولی در سه میلی جُحْفَه ـ و گویند ، باتلاقی است . و شیعه را عیدی است منسوب بدان .

ابن‌حوقل گوید : اما گرد برگرد جزیرةالعرب : از عَبّادان تابَحْرَین و هَجَر در حدود پانزده مرحله است . و از بَحْرَین تا عُمان یك ماه راه و از عُمان تا مَهْرَه یك ماه راه . و از مَهْرَه تا عَدَن یك ماه راه . و از عَدَن تا جُدّه یك‌ماه راه . و از جُدّه تاساحل جُحْفَه سه‌مرحله وتاجار نیزسه‌مرحله و از جار تا اَیْلَه بیست مرحله .

من می‌گویم : از اَیْلَه تا شَراة سه مرحله و از شَراة تا بَلْقاء سه مرحله . و از بَلْقاء تا حوالی حَوران سه مرحله و از حوالی حَوران تا نواحی غُوطَهٔ دِمشق سه مرحله . و از نواحی غُوطَهٔ دِمَشق تا سَلَمیّه چهار مرحله و از آنجا تا بالِس هفت‌مرحله و از بالِس تاکوفه بیست‌مرحله . و از کوفه تا بَصره دوازده مرحله . واز بصره تا عَبّادان درحدود دومرحله. این بود گرد بر گرد جزیرةالعرب به تقریب .

یبرین ـ زمینی شوره زار است. شامل دو چشمه و نخلهای بسیار . و میان آن دو چشمه کمی بیشتر از نصف مرحله است . و بیشتر نخلها در

نزدیکی چشمه‌هاست.

و یَبْرِین نزدیك لَحْساء و قَطیف و یَمامه است. میان یَمامَه و یَبْرِین در حدود سه روزه راه است. همچنین ما بین یَبْرِین و لَحْساء. و از لَحْساء و یَمامه و یَبْرِین مثلثی حاصل شود که، یَمامَه در جانب غربی و لَحْساء در جانب شرقی و یبرین در جنوب آن دو قرار دارد.

در «المشترك» آمده است که: یَبْرِین به فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و سکون باء یك نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی دوم و در آخرش نون، نام ریگستانی است.

من می‌گویم: یبرین جای بسیار بدی است، و کسی که من به قول او اعتماد دارم گفت که: اهل آن بلاد بر آنند که هر کس که از خرمای آن بخورد و از آبش بنوشد و در سایه‌اش بخوابد به تب مبتلی گردد. و خرمای آن به برنی مَدینه ماند.

کاظمه - از اماکن مشهور بَحْرَین است. به کاف و الف و ظاء نقطه دار مکسور و میم وهاء خلیجی است میان بصره و قَطیف. بین کاظِمه و بصره دو روزه راه است. و میان کاظمه و قطیف چهار روزه. و کاظِمه در جنوب بصره است. و آن را کاظِمَةُالبحور گویند و از منازل عرب است. چراگاه های نیکو و چاههای بسیار، و نزدیك آب دارد.

شماره	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشر فی جزیرة العرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم	اقلیم	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	حقیقی	عرفی	
۱	مَکَّه	اطوال	سز	یج	کا	م	از آغاز دوم	از تهامه و به قولی از حجاز	به‌میم‌مفتوح و کاف‌مفتوح مشدد و درآخرش هاء.
		قانون	سز	.	کا	ك			
		ابن‌سعید	سز	لا	کا	لا			
		رسم	سز	.	کا	.			
		کوشیار	سز	ی	کا	م			
۲	مَدینَه	اطوال	سه	ك	كه	ج	نزدیك به وسط دوم	از حجاز و به قولی از نجد	به فتح میم. وضبط باقی حروف‌معلوم‌است. آن‌را یثرب می گفتند. به فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و سکون ثاء سه نقطه و کسرراء بی‌نقطه. و نیز آن را طیبه به فتح طاء گفته‌اند.
		قانون	سز	ل	كد	.			
		ابن‌سعید	سه	ك	كه	لا			
		رسم	سه	ك	كه	.			
۳	اَیْلَه	اطوال	نه	.	کط	.	از سوم	از ساحل جزیرة‌العرب	به فتح همزه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و لام و هاء.
		قانون	نو	م	کح	ن			
		ابن‌سعید	نح	م	ل	ن			
۴	مَدْیَن	اطوال	نه	مه	کط	.	از اول سوم	از ساحل حجاز	بـه فتح میم و سکون دال بی‌نقطه و فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون.
		قانون	نو	ك	کط	.			
		ابن‌سعید	سا	.	کز	نب			
		رسم	سا	ك	کط	.			

اوصاف و اخبار عامه

مکه سر زمینی است لم یزرع میان کوه ها . و کعبه در آنجاست ، در وسط مسجدالحرام . و به سبب شهرتش به توصیف آن نمی‌پردازیم. بطن مکه را بکه گویند به باء یك نقطهٔ مفتوح . جوهری در « صحاح » گوید : بطن مکه را از آن جهت بکه گویند که مردم در آن ازدحام کنند و آن از بکه یعنی زحمه گرفته شده. بر گردشهر دیواری است و چاه زمزم در حرم است ، روبه روی در کعبه و آن چاهی مشهور است و بر آن گنبدی ساخته‌اند .

مدینة الرسول در سر زمینی هموار است . کوه احد در شمال و کوه عیر در جنوب آن است . نخلهای بسیار دارد بیشتر زمینش شورستان است . قبر رسول خدا و مسجداو آنجاست و کنار مرقد پیامبر گور ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نهاده است. گرد شهر دیواری است از خشت . از قراء آن است ربذه و قبر ابوذر غفاری در آنجاست موضعی است در طول سر ـ ل و عرض کد ـ ی . چاه بضاعه که ذکر آن در احادیث آمده در مدینه است. و نیز چاه اریس که انگشتری پیغمبر از دست عثمان در آن افتاد و برای یافتن آن بسیار کوشید و نیافتش ؛ در آنجاست .

ایله شهرکی بوده است اندك کشت و زرع و مسکن یهودیانی که به صورت بوزینه وخوك مسخ گردیدند . بر ساحل دریای قلزم بر سر راه حاجیان مصر . ایله در زمان ما برجی است و حکمرانی مصری دارد و خالی از کشت و زرع. پیش از این قلعهٔ کوچکی در دریا داشت که اکنون متروك مانده و والی به برج ساحل دریا نقل نمود.

مدین شهر ویرانی است بر ساحل دریای قلزم برابر تبوك و در شش منزلی آن چاهی که موسی گوسفندان شعیب را از آن آب داد آنجاست. مدین نام قبیلهٔ شعیب بود و قریه نیز بدان منسوب گشت .گواه بر این قول خدا است که فرماید : والی مدین اخاهم شعیباً؛ ابن‌سعید گوید : پهنای دریا درساحل مدین در حدود یك مجری است و بالاتر از آن قُصَیر در آن سوی دریا ، در جانب غربی واقع شده است .

عدد	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشره فی جزیرة العرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	تَیْماء	اطوال قانون	س نح	. ل	ل کو	. .	از آخر دوم	تقریباً از بادیة الشام	بهفتح تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون یـاء دو نقطهٔ تحتانی ومیم والف.
۶	تَبوك	اطوال قانون	نح نح	ن ن	ل کز	. .	از سوم	تقریباً از بادیة الشام	بهفتح تاء دو نقطهٔ فوقانی و ضم بـاء یك نقطه و سکون واو وپس ازآن کاف.
۷	حِجْر	اطوال	س	ل	کح	ل	از سوم	از حجاز	به کسر حاء بی‌نقطه و سکون جیم و درآخرش راء بی‌نقطه.
۸	تَدْمُر	اطوال رسم	سب سز	. .	لد له	. .	از چهارم	از بادیة الشام	بهفتح تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون دال بی‌نقطه و ضم میم ودرآخرش راء بی‌نقطه (اللباب)

اوصاف و اخبار عامّه

تیماء قلعه‌ای است از تبوك آبادتر و دارای نخلها . در «العزیزی» آمده است که : تیماء حاضرهٔ قبیلهٔ طی است ، دژ معروف به ابلق آنجاست .این دژ به سمول‌بن عادیا منسوب است و در بارهٔ آن گوید :

لنا جبل یحتله من نجیره — منیع یرد الطرف و هو کلیل
هو الابلق الفرد الذی سار ذکره — له غرر مشهورة و حجول

تبوك ، میان حجر و شام است . چشمه‌ها و نخل‌ها دارد . گویند که « اصحاب ایکه» که خداوند شعیب را بر آنها فرستاد ، درآن سرزمین بودند . شعیب از آنها نبود از مردم مدین بود . در «قانون» آمده است که تبوك در خشکی برابر مدین است. من می‌گویم که تبوك در سمت مشرق است و مدین در مغرب آن .

ابن‌حوقل گوید : حجر میان کوههاست به یك روزه راه از وادی‌القری. من می‌گویم : این سخن درست نیست. بلکه میان آن دو بیش از پنج روزه راه فاصله‌است. سرزمین قوم ثمود بود و خداوند در بارهٔ آنها فرموده است که : و ثمود الذین جابو الصخر بالواد . و من آن کوهها و خانه‌هائی را که در آنها کنده اند ، و خدای تعالی از آنها خبر داده : و تنحتون من‌الجبال بیوتاً فرهین ، دیده‌ام . این کوه‌ها را اثالب گویند . من می‌گویم که : این همان کوه‌هاست که حاجیان شام هنگام عزیمت به مکه برآنها فرود آیند . اثالب را با العلی نصف مرحله فاصله است. و روایت شده که رسول خدا از نوشیدن آب آن نهی فرمود .

تدمر بلدهٔ کوچکی است در بادیة‌الشام، از اعمال حمص و در مشرق آن. بیشتر سرزمین تدمر شوره‌زار است . خرما و زیتون دارد . از ستونها و صخره ها آثاری بزرگ و باستانی در آنجاست . قریب سه مرحله باحمص فاصله دارد و به همین قدر از سلیمه . بر گرد آن دیواری است . و قلعه ای‌دارد . در « العزیزی » آمده است که : میان تدمر و دمشق ۵۹ میل و میان رحبه و تدمر ۱۰۲ میل است .

شماره	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عرفی جزیرة العرب: طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۹	یَنْبُعْ	ابن‌سعید	سد	.	کو	.	از دوم	تقریباً از تهامه‌های حجاز	به‌فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی وسکون نون و ضم باء یك نقطه و در آخرش عین بی‌نقطه .
۱۰	خَیْبَرْ	اطوال	سه	ك	که	ك	از دوم	تقریباً از حجاز	به فتح خاء نقطه‌دار و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح باء یك نقطه و راء بی‌نقطه .
		قانون	سز	ل	کد	ك			
		ابن‌سعید	سد	نو	کز	.			
۱۱	مَهْجَمْ	اطوال	سد	.	یو	.	از اول	از تهامه‌های یمن	به‌فتح میم و سکون هاء و جیم و میم .
۱۲	زَبِیْدْ	اطوال	سد	ك	ید	ی	از اوایل اول	از تهامه‌های یمن	بـه فتح زاء نقطه‌دار و کسر باء یك نقطه و سکون یاءدو نقطهٔ تحتانی و دال بی‌نقطه .
		قانون	سج	ك	ید	ی			
		ابن‌سعید	سز	م	یه	ل			
۱۳	حِصْن تعز	ابوالعتول	سد	ل	یج		از اول	از یمن	به کسر تاء دو نقطهٔ فوقانی و عین بی نقطه ودرآخرش زاءنقطه‌دار
		ابن‌سعید	ع	.	ید	ل			
		قیاس	سه	ل	یج	م			

اوصاف و اخبار عامه

ینبع بلدهٔ کوچکی است نزدیك مدینه و نـام آن در حدیث آمده است . ابن سعید گوید : در ینبع چشمه‌ها و بازارها و دزی است . منازل فرزندان حسن‌بن علی رضی‌الله عنهم آنجاست . وآن را به فاصلهٔ یك مرحله از ساحل دریا ، فرضه‌ای است. ابن‌حوقل گوید: ینبع قلعه‌ای است دارای آب و نخل وکشتزار . در آنجا موقوفه‌ای است از آن علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه ، که فرزندانش متولی آن هستند . از جانب مشرق کوه رضوی برآن مشرف است . در رضوی سنگ فسان یافته شود . و ازآنجا به دیگر جای‌ها برند و از رضوی تا مدینه چهار مرحله است .

خیبر را نخلهای بسیار است . بلد بنی عنیزه است . خیبر بـه لغت یهود به معنی قلعه است . در شش منزلی شمال شرقی مدینه باشد . [ادریسی گوید : خیبر شهرکی است چون قلعه با نخلستـانها و کشتزارهای بسیار . در صدر اسـلام خانهٔ بنی‌قریظه و بنی‌نظیر بود و سمؤل‌بن عادیا در آنجا مقام داشت . از خیبر تا مدینه چهار مرحله است]

مهجم از برترین شهرهای یمن است سه روزه راه از زبید فاصله دارد . دارای دوجامع باشد . از شهرهای تهامه ، مهجم در سرزمینی هموار است . در شمـال شرقی زبید واقع است . میان مهجم و صنعاء شش مرحله است . شریف ادریسی گوید . از عدن تا مهجم شش مرحله و ازمهجم تا خیوان بیست و پنج فرسخ است .

زبید قصبهٔ تهامه است و در سر زمینی هموار . با دریا کمتـر از یك روزه راه فاصله دارد . آبش از چاه‌هاست و نخلستان‌هایش بسیار . برگرد آن باروئی است که هشت دروازه دارد . بیرونی گوید : زبید فرضـهٔ یمن است . و فرضهٔ زبید مکـانی است به نام علافقه و میان آن دوچهل میل است . صاحب «العزیزی» گویـد : زبید را ساحلی است به نام علافقه ومیان آن دوپانزده میل فاصله باشد . در « الاطوال » آمده است که : علافقه درطول سد و عرض ید ل واقع است .

تعز در زمان ما مقر ملوك یمن است و آن قلعه‌ای است برکوه‌های مشرف بر تهامه و اراضی زبید . بالای تعز تفرجگاهی است که آن را صهله‌گوینـد . صـاحب یمن ، از کوههائی که بالای آن است آب به آنجا آورده و در میان بستانی که در آنجاست بناهائی زیبا برآورده .

شماره	نام بلد	مأخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
			نخستین اقلیم از اقلیمهای عرفی جزیرة العرب						
۱۴	حِصن دِمْلُوْ	ابو العتول	سد	م	ید	ه	از اول	از یمن	به کسر دال بی‌نقطه و سکون میم سپس لام و واو و هاء در آخرش
۱۵	شَرْجَه	اطوال قانون	سد سه	م م	یو یز	ن ل	از اول	از یمن	به فتح شین نقطه‌دار و سکون راء بی نقطه و جیم و هاء .
۱۶	جُبْلَه	قیاس ابی العتول	سه	.	یج	ی	از اول	از یمن	به ضم جیم وسکون باء یك نقطه و لام مفتوح و هاء .
۱۷	جَنَد	اطوال	سه	ل	ید	ل	از اول	از یمن	به فتح جیم و فتح نون ودر آخرش دال بی‌نقطه «اللباب»
۱۸	ذَمِار	اطوال قانون	سز سو	. .	یج ید	ل ك	از اول	از یمن	بـه فتح ذال نقطه دار «المشترك» به‌کسر ذال نقطه دار و میم و الف وراء بی‌نقطه «اللباب» برخی آن‌را مبنی بر کسره و برخی معرب وغیرمنصرف دانند
۱۹	حَلْی	اطوال قانون	سز سو	ك نه	یح	ن	از اول	از یمن	به فتح حاء بی نقطه و سکون لام سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی .

اوصاف واخبار عامّه

دملوه ، قلعه ای است بر کوههای یمن و در شمال عدن . خزانهٔ صاحب یمن است . ابن‌سعید گوید : دملوه بر کوهی است از شمال به جنوب کشیده و به بلندی واستواری آن‌مثل زنند. جوه درشمال آن است و آن بلدهٔ کوچکی‌است برراه کوهستان.

شرجه ، بندری است. برساحل. خانه‌هایش نیین است . بلدهٔ کـوچکی است . ادریسی گوید : میان شرجه و حرده یك روزه راه است . حرده به‌کسر حاء و سکون راء و فتح دال بی‌نقطه و در آخرش هاء .

جبله ، میان عدن و صنعاء است . شهری است کوهستانی و چـون دونهر از آن می‌گذرد آن را مدینة‌النهرین گویند . شهر جدیدی است و صلیحیون چـون بر یمن مستولی شدند آن را بنا کردند . اما یمن به‌فتح یاء دونقطه تحتانی ومیم ودرآخرش نون . منسوب بدان را یمنی یا یمانی‌گویند . و آن بلادی است پهناور. وازآن‌جهت یمنش گویندکه درجانب یمین (= راست) جزیرة‌العرب است ، چنانکه شام درشمال آن است . برخی از ثقات گفته‌اند که : جبله کمتر ازیك روزه راه از تعز فاصله دارد وآن در مشرق تعز است باانداک میلی به شمال .

جنده در شمال تعز است . آبش ناگواراست. از صنعاء چهل فرسخ فاصله‌دارد و از ظفار بیست و چهار فرسخ . جند نزدیك به تعز است . جـای ناخوشی است . نیم مرحله با تعز فاصله دارد . شریـف ادریسی گوید : جند بین ذمار و زبید است . در آنجـاست مسجد معـاذبن جبل و بیشتر مردمش شیعی هستند . وادی‌سحول نزدیك به جند است . و از آنجـا از راه صحرا به کوهی روند که در آن کوه آثـار دیهی باشد. پهنای آن‌کوه یازده فرسخ‌باشد. وازآنجا ازمیان صحرا ورملها به‌شهرزبید رسند.

ذمار ، ناحیه‌ای است از یمن . قومی از راویـان بدان منسوب اند . نام آن در اخبار آمده است. از صنعاء شانزده فرسخ و از ظفار هشت فرسخ فاصله دارد ادریسی گوید : به فاصلهٔ دو روزه راه از صنعاء در راه ذمار کوهی است و در آنجا مسجدی است از آن معاذبن جبل .

حلی ، در کنـار یمن است از طرف حجاز . ادریسی گـوید : هر که خواهد از راه بیابان ، از تهامه به صنعاء رود ؛ چون از سرین شش‌مرحله بگذرد به حلی رسد و آن معروف است به حلی‌ابن‌یعقوب .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	نخستین اقلیم از اقلیمهای عرفی جزیرة العرب — اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۲۰	جُدَّه	اطوال	سو	ل	کا	مه	از اوایل دوم	از تهامه‌های حجاز	به‌ضم جیم وتشدید دال بی‌نقطه و هاء .
		قانون							
		رسم	سه	ل	کا	مه			
۲۱	ظفار	اطوال	سو	ل	یج	ک	از اوایل اول	از تهامه‌های یمن	به‌فتح ظاء نقطه دار و فاء و الف و راء بی نقطه .
		قانون	سز	۰	یج	ل			
		ابن‌سعید	عج	۰	یه	۰			
		رسم	عج	۰	یه	۰			
۲۲	سِرِّین	اطوال	سو	م	ک	۰	از آخر اول	از یمن	به کسر سین بی‌نقطه و فتح راءِ بی نقطهٔ مشدد و سکون یاء دو نقطه تحتانی و در آخرش نون (اللباب)
		قانون	سو	۰					
۲۳	نَجْران	اطوال	سز	۰	یط	۰	از اول	از بلاد همدان	به‌فتح نون وسکون‌جیم و راءِ بی نقطه و الف و درآخرش نون .
		قانون	سز	ل					
		ابن‌سعید	عه	۰	یز	۰			

اوصاف واخبار عامه

جده ، فرضهٔ مکه است ، در دومنزلی آن برساحل دریا . شهری آبادان است. ادریسی گوید : جده بندر مکه است . و میان آن دو چهل میل راه است. و آن میقات کسانی است که از عیذاب به مکه می‌آیند .

ظفار ، شهری است برساحل خوری که از دریای جنوبی بیرون آمده . این خلیج قریب به صد میل در خشکی به طرف شمال پیش رفته است . کشتی‌ها جز به بادی که از جانب خشکی می‌وزد به دریا نتوانند رفت و از این خور است که از ظفار به هند روند . ظفار قاعدهٔ بلاد شحر است . و در اراضی آن بسیاری از میوه‌های هند چون نارگیل و تنبل یافته شود . در شمال ظفار ریگستان احقاف است . میان ظفار و صنعاء بیست و چهار فرسخ است . گویند که ظفار برساحل یمن است . بستان های بسیار دارد که به وسیلهٔ دولاب‌ها سیراب می‌شوند . ظفار به قدر قاره‌ای است و کمی هم از آن بزرگتر .

سرین ، از حلی نوزده فرسخ فاصله دارد . و در شمال آن واقع شده . در «اللباب» آمده است که سرین بلدهٔ کوچکی است نزد جده در نواحی مکه . صاحب « العزیزی » گوید : سرین شهری است بر ساحل دریا و با مکه چهار روزه راه فاصله . دارد ادریسی گوید : نزدیك سرین است قریهٔ یلملم . و یلملم میقات اهل یمن است .

نجران بلدهٔ کوچکی است ، پر از نخلستانها و مشتمل است براحیائی از یمن. از آن چرم خیزد . از صنعاء ده منزل فاصله دارد . میان عدن و حضرموت ، در ناحیه‌ای است کوهستانی . مکانی است پردرخت . از راه معتدل از مکه تا نجران را در حدود بیست روز طی کنند و آن از بلاد همدان است با قریه‌ها و شهرها و آبادانی‌ها و آب ها .

شماره	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشر فی جزیرة العرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۴	عَدَن	اطوال	سز	.	یا	.	بیرون از اول به سوی جنوب	از تهامه های یمن	بـه فتح عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و نون.
		ابن‌سعید	ع	.	یب	.			
		رسم	سه	.	یج	.			
		نسخه‌ای	سه	.	یج	م			
۲۵	صَنْعاء	اطوال	سز	.	ید	ل	از اوایل اول	از یمن	به فتح صـاد بی‌نقطه و سکـون نـون و عین بی‌نقطه و الف ممدود
		قانون	سز	ك	ید	ل			
		ابن‌سعید	عا	ل	ید	ل			
		رسم	سج	ل	ید	ل			
۲۶	بَطْنِ مَرّ	اطوال	سز	.	کا	نه	از دوم	از حجاز	به فتح باء یك نقطه و سکون طاء بی‌نقطه و نون وفتح میم سپس راء بی نقطهٔ مشدد .

اوصاف و اخبار عامه

عدن ، و آنرا عدن‌ابین گویند . بر ساحل دریاست و مرکز لنگر انداختن و حرکت کشتی‌های هند است . شهری است بازرگانی وخشك [ابین «درالمشترك» به‌فتح همزه و سکون باء یك نقطه و فتح یاء دو نقطه تحتانی و نون ضبط شده و سیبویه به کسر همزه آورده است . طول آن سو ل و عرض آن یآ باشد . و در «المغرب» آمده است که : ابین نام مردی است و عدن منسوب بدوست] امـا عدن لاعه نیز شهری است بردامنهٔ کوه صبیر در یمن که ظهور داعیان خلفای فاطمی مصر از آنجا بوده‌است عدن شصت و هشت فرسخ از صنعاء دور است . ابن‌حوقل گوید : میـان آن دو سه مرحله است پاره‌ای از مسافران گفته اند که : عدن بردامن کوهی است و آن کـوه چون دیواری بر آن محیط است . دیواری نیز برجانب دریا دارد . و آن را دروازه‌ای است به‌سوی دریا و دروازه‌ای به سوی خشکی معروف به باب‌الساقیین . آب شیرین از دیگر جای بدانجا برند .

صنعاء از بزرگترین شهرهای یمن است . از فراوانی درختان و آب‌ها به دمشق ماند . در ناحیه‌ای است کوهستانی در شمال شرقی عدن . هوایش معتدل است . و در زمستان و تابستان ساعاتش متقارب ، در قدیم تختگاه شاهان یمن بوده و در آنجا تل بزرگی است معروف به غمدان و آن جای قصور شاهان آن دیـار بوده است . ابن سعید گوید : میان عدن و صنعاء شهر جبله واقع است . در « العزیزی » آمده است که صنعاء شهر بزرگـی است و آن قصبهٔ یمن است . بـازارهـای بزرگ و تجارتگاه ها دارد .

بطن‌مر ، سرزمینی است و در آن چند دیه با آب‌های جاری و نخلستان های فـراوان ، مقدار یك روزه راه از مکه فاصله دارد . بر سر راه حـاجیان مصر و شام است . و از آنجا تا وادی نخله همه کشت و زرع و نخیل است . از آنجا و طایف سبزی و میوه به مکه آرند و چون در مکه و منی آب کم شود ، حاجیان از بطن‌مر آب گیرند .

شماره	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشر فی جزیرة العرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۷	صَعْدَه	اطوال ابن سعید	سز سز	ك ك	يو يح	٠ ل	از اول	از یمن	به فتح صاد بی‌نقطه و سکون عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و هاء.
۲۸	بلاد خَیْوان	اطوال	سز	كا	يه	ك	از اول	از یمن	به فتح خاء نقطه‌دار و سکون یاء دو نقطه تحتانی و فتح واو سپس الف و نون.
۲۹	طایف	اطوال قانون ابن سعید رسم	سز سز سح سح	ل ی لا ك	كا كا كا كا	ك ٠ م ك	از اوایل دوم	تقریباً از حجاز	به فتح طاء بی‌نقطه و الف وکسر یاء دو نقطه تحتانی ودر آخرش فاء.
۳۰	فُرْع	اطوال	سز	ل	كه	٠	از دوم	از حجاز	به ضم فاء و سکون راء بی‌نقطه سپس عین بی‌نقطه در آخرش.
۳۱	جُرَش	اطوال قانون رسم	سز سز سه	ن ٠ ٠	يز يز يز	٠ ه ٠	از اول	از یمن	به ضم جیم و فتح راء بی‌نقطه و در آخرش شین نقطه دار.

اوصاف واخبار عامه

فاصلهٔ صعده از صنعاء شصت فرسخ است . و در«قانون» آمده است که آنرا غیل نیز گویند . و ازآنجا چرم به دیگر جای‌ها برند. در «العزیزی» است که صعده شهری است آبادان با مردم بسیار . دباغخانه‌های فراوان دارد وپوست گاو در آنجا دباغی کنند و از آن کفش سازند . شهری است پر نعمت . از آنجا تا اعمیشه که قریهٔ آبادانی است بیست‌وپنج میل و از آنجا تا خیوان ده فرسخ باشد .

بلاد خیوان مشتمل است :بردیه‌ها و مزرعه‌ها. سرزمینی است آبادان . اصنافی از قبایل یمن آنجا هستند . در«العزیزی» آمده است که :خیوان درکنار منازل «بنی-ضحاك » از آل یعفر از ابناء تبابعه است ، آبش از باران است. ادریسی گوید از خیوان تا صعده شانزده فرسخ است .

طایف بلدهٔ کوچکی است پرمیوه برکوه غزوان سرد ترین جای‌های حجاز است . چه بسا آب برفراز کوه غزوان یخ بندد ، بیشتر حاصلش مویز است . و هوایش خوش است . و در « المشترك » آمده است که : نعمان به فتح نون وعین بی‌نقطه وادیی است میان مکه و طایف و آن را نعمان‌الاراك گویند .

فرع ، در جنوب مدینه است به مقدار چهار روزه راه مجموعهٔ چندقریهٔ‌آبادان است . نزدیك‌ترین راه مدینه به مکه از فرع می‌گذرد ولی مسافران در‌آن راه از گزند دزدان در امان نباشند [ادریسی در کتاب «نزهةالمشتاق» گوید: از مخالیف مدینه است : دومه‌الجندل وفرع و وادی القرا و مدین وخیبر و فدك]

جرش ، شهری است دارای نخلستان‌ها، مشتمل براحیاء یمن . از آن چرم‌خیزد در «العزیزی» آمده است که : جرش شهری نیك است . و در اطراف آن درختان قرظ باشد دباغخانه بسیار دارد. عرض آن شانزده درجه باشد. [ادریسی گوید شهر جرش و نجران به هم نزدیك اند و از حیث آبادانی تقریباً همسان . مزارع و دیه‌ها دارند . وفاصلهٔ آن دو،شش مرحله است .]

شماره	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشر فی جزیرة العرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۲	مأرِب و آنرا سبا گویند	اطوال ابن‌سعید رسم	سح عو سد	. ل .	ید یز یز	. . ی	از اول	از یمن	در «صحاح» آنرا به فتح میم وهمزهٔ ساکن وراء بی‌نقطهٔ مکسور و در آخرش باء یك نقطه یافتم ولی مشهور به فتح همزه و مد آن است.
۳۳	فَیْد	اطوال رسم	سح سح	ی ك	كو كز	ن .	از آخر دوم	از نجد	به فتح فاء وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و دال بی‌نقطه .
۳۴	شِبام قصبهٔ حضرموت	اطوال و رسم قانون	عا عا	. .	یب یب	ل .	بیرون از اول بسوی جنوب	قصبهٔ حضرموت	به کسر شین نقطه‌دار وفتح باءِیك نقطه والف‌ومیم «اللباب» ابن‌اثیر بر سمعانی خرده گرفته و گفته است که شبام نام قبیله است نه نام مکان ولی اوخوداشتباه کرده است .
۳۵	حَجْر	قیاس	عا	ی	كب	.	از اوایل دوم	از یمامه	به فتح حاء بی‌نقطه و سکون جیم ودر آخرش راء بی‌نقطه «المشترك»

اوصاف و اخبار عامه	
میان مأرِب و صَنعاء سه مرحله‌است. و برخی گویند چهار مرحله. شهری‌است ویران، پیش از این قاعدهٔ تبابعهٔ یمن بوده است و موضع آن در پایان کوه های حضرَموت باشد سد مأرب درآنجا بوده. آنرا سَبا نیز می‌گفته‌اند. در «المشترك» آمده است که سَبا به فتح سین بی‌نقطه و باء یك‌نقطه والف مقصورهٔ مهموزه همان‌شهر مأرب است. به نام بانی آن: سبأ بن یشجب بن یعرب بن‌قحطان.	
فَید بلدهٔ کوچکی‌است به نیمه‌راه حاجیان عیراق که از کوفه به‌مکه می‌روند. نزدیك است به سلمی یکی از دوکوه طَیّ . حاجیان بعضی ازمتاع خودرا نزد مردم آنجا می‌سپارند. از کوفه صد و نه فرسخ فاصله دارد در «العزیزی» آمده است که فَید نیمهٔ راه عیراق است. و گوید که: میان آن و دوکوه معروف اجأ وسَلمی سی‌وشش‌میل است. اجأ و سَلمی دوکوه‌اند ازطَیّ میان فَید و ثَعلَبیّه که قریه‌ای است دارای بارو و آب فراوان هشتاد و شش‌میل باشد. ثَعلَبیّه در ثلث راه حجاج عیراق واقع‌شده. درکتاب «الاطوال» آمده‌است که: ثَعلَبیّه درموضعی‌است درطول سح ل و عرض کح ل.	
شبام، کوه بلندی است با قراء ومزارع‌بسیار وآن ازکوه‌های مشهور یَمَن است. دژی استوار دارد. قصبهٔ حَضرَمَوت است ومیان‌آن وصَنعاء هفتاد و یك‌فرسخ است و به قولی یازده مرحله و با ذِمار یك مرحله فاصله‌دارد. در «العزیزی» آمده است‌که: در آن کوه گروه کثیری سکونت دارند ولی از هر سوی فرا رفتن برآن دشوار است. و در آنجا معادن عقیق وجزع یافته شود.	
در«المشترك» آمده‌است‌که حَجر شهری از یَمامه است، مشهور. طول وعرض آن همان طول وعرض یَمامَه است. برخی ازایشان‌گویندکه: فاصلهٔ حَجر از یَمامَه یك شبانه روز راه است. در یَمامَه و حَجر منازل «بنی حنیفه» و پاره‌ای ازمعضر است. در آنجاست قبور کسانی‌که در حرب مسیلمه کذاب در خلافت ابوبکر رضی‌الله‌عنه شهید شده‌اند. حَجر درشمال غربی یَمامَه است وفاصلهٔ میان آن دو، دومرحله باشد. در «اللباب» آمده است که حُجر به ضم حاء بی‌نقطه و سکون جیم موضعی است در یَمَن و احمدبن عبدالله الهذلی شاعر حجری بدان منسوب است.	

شماره	نام بلد	مآخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشر فی جزیرة العرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۶	یَمامَه	اطوال	عا	مه	کا	ل	از اوایل دوم	از حجاز و به قول اصح از عروض	به‌فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف و میم و هاء
		ابن‌سعید	عا	مو	کا	کا			
		رسم	عا	مه	کا	ل			
۳۷	مِرْباط	اطوال	عب	.	ید	.	بیرون از اول به‌سوی جنوب	از یمن	به‌کسر میم وسکون راء بی‌نقطه و باء یك نقطه سپس الف وطاء بی‌نقطه.
		ابن‌سعید	عد	.	یب	ل			
۳۸	اَحْسَاء	اطوال	عج	ل	کب	.	از اوایل دوم	از بحرین	بـه فتح همزه و سکون حاء بی‌نقطه وفتح سین بی‌نقطه و در آخـرش الف.

اوصاف واخبار عامه
شهر یَمامَه پائین‌تراز مدینةالرسول است. نخلستان‌هایش ازسایر بلاد حجاز بیشتر است . در «اللباب» آمده است که : یمامه شهری است در بادیه ازبلاد عَوالی و در آنجا بود که مسیلمهٔ کذاب دعوی پیامبری نمود . و آن بلاد «بنی‌حنیفه» است فاصلهٔ یَمامَه ازبصره و کوفه شانزده مرحله است . کسی که خود دیده بود برای من نقل کرد که : در زمان ما در آنجا اندك مردمی و نخلستانی است . وگفت در آنجا وادیی است به نام خَرج به خاء نقطه‌دار مفتوح و راء بی‌نقطهٔ ساکن . و در آخرش جیم . در«صحاح» آمده‌است که : خَرج موضعی است در یَمامَه و یَمامَه درسمت شرقی مکّه درسرزمینی هموار‌است. و وادی‌آن خَرج نامیده‌می‌شود. درآنجا دیه‌هائی است . گندم وجو ازآن خیزد فراوان . نزدیك به‌آن چشمه‌هائی‌است بزرگ. الحَساء وقَطیف درچهار منزلی مشرق یَمامَه واقع شده‌اند. در«قانون» آمده است که یَمامَه را در قدیم جَوّ به فتح جیم می‌گفته‌اند .
ابن‌سعید گوید : مرباط برساحل خلیج ظَفار است. وآن بلدهٔ کوچکی است. در جنوب شرقی ظَفار. ادریسی گوید، میان میرباط و قبر هود علیه‌السلام پنج روزه راه‌است [و درکتاب «نزهةالمشتاق» خودگوید : درکوه‌های میرباط درخت بان روید واز آنجا به دیگر جای‌ها برند]
احساء بلدهٔ کوچکی است با نخلستانهای بسیار و آبهای جاری که از چشمه سارهای گرم بیرون آیند . احساء درخشکی است ، دردومنزلی جنوب غربی قَطیف. فراوانی نخل‌هایش به‌قدر غُوطهٔ دمَشق است نخلستانها گردبرگرد آن فراگرفته‌اند . در «المشترك» آمده است که: احساء جمع حسأ است و حسا ریگی است که آب‌درآن افتدو سپس آنقدر فرو رود تا به زمین سخت رسد و آنجا جمع شود . اعراب آن ریگ‌ها یك سو زنند وآب بردارند . احساء نام چند موضع است از جزیرةالعرب . از آن جمله است : احساء «بنی سعدبن هجر» و آن مکان «قرمطیان» است در بحرین و به قولی احساء «بنی‌سعد» غیر از احساء «قرمطیان» است . شهر احساء را باروئی نیست. میان آن و یَمامَه چهار روزه راه است. مردم احساء و قَطیف ، خرما به‌خَرج ـ وادی‌یمامه ـ برند . و در برابر دوبار خرما یك‌بارگندم گیرند .

عدد	نام بلد	مأخذ	نخستین اقلیم از اقلیمهای عشره فی جزیرة العرب — طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
۳۹	قطیف	قیاس	عج	نه	کب	له	از دوم	از بحرین	به فتح قاف وکسر طاء بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه تحتانی ودر آخرش فاء.
۴۰	صُحار قصبهٔ عُمان	اطوال قانون ابن‌سعید رسم	عد عد فا فد	. . . ل	یط یط یط یط	ك مه نو مه	از اول	از بحرین	بـه ضم صاد بی‌نقطه و فتح‌حاء بی‌نقطه (صحاح) و عمان بـه ضم عین بی‌نقطه وفتح میم و در آخرش الف ونون.
۴۱	آخر البحرین	اطوال	عد	ك	كه	مه	از دوم	از پایان شمالی بحرین	به فتح باء یك نقطه و سکون‌حاء بی‌نقطه‌وفتح راء بی‌نقطه وسکون‌یاء دو نقطه تحتانـی سپس نون. مثنای بحر.
۴۲	آخر بلاد مَهرَه	اطوال	عه	.	یو	.	از اول	از یمن	بـه فتح میم سپس هاء ساکن و راء بـی‌نقطهٔ مفتوح ودر آخرش هاء.

اوصاف و اخبار عامه

قطیف، شهری است در ناحیهٔ احساء، برساحل دریای فارس از آنجامروارید بیرون آرند. در دومنزلی شمال شرقی احساء است. آنرا نخلستانهائی است جز نخلستانهای احساء. از یکی از مردم آنجا شنیدم که گفت: قَطیف را بارو وخندق است و چهار دروازه دارد. و آب دریا چون بالاکشد به بارو رسد و چون فرونشیند زمین پیدا آید. قطیف را خلیجی است که هنگام جزر و مد، کشتی‌های بزرگ بدان داخل شوند. فاصلهٔ قَطیف واحساء دو روزه راه است و فاصلهٔ آن از بصره شش‌روزه و از کاظِمه چهار روزه واز عُمان یك ماه و قطیف به قدر سَلَمیّه است و از احساء بزرگ‌تر باشد.

صُحار، بلدهٔ کوچك و ویرانی‌است و آنجاکه آبادان است عُمان است، با نخلهای فراوان و میوه‌های بسیار بلاد عمان سخت گرم است. در «صحاح» آمده‌است که: صُحار قصبهٔ عمان است از جانب کوه و توام قصبهٔ عمان است ازجانب ساحل. در «اللباب» آمده است که: عمان بر ساحل دریا وزیر بصره‌است. در«العزیزی»آمده است که: عُمان شهر بزرگی‌است ولنگرگاه سفاین هند و سِند وچین و زنج است و آنرا قصبه‌ای است به‌نام صُحار ودرساحل دریای فارس شهری بزرگ‌تر ازعمان‌نیست و اعمال آن قریب سیصد فرسخ است و آن سرزمین ازد است.

بَحرین، در ناحیهٔ نَجد است و از آن خرمای فراوان خیزد. ناحیه‌ای است برساحل دریای فارس. دیار «قرمطیان» است. قریه‌های بسیار دارد. سرزمین بَحرین همان هَجَر است‌که نهایت آن ازجانب شمال شرقی درهمان‌طول وعرض مذکورواقع شده. در «المشترك» آمده‌است نقلا از ازهری - که: هَجَر را به‌سبب دریاچه‌ای که درآن است- نزد احساء - ونیز دریای شور، بَحرین گویند. در «صحاح» هَجَر به‌فتح هاء و جیم و سپس راء بی‌نقطه ضبط شده و منسوب بدان را برخلاف قیاس هاجری گویند. در«المشترك» نیز آمده است‌که هَجَر نامی است‌که به همهٔ بَحرین اطلاق شود، چون شام و عراق ونام شهری معین نیست.

سرزمینهای مَهره را هیچ زرع و نخیلی نیست. دارائی مردمش از اشتران باشد زبانشان به اعجمی آمیخته است چنانکه مفهوم نمی‌شود. اسبهای رهوار ونیك‌دارند. ازآن «بان»خیزد و به جای‌های‌دیگر برند. از هَجَر سه‌روزه راه فاصله دارد. دارای صحراهای وسیعی‌است. در «صحاح» آمده‌است که اشتران مَهریّه منسوب به مهرة‌بن حیدان است‌که او پدر قبیله‌ای است.

ذکر دیار مصر

مصنف چون از ذکر دیارعرب فراغت یافت بـه ذکر دیـار مصر پرداخت. و آن نزدیك است به جزیرةالعرب ازجانب تیْه‌بنی اسرا ئیل .

دیار مِصرْ درمغرب جزیرةالعرَب است. جنوب آن بلاد سیاهان است از نوُبه وغیرآن . وازاین جانب است که نیل جاری است. وما درآغاز کتاب با دیگر رودها به شرح آن پرداختیم و اکنـون از اعادهٔ آن مطلب بی نیازیم .

دیار مِصْر عبارت است از دوخشکی ، در دوجـانب شرقی و غربی نیل ، آغاز این دو حاشیه ، کوه‌های جَنادِل است . و جَنادِل بالای اُسوان است. و آن پایان سیر کشتی‌های نُوبه است، چون به جانب شمال سرازیر شوند. وپایان سیر کشتی های مِصْر است ، چون به طرف جنوب روند . و آن کوهی است‌که نیل مِصْر ازآن سرازیر شود وبه سبب وجود صخره‌ها عبورکشتی‌ها ازآن ممکن نباشد .

ذکر تحدید دیارمصر- حد شمالی دیار مصر، دریای روم‌است. از رَفَح تا عَرِیش تا جِمّار تا فَرَما تا طینه تا دِمْیاط تا رشید تا اسکندریه تا بَرْقَه .

حد غربی آن ازبَرْقه است برساحل دریا به طرف جنوب تا واحات تاحدود نوبه.

حدشرقی آن‌ازبحر قُلْزُم است روی‌به‌روی اُسوان ـ تا عَیْذاب‌تاقُصَیرِ تا بلدهٔ قلزم تا تیه‌بنی‌اسرائیل. سپس بطرف شمال می پیچد ، به سوی دریای‌روم‌تا رَفَح ، یعنی همانجائی که آغاز کرده بودیم.

از بلاد مصر است:

خصوص ـ بـه ضم خاء نقطه‌دار و دو صاد بی‌نقطه میانشان واو . قریه‌ای است بزرگ ، در صَعِیداوسط . مقابل سیُوط ، در بر شرقی نیل، به فاصلهٔ یك تاخت اسب .

قمولا ـ به فتح قاف و ضم میم و واو و لام و الف ، بلده‌ای است درصَعِیدآعْلی از بر غربی . پر از بستان‌ها و مزارع نیشکر . نزدیك به یك مرحله بالای قُوص .

دشنا ـ به فتح دال بی‌نقطه و سکون شین نقطه‌دار و نون و الف ، بلدهٔ کوچکی است در بر شرقی از ولایت قُوص و در حدود سه مرحله‌دور از آن .

ابویط ـ به فتح همزه و سکون باء یك نقطه . صاحب «المشترك» گوید : نام دو قـریه است . یـکی درکورهٔ بُوصِیرِیّه و دیگری در کورهٔ اُسیُوطیّه . ابویعقوب بویطی از اصحاب شافعی منسوب به یکی از آن دو قریه است .

حلوان ـ به ضم حاء بی‌نقطه قریه‌ای است بـالای مصر از مشرق نیل . با فُسطاط در حدود دو فـرسخ فاصله دارد . قریه‌ای است خوش آب و هوا.

حُلْوان نیز شهری است در آخرحد عراق ازجهت جَبَل و ما درآتیه

به ذکر آن خواهیم پرداخت .

سخا ـ به فتح سین بی‌نقطه و خاء نقطه دار ، قریه‌ای است درپائین سرزمین‌مِصْر وبرخی ازعلما بدان منسوب‌اند .

یاقوت در « المشترك» گوید که : از بلاد مِصر است یکی : آبوان عَطیه در اُشْمُونَیْن و دیگر آبْوان است از کورهٔ بَهْنَا و سه دیگر ، آبْوان دِمیاط .

در دوطرف نیل آنچه را بالای فُسْطاط باشد، صَعید وآنچه راپائین آن باشد، ریف گویند . درازای صَعید از اُسْوان تا فُسْطاط ، بیش ازبیست وپنج مرحله است و پهنای آن میان نصف روزه راه‌باشد تایك روزه راه . اما ریف ، پهنای آن از حدود اسکندریه تـا حَوْف شرقی یعنی اول بیابان قُلزُم در حدود هشت مرحله است . ابن حوقل گوید : قسمت شمالی نیل پائین‌ترازفُسْطاط را حَوْف وناحیهٔ جنوبی آنرا رِیْف‌گویند. وبیشتر رستاق‌ها وقراء مِصْر در این دوموضع باشد .

مشهد الردینی ـ نزدیك اُسْوان‌است، مشهدی‌است بزرگ برساحل شرقی نیل وبه قدر یك تاخت اسب درجنوب اُسْوان .

صعید مصر ـ به فتح صاد بی‌نقطه، ناحیه‌ای است، طولانی و کم عرض ـ میان دو کوه، بردو کرانهٔ نیل ودرآن شهرهای بسیاراست. صَعید در جنوب فُسطاط است و ناحیه‌ای است از فُسْطاط تا اُسْوان .

از بلاد صعید مصر است:

طحا ـ نزدیك اُسْیُوط و آن قـریه‌ای‌است که طحاوی فقیه مشهـور حنفی ازآنجا برخاسته است .

در دیار مصرواحه‌هائی است. این واحه‌ها بلادی هستند پرازنخل‌ها وچشمه‌ها. گردبرگرد واحه‌ها را بیابان‌ها فراگرفته وآنهاچون جزیره‌هائی

درمیان رمل و کویر نمودارند. میان واحه‌ها و صَعید بیابانی است به‌درازای سه روزه راه. صاحب «اللباب» گوید:

الواح - به فتح الف وسکون لام وفتح واو ودر آخرش حاء بی‌نقطه، بلده‌ای است در نواحی مِصْر. درجوار بیابان ازجانب مغرب. یاقوت در «المشترك» آورده است که:

واحات - بدون الف و لام، سه کوره هستند، درمغرب صَعید مِصْر آنسوی کوهی که در جریان نیل کشیده شده و آنها عبارتند از: واح‌الاُولی و واح‌الوُسطی و واح‌القُصْویٰ. و آبادتر از همه واح‌الاُولیٰ است، که در آن رودها و چشمه‌های آب گرم و عجایب دیگر باشد. و نیز کشته و درخت بسیار دارد. مردمش اهل تقشف و زهد باشند.

ابن‌سعید گوید: در مشرق اُسْوان است، راه حجاج بسوی عَیْذابْ و سایر بندرهائی که از آن‌جا با کشتی به مکّه روند. پس کسی که از اُسْوان به‌راه افتد و به طرف مشرق حرکت کند نخست به وَضَح می‌رسد. در اینجا راه، با راه قُوص تلاقی می کند.

این مکان را از آن سبب وضح گفته اند که بر عکس راه قُوص در آن کوهستانی نیست.

از آثار عجیب دیار مِصر یکی منارهٔ اسکندریه است. بلندی آن صد و هشتاد ذراع است. این مناره را از آن جهت برافراشته‌اند، تا راهنمای کشتی‌ها باشد. چه سرزمین اسکندریه منخفض است ودر آن نشانه و کوهی نیست. بر آن مناره آینه‌ای از آهن چینی بود و کشتی‌های روم در آن دیده می‌شد. نصاری حیله کردند و در صدر اسلام درزمان خلافت ولیدبن عبدالملك آن‌را ازمیان بردند. اسکندریه را جزیره‌ای است به نام جزیرة الرّمل میان خلیج اسکندریه و دریای شور درازی آن بقدر نصف

مرحله است و همهٔ آن تاکستان‌ها و بستانها باشد. خاکش، رملی نظیف وخوش منظر است. خلیج اسکندریه از نیکوترین متنزهات است. تنگه‌ای است دوجانب آن سرسبز، چنان که: ظافرالحداد گوید:

وَ عَشِیَّةٍ أهْدَت لِعَینِكَ منظراً — جاءالسّرورُ بِهِ لِقَلْبِكَ وافدا

روضٌ کَمُخْضَرِ العِذارِ وَ جَدْوَلٌ — نَقَشَت علیه یَدُالشمال مُبارِدا

والنّخلُ کالغیدِ الحِسانِ تزیّنتْ — وَ لَبِسْنَ مِنْ أثْمارِهِنَّ قلائدا

دمنهور - دیگراز بلاد مِصْر، دَمَنْهُوراست درجنوب شرقی اسکندریه و آن قاعده بُحَیْرَه است. خلیجی دارد که از خلیج اسکندریه جدا شده.

دَمَنْهُور: به فتح دال بی‌نقطه وفتح میم‌وسکون نون سپس‌هاء مضموم و واو و راء بی‌نقطه، دریك منزلی اسکندریه است، معروف است به دَمَنْهُورالوَحْش وجامه‌های دمنهوری منسوب بدان‌است.

و نیز دَمَنْهُور قریه ای است بین فُسْطاط و اسکندریه معروف به دَمَنْهُور وحشی و نیز قریه ای است از نواحی قاهره موسوم به دَمَنْهُور شبرا ودَمَنْهُور الشهّد.

فوه - به ضم فاء و تشدید واو، بلده ای است نزدیك اسکندریه، دروسط آن بلاد.

فرما - از اماکن دیار مصر که در کتب قدیم آمده است فَرَمَا است. به فتح فاء و راء بی‌نقطه ومیم مفتوح سپس الف و آن بلده‌ای است، برساحل دریای روم. اکنون خراب است. فاصلهٔ آن ازقَطیهْ کمتر از یك روزه راه است. ابن حوقل گوید: قبر جالینوس آنجاست.

ابن سعیدگوید: درفَرَمَا دریای روم و قُلْزُم به هم‌نزدیك می‌شوند. چنان که فاصله آن دو به‌هفتاد میل رسد. وهموگوید که: عمروبن‌عاص خواست از جائی که آن را امروز ذَنَب‌التّمساح‌گویند دو دریا رابه هم پیوند دهد.

ولی عمربن‌الخطاب رضی‌الله عنه او را از آن کار باز داشت و گفت رومیان حجاج را می‌ربایند.

منصوره ـ صاحب «المشترك» گوید: مَنْصُوره را الملك الكامل بن عادل در روبه روی جَوْجَر که در آنجا نیل به دوشعبه می‌شود وبه‌سوی دِمْیاط و اُشمُون می‌رود، بنا کرده این شهرمیان قاهره ودِمْیاط واقع‌شده و هنگامیکه فرنگیان دِمْیاط را محاصره کرده بودند، برای دفاع درمقابل دشمن ساخته شده. نیز مَنْصُوره نام چند شهر دیگر است که اکنون همه ویران گشته‌اند.

جوجر ـ رو به روی منصوره است. و آن درجائی است که نیل اُشمُوم طَنّاح که شعبهٔ شرقی است و نیل دِمیاط که شعبهٔ غربی است از یکدیگر جدا می‌شوند. میان این دو شعبهٔ نیل جزیره‌ای است که آن را بَشْمُور گویند.

اشمون جریس ـ قریه‌ای است برشاخهٔ غربی نیل از منوفیه زیر شَطْنُوف از برشرقی، روبه روی جزیرةالقِط. هنگامی که من به اسکندریه می‌رفتم آن را دیدم.

طور ـ از بلاد مصر است. فرضه‌ای است آباد. بازارگاهی دارد و بازرگانان بدانجا آیند وروند. میان آیْله وقُلْزُم واقع شده. دریك منزلی آن طورسینا واقع است. و آن دیربزرگی است. کوه‌های طور، داخل در بحرقُلْزُم‌است. وبر کنار آن زبانه ازدریای قُلْزُم، که میان طورو مصرفاصله است، شهرقُلْزُم واقع شده. و کسی که از مصر به طور رودباید دریا وشهر قُلْزُم را دور بزند، تابه طور رسد.

رود فیوم ـ سرچشمه‌اش نزدیك‌ظروطالصربان‌است. از آن جابه‌جانب شمال‌بَهْنَا جاری است. آنگاه‌به شهرمعروف لاهون، سپس به طرف مغرب

به‌سوی بلاد فیوم می‌پیچد. در لاهون سدی است معروف به حجراللاهون که در آن فرجهٔ عظیمی است و چون آب نیل افزون شود از این فرجه کشتی‌ها به فیّوم داخل شوند.

بوصیر - از اعمال فَیّوم است- به ضم باء یك‌نقطه‌وسکون واو و کسر صاد بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس راء بی‌نقطه - در «المشترك» چنین ضبط شده بُوصِیر نام چند موضع است از مصر . و این بوصیر که از اعمال فیّوم است ، بُوصِیرقوریدُس نامیده می‌شود و مروان حمارآخرین خلفای بنی‌امیه درآنجا به‌قتل رسیده است. و نیز بُوصِیرالسّدر ازجیزدّه ونیز بُوصِیر مکانی است از کورهٔ سَمَنّودیه که آن را بُوصِیربَنا ربه‌فتح باء یك‌نقطه ونون - گویند . ونیز بلده‌ای است از کورهٔ بُوْش- به ضم باء یك نقطه وسکون واو ، سپس شین نقطه‌دار- همهٔ این بوصیرها که برشمردیم ازدیار مصر است .

قاهره -درشمال فسطاط شهرقاهِره واقع‌است. این شهررا«خلفای فاطمی» بناکردند. این‌خلفا درمغرب ظهور کردند ومصر را تصرف نمودند. اولین کسی که از آنان در مصر حکومت کرد المعز معدبن المنصور، اسماعیل‌بن القائم‌محمدبن المهدی بن عبیدالله بـود . او در سال ۳۵۹ بنـای قاهِره را پی‌افکند .

ابن سعید گوید: چون قاهِرَه ساخته شد مردم بـدان رغبت کردند و فُسْطاط را فراموش کردند وازنظر انداختند .

قاهِرَه بستانـی بود ازآن «بنی‌طیلون» به‌نام القطائع ، در نزدیك پایتختشان . آنگاه آن را تفألاً قاهره نامیدند . یعنی هر کس کـه بـدان تازد مغلوب شود .

قاهِرَه بر ساحل نیل نیست . با فاصله‌ای در مشرق آن است. ولی

فُسْطاط بر ساحل نیل و محل آمد و شد کشتی‌هاست ، از این‌رودرفُسْطاط نعمت فراوان‌تر و ارزان‌تر از قاهِرَه است .

از آثار عجیب در دیار مصر ، هَرَمانِ است : تثنیه هَرَم به فتح هاء وراء بی‌نقطه ودر آخرش میم .هَرَم‌هادو بنای عظیم‌اند . چنانکه تیر هرچند از کمان کمانگیران نیرومند باشد ، بر فرازآن نرسد. آن دو بنا ، گورگاه پیشینیان هستند .

در بارهٔ آنها اخبار زیادی است که برای ما محقق نشده‌اند . دو هَرَم به فاصلهٔ نصف مرحله در مغرب فُسْطاط و قع‌اند . نزدیك به دو هَرَم مزبور هرم‌های دیگری است ولی در عظمت به پایهٔ آن دو نرسند .

عباسهـ در یك منزلی شمال بلبیس است . شهر جدیدی است . به نام عباسه دختر احمدبن طیلون (= طولون) ساخته شده . آن دختر برای وداع با برادر زاده اش قطرالندی دختر خمارویة بن طیلون (= طولون) هنگامی که او را نزد معتضد می‌فرستاد ، به‌آن موضع آمد و خیمه وخرگاه برافراشت . پس در آنجا دیهی بنا کرد و عَبّاسَه‌اش نامید .

جفار ـ از بلادی که در حد مصر است . یکی جِفار است معروف به رَمْل‌مصر. در آنجا منازلی است که مشهورترشان قطیه و وَرّادَه است. وَرّادَه موضعی است آبادان و مسکون و دارای زرع و نخیل.

جِفار محدود است به دریای روم از رَفَح تا دریاچهٔ تِنّیس و از دریاچهٔ تِنّیس تا قُلْزُم و از قُلْزُم تا تیه بنی‌اسرائیل ازتیه‌بنی اسرائیل تا دریای‌روم، همانجا که آغاز کرده بودیم ، یعنی رَفَح .

تیه بنی اسرائیل ـ گویند درازی‌آن چهل فرسخ و پهنایش نزدیك است به درازی آن . زمینش سخت و ریگزار است و آب چشمه‌هایش ناگوار. تیه‌بنی‌اسرائیل میان جِفار وحدود قُلْزُم وبَیْتُ‌الْمُقَدَّس‌واقع‌شده.

رفح ـ ازاماکن مشهور در جِفار یکی رَفَح است و آن منزلی‌است در جِفار از جانب شام دریك منزلی غَزّه .

العریش ـ و دیگر اَلْعَرِیشِ است . امروز منزلی است برساحل دریای روم و در آن آثار قدیمه‌ای است از مرمر و غیرآن . اَلْعَرِیْشِ به فاصله یك روزه راه در جنوب غربی رَفَح واقع شده .

وراده ـ دیگر ورّادَه است . آبادانی‌اش به قدر یك قریه است . در وسط رمل ، میان مِصر و شام . در فاصلهٔ یك روزه راه در جنوب غربی اَلْعَرِیشِ .

ابن‌مطرف در کتاب «الترتیب» گوید از این رو جِفار را بدین نام نامیده‌اند که ستور به سبب دوری مراحل و مشقت سیر در آن هلاك شود . و جفار چون عِقال و خِطام و حِجاز و امثال آن مشتق است .

ابن‌حوقل گوید که : جِفار در ایام فراعنه آبادان بوده و قراء و آب‌های بسیار داشته است . و دراین آیه‌که خدای تعالی فرماید : ودمرنا ماکان تصنع فرعون‌وقومه وماکانوایعرشون . از این آبادانی حکایت کند . و به سبب کلمهٔ « یعرشون » که در این آیه آمده اَلْعَرِیْشِ را بدین نام خوانده‌اند .

شماره	نام بلد	مآخذ	دومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مصر						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	قِفْط	اطوال رسم	نا نز	یج م	کد کج	له ن	از دوم	از صعید اعلی	به کسر قاف وسکون فاء ودر آخرش طاء بی نقطه.
۲	قُوص	اطوال قانون ابن‌سعید	نا نه نز	ل ل ل	کد کد کو	ل ل ٠	از دوم	از صعید اعلی	به ضم قاف وسکون واو سپس صاد بی نقطه «المشترك»
۳	اِخْمیم	اطوال قانون ابن‌سعید رسم	نا نه نه نه	ل ل ل ل	کو کو کو کو	٠ ٠ له ن	از آخر دوم	از صعید	به کسر الف وسکون خاء نقطه دار و یاء دو نقطهٔ تحتانی میان دو میم که میم نخست مکسور است.
۴	بَهنَسا	اطوال رسم و در نسخه‌ای دیگر	نا س نج	ل له م	کخ کط کط	٠ ٠ ٠	از دوم	کوره‌ای از صعید	به فتح باء یك نقطه وسکون هاء و فتح نون وسپس سین بی نقطهٔ مفتوح والف مقصوره «المشترك»

اوصاف و اخبار عامه

قِفط زیر قُوص است ، در بر شرقی نیل و کمتر از یك مرحله با آن فاصله دارد . بلدهٔ کوچکی است موقوف بر اشراف و از نیل به‌کوه نزدیکتر . ادریسی در « نزهةالمشتاق » گوید که : قفط درجهت شرقی نیل و ازساحل آن به‌دوراست . ساکنانش شیعی هستند . شهری است جامع و پر رونق . دارای مردم گوناگون . از آنجاتا قُوص درجانب‌شرقی نیل هفت میل‌است واز ِقفط تا اخیمیم نصف‌روزه‌راه .

قُوص شهری است از صَعید . و پس از فُسطاط ، در مصر بزرگتر از آن شهری نیست . قُوص در بر شرقی نیل وفرضهٔ‌بازرگانان عَدَن است . فرضهٔ قُوص قُصَیر است . قُصَیر به ضم قاف وفتح صاد بی نقطه سپس یاء و درآخرش راء، بندری است بر ساحل دریای قُلزُم . و از راه بیابان سه روزه راه با آن فاصله دارد .

اِخیمیم شهر بزرگی است ازصَعید اوسَط ، و در قسمت بالای آن در دو منزلی اُسیُوط . اُسیُوط نیز در بر شرقی نیل است . و بربی که به‌سبب تخته سنگهای تراشیدهٔ عظیم و کثرت نقوش آنها از بزرگترین آثار گذشتگان است در آنجاست . ذوالنون مصری از اِخیمیم بود .

در « المشترك » آمده است که : بَهنَسا شهری است که قسمت وسیعی از صَعید ادنی به آن منسوب است . و نیز نام شهری است از ناحیهٔ واحات درابتدای بلاد سُودان . میان آن و سَنتَرِیّة ده مرحله است . شهری است دارای بازارها . بَهنَسا بر دریای یوسف مشرف است . و دریای یوسف همان دریای فَیّوم است . و همهٔ سرزمینهای میان دریای یوسف وکوه از بَهنَسا و غیرآن از همان دریا آب می‌گیرند . وآنچه از بَهنَسا میان دریای یوسف و نیل واقع شده‌است از نیل مشروب می‌شوند . بَهنَسا بر دامان کوه است درسمت آبادان نیل - در بر غربی - و یك منزل قوی با نیل فاصله دارد . واز بَهنسا به‌جانب واحات روند .

شماره	نام بلد	مآخذ	دومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مصر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	آقْصُر	اطوال رسم	نا نح	م ۰	کد کج	یه مه	از دوم	از صعید اعلی	به‌فتح الف‌وسکون قاف وضم صاد بی‌نقطه و در آخرش‌راء بی‌نقطه
۶	اَرْمَنْت	اطوال رسم نسخهٔ دیگر ازرسم	نا نو نح	مه ۰ ك	کد کا کد	۰ مه که	از دوم	از صعید اعلی	به فتح الف و سکون راء بی نقطه و فتح میم وسکون نون‌ودرآخرش تاء دونقطه .
۷	اُسْیوط	اطوال قانون دیگری	نا نه نو	مه ك مط	کب کج کو	ی ل مح	از آخر دوم	ازصعید	به ضم الف وسکون‌سین بی‌نقطه وضم‌یاء دونقطه تحتانی ودر آخرش‌طاء بی‌نقطه ،
۸	اسکَندریه	اطوال قانون رسم ابن‌سعید	نا نب نا نا	ند ۰ ك ك	ل ل لا لا	نح نح لا ه	از سوم	از سواحل دیار مصر	به‌کسرالف وسکون‌سین بی‌نقطه و فتح کاف و سکون‌نون وفتح دال و راء بی نقطه .

اوصاف و اخبار عامه

آقُصر ، درساحل شرقی نیل در جنوب قُوص است . با قُوص در حدود یك مرحله فاصله دارد . بلدۀ کوچکی است دارای مزارع وکشتزارها ونخلها . برکنارۀ نیل است . درآنجا ظرف‌های گلین از قبیل مشربه‌ها سازند وبه دیگر جای‌ها برند .

آرمَنت ، شهری‌ست در صَعِید اعلی برساحل‌غربی‌نیل .کشتزارها دارد ولی درختانش اندك است . صاحب «العزیزی» گوید : بین اُسوان و آرمَنت دومرحله و بین آرمَنت و قُوص نیز دو مرحله است .

اُسیُوط را در شعر ابن‌الساعاتی بدون الف یافتم . آنجاکه گوید :

لله یوم فی سیوط ولیلة　　عمرالزمان بمثلها لایغلط
بتنابها والبدر فی غلوائه　　وله بجنح اللیل فرع اشمط
والطیر یغردوالغدیرصحیفة　　والریح تکتب والغمام ینقط

ابن‌سعید گوید : کـه جَبَل‌الطَّیر ، درکنار اُسیُوط است و آن کـوهی است که هر سال پرندگان برآن گردآیند وچون پراکنده شوند یکی از آنها درشکافی ازکوه معلق ماند . و پیش از این به شرح آن پرداخته‌ایم .

اسکندریه برساحل دریای روم است . منارۀ مشهور ونیز عامودالسواری کـه بلندی آن ۴۳ ذراع است در آنجاست . مناره در میان آب است و آب از هرسو گرد برگرد آن فروگرفته . این شهر از بناهای اسکندر است و ازایـن رو است که آن را اسکندریه گویند . شهر بر صورت رقعۀ شطرنج بنا شده . از برترین‌شهرهاست وکوچه‌هایش چون صلیب متقاطع است . چنانکه غریب در آن گم نشود . جزیره‌ای دارد با بستانها وتفرجگاه‌ها .گندم از جای دیگر بدانجاآرند.ازاین رودر اسکندریه فراخ نعمتی نیست . زمینش شوره زار است . باروئی از سنگ دارد با چهاردروازه چون : باب رشید ، باب سدره ، باب‌البحر و دروازۀ چهارم جز به روز آدینه باز نشود .

شماره	نام بلد	مأخذ	دومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مصر						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	أُسْوان	اطوال قانون و رسم ابن سعید	نب نو نز	. . .	کب کب کج	ل ل .	از دوم	از صعید اعلی	به‌فتح الف وسکون سین بی نقطه سپس واو والف ونون «اللباب» در «وفیات الاعیان»، به‌ضم الف آمده و آنرا ازشیخ عبدالعظیم نقل کرده و قول سمعانی را به‌فتح الف مردود دانسته است.
۱۰	اَسْنا	اطوال رسم	نب نو	. ل	کج کب	ل .	از دوم	از صعید اعلی	به فتح همزه وسکون سین بی نقطه سپس نون والف.
۱۱	مَنْفَلُوط	اطوال	نب	ك	کز	م	از اول دوم	از صعید	به فتح میم وسکون نون وفتح فاء وضم لام سپس واو وطاء بی نقطه.
۱۲	ابوتیج	اطوال	نب	ل	کح	.	از سوم	از صعید	به ضم باء یك نقطه بعداز الف و واوساکن و تاء دو نقطهٔ فوقانی مکسور.
۱۳	اُشْمُونَین	اطوال قانون رسم	نب نو نز	مه ك .	کح کو کز	ل . .	از سوم	از صعید	به‌ضم الف وسکون شین نقطه‌دار وضم میم وسکون واو و درآخرش نون.

اوصاف و اخبار عامه

اُسوان در بر شرقی نیل است و آن پایان صَعید اعلی است، نزدیک به جَنادِل نخلستان‌های بسیار دارد . ولی از کشته عاری است . گندم از دیگر جای ها بدانجا برند . شهری است چند مَعَبّره . پنج مرحله با قُوص فاصله دارد و از آن ولایت به شمار آید . قاضی شمس‌الدین ابن خلکان در « وفیات‌الاعیان » گوید : اُسوان به ضم همزه درست است .

اَسنا شهری است دارای حمام‌ها و بازارها . در بر غربی نیل ، میان اُسوان و قُوص و به قُوص نزدیک‌تر . نخلستان ها و کشتزارها و تاکستان ها دارد . شریف ادریسی در کتاب « نزهة‌المشتاق » گوید : اَسنا شهری است کهن از بناهای قبطیان قدیم . مزارع و بستان های نیك دارد. وهنوزبقایای آثارعجیب‌قدیم برجاست.ازآنجا تا ارمنت برساحل شرقی نیل یك مجری است .

مَنفَلُوط بلدهٔ کوچکی‌است به قدر مَعَبّره ، در صَعیداوسط ، زیر اُسیُوط و در یك منزلی آن ، در جانب غربی نیل . مسجد جامعی دارد .

اَبوتیج ، در بر غربی نیل است . در بر اُسیوط ویك منزلی‌آن . ازآنجا خشخاش به فراوانی خیزد و از آن افیون‌گیرند . صاحب «العزیزی»گوید: از اُسیوط تا ابوتیج بیست وچهار میل است و از ابوتیج تا اِخمیم که شهری است کهن بر ساحل نیل ، بیست میل .

اُشمُونَین ، به صورت تثنیه ، شهری است در صَعید اوسط ، در بر غربی نیل . مرکز ولایتی است . در آن آثار بزرگ باستانی‌است . چون‌ستون‌های‌تراشیده وغیر آن . نزدیك به یك ثلث مرحله از نیل دور است. اما اُشمون ــ به‌صورت مفرد- شهر بزرگی است ، پائین مصر نزدیك دِمیاط وآن را به نام های گوناگون چون اُشمون طناح و اُشمون الرمان و اُشمون‌جُریس خوانند و شرح آن ان‌شاءالله بیاید .

شماره	نام بلد	مآخذ	دومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مصر						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۴	أنْصِنا	اطوال قانون رسم	نج نه نز	. . .	کح کو کو	م . لـه	از سوم	از صعید	به‌فتح الف و سکون نون و کسر صاد بی نقطه وسپس نون دوم والف.
۱۵	مُنْیَه ابن خُصَیب	اطوال قیاس	نج نج	. .	کح کز	مه .	از سوم	از صعید	به ضم‌میم وسکون نون وفتح یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش‌هاء وخصیب به فتح خاء نقطه دار و کسر صاد بی‌نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی ساکن و در آخرش باء یك نقطه.
۱۶	فَیّوم	قیاس قانون رسم	نج ند ند	. ل نه	کط کح کح	. ك .	از سوم	از صعید	به فتح فاء وتشدید یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس واو و میم.
۱۷	رَشید	اطوال ابن‌سعید رسم	نج نب نب	. د م	لا لا لج	. ن م	از سوم	از سواحل مصر	بـه فتح راء بی‌نقطه و کسر شین نقطه دار و سکون یاء دو نقطه تحتانـی ودر آخرش دال بی‌نقطه.

اوصاف واخبار عامه

انصنا ، شهری است درصعید اوسط برساحل‌شرقی نیل ، روبه‌روی اُشمُونین که بر ساحل دیگر است . کشتزارهای بسیار و آثار باستانی عظیم دارد . ادریسی در « نزهةالمشتاق » گوید : انصنا شهری است قدیمی و میوهٔ فراوان دارد . شهری پر نعمت است . معروف است به شهر ساحران چه فرعون ساحران را از آنجا فراخوانده .

مُنیه‌ابن خَصیب ، شهری است با بازارها و حمام ها و یك مسجد جامع و مدارسی برای مالکیان و شافعیان . برساحل غربی نیل است . یك مرحلهٔ قوی زیر اُشمُونَین نام آن را بدین طریق در « المشترك » دیده‌ام و نیز شنیده‌ام که آن را منیهٔ بنی‌الخَصیب گفته‌اند . شهری است پر کشت وزرع . و زیرآن در جانب غربی به فاصلهٔ یك روزه راه بلدهٔ کوچکی است به نام دهروط وآن نیز جائی است پر کشت و زرع .

در « المشترك » آمده است که فَیّوم کوره‌ای است در دیار مصر از ناحیهٔ فُسطاط ، درجنوب غربی . این شهر درگودی واقع شده ونهری از نیل منسوب به یوسف صدیق علیه‌السلام آن را سیراب می‌کند . فیوم خود کرسی ولایتی است و درآن حمام‌ها و بازارها ومدارسی است از آن شافعیان و مالکیان . شهر بر دو جانب نهر یوسف بناشده و نهر از میان آن می‌گذرد . فیوم را بستان های بسیار است . سه روزه راه از مصر فاصله دارد . صاحب «العزیزی» گوید : میان فُسطاط و فَیّوم چهل و هشت میل فاصله است .

رَشید بلدهٔ کوچکی است برمغرب شعبهٔ غربی نیل و درآنجاست که‌نیل به دریا می‌ریزد . مصب نیل را دراین قسمت ارمُسِیه گویند .کشتی‌ها بیم دارند که ازدریا بدان مصب درآیند . رشید ، شهرکوچکی است واز اسکندریه یك مرحلهٔ قوی فاصله دارد . ودر مشرق‌آن واقع شده . صاحب «العزیزی»گوید : این شهر بردوجانب نیل بنا شده . با دریای شور هیجده میل فاصله دارد ، رشید ثغر بزرگی است واز آنجا ـ برساحل دریای شور ـ تا اسکندریه سی وشش منزل است. [ارمُسِیّه به‌فتح همزه وسکون‌راء بی‌نقطه وضم میم وکسرسین بی‌نقطه ،آنگاه‌یاء مشدد دونقطهٔ تحتانی‌وهاء]

شماره	نام بلد	مآخذ	طول (درجه)	طول (دقیقه)	عرض (درجه)	عرض (دقیقه)	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			دومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد مصر						
۱۸	مِنْف	اطوال	نج	ك	ل	ك	از سوم	از دیار مصر	به کسر میم وسکون نون در آخرش فاء.
		قانون	ند	ن	كط	ك			
		رسم	ند	م	كط	نه			
۱۹	مَحَلّه	ابن‌سعید	نج	كب	لا	د	از سوم	از جانب غربی نیل	به فتح میم وحاء بی‌نقطه و تشدید لام سپس هاء «المشترك»
۲۰	دِمْیاط	اطوال	نج	ن	لا	كه	از سوم	از سواحل دیار مصر	به کسر دال بی‌نقطه وسکون میم و یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف و طاء بی نقطه.
		قانون	نج	ن	لا	كه			
		ابن‌سعید	ند	.	لا	ك			
		رسم	نج	نه	لا	كه			
۲۱	قُلْزُم	اطوال	ند	نه	كو	ل	از سوم	از حوالی تیه و به قولی از اردن	به ضم قاف وسکون لام و ضم زاء نقطه‌دار سپس میم «المشترك»
		قانون							
		و							
		رسم	نو	ل	كح	ك			

اوصاف واخبار عامّه

مِنف ، مصر کهن است در مغرب نیل واقع شده . چون عمروبن العاص آن‌را گشود ویرانش ساخت و به‌امر عمربن الخطاب رضی‌الله عنه ، درجانب شرقی نیل ، فُسطاط را بنا نهاد . در مِنف آثار باستانی بزرگی است از صخره‌های‌منقش و مصور . روغنهای سبز یا دیگر رنگها که‌برآنهاست با وجود گذشت زمان، از تابش خورشید ، دگرگون‌نشده‌اند. مِنف یك مرحلهٔ‌کوچك با مصر (= قاهره) فاصله دارد .

در « المشترك » آمده است که آن را مَحَلّة الدقلاء به فتح دال بی نقطه و قاف‌گویند. شهر بزرگی است با بازارها . قصبهٔ کورهٔ غربی دیار مصر است و نیز گوید : که در دیار مصر بیش از صد قریه است که همه‌را محله خوانند.

دِمیاط ، شهری است دارای بارو ، برساحل دریا. نزدمصب شعبهٔ شرقی نیل. این شهر اکنون ویران شده و نزدیك به‌آن شهرکوچکی به نام مُنشیه بنا شده‌است شهری‌است با بازارها وگرمابه‌ها . دمیاط درسال ۶۴۸ ویران شده . باروی آن از بناهای متوکل خلیفهٔ عباسی است . علت ویرانی آن رنجی بود که مسلمانان مکرر از تعرض فرنگیان می‌دیدند . [چون رونده‌ای از دمیاط ، ازساحل غربی پیش رود ابتدا، به برلّس وسپس به نستروه وآنگاه به رشید و اسکندریه رسد . واین مسافت پنج روزه راه است تقریباً .]

قُلزُم ، بلدهٔ کوچکی است برساحل دریای یمن از جانب مصر . وبدین‌سبب آن دریا را دریای قُلزُم خوانند . نزدیك این شهر فرعون غرق شده . شهر قُلزُم بر زبانهٔ غربی است . چه دریای قُلزُم از جنوب به شمال‌گسترده شده . در ناحیهٔ شمال به دو شعبه می‌شود : یکی شرقی و یکی غربی . بر طرف شرقی شهر ایله است و بر طرف غربی قُلزُم و بر رأس خشکی میان این دو در داخل دریا ، بین قُلزُم و ایله ، طور واقع شده . طور در داخل دریا و در جنوب آن دوشهر است. میان قُلزُم و قاهره سه مرحله‌است .

شماره	نام بلد	مأخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	دومین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد مصر — اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۲۲	اُشمُوم طَنّاح	قیاس	ند	.	لا	ند	از سوم	از دیار مصر	به ضم الف و سکون شین نقطه‌دار وضم میم وسکون واو ودر آخرش نون «اللباب». وسمعانی گوید: درست همان است که در آخرش میم باشد. همچنانکه ما نوشته‌ایم .
۲۳	تِنّیس	اطوال قانون ابن‌سعید رسم	ند ند ند ند	ل . م .	ل ل لا لا	م ك م ل	از سوم	از جزایر دیار مصر	به کسر تاءدو نقطهٔ فوقانی و کسر نون مشدد سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش سین بی‌نقطه.
۲۴	فُسطاط: کرسی مملکت	اطوال قانون ابن‌سعید رسم	نج ند نج ند	. م ن م	ل کط کط کط	ی نه نه نه	از سوم	کرسی مملکت دیار مصر	به ضم فاء وسکون سین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه والف و طاء دوم.

اوصاف واخبار عامه

اُشمُوم طَنّاح ، اشمُومالرّمّان نیز گفته شود . قصبهٔ کورهٔ دقّهلیّه و نیز قصبهٔ کورهٔ بُشمُور است . شهری است دارای بازارها و گرمابه ها و مسجد جامع ، بر مشرق نیل . عوام آن را اشمُون به (نون) گویند . و درست اشموم است به (میم) ، چنانکه ما ذکر کردیم . یاقوت حموی نیز در «المشترك» آن را به (نون) نوشته . من در این باب ازیکی از فضلای مصر تحقیق کردم . او برای من این شعر را درهجو یکی ازقضاة آنجا به نام ابن‌مرحل ، ازیکی ازآثار خودخواند.

یاللروم ابن‌المرحل قاضی‌اشموم.

تِنّیس ، در جزیره ای است وسط دریاچه‌ای معروف به دریاچه تِنّیس ـ چنانکه پیش ازاین مذکور افتاد ـ درآنجا کشت وزرعی نیست . ویران و لم یزرع است . در «اللباب» آمده است که تُونه نزدیك تِنّیس است . صاحب«العزیزی» گوید : دریاچه‌ای دارد که درازای آن یك روزه راه وپهنایش نصف روزه و آب آن در بیشتر سال شور است . چه هنگام وزش بـاد شمال آب دریای روم بدان داخل شود .

فسطاط شهر جدیدی است . عمروبن‌العاص در زمان خلافت عمر رضی الله عنه وقتی مصر را گشودآن را بنا کرد . در مکـان فعلی فسطاط قصری بود از بناهای پیشینیان موسوم به قصرالشمع . فسطاط عمرو همانجائی بنا شده که مسجد جامع عمرو درمصر واقع‌شده بود. فسطاط که‌ازآن به مصر تعبیر می‌کنیم همواره کرسی دیارمصر بوده تاآنگاه که احمدبن‌طیلون (=طولون) بر مصرحکومت یافت. واو برای‌خود و سپاهیانش در شمال مصرقطایع را بناکرد . و درهمان‌جا جامع معروف به طیلون (=طولون) را پی‌افکند.ابن یونس حاکمی گوید : قول کسانی که طول فسطاط را نه ویا عددی نزدیك به‌آن‌حساب کرده‌اند قولی‌نادرست است. چه‌طول‌آن شهر بیش ازآنچیزی است که پنداشته‌اند . و ما نیز در این‌کتاب قول ابن‌یونس‌را پذیرفته‌ایم .

دومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد مصر

شماره	نام بلد	مأخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۲۵	عین شمس	اطوال	نج	ل	ل	ك	از سوم	از دیار مصر	به فتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و نون در حال اضافه به شمس یعنی نیر اعظم .
		قانون	ند	ل	کط	ل			
		رسم‌ودر	سا	ن	ل	د			
		نسخه‌ای	ند	مه	ل	د			
۲۶	بلبیس	قیاس ازقول ابن‌سعید	ند	له	ل	ی	از سوم	از حوف	به‌کسر باء یك نقطه و سکون لام و فتح باء یك نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس سین بی نقطه .
۲۷	عَلّاقِی	اطوال	نح	.	کو	.	از آخر اول	از بجا	به فتح عین بی نقطه و لام مشدد سپس الف و قاف مکسور وسپس یاء دونقطهٔ تحتانی.
		قانون	نه	.	کز	.			
		ابن‌سعید	سج	.	ك	.			
۲۸	عیذاب	اطوال	نح	.	کا	.	از دوم	از بجا	به فتح عین بی نقطه و سکون یاءدو نقطهٔ تحتانی و فتح ذال نقطه‌دار و الف و در آخرش باء یك نقطه

اوصاف واخبار عامه
از عین‌الشمس تنها آثاری برجای مانده است . در آنجا هیچ بنائی نیست . گویند که شهر فرعون بوده است . درآنجا صخره‌های کهن از آثار باستان توان یافت : در آنجا ستونی است مربع‌القاعده به نام سِلّه فرعون که درازای آن در حدود سی ذراع است . عین‌شمس از قاهره نصف منزل فاصله دارد . و در آنجا دیهی است به نام مطریه در شمال قاهره بر راه شام .
بِلبیس ، قصبهٔ حَوف است . درختان و نخلهای فراوان دارد . حکمرانان حَوف در آنجا نشینند و چون آب نیل افزون شود نهری موسوم به بحرابن منجا از آن جدا شود وبر آن‌گذرد . از آن نهر همهٔ آن ناحیه سیراب شود .
ابن سعید گوید : علاقی ازبلاد بجا است . مردمش‌ازسیاهان مسلمان ونصاری وبت پرست باشند . شهر نزدیك دریای قلزم است . ازسواحل آن صدفی‌نامرغوب صید شود . در کوه‌هایش معادن زر است . ولی آنچه از آن به‌دست می‌آید به‌قدر مالی که صرف استخراجش میشود نیست . کوه عَلّاقی مشهور است . و وضّح منزلی است در شرق عَلّاقی برای حجاج . عرض وضّح نزدیك به عرض اسوان است و طول آن ساً است . صاحب « العزیزی » گوید : چون از اسوان به سمت مشرق راه افتی پس از طی دوازده مرحلـه به عَلّاقی می‌رسی . ومیان عَلّاقی و عَیذاب هشت مرحله است . از عَلّاقی‌به بلاد بجا داخل شوند .
در عَیذاب اختلاف است . برخی حدود مصر را چنان گرفته‌اند که عَیذاب بدان داخل شود ، واین درست‌تر است ؛ چه حکومت آن ازجانب مصر تعیین شود. بنابراین از اعمال مصر محسوب شود . برخی آن را از بجا دانسته‌اند و برخی از حَبَشَه . عَیذاب فرضهٔ تجار یمن است و نیز حجاجی که از مصر از راه دریا به جُدّه می‌روند ، در عَیذاب به کشتی نشینند . ابن سعید گوید : پهنـای دریا بین عَیذاب و جُدّه دو درجه است و آن به دیهی شبیه‌تراست تا به شهر.

ذکر بلاد مغرب

مصنف چون از ذکر دیارِمصْر فراغت یافت به ذکر بلاد مَغْرِب پرداخت . بلادمَغْرب ، در جانب غربی بلادمِصْر است .

حد شرقی بلادمَغْرِب ، حدود مِصْر است از واحات تا دریای‌روم نزد عَقَبَه و عَقَبَه برراه مَغْرب میان بَرْقَه و اسْکَندرِیَّه واقع است .

حد شمالی آن دریای روم است ، ازعَقَبَه تا دهانهٔ دریای زُقاق نزد سَلا و طَنْجَه .

حد غربی آن ، دریای محیط است از طَنْجَه تا صحرای‌لمتونه .

وحد جنوبی‌آن، صحراهائی است‌فاصل میان بلادسیاهان وبلادمَغْرِب این صحراها از غرب به شرق و از دریای‌محیط تا واحات امتداد یافته‌است.

بلادمغرب شامل سه قسمت است :

مغرب‌الاقصیـ قسمت اول‌را مَغْرِب‌اَلاَقْصیٰ گویند . وآن از مغرب به مشرق از ساحل دریای محیط تا تِلِمْسان و از شمال به جنوب ، از سَبْتَه تا مُرّاکِش تا سِجِلْماسَه است .

مغرب‌الاوسط ـ قسمت دوم را مَغْرِب‌الاَوْسَط گویند. و آن ازمشرق

وَهْران ـ در فاصلهٔ یك روزه راه از تِلِمْسان ـ است تا آخر مملکت بِجایَه در مشرق .

افریقیه ـ قسمت سوم را که در مشرق دو قسمت دیگر واقع شده آفْرِیْقِیَه نامند و آن از بَرْقَه است تا حدود دیار مصْر .

بری راکه از فرضه‌های آن به اَنْدَلُس روند ، برّالعَدْوَه گویند و آن شامل مَغْرِبِ‌الاَقْصیٰ و مَغْرِبِ‌الاَوْسَط است . اما آفْرِیْقِیَه از بَرُّالعَدْوَه نیست و رو به روی آن جزیرهٔ صِقِلیه و ارض‌کبیر است و از آن به اَنْدَلُس نتوان رفت ، بنابراین از بَرّالعَدْوَه به‌شمار نمی‌آید . ولی ابن‌حوقل گوید : تُونُس از آفْرِیْقِیَه است ، و از آن به اَنْدَلُس توان رفت . بنابراین از بَرُّالعَدْوَه محسوب شود .

سبته ـ درنزدیکی آن‌متنزهاتی باشد.ومشهورتر آنها، یکی،بِلْیونَش است درمغرب آن . بِلیونش را نهرها وبستان‌ها و آسیاب‌های بسیار بود .

درمشرق بِلْیونَش ،کوهی است که درآن بوزینگان بسیار باشد .

راه‌های سَبْتَه صعب‌العبور است چنانکه ابن‌عیاض قاضی سَبْتَه‌گوید :

بِلیونش جَنَّةٌ ولکن طریقها تقطع النِّیاطا
کجنّةِ الخُلْدِ لایراها اِلّاالّذی‌جاوز الصِّراطا

سَبْتَه از بَرّالعَدْوَه است . در مقابـل آن جزیرة‌الخضراء است از اَنْدَلُس .

کوه‌مدیونه ـ درمشرق فاس‌است.این کوه به‌طرف جنوب‌ممتداست تا به‌کوه‌دَرَن که از مشرق به مغرب کشیده شده ، پیوندد .

کوه‌مدغره ـ درمشرق مَدْیونه است وبیشتر مردم آن از «کومیان» باشند . ازقبیلهٔ عبدالمؤمن ، کوه‌مدغره درطول یَج وعرض لَز واقع شده .

کوه یسر- درمشرق این کوه‌ها ، کوه‌یُسر واقع‌است ودر مشرق آن کوه‌های ونشرین .

مکناسه- شهری است در شمال فاس و نزدیك به‌آن . به فراوانی زیتون معروف . در «المشترك» آمده است: مِکْناسه : به‌کسر میم و سکون کاف و نون و الف و سین بی نقطه وهاء ابن‌سعید گوید : مِکْناسَه مرکب‌از دو شهر است ومیانشان به قدر یك تاخت اسب فاصله است . وبا فاس یك مرحله فاصله دارد آن را رودی است به نام فلفل . و یکی ازشعرا دراین باره‌گوید :

انظر الی مکناسة الزیتون | بین الاباطح والجبال الجون
وکاَنَّ فلفل بینهنَّ مهنَّدُ | یهتزُّ بین تعطُّف و سکون

ارسقول - فرضۀ تِلِمْسان است ، دربیست میلی آن ، در بَرّالعَدْوَه رو به روی آن شهر مَرِیَه است از اَنْدَلُس و عرض دریا میانشان دو درجه است .

فاس - دروسط شهرهای مَغْرِبَ‌الاَقْصیٰ است، چنانکه از آنجا به هر یك از مُرّاکِش و سَبْتَه و سِجِلْماسَه و تِلِمْسان ده روزه راه است . باغ‌ها و کشتزارها وحیوانات شیرده بسیاردارد. بررودخانۀ غربی آن سه هزار آسیا می‌چرخد وبردوجانب آن دیه‌ها وشهرهای بزرگ و زیباست .

فاس شبیه به دمشق است . کوه‌ها اطـراف آن را فراگـرفته‌اند و رودخانه‌اش در جایی بین سَلا و قَصْرعبدالکریم به دریای‌محیط می‌ریزد. شایع است‌که در درون شهر چشمه‌هائی است‌که در تمام سال می‌جوشند . ابن سعید گوید :

در هیچ جا حمامی ندیده‌ام‌که درون آن چشمه باشد مگردر فاس .

و از بلاد مغرب است :

اشیرـ صاحب «اللباب» گوید : به‌فتح همزه و کسر شین نقطه‌دار و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش راء بی‌نقطه . حصنی است درمغرب از اعمال بِجایَه .

وهرانـ به فتح واو وسکون‌هاء و فتح راء بی‌نقطه وبعد از الف، نون. به‌قول صاحب «المشترك» شهری است ازبلادبَربَر درمغرب برساحل دریا . یك روزه راه با تِلِمْسان فاصله دارد . کسی که آنرا دیده بود گفت که : فرضهٔ تِلِمْسان نزدیك به وَهْران و در مشرق آن با اندك میلی به شمال واقع شده . طول آن درحدود یَه كَ و عرضش لَج نَه است .

ادریسی گوید : شهر وَهْران برساحل دریاست . باروئی استوار از خاك دارد . و آن مقابل مَرِیه است از جزیرهٔ آنْدَلُس .

اغمات ایلانـ در کتاب «نزهة‌المشتاق» آمده است که: در شش‌میلی اغمات‌وُرَیکه ، اغمات‌ایلان واقع شده . و آن شهر کوچکی است بردامان کوه‌دَرَن و درمشرق اغمات‌وُرَیکه . مسکن یهود است . شهری است نیکو وپر نعمت . یهودیان این دیار به فرمان امیر مُرّاکِش علی‌بن‌یوسف‌بن تاشفین حق سکونت در مُرّاکِش را ندارند .

تاهرت‌قدیم ـ در «العزیزی» آمده است که : تاهَرْت قدیم همان تاهَرْت‌عبدالخالق است و میان آن و تاهَرت‌جدید یك مرحله باشد .شهری نیکو و قدیمی است . آن را عِراق‌مغرب گویند . از اعمال آن بندری است موسوم به فروخ . تاهَرْت قدیم بردامنهٔ کوهی است‌نه چندان بلند. ومنبری دارد و تاهَرْت جدید نیز دارای منبری است . و آن از تاهَرْت‌قدیم‌بزرگتر است و آب درسرای‌هایش می‌گردد . ابن سعید گوید : تیهَرْت را در مملکت رستمیه آوازهٔ بزرگی است . کرسی پادشاه خوارج آنجاست .

بادیس ـ دیگر از شهرهای بَرّالعَدْوَه ، شهر بادیس است . وآن فرضه‌ای است مشهور از فرضه‌های غُماره . بادیس در جنوب شرقی سَبْتَه است و میانشان در حدود صد میل فاصله است . دریا چون از سَبْتَه بگذرد و به جانب جنوب به طرف کوه غُماره امتدادیابد به بادیس رسد . بادیس ـ قیاساً ـ درطول یَ لَ وعرض لَدَ کَه واقع‌شده .

رباط‌الفتح ـ ابن‌سعید گوید : از شهرهای مَغْرِب‌الاَقْصیٰ در بَرّالعَدْوَه رِباط‌الفتح است.شهری است جدید . عبدالمؤمن آن را به‌صورت‌اِسْکَندریَه ساخته و درجنوب سَلا است .

ازمورـ از شهرهای بَرّالعَدْوَه است شیخ‌شعیب گوید : اَزَمّور ، به فتح همزه وزاء نقطه‌دار و تشدید میم سپس واو و راء بی‌نقطه درآخرش ؛ شهری است در دو میلی دریا و بیشتر مردمش از «صنهاجه» هستند .

مزمه ـ دیگرازشهرهای برالعدوه ، مزمّه است.وآن فرضهٔ‌مشهوری است، دربَرّالعَدْوَه، درمشرق‌بادیس ومیان‌آن وبادیس صدمیل‌فاصله‌است. روبه‌روی آن‌فرضهٔ منکب‌است‌ازاَنْدَلُس درساحل دریای‌غَرناطَه. پهنای‌دریا میان منکب‌ومزمّه یك‌مجری‌است. مزمّه دردویست‌میلی مشرق سَبْتَه‌است.

اودغستـ صاحب«العزیزی»گوید:اَوْدَغَسْت‌رااعمال‌وسیعی‌است‌مکانی است سخت‌گرم . باران‌هایش درتابستان بارد . وبه آب باران‌گندم و ارزن و ذرت و لوبیا و گاو دانه کارند . نخلستان‌های بسیار دارد . وجز انجیر میوهٔ دیگری ندارد. ونیز صنط و مقل درآنجا یافته شود . شهر میان‌دو کوه واقع شده . شهری‌است نیکو درجنوب سِجِلْماسه به‌فاصله چهل واند مرحله برروی رمل و صحراء بازارهای نیکو دارد و از هرسو مردم بدانجا آیند مردمش مسلمان‌اند و والی‌آن از «صنهاجه» است . درمشرقش بلاد سیاهان

باشد و در مغربش دریای‌محیط و در جنوبش نیز بلاد سیاهان است .

جزایر بنی‌مزغنان - ادریسی گوید: شهر جزایربنی‌مَزْغِنّان برساحل دریاست شرب مردمش ازچشمه‌هائی است بر کنار دریا و یا از چاه‌هاست . شهری است آباد . بازرگانی‌اش پرسود است . و بازارهایش پررونق . صحرائی وسیع دارد . و تا مَرسی‌الدّجاج فاصله‌اش سی‌ودومیل باشد .

مرسی‌الدجاج - شهر بزرگی است . قلعه‌ای آبادان دارد . مردمش اندك باشند و چه بسا مردمش در تابستان از بیم تعرض مهاجمان دریائی می گریزند . بندرش جای امنی است .

حمامات - چون دریا بیش از نود میل از تُونُس بگذرد و به سمت جنوب پیچد در رأس آن دماغه شهری است به‌نام حمامات . از راه خشکی به تُونُس نزدیك است . ولی از راه دریا بایدآن دماغه را دور زد .

جزیرهٔ قوصره - برسراین دماغه و در مقابل جزیرهٔ صَقَلیه ، جزیرهٔ قَوْصَرَه باشد .

سوسه - در شرق حمامات بر آن دماغه که ذکرش گذشت شهر سوسه واقع است .

مهدیه - چون دریا از سُوْسه به جانب مشرق کشیده شود وبه جانب شمال پیچد به شهر مَهْدِیَه رسد .

قرطاجنه - در «المشترك» آمده است که : قَرْطاجَنّه به فتح قاف و سکون راء بی‌نقطه وطاء بی‌نقطه والف وفتح جیم و تشدید نون سپس هاء بلده‌ای است از اعمال اَفْرِیقِیَه ، نزدیك تُونُس . اکنون ویران است و آثار قدیم دارد .

و هموگوید که :قَرْطاجَنّه نیز شهری است درآنْدَلُس ازاعمال‌تدْمیر

که آب آن را فراگرفته وخراب شده است .

منستیر ـ در «المشترك» آمده‌است : به ضم میم وفتح نون‌وسکون سین بی‌نقطه سپس تاء دونقطهٔ فوقانی وبعد یاء دونقطهٔ‌تحتانی و درآخرش راء بی‌نقطه، موضعی است میان مَهْدِیَه وسُوْسَه ازسرزمین آفْرِیْقِیَه . میان آن و میان هریك از آن دو یك مرحله است .

افریقیه ـ به فتح الف وسکون فاء وکسر راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وکسر قاف و یاء دونقطهٔ تحتانی ودرآخرش هاء .

مستغانم ـ از شهرهای بَرّالعَدْوَه است وآن فرضهٔ مغراوه باشد . رودسلف در مشرق آن به دریا می‌ریزد . مستغانم رو به روی دانیه است در آنْدَلُس . پهنای دریا بین آن دو ، سه مجری است ونصف مجری . در مشرق مستغانم شهری‌است به نام جزایربنی‌مَزْغِنّان . فرضه‌ای است‌مشهور از اعمال بِجایَه .

ودان ـ ابن‌سعید گوید : وَدّان درمشرق غَدامِس، واقع است . و آن جزیره‌هائی است دارای نخلستان‌ها و آب فراوان . اول آن در طول چهل و یك درجه باشد وعرض بیست و هفت درجه وپنجاه دقیقه .

فزان ـ درمشرق وَدّان است . بلاد فَزّان مجموعه‌ای است ازجزایر بـا نخلستان‌ها و آب فراوان . شهرها و دیه‌هـا دارد که بیشتر جزء وَدّان است وامروز همه درطاعت ملك کانم باشد . فَزّان به‌فتح فاء و زاء مشدد و الف و نون . شهر زَوِیْلَه ، قاعدهٔ فَزّان است .

در جنوب وَدّان و فَزّان محالات ازکان بـاشد و ایشان بـربـرهای مسلمان‌اند . ودرجنوب آنها کوه‌طنطه است وآن کوه بزرگی‌است ازمشرق به مغرب ممتد ؛ در حدود شش مرحله ودرآن کوه معدن آهن باشد .

سرت– در شمال زَوِیْلَه است .

در جنوب قابِس کوهی است عظیم از مشرق به مغرب ممتد . این کوه را درجهت قابِس ، کوه‌دَمَر ودر جهت قَفْصَه ، کوه‌آوْطس ودرجهت قَیْرَوان ، کوه‌وسلات نامیده شود . مکانی است پرنعمت واموال سلطان از آنجا آید . قَیْرَوان درجنوب این شهر است.

متصل به بَرْقَه کوهی است به نام رأس‌آوثان – دررکن غربی – و مقابل‌آن رأس‌تُبُنْی واقع شده – در رکن شرقی – و دریا از طرف جنوب میان این دو رکن درآمده است . وچون دریا ازرأس‌تُبُنْی گذشت به طرف جنوب و مشرق می‌گراید تا به عَقَبَه رسد در جانب غربی مِصْر . و آنجا بندری است .

عَقَبَه در طول چهل ونه و عرض سی‌ودو درجه است .

بلادبرقه – بلاد بَرْقَه را در ایام رومیان آنْطابُلُس می‌گفتند . و چون درصدر اسلام عرب آنجا راگشود بَرْقَه‌اش نامید . وسبب نامیدن‌آن به بَرْقَه آن بود، که در زمینش سنگ به رمل آمیخته است .

صاحب «المشترك» گوید : بَرقاء نام هر موضعی است که سنگهای رنگارنگ در آن باشد . ولایت بَرْقَه مجاور دیارمصر است . وآن‌ناحیه‌ای است میان آفْرِیقیَه و مِصْر . بَرْقَه ولایتی است وسیع که اکنون در تصرف عرب است ولی در این زمان شهر خوب و آبادی ندارد .

در «العزیزی» آمده است که : بَرْقَه را دو کوه است ودرآن دو کوه دیه‌ها چشمه‌ها و مزارع باشد ونیز آثار بناهائی از رومیان . و در همهٔاوقات درآنجا چیزها سخت ارزان بود. از بَرْقَه قطران و شراب وگوسفندبه‌مصر برند . کشتی‌ها در ساحلش لنگر اندازند .

اوجلیـ از بلادی که میان مغرب و واحات واقع است یکی اَوْجَلی است . به جیم و لام . جائی است در ریگستان دارای آب و نخل . ادریسی گوید : اَوْجَلَه شهری کوچك و آبادان است .گروهی از بازرگانان در آنجا ساکن‌اند . از آنجا به بیشتر بلاد سیاهان توان رفت ؛ چون بلادکوار و بلادکوکو . زمینش با زمین بَرْقَه یکی است و آبش اندك باشد واز آنجا تا شهر زالّه ده مرحله است ، به‌طرف جنوب غربی . واز زالّه تا سُرْت نه‌روزه راه است . و از سُرْت تا وَدّان پنج مرحله . و این وَدّان ناحیه‌ای در جنوب سُرْت است . سُرْت و وَدّان دو قصر هستند که میانشان به قدر یك پرتاب تیر فاصله است . قصری که‌به طرف دریاست خالی است، وآنکه به‌طرف بیابان است مسکون است . وچاه‌های بسیار دارد .که با آب آنها ذرت کشت کنند و در مغرب آن بیشه‌هائی است ازدرختان توت و انجیر و خرما . و ازکوار زاج به دیگر جای‌ها برند .

اَوْجَلَه در طول چهل‌وپنج درجه و پنجاه دقیقه و عرض بیست وهفت درجه و پنجاه و دو دقیقه واقع است . و درکنار آن شهر سَنْتَرِیَّه است در طول چهل و هشت درجه و پنجاه دقیقه و آن نیز چون جزیره‌ای است در ریگستان دارای نخل‌ها و آب . کوه‌هاگردبرگرد آن را فراگرفته‌اند . از آن انار خیزد . انار آن در آغاز تلخ بود وچون رسیده شود شیرین گردد . ساکنانش را وبا کشتار کند ، تا چه رسد به غربا . میان آن و دریا ـ آنجا که عقبهٔ کوچکی است ـ هشت‌مرحله‌باشد درجنوب شرقی‌آن واحات شمالی واقع شده‌اند .

سنتریه ـ ادریسی گوید: سَنْتَرِیَّه شهر کوچکی است. دارای منبری است . مردمش از اعراب وبربرها باشند ، همه شهرنشین. ازآنجا تادریای

شام نه مرحله است . شرب مردمش از چاه‌ها و چشمه‌هائی کم آب باشد . نخلستان‌های بسیار دارد .

از سَنْتَرِیَّه تا اَوْجَلَه به طرف مغرب ده روزه راه باشد . و از یکی از کتاب عرب اسکندریه که در سَنْتَرِیَّه سکنی گزیده بود ، شنیدم که گفت: سَنْتَرِیَّه در جنوب غربی اسکندریه است و با آن ده روزه راه فاصله دارد . و ساکنانش در حدود هزار نفر هستند . و بناهایش از آجر است و چشمه‌های آب‌گرم دارد و شهری است سخت بیماری خیز .

اَوْجَلَه ، در جنوب غربی سَنْتَرِیَّه است و شهری است شبیه به آن .

زالّه – درفاصله ده روزه راه از اَوْجَلَه زالّه واقع شده. شهری‌است خود دارای ملکی و فَزّان نیز در همان سمت است .

بلادکاور – آن سوی فَزّان و در همان سمت ، به فاصلهٔ هشت روزه راه بلادکاوَر واقع شده . واز آنجا به بلادتَکْرور روند . و کاور درجنوب غربی طَرابُلس‌غرب است .

سَنْتَرِیَّه : به فتح سین بی نقطه و نون ساکن و تاء دو نقطهٔ فوقانی مفتوح و راء بی‌نقطه و یاء دونقطهٔ مشدد مکسور .

اَوْجَلَه : به فتح همزه و سکون واو و فتح جیم و لام و هاء .

زالّه : به فتح زاء نقطه دار و لام مشدد و هاء .

کاوَر : به‌فتح کاف والف و فتح واو ، سپس راء بی‌نقطه . و دربرخی کتب کوار به تقدیم واو ضبط شده .

ذکر برخی از مسافت‌های مغرب الاقصی

میان مُرّاکِش و سَلا ده روزه راه است . و میان مُرّاکِش و اَغْمات سه

فرسخ و از آغْمات تا مِکْناسه چهارده مرحله و از فاس تا سَبْتَه ده روزه‌راه و از سَبْتَه تا سِجِلْماسَه بر کوه دَرَن ده روزه راه . و از سِجِلْماسَه تا دَرْعَه چهار روزه و از فاس تا تِلِمْسان ده روزه راه و از تِلِمْسان به وَهْران تا دریا یك مرحله ، و آن آخر مغرب‌الاقصیٰ است از جانب مغرب‌الاوسط .

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی ؛ بلاد مغرب — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
۱	آسَفی	ابن‌سعید	ز	.	ل	.	از سوم	از اقاصی مغرب	به فتح همزه وسین بی نقطه و کسر فاء و در آخرش یاء دو نقطهٔ تحتانی .
۲	سَلا	ابن‌سعید	ز	ی	لج	ل	از اواخر سوم	ازمغرب اقصی	به فتح سین بی نقطه ولام و در آخرش الف ، سلا ، میان مراکش و سبته‌واقع شده.
۳	قاعدهٔ لَمْطه یا انوی	یکی از ایشان	ز	ل	کز	.	از اواخر دوم	ازمغرب اقصی	به فتح لام و سکون میم و فتح طاء بی نقطه (از شیخ‌عبدالواحد)
۴	سُوس الاقصی و شهر آن تارودنْت است	اطوال ابن سعید	ه ح	ل .	کب کو	. ك	از سوم	از اقصای مغرب	به‌ضم‌سین‌بی‌نقطه وسکون واو وسپس سین دوم . و تارودنت به‌فتح دو نقطهٔ فوقانی و الف و راء بی‌نقطهٔ مضموم‌سپس واو ودال بی نقطهٔ مفتوح و نون ساکن سپس تاء دوم (ازشیخ عبدالواحد)

اوصاف واخبار عامه

ابن‌سعیدگوید : اسفی شهری‌است‌بر ساحل خلیجی کوچك .فرضهٔ مراکش است . شهری است دارای بارو و بر زمینی مسطح . زمینش سنگلاخ است و جز آب باران آبی ندارد . تاکستان‌هائی دارد ولی از بستان‌ها عاری است ، جز آنچه‌به‌وسیلهٔ دولاب‌هـا مشروب شود . آبش از چشمه‌هاست و گوارا نیست ، شور است . شیخ عبدالواحد گویـد : اسفی شبیه حماة است ولی از آن کوچکتر است . و در آن رودخانه‌ای نیست . تاکستان‌ها و مزارعش بیرون دروازهٔ شهر است . از اقلیم دکاله است . دکاله کوره‌ای است عظیم از اعمال مراکش . میان اسفی و مراکش چهار روزه راه است .

سلا ، شهری است کهن ، در مغرب آن دریای‌محیط است و در جنوبش رودخانه و بستان‌ها و تاکستان‌هاست عبدالمؤمن رو به روی سلا ، برکنار رودخانه و بحرمحیط قصر بزرگی ساخته و خواص او برگرد آن خانه‌های خود بنا کرده‌اند واین خود شهری شده است، موسوم به مهدیه . سلا از بلاد مغرب‌الاقصی است . نزدیك است به اندلس . خاکش رمل سرخ است و رودخانه‌اش آنچنان بزرگ که مد دریا از آن بالاآید. شهری است راحت وارزان با بازارگاههای بزرگ.تامسنا در جنوب آن واقع شده تامسنا راکشتزارها ومراتع بسیار است . و نیز شامل‌شهرهای زیادی است و از فرضه‌های آن انفا است . انفا برساحل دریا و فرضه‌ای مشهور است. ادریسی‌گوید: شهر جدید سلا برساحل دریا و در بلندی ساخته شده . چنانکه‌ناخدایان نمی‌توانندبرآن‌درآیند چه‌دهانهٔ رودخانه ازصخره‌های بزرگ‌انباشته شده وکشتی درآن شکسته شود. ازاینکه ادریسی‌سلا رامقیدبه«جدید»ساخته، برمی‌آیدکه‌سلانام‌دوشهراست.

لمطه را رود بزرگی است‌که از کوه‌لمطه فرو می ریزد . این کوه در دو منزلی مشرق آن واقع است . رود به طرف جنوب غربی لمطه با اندك میلی به‌شمال جاری است .و در دریای‌محیط می‌ریزد . میان لمطه و دریای‌محیط سه مرحله‌است.

ابن سعید مغربی گوید : شهر سوس اقصی را تارودنت گویند . و آن بر کنار قسمتی از خشکی است‌که چهل میل در دریا پیش رفته است واین پیشرفتگی را کیطی گویند وکشتی‌ها ازآن حذرکنند . درطرف شمال آن رودی است‌که از مشرق ازکوه لمطه می‌آید. ونیز گوید : اما سوس ، درکتاب‌ها به ماوراء کوه درن از جانب جنوبی تا صحراء اطلاق می‌شود. واز شهرهای آن بلاد درعه است که گاه به سوس منسوب شود وگاه به سجلماسه .

شماره	نام بلد	مأخذ	موضع شهر از شهرهای [illegible] بلاد مغرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	قَصْرعبدالکریم	ابن‌سعید	ح	ل	لد	م	از اوایل چهارم	از مغرب اقصی	به فتح قاف وسکون صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه . وعبدالکریم علم است و ضبط آن معلوم .
۶	طَنْجَه	ابن‌سعید رسم	ح ح	لا .	له له	ل ل	از چهارم	از اقاصی مغرب	به فتح طـاء بی‌نقطه و سکون نون و فتح جیم سپس هاء .
۷	سَبْتَه	ابن‌سعید	ط	.	له	ل	از چهارم	از اقاصی مغرب	به فتح سین بی نقطه و سکون باء یك نقطه و تـاء دو نقطهٔ فوقانی و در آخرش هاء .

اوصاف و اخبار عامه

شهر قَصر عبدالکریم ، درچهار منزلی سَبتَه است ، درمغرب مِیکناسَه ، با انحرافی به شمال . ومِیکناسَه درشمال فاس است . قَصرعبدالکریم برساحل شمالی رودی است . قبل از آن بصره قاعدهٔ آن بلادبود و «علویانادریسی» درآن سکونت داشتند . بصره را به خاطر شیر زیادی‌که درآن فراهم می‌آید بصرةالذبان می‌گفتند. این بصره ویران شد ، وقصرعبدالکریم قاعدهٔ آن دیار گردید . ونیز آنرا قصرکتامه گویند. کشتی‌های آگنده از کالاکه خود از برکات دریاست از دریای محیط از راه رودخانه‌اش به شهر درآیند . دوجانب رودخانه در باغها وتاکستان‌ها پوشیده است .

طَنجَه در دهانهٔ دریای ُزقاق است . گشادگی دریا درآنجا سه مجری است. وچون از آنجا به جانب مشرق پیچد وسعت‌گیرد . شهری است قدیمی . مردمش در یك میلی آن شهر تازه‌ای ساخته‌اند . این شهر چسبیده به کوه است . تا بدان سبب از تهاجم دشمن در امان باشد . آب طَنجَه از قنات هاست . طَنجَه جائی است پرمیوه ومخصوصاً انگور وگلابی آن معروف است. ومردمش به‌کم‌خردی موصوف. تنك‌ترین جای‌های دریا میان سَبتَه و طَنجَه است این فاصله دوازده میل‌است. آنجا موضعی است به نام قَصرالمَجاز . و از طَنجَه تا قَصرالمَجاز یك مرحلهٔ سبك است . و نیز از قَصرالمَجاز تا سَبتَه همین فاصله است .

سَبتَه ، شهری است میان دو دریا : دریای‌محیط و دریای‌روم و راه ورود به بَرّالعَدوه‌وبَرّاندلس است و شهر آمدوشد کشتی‌هاست . بر شبه‌جزیره‌ای است. ازجانب مغرب ازراه باریکی بدان داخل شوند. بیشتر اطرافش را آب فراگرفته. چنانکه مردم آنجا اگرخواهند می‌توانند دریا را از دو طرف بهم بپیوندند و شهررا به صورت جزیره‌ای درآورند. باروهایش عظیم و سنگین است. بندرش در مغرب آن است. پهنای دریا درآنجااندك باشد چنانکه اگر هوا صاف باشد از سَبتَه،جزیرة‌الخَضراء را در بَرّاندلس‌توان دید. آبش از خارج شهرآرند . و آبگیرهائی نیز ازآب باران دارد.

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۸	فاس	اطوال قانون ابن‌سعید	ح ح ی	. . ن	لب له لج	. له .	از اواخر سوم	از مغرب اقصی	به فتح فاء سپس الف و سین بی‌نقطه .
۹	مراکش	ابن‌سعید	یا	.	کط	.	از سوم	از مغرب اقصی	به ضم میم و تشدید راء بی‌نقطه وفتح آن والف ساکن سپس کاف وشین نقطه‌دار .
۱۰	دَرْعَه	قیاس	یا	ل	کح	ن	از سوم	از مغرب اقصی	به‌فتح دال وسکون راء وفتح عین بی‌نقطه سپس هاء .

اوصاف واخبار عامه

فاس مجموع ، دوشهراست و نهری آن دورا ازهم جدا می کند . چندچشمهٔ آب جاری دارد. دوشهررا سیزده دروازه‌است. آب دربازارها وحمام‌ها و خانه‌هایش جاری‌است وازاین‌حیث درهمهٔ مغرب چنان شهری نیست فاس شهری جدید و اسلامی است. ابن‌سعید ازحجازی نقل‌می کند که: چون هنگام بنای‌شهرزمین‌را کندند تبری‌یافتند و شهررا بدان نام فامیدند (فأس = تبر) بررودخانه هایش، درداخل شهر ششصد سنگ آسیاب می‌چرخد. مردمش اهل خوشی وطرب هستند. قلعه‌ای دارد درمرتفع‌ترین مکان های شهر. و نهری از میان آن می‌گذرد. فاس را سه مسجدآدینه است که درآنها خطبه خوانند. ازآنجا تا سَبطَه ده روز راه است سرآغازرود به فـاصلهٔ نصف روزه راه در خارج شهر است. ازمیان باغها وگل‌ها می‌گذرد و به شهر داخل می‌گردد. درکتـاب «الاطوال» آمده است که فاس ، قصبهٔ طَنجَه است و سپس‌گوید که،آن را فاس قدیم خوانند.

ابن سعید گوید: مراکش شهر جدیدی‌است. یوسف بن‌تاشفین آنرا درصحرا بناکرد و آب بدانجا کشید. و مردم بستان‌های بسیار ایجادکردند. ولی غریب را در آن تب فرو گیرد. درجنوب مـَرّاکش ، کوه دَرَن و در شمال آن مملکت سَلا است ودرمغربش دریای محیط و درمشرقش سرزمینی‌میان سیجِلماسه و فـاس. گرداگردآن هفت‌میل‌باشد. هفده دروازه دارد. هوایش سخت‌گرم‌است. مـَرّاکش درشمال اغمات با اندك میلی به طرف مشرق قرار دارد. میان مـَرّاکش و اغمات پانزده میل است.

ابن سعید گوید: درعَه را رودی است مشهور. این رود، در مغرب شهرجاری است. از تپه‌ای سرخ رنگ فرو می‌ریزد. برکنارهٔ آن درختـان حنا می‌روید. و چـون زمین‌های مزروع را سیراب نمود درصحرا فرورود. درکتاب«الشریف» محمد ادریسی آمده است‌که: در مَغرِب الاقصی آن قسمت‌که به دریای محیط می‌پیوندد صحرای لمتونه است وشهرهای درعَه و لَمطَه و جزوله درحاشیهٔ این صحراء است. [صاحب «نزهةالمشتاق»گوید: درعَه شهری نیست‌که دارای باروباشد، بلکه مجموعه‌ای است‌از دیه‌های بهم پیوسته و عمارت هائی نزدیك به هم و مزارعی فراوان. شهر برکنار رود سیجِلماسه واقع شده. از سرزمین درعَه تا بلاد سُوس‌الاقصی چهار روزه راه است]

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۱	آغْمات	قیاس	یا	ل	کح	ن	از سوم	از مغرب اقصی	به‌فتح الف وسکون غین نقطه‌دار وفتح میم‌والف وتـاء دو نقطهٔ فوقانی ، درآخرش .
۱۲	تـادِلا قاعدهٔ جبال صنهاجه	ابن‌سعید	یب	۰	ل	۰	از سوم	از مغرب اقصی	به‌فتح‌تاء دونقطهٔ‌فوقانی سپس الف ودال بی‌نقطهٔ مکسور و لام و الف . « عبدالواحد » گوید ، در خط ابن سعید تادله درآخرش ها آمده‌است.
۱۳	سِجِلْماسه	قانون ابن‌سعید	ی یج	یه کب	لا کو	ل کد	از اواخر دوم	از مغرب اقصی در صحراء	به‌کسر سین بی‌نقطه وجیم وسکون لام‌وفتح میم‌والف وسین دوم وهاء .

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌سعید گوید: شهر اغمات در شمال کوه دَرَن است. قبل از بنیان مُرّاکش مرکز بلاد اطراف بوده است. اَغمات را آب و میوهٔ بسیار است. با اندك تمایل به مشرق در جنوب مُرّاکش واقع شده. از شهرهای اقصای مَغرب به شمار است ونیز ابن سعید گوید: پیش ازآنکه امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین مُرّاکش را بنا کند اَغمات کرسی ملك او بود. وآن شهری‌است کهن. [ادریسی گوید: اَغمات در مکانی گشاده است. خاکش خوب و نباتات وگیاهانش بسیار است. از چپ و راست نهرها بدان‌کشیده شده است. گرداگردآن را باغ های بهشت‌آسا و بستان‌ها و درختـان انبوه پوشیده است. جای خوشی است. هوائی خوش دارد. رودی دارد نه چندان بزرگ، که ازمیان شهر می‌گذرد. این رود ازجنوب داخل می‌شود وازشمال خارج می‌شود و چه‌بسا در زمستان چنان یخ بندد آنچنانکه کودکان ازروی آن بگذرند. ادریسی‌گوید: واین چیزی است‌که ما بارها به چشم خود دیده‌ایم. و این اَغمات را اَغمات اُورَیکه نامند.]

و همو گوید: تادِلا شهری میان کوه‌های صنهاجه. و در مغرب آن کوه دَرَن به‌جانب بحر محیط کشیده شده. تادِلا میان مُرّاکش و اعمال فـاس از مَغرب الاَقصی واقع شده توابع بسیار دارد و مردمش از بربراند و معروف به «حراوه».

و نیز ابن سعید گوید: سِجِلماسـه در مشرق دَرعَه است، قاعدهٔ ولایتی است مشهور. رودی دارد که از جنوب شرقی آن می‌آید. این رود به دو شعبه تقسیم می‌شود. و بر نواحی شرقی و غربی آن می‌گذرد. بر کناره‌های این رود بستان‌های بسیار است. سیجلماسه را هشت دروازه است و از هـر دروازه کـه خـارج شوی رودی دیگر و نخلستان دیگر و درختان دیگر خواهی دید. گرد باغها دیوار است تا از دستبرد اعراب در امان باشند. مساحتش چهل میل است. سیجماسه شهری‌است برکران صحراء، میان بلاد مغرب و بلاد سیاهان و در سمت جنوب ومغربش هیچ آبادانی نیست. ابن سعیدگوید: اهل سِجِلماسه، سگان‌را فربه می‌کنند ومی‌خورند زمینش هموار و شوره‌زار است.

شماره	نام بلد	مأخذ	سومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۴	تِلِمْسان	ابن‌سعید	ید	م	لج	مب	ازاوایل چهارم	از اول مغرب اقصی به جانب مغرب	به‌کسر تاء دونقطهٔ فوقانی وکسر لام و سکون میم و فتح سین بی‌نقطه و الف ونون .
۱۵	اَوْدَغَسْت	اطوال قانون	یه	.	و کو	. .	از دوم	در جنوب مغرب اقصی در صحراء	به فتح همزه وسکون واو و فتح دال بی نقطه وغین نقطه‌دار و سکون سین بی نقطه و در آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی .
۱۶	بِجایه	ابن‌سعید	ک	.	لد	یه	از اوایل چهارم	ازمغرب اقصی	به‌کسر باء یك نقطه‌وفتح جیم سپس الف و یاء دو نقطهٔ تحتانی و هاء .

اوصاف و اخبار عامّه

تِلِمسان شهر مشهوری است دارای بارو.شهری است کوهستانی . سیزده‌دروازه دارد . آب را از چشمه ای که در شش میلی آن است بدانجا می‌آورند . در خارج از آن نهرها و درختان است . و رودخانه شمـال و جنوب و مشرق آن‌را در برگرفته . کشتی‌های کوچك از مصب رود بدان داخل شوند . سرزمینی نیکو است . بازارهای متعدد دارد.قاعدهٔ مملکتی‌است. آن‌را قلعه‌های بسیاروفرضه‌هائی چند است ومشهورترین آنها هُنَین و وَهران است . هُنَین روبه روی مَریه است از اَنْدلُس .و وَهران قلعه‌ای است استوارو آب آن از باران حاصل شود . هشتاد میل از تِلمستان فاصله‌دارد. ملوك تِلِمسان از«بنی‌عبدالواد» از «زناته»هستند.مغرب تِلِمسان باانحرافی به‌جنوب؛ شهر فاس واقع شده [ادریسی گوید : از تِلِمسان تا تاهَرت چهار مرحله است]

ابن سعید گوید : اَوْدَغَست مسکن گروه‌هائی‌از بر برهای‌مسلمان است .وریاست آن با صنهاجه است. صاحب «قانون»گوید : اَودَغَست درصحرای‌سیاهان مغرب‌است و نیزگویدکه : صحرای یُسر در مغرب این شهر واقع شده مسافرانی که می‌خواهند از سِجِلماسه به غانه روند ازآن صحرا عبورمی کنند ؛ صحرای‌یُسر صحرائی‌پردرازا و پهناست مسافران‌آن همواره با عطش و التهاب دست بگریبان‌اند و چه بسا باد جنوبی بر آنها وزد وآب را در مشك‌هاشان خشك سازد ودرآن حال آب‌های درون اشتران را نوشند بدین طریق‌که‌آنها را می کشندوآبی راکه در تن اندوخته‌اند می‌آشامند. درآن صحرا نه‌آبی هست و نه‌گیاهی بیشتر چیزی‌که درآنجا توان یافت نوعی حیوان است موسوم به «لمط» لمط شبیه غزال است ولی از آن نیرومندتر و برتشنگی سخت شکیبا ومن‌درکتاب «نزهة‌المشتاق »ادریسی به جای یُسر ، نیسر دیدم . یعنی‌بانون‌قبل‌ازیاء .

بجایه قاعدهٔ مغرب وسطی است . رودخانه‌ای دارد و برکناره‌های آن‌بستان‌ها . متنزهات این‌رود درمشرق بِجایَه است . و بِجایَه مقابل طَرطُوشه . ازاندَلُس ، پهنای دریای میان آن دوسه مجری‌است . درمغرب بِجایه ، جزایر بنی‌مزغِنّان واقع شده . وآن فرضه‌ای است مشهور ، از اعمال بِجایه . جزایر بنی مزغِنّان در طول ك یح وعرض لج ل جزایری معروف‌اند . مَزغِنّان به‌فتح میم وسکون زاء وکسرغین نقطه‌دار و سپس دو نون و میان‌آن دو الف و نون نخست مشدد. شیخ شعیب‌گوید : درآخر حد مملکت بِجایَه ومشرق قُسطینه بندری‌است‌که ازآن مهره‌های مخصوص مرجان به دست‌آید . روبروی این بندر جزیرهٔ سُردانیه است.

شماره	نام بلد	مأخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۷	مسیلَة	اطوال ابن‌سعید	کح کج	. م	ل کط	ك مه	از اواخر دوم	از جرید از اعمال بسکره	مسیلا به کسر میم و سین بی نقطه‌وسکون‌یاء دونقطهٔ تحتانی ودرآخرش لام و الف(عبدالواحد) .
۱۸	بِسکرَة	اطوال ابن‌سعید	کز کد	. که	ل کز	. ل	از آخر دوم	از جرید روبه‌روی مغرب اوسط	به‌کسرباء یك نقطهٔ تحتانی و به قولی به فتح باء و سکون سین بی نقطه‌وکاف و راء بی نقطه و هاء (اللباب) .
۱۹	تاهرْت	اطوال یکی از ایشان	که ك	ل .	لط لج	. ن	از سوم	از مغرب اوسط	به فتح تاء دونقطه فوقانی والف و هاء وسکون راء بی‌نقطه و درآخرش تاء دوم (اللباب) ابن سعید به جای الف یاء دو نقطهٔ تحتانی آورده . و به نظر من گفتهٔ او درست می آید چه مردی است از مغرب و نیز فاضل.

اوصاف واخبار عامه

ابن سعیدگوید : شهر میسیلـّه شهر جدیدی است . «خلفای فاطمی» مصر آنرا بناکردند . نهری داردکه از مغرب آن می‌گذرد . و در رمل‌ها و صحرا فرو می‌رود . میسیله درشمال بِسکَره است . صاحب«العزیزی»گوید : میسیلـّه شهر جدیدی‌است القائم بالله فاطمی به سال ۳۱۵ بنایش کرد و محمدیه اش‌نامید . از آنجا تا شهر طُبنـّه بیست‌وچهارفرسخ است. طُبنـّه شهری بزرگ است. باآب وبستان‌ها ومزارع ومردم بسیار ، بیشتر مزارعش آبی است . و بیشتر محصولش پنبه است .

ابن سعید گوید : بِسکَرَه قاعدهٔ بلاد زاب است . دارای چند ناحیه است . با نخلستانها و مزارع بسیار . از بِسکَرَه خرمای نیکو به تُونُس و بِجایـّه برند صاحب «المشترك»گوید : زاب نام کوره‌ای بزرگ و رودی است در بلاد مغرب و در کتاب «الاطوال»آمده است‌که زاب در طول ل ل و عرض لا ل واقع‌شده [ادریسی‌در کتاب «نزهةالمشتاق»گوید: طُبنـّه شهر زاب است طُبنـّه شهری است نیکو باآب فراوان و بستان‌ها وکشتزارها از پنبه و گندم و جو. باروئی از خاك دارد . مردمش از اجناس مختلف باشند .خرما و میوه‌اش بسیار است . میان‌آن و میسیلـّه دو مرحله‌است و از طُبنـّه تا بِجایـّه شش مرحله .

ابن حوقل گوید : تیهَرت شهر بزرگی است . پر نعمت و پرکشت و زرع و برخی‌گویند:کورهٔ تیهَرت از افریقیـّه است. وآن در مغرب سَطیف واقع شده و قاعدهٔ مغرب وُسطی است ومقام «بنی‌رستم» ملوك‌آن دیار بود، تاوقتی‌که دولت ایشان به‌وسیلهٔ «خلفای فاطمی» که ازآن پس‌پادشاهی مصر یافتند، برافتاد. درکتاب «الاطوال» آمده است که طول و عرض تاهَرت عُلیا همان‌است که مذکور افتاد . ولی طول تاهَرت سُفلی کو وعرضش‌کط است واین دلیل برآن است‌که تاهَرت سُفلی مکانی دیگراست . همانطورکه مادرهامش‌این‌فصل از «العزیزی» نقل کرده‌ایم . در «قانون» آمده است‌که: طول تاهَرت سُفلی یط ن و عرض‌آن لد یه‌است [ادریسی گوید : تاهَرت درگذشته نام دو شهر بزرگ بود . وآنکه قدیمی‌تر بود بر تپه‌ای قرار داشت و دارای بازاری بود.]

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
			سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب						
۲۰	قُسْطِيْنَه	اطوال ابن سعید	کح کو	ل م	لا لج	ل کب	از اواخر سوم	از مغرب اوسط از اعمال بجایه	به ضم قاف و سکون سین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه وسکون دو نقطهٔ تحتانی و نون وهاء. یکی ازمتأخران گوید : بعد از سین و قبل ازطاء نون باشد و در این صورت باید به ضم سین و سکون نون خوانده شود.
۲۱	سَطِيْف	اطوال	کز	۰	لا	۰	از سوم	از مغرب اوسط	به فتح سین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی ساکن و سپس فاء
۲۲	بُوْنَه	ابن سعید	کح	۰	لج	ن	از اول چهارم	از ساحل افریقیه	به ضم باء یك نقطه و سکون واو سپس نون و هاء (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

در قُسطِینَه نهری است که در خندق بزرگ آن فرو ریزد . واز ریزش آن بانگی ترسناك بگوش رسد . شهر آنچنان از عمق خندق فراتر است که آب نهر چون شعاع ستاره‌ای دیده شود. قُسطِینَه آخر مملکت بِجایَه است و اول مملکت آفریقیه. [صاحب «نزهة المشتاق» گوید: قُسطِینَه شهری است آبادان. بازارها و بازرگانی‌ها دارد. گندم در انبارهایش صد سال بماند و فاسد نشود . و آن بر قطعه‌ای از کوه ـ منقطع از همه‌جا ـ ساخته شده. کوه بلند و اندکی مستدیر است ؛ چنانکه جز از دروازهٔ غربی بر شهر دست نتوان یافت. شهر چندان وسیع نیست گرداگردش بیابان است . میان آن و مِیسِیلَه هیجده میل است. مِیسِیلَه شهری است زیبا و پردرخت و پرمیوه. و آبش بس گوارا است . میان مِیسِیلَه و قُسطِینَه کوهی است پیوسته]

سَطِیف شهر بزرگی است بین تِیهِرت و قِیروان شهری است پرنعمت. آن را کوره‌ای است مشتمل بر قراء بسیار. ساکنانش از بربرها هستند . [ادریسی گوید: قلعهٔ سَطِیف بس ستبر است و ساکنان قلعه بسیار چنانکه خود شهری را ماند. سَطِیف پر آب و درخت است . انواع درختان میوه در آنجا بسیار است . گردویش را بـه سایر بلاد برند و آن گردوئی خوشبو و لذید است. میان سَطِیف و قُسطِینَه چهار مرحلـه است نزدیك به سَطِیف کوهی است به نام انکجان و قبائل «کتامه» در آن کوه باشند . وقلعهٔ استواری دارد . میان آن و بِجایَه دو مرحله است. بِجایَه در شمال و قلعــه در سمت جنوب است .

ابن سعید گوید : بُونَه در پایان قلمرو بِجایَه است و آغاز قلمرو آفریقیه نهری دارد نه چندان بزرگ و نه چندان خرد . این نهر از جانب غربی آن بـه دریـا می‌ریزد .صاحب «العزیزی» گوید :شهر بُونَه شهری است بزرگ و آبادان و پر کشت و زرع ومیوه. جای خوشی است . در خارج شهر معادن آهن باشد .در آنجا کتان کارند و اخیراً صیـدگاه مرجان ترتیب داده‌اند ولی مرجانش به خوبی مرجان مرسی الخرز نیست[ادریسی گوید: بُونَه شهر متوسطی است نه بزرگ و نه کوچك. برساحل دریاست بازارهای نیکو دارد . بستان‌هایش اندك است و بیشتر میوهٔ آن از بادیهٔ آن است.]

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۳	باجَة	اطوال	کط	مه	لا	۰	از سوم	از افریقیه‌یان بجایه و تونس	به‌فتح باء یك نقطه والف و تخفیف جیم سپس هاء (المشترك)
۲۴	سُبَیْطَلَة	اطوال	ل	۰	ل	ل	از سوم	در قدیم قاعدهٔ افریقیه	به‌ضم سین بی نقطه وفتح باء یك نقطهٔ تحتـانی و سکون دو نقطهٔ تحتانی و فتح طاء بی نقطه ولام و درآخرش هاء.
۲۵	نَبْزَرْت وبه قولی بَنْزَرْت	ابن‌سعید	ل	ن	لج	له	از آخر سوم	از افریقیه بر ساحل دریا	به فتح نون و سکون باء یك نقطه‌وفتح‌زاء نقطه‌دار وفتح راء بی نقطه و در آخرش تاء دونقطهٔ فوقانی عبدالواحدگوید : بندری است از تونس .

اوصاف و اخبار عامه

صاحب «المشترك» گوید : باجَه شهری‌است از اَفریقیَه ونیز کوره‌ای است از اَندلُس . باجه شهر بزرگی است . بستان‌هایش اندك است . چشمه‌های آب دارد . شهر برزمین همواری است. وگرداگردآن باروئی است استوار . یك روزه راه ازدریا دور است . ابن سعیدگوید : میان باجَه و بُونَه نهر مغیله جاری است . خداوند هردو جانب آن‌را به درختان رند و دیگر درختان مزین ساخته است. چنانکه‌گوئی دو طراز زیباست . برخی از مسافران‌گفته‌اندکه باجَه نیز قریه‌ای است در مشرق نهر فَیتُوم و ازآن به قدر یك تاخت اسب فاصله دارد [ادریسی‌گوید : در وسط شهر باجَه چشمه‌ای است‌که مردم از پله‌های آن پائین روندوآب بردارند شرب مردمش‌از آن چشمه است . میان باجَه و طَبرَقَه یك مرحنه و خرده ای است . مرسی الخرز در دریا روبه‌روی باجَه است وآن شهرکوچکی است و باروئی استوار دارد . میان باجَه و قَیرَوان پنج مرحله است .]

سُبَیطَله ، در قدیم کرسی مملکت اَفرِیقیَه بوده وآثار عظیمی که از عهد باستان درآن، باقی مانده ، دلیل بر این است . پس از سُبَیطَله قَیرَوان و سپس مَهدِیّه و بعدازآن تُونُس‌قاعدهٔ اَفریقیَه شده اند.ابن‌سعیدگوید : سُبَیطَله شهری است‌کهن و در آن‌آثاری است‌که بر عظمت دیرین‌آن دلالت دارد. [ادریسی گوید : شهر سُبَیطَله قبل ازاسلام مقر جرجیس‌از پادشاهان روم در اَفرِیقیَه بود . مسلمانان در صدر اسلام‌آن راگشودند. و جرجیس راکشتند . از آنجا تا شهر قَفصَه یك مرحله‌است و اندکی . وازآنجا نیزتا قَیرَوان هفتادمیل است.]

تَبزرَت برکنارهٔ رودی است‌که در مشرق‌آن جاری است . متنزهاتی دارد . در جنوبش دریاچه‌ای است باآب‌گوارا و شیرین و دریاچهٔ دیگری در مشرق اوست‌که آبش شور است . هریك از این دو مدت شش ماه در دیگری می‌ریزد . ولی نه‌دریاچهٔ شیرین به‌آب شور فاسد شود ونه دریاچهٔ شور به آب شیرین‌گوارا می‌گردد. شیخ عبدالواحد گوید: تَبزرَت شهری‌است خراب ودریاچه‌هائی دارد. صاحب«العزیزی» گویدکه : چون زمستان فرا رسد وسیلاب‌ها درآن دریاچهٔ شیرین ریزد، بردریاچهٔ‌شور ریزش کندوآب آنرا بالاآرد. وچون تابستان‌فرارسدوآب شیرین فرو نشیند.آب‌دریاچهٔ شور درآن ریزد،تا بار دیگر زمان سیلاب‌ها فرا رسد. [ادریسی گوید: درازای دریاچهٔ شور شانزده میل‌است وپهنای‌آن هشت میل. ودریاچهٔ شیرین چهارمیل است درچهارمیل از تَبزرَت‌تاطَبرَقَه هفتاد میل است و طَبرَقَه قلعه‌ای است بر ساحل دریاکه چندان‌آبادان‌نیست‌ودراطراف آن‌اعرابی‌شرور زندگی کنند.آنجا لنگرگاه کشتی‌هااست.

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۶	رَقّاده	اطوال	لا	۰	لا	ل	از سوم	از قیروان	به فتح راء بی‌نقطه و تشدید قاف والف ودال بی نقطه و هاء.
۲۷	قَفْصَه	اطوال ابن‌سعید	لا	۰	ل	ن	از سوم	ازجریدوبروی افریقیه	به‌فتح قاف وسکون فاء و صاد بی نقطه و در آخرش هاء
۲۸	تُونُس	ابن‌سعید رسم	لب لب	ل ۰	لج لج	لا ۰	از آخر سوم	کرسی مملکت افریقیه	به‌ضم تاء دونقطهٔ فوقانی وسکون واو و ضم نون ودرآخرش سین بی‌نقطه
۲۹	قابِس	ابن‌سعید	لب	م	لب	۰	از سوم	از افریقیه	به‌فتح قاف والف وباء یك نقطه و در آخرش سین بی‌نقطه.

اوصاف واخبار عامه

شهر رَقّادَه مجموع بناهای تازه‌ای است در خارج قَیرَوان و در سمت غربی آن. «آل اغلب» آنجارا لنگرگاه کرده بودند. مهدی اولین خلفای فاطمی نخست درآنجا سکونت داشت . و چون شهر مَهدِیّه را بنا نهاد بدانجا نقل کرد. یکی از شاعران که گوئی به الوهیت او اعتقاد داشته ، در این باره چنین گوید :

حل برقادة المسیح　　حل بها آدم و نوح
حل بهاالله ذوالبرایا　　وما سوا ذاك فهو ریح

ابن سعید گوید : قَفصَه قاعدهٔ مشهوری است . خرما و پسته دارد. در دیار مغرب جز در قَفصَه پسته یافته نشود انواع میوه‌ها و عطرها دارد . از آن روغن بنفشه و خل‌العنصل به جای های دیگر برند.

تونس ، قاعدهٔ اَفرِیقیَه است . بر ساحل دریاچهٔ شور است . دریاچه از دریا جدا شده. میان ساحل دریاچه که تُونُس بر ساحل آن است تا دهانهٔ آن که به‌دریا می‌پیوندد ده میل است . و تُونُس نیز به همین مقدار ازدریا دور است .گرداگردآن دریاچه بیست وچهار میل است . صاحب «العزیزی» گوید : شهر تُونُس شهری‌است نیکو و قدیمی.آبش اندك است . و با همان‌آب اندك زراعت کنند. و غلات بسیار به دست‌آید. [کوه زَغوان نزدیك به‌آن است ، درجنوب غربی‌آن ، با فاصله دوروزه راه باآن. زَغوان به فتح زاء نقطه‌دار و سکون غین نقطه‌دار و فتح واوآنگاه الف و نون.]

قابیس در افریقیه چون دمَشق است در شام .دو نهر ازکوهی که در جنوب آن است فرو می‌ریزد و از میان باغستان‌های‌آن می گذرند . در میان بلاد اَفرِیقیَه تنها شهری است که ازآن موز وحب‌العزیز و حنا خیزد . میان آن و دریا سه میل است. کشتی‌های کوچك به نهرآن داخل می‌شوند قابیس در مشرق و جنوب صَفاقُس است ولی طول و عرضی که نقل شده خلاف این‌راگواهی دهد . فتأمل . صاحب«العزیزی» گوید: بر گرد آن باروئی است و خندقی دارد . و از آنجا تا غَدامِس که درجنوب آن است چهارده مرحله است .

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب — طول — درجه	دقیقه	عرض — درجه	دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۳۰	قیروان	اطوال	لا	۰	لا	م	الرسوم	از افریقیه	به فتح قاف و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح راء بی‌نقطه و واو و الف ودر آخرش نون .
		ابن‌سعید	لج	۰	لا	۰			
۳۱	سُوسَه	ابن‌سعید	لد	ی	لب	م	الرسوم	از افریقیه بر ساحل دریا	به ضم سین و سکون واو و فتح سین‌دوم و هاء
۳۲	مَهدِیَه	اطوال	لب	۰	لب	ل	الرسوم	از افریقیه بر ساحل دریا	به‌فتح‌میم‌وسکون‌هاء و کسر دال بی‌نقطه. منسوب به مهدی .
		قانون	لا	م	لا	ك			
		ابن‌سعید	لد	م	لب	۰			
۳۳	صفاقُس	ابن‌سعید	له	ل	لا	ن	الرسوم	از افریقیه بر ساحل دریا	به‌فتح‌صاد بی نقطه‌سپس‌فاء والف‌وضم‌قاف‌ودر آخرش سین .

اوصاف و اخبار عامه

قَیرَوان شهر جدیدی است ، در صدر اسلام بنا شده . در جنوب کوه است و کوه در شمال آن . قَیرَوان در صحرائی است برای پرورش اسبان عرب نیکو . در صدر اسلام قاعدهٔ اَفرِیقیّه بوده و امروز تابع تُونُس است آب آشامیدنی مردمش از چاه است . آب جاری ندارد . شهر در گودی است . صاحب «العزیزی» گوید : قَیرَوان بزرگترین شهرهای مغرب است. باروئی عظیم داشت که آنرا زیادة‌الله بن الاغلب آنگاه که بر عمار بن محاله خروج کرد ، ویران نمود . شرب مردمش از آب باران است . آب باران را زمستان در برکه‌های بزرگ که آن را ماحله گویند ذخیره کنند . روبه‌روی شهر وادیی است که در آن آبی شور جاری است. مردم شهر آن آب را صرف کارهای خود کنند .

سُوسَه شهری است برساحل دریا ، در جنوب شرقی تُونُس . مسلمانان از آنجا جزیرهٔ صِقِلیّه راگشودند . شهر بر زمینی است در دریا پیش رفته . به سبب استیلاء عرب ویرانه مانده است . باروئی از خشت دارد . صاحب «العزیزی» گوید: میان مَهدِیّه و سُوسَه دو مرحله است . و سُوسَه شهری است کهن بازارها و مهمانسراها و حمام‌ها دارد . بر ساحل دریای شور است و آن حدی است بین کورهٔ الجزایر و قَیرَوان [ادریسی گوید: شهر سُوسَه شهری است آباد با مردم بسیار وبازرگانی‌ها . بازرگانان بدان شهر می‌آیند و با متاع‌هائی بی‌همانند از قبیل جامه‌ها و دستارهای سوسی از آن خارج می‌شوند . با روئی استوار از سنگ دارد]

مَهدِیّه شهری است از بناهای المهدی عبیدالله اولین «خلفای فاطمی» و آن در مشرق سُوسَه است . مهدی آنجا را کرسی مملکت اَفرِیقیّه ساخت . مَهدِیّه برروی زمینی است دردریا پیش‌رفته، چونان کف‌دستی که به‌ساعد پیوسته‌باشد. و دریا بر آن محیط است جز از آن طرف که خشکی است و آن راه باریکی است برای‌آمد و شد ؛ چون سَبتَه . مَهدِیّه در مغرب صَفاقُس است . قصرهائی زیبا دارد و ازآنها دریا را توان دید . مردم در مَهدِیّه پر شکوه‌ترین بناها راساخته‌اند وآن یکی از شهرهای بزرگ آن دیار شده است .

صفاقُس، شهری‌است درمشرق مَهدِیّه با اندك‌میلی به‌جنوب.شهر کوچکی است وبادوئی دارد . شرب‌مردمش از چاه‌هاست . بستان‌هائی اندك دارد . درسرزمینی است هموار . کوهستان در جنوب آن است میان آن و قفصه نیم مرحله است. آن‌کوه را جبل‌السّبع گویند ، به فتح سین بی‌نقطه و باء یك نقطه سپس عین بی‌نقطه . منقول از خط ابن‌سعید

شماره	نام بلد	مآخذ	سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۴	تُوزَر	اطوال ابن‌سعید	لا لو	ك و	ل كط	لا ٠	از سوم	از افریقیه از بلاد جرید	به‌ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون واو و فتح زاء نقطه‌دار و در آخرش راء بی نقطه (از شیخ عبدالواحد)
۳۵	طُرّه	ابن سعید	لو	ك	كط	٠	از سوم	از اعمال توزر از جرید قاعده‌مکراوه	به‌ضم طاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه ودر آخرش الف (ازعبدالواحد) و دیگری گفت : طره به‌تشدید راء
۳۶	أطرابُلُس غرب	اطوال قانون ابن سعید رسم	له لر لح م	٠ ك ٠ م	لب لب لب لب	ل ل ك ٠	از سوم	از افریقیه	به فتح الف وسکون طاء بی نقطه وفتح راء بی نقطه و الف وضم باء یك نقطه ولام و در آخرش سین
۳۷	غَدامس	ابن‌سعید	لط	ی	كط	ی	از چهارم	از افریقیه	به‌فتح غین وذال نقطه دار و الف ومیم‌مسکور وسین بی نقطه .
۳۸	قصر أحمد	ابن‌سعید	لط	ی	كط	ی	از سوم	از افریقیه	به فتح قاف و سکون صاد بی نقطه وراء بی نقطه واحمد نام کسی و معلوم

اوصاف واخبار عامه

توزر ، قاعدهٔ بلاد قسطینه است. نخلستان‌ها دارد ونیز مرکبات . نهری بستان هایش‌را سیراب کند. ابن‌سعید گوید : توزر و بلاد آن‌جزیره‌ای‌است میان رمل وصحرا از آن کتان و حنا خیزد . از ایـن حیث و نیز به سبب قلت باران به دیار مصر ماند . توزر از بلاد جرید است .

طره ، ازبلاد جرید است. درآنجا شیشه‌های صاف‌سازند . رداهای صاف پشمی آن‌را به اسکندریه برند طره قاعدهٔ بلاد مکراوه است.

اطرابلس ، آخرین شهرهائی است‌که در مشرق قیروان واقع شده. چون از اطرابلس خارج‌شوی‌تا اسکندریه شهری‌که درآن‌حمام باشد نخواهی‌یافت .اطرابلس شهری است برساحل دریا. برسنگ ساخته‌شده شهری است پرنعمت. باکوره‌ای‌وسیع و استوار آب جاری‌ندارد. چاه‌هائی دارد وآبشخورهائی . صاحب «العزیزی» گوید: اطرابلس لنگرگاه کشتی‌هاست .

از غدامس پوست‌های گرانبهاخیزد .شهر برسرراه‌سیاه پوستان‌گانم است‌صاحب «العزیزی» گوید : غدامس شهری بزرگ و آباد است. در وسط شهر چشمه‌ای است باستانی وبرسر آن بنائی‌است‌عجیب از بناهای رومیان . آب ازاین‌چشمه فرومی‌ریزد ومردم آن‌را به اندازه‌های معین میان خود تقسیم‌می‌کنند وباآن مزارع خودرا مشروب می‌سازند. مردم غدامس قومی از بربر هستند. مسجد جامع دارند . رئیس ندارند و دعاوی خودرا به مشایخشان رجوع کنند .

ابن‌سعید گوید: قصر احمد آخرحد افریقیه است‌ازجانب‌مشرق واول حد برقه است‌قصور مسراته دردوازده‌میلی‌آنواقع‌شده. ازآنجا زیتون‌خیزد. نخل‌های‌بسیاردارد. مردم قصر احمد اسب به اسکندریه برند وحجاج را ازآن اسبان فایده باشد. قصراحمد قریه‌ای است‌کوچك وبرای عرب به‌مثابه مخزن غله‌است . ازقصراحمد از راه بیابان به برقه روند .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
								چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد اندلس	
۳۹	زَوِیلَه	اطوال	لط	۰	ل	۰	از اول سوم	از حوالی سودان غرب از بلاد فزان	به‌فتح زاء نقطه‌دار و کسر واو وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ولام وهاء.
		ابن سعید	مج	۰	کز	م			
۴۰	بَرْقَه	اطوال	مب	مه	اب	۰	از سوم	از اوایل مغرب	به‌فتح باء یك نقطه وسکون راء بی‌نقطه وقاف وهاء.
		رسم	مج	۰	لج	مه			
۴۱	سُرْت	اطوال	مز	۰	لا		از سوم	از اوایل مغرب	به‌ضم سین بی‌نقطه وسکون راء بی نقطه سپس تاء دو نقطهٔ فوقانی.
		ابن سعید	مج	ل	ل	۰			
۴۲	طُلْمِیثا	ابن سعید	مد	۰	لج	ی	از سوم	بندر برقه است بر ساحل دریا همجوار اغانه	به‌ضم طاء بی نقطه وسکون لام و فتح میم وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و ثاء سه نقطه و در آخرش الف .

اوصاف و اخبار عامه

ابن سعید گوید : زویلـه قاعدهٔ بلاد فـزان است. و آن واحه‌ای‌است دارای نخل و آب در صحرا . زویلـه تحت فرمان سیاهان است . در«المشترك» آمده‌است که : زویلـه رو به روی افریقیـه است . ونیز گوید : زویلـه شهرجدیدی‌است وآن برای مـهـدیـه بمنزلهٔ ربض است . مهدی اولین خلفای علوی آن را ساخت و مسکن رعایای خود قرار داد و خود و سپاهیانش به مـهـدیه ماندند . نیز زویلـه محلهٔ بزرگی است در قاهـیره. صاحب «العزیزی» گوید: زویله شهری‌است پر نخل و کشته. شرب مردمش از چاه‌هاست . [فـزان به فاء و زاء نقطه‌دار]

بـرقه برسرزمینی‌است ازجانب شمال دردریا پیش‌رفته. غالب بلاد بـرقه بیابان بی‌آب وعلف‌است. دربـرقه آثار شهربزرگی‌است که درقدیم آبادان‌بوده. درهمهٔ‌آن‌بلاد جزیك رودخانه نیست ونام آن رود درناست . ابن حوقل گوید: بـرقه شهری است نه بزرگ ونه‌کوچك درزمینی‌است هموار وحوالی آن‌کورهٔ آبادانی‌است. ابن‌سعید گوید: درآن‌نواحی بهسبب استیلاء عرب شهرآبادانی‌نیست. صاحب «العزیزی»گوید: بـرقه سرزمینی است خرم و وسیع .خاکش سرخ است. باروی آن را متوکل ساخته است .

ابن‌سعیدگوید: سـرت ازقواعد قدیم‌است‌که نام‌آن درکتب‌آمده‌است. عرب‌آن را ویرانساخت وقصرهائی برای سکونت خود باقی‌گذاشت. سـرت برساحل دریاست درآنجا دریا به‌جانب شمال پیچد وبیابان جنوبی به‌دریا منتهی شود . فـیوم به مصر از این راه نزدیکترباشد از راه ساحلی . المعزبن المهدی الفاطمی چون آهنك مصر کرد در صحراهای بین سـرت و فـیـوم آبگیرهائی ترتیب داد .

طلمیثا فرضه‌ای مشهوراست. درآنجا قصری‌است مسکن «یهودان» اینان‌تحت حکومت اعراب باشند . از آن جو و عسل به وسیلهٔ کشتی ها به بلاد دیگر برند . قصرالیهود‌که نام‌بردیم چون برجی‌است‌بزرگ ویهودیانی‌که تابه‌امروز درآن‌سکونت دارند از دویست تن بیشتر نشده‌اند طـلمـیثا در حدود یك ماهه راه از اسکندریـه فاصله دارد . کشتی‌ها در برابر قصرالیهود و نزدیك به آن لنگرمی‌اندازند و اعراب برای داد و ستد بدانجا آیند .

ذکر جزیرهٔ اندلس

اندلس به فتح الف و فتح دال بی نقطه میانشان نون ساکن وضم لام سپس سین بی‌نقطه، روبه‌روی بلاد مغرب است ومیانشان دریای زُقاق فاصله باشد. پهنای این دریا ـ از سَبْتَه ـ درحدود هیجده میل است.

اندلس به شکل مثلث است. رکن جنوب غربی آن شامل قادِس و دهانهٔ دریای زُقاق است. و رکن شرقی آن شامل طَرکُونَه‌است درشمال و بَرْشَلُونَه است درجنوب ونزدیك به بَرْشَلُونَه بَلَنْسِیه وطُرطوشَه وکوه حاجز میان اَنْدَلُس وارض‌کبیر و جزیرهٔ مَیُورْقَه است. و رکن سوم، رکن شمالی است با انحرافی به مغرب برساحل دریای محیط، درطول ده درجه و چند دقیقه وعرض چهل و هشت درجه. و در آنجا نزدیك به رکن مذکور شهرشَنْتَیاقُوه واقع‌شده. این‌شهر درشمال‌غربی اَنْدَلُس وبرساحل دریاست.

ابن سعید گوید: ـ نقلاً از ابن عبدالبر که اندلس یکی از ممالك سه‌گانهٔ روم است. و مسیر هرمملکت از آن یك‌ماهه راه است. این سه‌مملکت عبارتند از قُسْطَنْطِینیّه ورُومیّه و اَنْدَلُس واین سه‌مملکت به‌هم پیوسته‌است.

ابن سعید گوید: آنسوی اَنْدَلُس از جانب شمال غربی، ارض‌کبیر است. وچون سه رکن اَنْدَلُس را شناختی و دانستی که به‌شکل مثلث‌است

اینک سه‌ضلع آنرا نیز خواهی شناخت. بدین ترتیب :

ضلع اول : از رکن جنوب‌غربی است ـ یعنی‌از جزیرهٔ‌قادِس ـ تا رکن شرقی یعنی جزیرهٔ میُورْقَه . این‌ضلع، ضلع جنوب شرقی اَنْدَلُس است برساحل دریای زُقاق .

ضلع دوم : از رکن شرقی مذکور است تا رکن شمالی یعنی شَنْتَیاقوه واین‌ضلع‌حدشمالی اَنْدَلُس‌است بردامنهٔ‌کوه حاجِزمیان اَنْدَلُس و ارض‌کبیر و ساحل دریای بُرْدِیل .

ضلع سوم : از رکن شمالی مذکور است تا رکن جنوبی و این ضلع ساحل غربی اَنْدَلُس است بر دریای محیط .

از بلاد اَنْدَلُس است :

اشبیلیه ـ اِشْبِیلَیه را کوره‌های بسیار است. که بیشترین آنها در جنوب رود بزرگ آن‌است و کمترین آن درشمال آن رود . وازکوره‌های آن‌است. اُرْکُش، به‌راء بی‌نقطه درجنوب رودمذکوراست ونیزکورهٔشَرِیش و کورهٔ طَرِیف و کورهٔ جزیرةالخضراء و کورهٔ رُنْدَه همه در جنوب آن رود هستند .

شریش ـ شهری دلپسنداست؛ هم درون آن وهم‌بیرون آن. ازکورهٔ شَدُونَه به‌شمار است، برساحل دریای محیط درجنوب نهرِاشْبِیلیَه. نیز از کورهٔ شَدُونَه است.

قلعهٔ لاحون ـ لاحون قلعه‌ای است استوار . دارای تاکستانها و بستانها ونهری خرد .

کورهٔ ارکش ـ حصار اُرْکُش درآنجاست‌و آن‌پناهگاهی سخت‌استوار است. پسر معتمدبن عباد درآنجا شورش کرد . کورهٔاُرْکُش ، پرنعمت است.

کورهٔ رنده ـ رُنْدَه یکی ازقلاع اَنْدَلُس‌است. بلندچنانکه همواره

تارك آن در ابر پوشیده باشد . با نهرهای عذب و گوارا .

کورهٔ طریف ـ طَریف شهر کوچکی است. رو به روی آن دردریا ، جزیرهٔ طَریف واقع‌شده. این‌جزیره منسوب‌است به طریف‌ازموالی«بنی‌امیه» و از کوره‌های اِشْبیلیَه است در جنوب رود اِشْبیلیَه :

کورهٔ قرمونه ـ قَرْمُونَه‌شهری‌است وقلعه‌ای‌دارد درنهایت استواری و بلندی .

شدونه ـ دیگراز کوره‌های اِشْبیلیَه کورهٔ شُدونَه است. این کوره از حیث کشت و زرع و کثرت درختان بزرگترین کوره‌های اشْبیلیَه است. شَدُونَه در ساحل دریای محیط است .

جزیرهٔ قبطل ـ از مشهورترین اعمال اِشْبیلیَه جزیرهٔ قبْطَل است. قَبْطَل جزیره‌ای‌است بزرگ دررود اِشْبیلیَه. ولی به‌سبب نزدیك‌بودن آن به دریای‌محیط آب اطراف آن شیرین نیست .

شهرطریانه ـ طَرْیانَه درآن‌سوی رود، مقابل اِشْبیلیَه واقع‌است. سرزمینش مرتفع‌است . آن‌طرف ازشهر که درساحل رود است بارو ندارد ولی بناهائی است بسیار زیباوآراسته و سفید .چنانکه وقتی که نورخورشید بر آن‌تابد چشم‌را خیره سازد . آبی که به طَرْیانَه می آید ، از آن رودنیست.

جزیرهٔ شنتبوس ـ پائین‌تراز طَرْیانَه و اِشْبیلیَه، جزیرهٔ شَنْتبُوس واقع شده و آن از بدایع متنزهات رود اِشْبیلیَه است که باغ‌های دلگشا و نهرهای بسیار دارد .

اِشْبیلیَه را دو کورهٔ‌شمالی‌است . مشهور تراز دیگری کورهٔ اَوْقَنَه است در شمال رود . اَوْقَنَه شهری بزرگ و خوب است . از اعمال اوست جزیرهٔ‌شَلْطیش ، در دریای محیط . درآن جزیره‌شهری است کوچك ولی استوار . میان طَرْیانَه و اِشْبیلیَه پل عظیمی است از چوب . این پل بـر روی چند کشتی ترتیب یافته است .

شلب ـ از نواحی مجاور اِشْبیلیَه ،ناحیهٔشِلْب‌است . شِلب کوره و شهری است در مغرب و شمال اِشْبیلیَه بر ساحل دریای محیط . شهر شِلْب برساحل دریاست . و با قُرْطُبَه نه روزه راه فاصله دارد. شِلْب شهری است‌نیکو . و اشتهارش به سبب وجود ادبائی‌است که از آن‌برخاسته‌اند . معتمدبن عباد در آن شهر پدید آمد . و قصر الشّراحیب که در بارهٔ آن گفته اند :

وَسَلِّم‌عَلی‌قصرِالشّراحیب عن‌فتی   له اَبداً شوق الی ذلك‌القصرِ

درشِلْب است .

فصل ـ از شهرهای اَنْدَلُس است :

بیاسه ـ بَیاسَه بر ساحل نهرِاِشْبیلیَه است ، بالاتر از اِشْبیلیَه . بَیاسَه شهری‌است حاصلخیزوپر کشت وزرع. از آن‌زعفران خیزد وزعفران آن به جملهٔ آفاق ببرند .

ابده ـ نزدیك به بَیاسَه شهر اُبَدَّه است ، دواز نهر اِشْبیلیَه . چشمه‌ای دارد که به آب آن زعفران کارند . اُبَدّه شهری است اسلامی و درعهد دولت «امویان» اَنْدَلُس ساخته شده .

در اَنْدَلُس، غزال وگورخر وبزکوهی فراوان‌است ولی شیردرآنجا دیده نشده و نیزکان‌های مرمر بِه‌رنگ‌های خمری وسرخ وسفید وسیاه‌وسفید و غیر آن یافته شود .

حصن‌البیره ـ از اَنْدَلُس است . ازقواعد آن دیار. در عهد تسلط مسلمانان ویران گشت و غَرْناطَه قاعدهٔ‌آن دیار گردید .

باجه ـ ابن سعید گوید : باجَه قلعه‌ای است در اَنْدَلُس بر کوه شاره. این کوه اَنْدَلُس را به دوبخش کند : بخش جنوبی و بخش شمالی. زیرا این کوه دروسط بلاد اَنْدَلُس ازمشرق به‌مغرب کشیده شده. رودطُلَیْطِلَه

از نزدیك باجَه از کوه‌شاره بیرون آید .

شنتمریهـ ازشهرهای مشهور دیگر اَنْدَلُس، شَنْتَمریَه‌است درمشرق اَنْدَلُس واین غیراز شهری است بدین‌نام درمغرب آن دیار درجهت شِلب .

فصل: طلیطله ـ مملکت طُلَیْطِلَه در شمال مملکت قُرْطُبَه است . طُلَیْطِلَه در شمال شرقی قُرْطُبَه و میانشان هفت روزه راه است . میان طُلَیْطِلَه و هریك از قُرْطُبَه و غَرْناطَه و مُرْسِیَه و بَلَنْسِیَه نیز هفت روزه راه است. طُلَیْطِلَه شهری‌است استوار وخوش. دربارهٔ اوست گفتهٔ شاعر:

زادت طُلَیْطِلَة علی ما حدّدوا   بَلدٌ علیه نضارة و نعیم
الله زیّنَهُ فوشّح خصره   نهر المجرّة والغصون نجوم

باجهـ مملکت باجَه ، درشمال غربی اَنْدَلُس وازقدیم‌ترین شهرهای آن دیار است ، سرزمینی است با کشت و زرع و گاو و گوسفند بسیار . عسل آن در نهایت خوبی است . آبش را در دباغی چرم خاصیتی است. مملکت باجَه در مشرق اُشْبُونَه است .

قلعهٔ رباحـ از قلاع اَنْدَلُس یکی قلعهٔ رِباح است ، از مضافات طُلَیْطِلَه. چون پادشاه فرنگ طُلَیْطِلَه را گرفت قلعهٔ رِباح را به قُرْطُبَه افزود . قلعهٔ‌رِباح از قلاع استوار است .

لوشه ـ از اعمال غرناطه است شهر لوشه . دریك منزلی غَرْناطَه . لوشه درون بستان‌ها و باغ‌هاست .

معتمدبن عباد از جانب پدر والی شِلب شد . و درآنجا نیرو گرفت. شِلب را اعمالی است . از آن جمله است : شَنْتَمَرِیَه و آن غیر از شهری است بدین نام درمشرق اَنْدَلُس. از این شَنْتَمَرِیَة غربی جماعتی از فضلا برخاسته اند . منسوب بدان را شنتمری گویند .

شاطبه ـ از بلاد اَنْدَلُس است ؛ شاطِبَه . و آن شهری است عظیم

و استوار . قلعه‌ای دارد در نهایت سختی . متنزهات بسیار دارد. از آن جمله است : بَطحاء و غَدیر و عَین‌الکبیر ، در جهت بَلَنْسیه . بیشتر اَنْدُلس از تصرف مسلمانان خارج شده و به دست نصاری افتاده است .

پادشاهان اَنْدَلُس چهار تن‌هستند . یکی اذفونش است که عامه اورا الفنش گویند و کشورش در حدود طُلَیْطله است ـ و دیگر برجلونی کـه عامه او را برشلونی گویند و او پادشاه مشرق اَنْدَلُس است . سه دیگر بیوج و کشورش درجهت بَطْلَیَوس است به طرف شمال اَنْدَلُس و چهارم ، ابن‌الریق است که پادشاه مغرب اَنْدَلُس و جِلّیقیِه است .

آنچه در دست مسلمانان باقی مانده، ناحیهٔ غَرْناطه است ومضافات آن چون : جزیرة‌الخضراء و مَریّه . حکمران این ناحیه ابن‌الاحمر است . ابن‌الاحمر همواره مقهور فرنگیان است و کسی را که به یاریش برخیزد ندارد .

کوه‌برتـ کوه‌بُرت حد اَنْدَلُس است در جانب شرقی و حاجزی است میان اَنْدَلُس و ارض‌کبیر .

اَنْدَلُس را از سه سو آب فـرا گرفته و تنها راهی کـه بـه خشکی دارد ازهمین سو است . از این رو است که آن‌را جزیره خوانند . این کوه از دریای زُقاق تا دریای محیط کشیده شده و درازای آن چهل میل است.

گویند درازای اَنْدَلُس از مشرق به مغرب آن ، یعنی از اُشبُونَه ـدرمغربـ تا اُرْبُونـهـ درمشرق ـ شصت‌روزه‌راه است. وبه‌قولی یك‌ماه ونیم . و این درست‌تر است .

ابن‌سعید گوید : نقلاً از حجازی ـ کـه درازای اَنْدَلُس از کـوه بُرْت که حد فاصل میان اَنْدَلُس و ارض‌کبیر است ـ در نهایت شرقی آن دیارـ تا اشبُونَه که حد غربی آن‌است هزار واند میل است. اما پهنای آنـ

از وسط ـ از دریای زُقاق تا دریای محیط ، شانزده روزه راه است . و این نزد طُلَیْطلَه و کوه بُرت است که آن را حاجز گویند .

و همو گوید که : کوه‌بُرْت را ابوابی است از محدثات قدما . بدان سبب که میان اَنْدَلُس و ارض کبیر از خشکی راهی باز کنند .

ابن‌سعید گوید : اولین عمارت ازاقلیم ششم برساحل دریای محیط کنیسةالغراب است . این کنیسه نزد ملاحان مشهور است . و از آنجا تا بُودانِس درخلیج غبری چهل میل باشد. و در آنجا قصری است به‌همان‌نام. درزمان ما، میان صلیب‌پرستان ومسلمانان درکنیسةالغراب حربی واقع‌شد. آنجاپایان ثغور اسلام‌است در آن‌جهت. واز آنجاتامصب رودبزرگ اُشْبُونه که برطُلَیْطله می‌گذرد، چهل میل است . مسافران نقل کرده‌اند که پهنای آن رود در مصب خود به ده میل رسد .

بر کوه شاره که از مشرق به مغرب اَنْدَلُس کشیده شده قلعه‌های بسیاراست. نام این‌قلعه‌ها همه‌اعجمی‌است. واز آن‌جمله‌است: قلعهٔمائِده. وگویند مائدهٔسلیمان علیه‌السلام درآن‌قلعه محفوظ بود. چون طارق‌طُلَیْطِلَه را گشود آن مائده برگرفت .

بلدجلالقه ـ سرزمین جَلالِقه همه‌اش جلگه است . وبیشتر ریگزار. قوت غالب مردمش ارزن وذرت‌است مردمش فرومایه وناپاك‌باشند.چنانکه درسال نظافت نکنند وخودرا نشویند مگر یك یا دوبار. آنهم با آب سرد. وازجامه‌های خود از آن‌هنگام که پوشند تا پاره‌پاره‌شود شوخ‌بازنکنند. اما بس دلیر وپایدار باشند چنانکه چون در حرب آیند کشته شوندونگریزند.

شماره	نام بلد	مآخذ	چهارمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد اندلس						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	اُشبونَه	ابن‌سعید	ز	نه	مب	م	از اواخر پنجم	از اندلس	به ضم همزه و سکون شین نقطه‌دار وضم باء یك نقطه، سپس واو و نون ودر آخرش هاء برخی ازمسافران گفتند لشبونه، به‌لام.
۲	شَنتَریَن	ابن‌سعید	ح	ی	مب	له	از پنجم	از جلیقیه‌در شمال اندلس	به‌فتح شین نقطه‌دار وسکون نون و کسر تاء دو نقطهٔ فوقانی وراءبی نقطه‌وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون (ضبط آن را به‌خط ابن‌سعید چنین یافتم.)
۳	جزیرة الخضراء	قیاس	ط	۰	ل	ن	از چهارم	از اندلس	به فتح جیم و کسر زاء نقطه‌دار و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و راء بی نقطه و هاء و خضراء مؤنث اخضر.

اوصاف واخبار عامه

روبروی اُشبـُونه، درشمال دریاچه‌ای‌است شور ودرمغربش نیزهمچنان‌دریاچه‌ای شور است . اُشبـُونَه قاعدهٔ مملکتی‌است برساحل دریای محیط در مغرب و شمال اِشبیلیَه . اُشبـُونَه شهری است‌کهن در مغرب باجه . آن را بستان‌ها ومیوه‌های نیکو است واز این حیث بردیگرشهرها برتری دارد و بازهای‌آن نیکوترین بازهاست اخیراً ازتوابع بَطلیَیُوس بود. ابن‌الافطس آن را تصرف‌کرد . ازاعمال اُشبُونَه است شهر شَنتَره. در شَنتَره سیب‌های درشت ولذید یافته شود . ابن‌سعیدگوید : از اُشبـُونَه تا دریای محیط سی میل است . و آن برکنار رود یـُودانیس است .

شهر شَنتَرین بر ساحل دریای برطانیه است . این دریـا پشت رکن شمالی اَندلـُس است . از دریای محیط به جـانب شرق بیرون آمده است . من می‌گویم : دریای بِرطانیَه همان دریای بُردیل است‌که درآغازکتاب ذکرآن با ذکرسایر دریاها گذشت . شَنتَرین برکنارهٔ رودی است که در همان دریا می‌ریزد . خاکش خوب و حاصلخیز است . حکام آن از جانب اُشبُونَه می‌آیند . چه از توابع آن شهراست. شَنتَرین در مغرب باجَه است. و اگرچه از جِلّیقِیه است شرح آن را به اَندلـُس پیوستیم . ابن‌سعید گوید : شَنتَرین از قراء مشهور جِلّیقِیَه است .

جزیرةالخَضراء شهری است روبروی سَبتَه در برجنوبی اَندلـُس . جائی خوش ومصفی‌است. ازشهرهای ساحلی است. چنانکه باروی آن‌مشرف برددریاست. و لنگرگاهش نیکوترین لنگرگاه‌هااست. زمینش جای‌کشت وپرورش‌دام‌هاست. دربیرون از شهر آب‌های جاری و بستانهای سبز و خرم دارد . رودخانه‌اش به وادی‌العَسَل معروف است . مشرف بر رودخانه و دریا جائی است مصفی معروف به حاجِبیّه و از متنزهـات آن یکی نِقا است . ابن سعید گویـد : جزیرةالخَضراء زیباتریـن و نیکوترین شهرهاست و اهل خود را بهتر از هر شهر دیگری دارد . و بیش از دیگر شهرها از مواهب دریا وخشکی برخوردار است. در«المشترك» آمده است‌که: منسوب به آن را جزیری‌گویندتامیان‌آن وجزدی‌که منسوب به اقلیم‌الجزیره است فرق‌باشد .

سومین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد مغرب

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۴	بَطَلْیوس	ابن سعید	ط	۰	لح	ن	از چهارم	از مغرب اندلس	به فتح باء یك نقطهٔ تحتانی وطاء بی نقطه وسکون لام وفتح یاء دو نقطهٔ تحتانی وسکون واو ودر آخرش سین بی نقطه .
۵	مارِدَه	قانون	ی	۰	لح	۰	از اول پنجم	ازغرب اندلس وجلیقیه	به فتح میم سپس الف وراء بی نقطهٔ مکسور ودال بی نقطه و در آخرش هاء. (ضبط به خط ابن سعید است).
		ابن سعید	ط	نه	لط	۰			
۶	إشْبیلیَه	قانون	ح	ن	لد	م	از چهارم	از جنوب غربی اندلس نزدیك محیط	به کسر الف وسکون شین نقطه دار و کسر باء یك نقطهٔ تحتانی وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس لام ویاء دوم ودر آخرش هاء.
		ابن سعید	ط	ی	لز	ل			

اوصاف و اخبار عامه

بَطلیَوس قاعدهٔ مملکتی است. وممملکت آن درشمال و غرب قُرطبَه است و درجنوب غربی مملکت طُلَیطلَه . میان بَطلیَوس و قُرطُبَه شش روزه راه است. بَطلیَوس شهر بزرگی است بر کنارهٔ رودی در سرزمینی گشاده و هموار و سرسبز حکمران آن : المتوکل بن عمربن‌الافطس بناهای عظیم درآنجا ساخته است . شهری جدید و اسلامی است ابن‌القلاس در وصف آن گوید :

بطلیوس لاانساك ما اتصل البعد ... فلله غور من جنابك ام نجد

ولله دوحات تحفك بینها ... تفجر وادیها کما شقق البرد

از اعمال مشهور بَطلیَوس شهر یابُره است به یاء آخر حروف والف وباء یك نقطهٔ تحتانی و راء بی‌نقطه و هاء .

شهر مارده برجنوب نهربَطلیَوس وازاعمال همان‌شهراست. مارده شهری‌است باستانی . آبی بدانجا کشیده‌اند که صنعتش موجب حیرت شود ابن‌سعید گوید که : رازی گوید : شهر مارده یکی از قواعدی است که ملوك عجم بنا کرده‌اند تا در آن سکونت گیرندواز آثار قدرتشان آنکه آبی بدانجاکشیده‌اند و بناهائی برآن برآورده اند که صنعتگران از ساختن چنوئی عاجزشوند . قبل از اسلام، پادشاهان اندلُس آنرا تختگاه‌خود ساخته‌بودند درعهد دولت «بنی‌امیه» اکابرآن خاندان برآن‌دیار ولایت می یافتند و سپس بَطلیَوس را کرسی مملکت خود ساختند . ماردَه امروز در تصرف نصاری است . حکایت کنندکه درکنیسه‌اش سنگی بود که اطراف خودرا روشن می کرد و چون اعراب به آن کنیسه درآمدند آن سنك را برگرفتند .

اشبیلیه درمشرق وجنوب رود عظیم اشبِیلیَه است وماقبلا ازآنرود یادکردیم. از قواعد اَندَلُس به شمار است . پانزده دروازه دارد. در جنوب و غرب اَندَلُس است. و در مغرب مملکت قُرطُبَه . میان اشبیلیَه و قُرطُبَه چهار روزه راه است. درازای مملکت‌اشبِیلیَه ، ازمغرب ،از آنجاکه‌رود اشبِیلیَه به دریای محیطمی‌ریزد. تا مشرق؛ تا بالای آن رودکه پهلوی مملکت قُرطُبَه است درحدود پنج مرحله‌است. و پهنایش از جزیرةالخضراء برساحل جنوبی اَندَلُس تامملکت بَطلیَوس درشمال پنج‌روزه راه‌است. اِشبیلِیَه شهری است کهن و آن به معنی شهرگسترده است .

شماره	نام بلد	مآخذ	چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد اندلس						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۷	قُرطُبَه	قانون ابن‌سعید رسم	ح ی ط	م . ك	له لح لح	. ل ك	ازاواخرچهارم	ازجنوب‌غربی اندلس	به‌ضم قاف وسکون راء بی‌نقطه وضم‌طاء بی‌نقطه وباءیك نقطه‌ودرآخرش هاء (ازاللباب) من می گویم و مشهور همین است ولی ابن سعید از جماعتی روایت کندکه مردم قوط آن‌را به ظاء نقطه‌دار خوانند .
۸	مالِقه	قانون قیاس ابن‌سعید	ی ی	ك ل	لد لح	ح ند	ازچهارم	ازجنوب اندلس	به‌فتح میم والف وکسر لام‌وفتح‌قاف ودرآخرش هاء.
۹	مَدینةُ وَلید	ابن‌سعید	یا	یب	مج	ج	از اواخر	پنجم از اندلس	ولیدبه‌فتح واو وکسرلام وسکون یاءدو نقطهٔ تحتانی سپس دال بی‌نقطه .

اوصاف و اخبار عامه

قُرطُبَه بر کنارهٔ غربی رودی است که اشبیلیَه بر کنارهٔ آن است. قُرطُبَه در مشرق اشبیلیَه است و او در جنوب و مشرق مملکت بَطَلیَوس واقع شده و بَطَلیَوس درجنوب مملکت طُلیطله و طلیطله در فاصلهٔ هفت روزه راه درشمال شرقی قُرطُبَه. گرداگرد قُرطُبَه سی هزار ذراع است. و آن ازبزرگترین شهرهای اندلُس به‌شمار است. شهری است با باروئی استوار ازسنگ. مساجدش به‌هزار وششصد رسد. نهصد حمام دارد. شهر را چهار دروازه است. الناصر اموی درمغرب آن مدینةالزّهراء را بر دامنهٔ کوه بناکرد. از اعمال مشهور آن کورهٔ قُصَیر است. و آن قلعه‌ای است در مشرق قُرطُبه بر کنار رود. و نیز ازمشهور ترین اعمال آن حصن‌المدور است که لشکر گاهی عظیم است. ورومیان به‌آن توجه بسیار دارند. وهمچنین حصن مُراد درمغرب قرطبه است. ازاعمال قُرطبَه کورهٔ عافِق است که از توابع بزرگ آن به‌شمار است ونیز کورهٔ استِجَه.

مملکت مالقه درجنوب قرطبه است. و میان آن و قُرطُبَه در حدود پنج روزه‌راه است. مملکت مالَقه بین مملکت اشبیلیه و غَرناطه بر ساحل دریای زقاق درقسمت جنوبی اندلُس واقع شده است. ازآنجا انجیر و بادام بسیار خیزد. از اعمال مالَقه شهر ابِلّیش است. و آن شهری بزرگ است درمشرق مالَقه. در همه اعمال مالَقه شهری چنو نیست. نهری دارد. از بهترین نهرها. ازمتنزهات مَریّه یکی منی‌عَبدوس و دیگری مِنی‌غَسّان و سه دیگر برکةالصّفر است. و ازاعمال آن حصن‌شِنّش است در چهار منزلی آن و از آنجا حریر بسیار خیزد. و از اعمال مالَقه نیز حصن رِمایه است و حصن بِزلیانَه بر ساحل دریای زقاق وحصن موروراست در مغرب آن و از اعمال سهیل که عبدالرحمن بن عبدالله السهیلی اعمی صاحب کتاب «روض الانف» از آنجا بود. سهیلی در کتاب «روض‌الانف» کتاب «السیرة النبویه» ابن هشام را شرح کرده است. ابلّیش به همزه و کسرباء یك نقطه تحتانی و تشدید لام و سپس یاء آخر حروف و شین نقطه‌دار وشِنّش به دوشین نقطه‌دار و نون میان آن دو و بِزلیانه به باء یك نقطه و زاء نقطه‌دار ساکن و مُورور به فتح میم و سکون واو وراء بی نقطه، میانشان واو.

مدینةُولید، از نیکوترین شهرهاست. الفنش پادشاه فرنگ، بیشتر اوقات خود را درآن می‌گذراند. بیش از سه نهر دارد و آن درجنوب کوه شاره است که اندلُس را به دونیمه می‌سازد. مدینةُولید در مغرب طُلَیطله است.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول - درجه	طول - دقیقه	عرض - درجه	عرض - دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد اندلس						
۱۰	جیّان	ابن‌سعید	یا	م	لح	نز	از اوائل پنجم	از اندلس	به فتح جیم و تشدید یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف و در آخرش نون. مملکت جیان میان غرناطه و طلیطله و مرسیه است.
۱۱	غَرْناطَه	ابن‌سعید	یا	م	لز	ل	از چهارم	از اندلس	به فتح غین نقطه دار و سکون راء بی‌نقطه و نون و الف و طاء بی نقطه و در آخرش هاء.

اوصاف و اخبار عامه

جیّان شهری‌است بس منیع واستوار در مشرق قـرطبـه و با آن پنج روزه راه فاصله دارد . بلاد جیّان را چشمه های بسیار است و نیز محصولات فراوان دارد چه خاکش خوب و حاصلخیز است . از آنجـا حریر بسیار خیزد. جیان از بـزرگترین شهرهای اندلُس است. از دیگر شهرهای آن دیار پرنعمت تر و استوارتراست؛ چنانکه مسیحیان بدان دست نیافتند مگر پس از محاصره‌ای طولانی که در نتیجهٔ آن ابن‌الاحمر حکمران غَرناطه شهر راتسلیم کرد . ازاعمال جیان است : شهرقیجاطه . قیجاطه شهری‌خوش و پرنعمت‌است .مسیحیان آنرا به‌زورشمشیر گرفتند.دیگرازاعمال‌جیّان‌شهر بیاسه است و ازآن زعفران بسیار خیزد و نیز حصن شقیُوره‌و جبل‌سُمنتان است در سُمنتان قراء و قلعه‌های‌بسیارباشد.دیگر از اعمال‌جیّان شهر اُبـّده است،مجاور بیاسه ، و نیز شهر بسطه است و قلعهٔ بُرشانه

غَـرناطه ، در نهایت استواری است. مملکت آن در جنوب و مشرق مملکت قُرطـبـه است. میان غَـرناطـه و قُرطـبـه در حدود پنج روزه راه است. شهری است در نهایت طراوت و خرمی. همانند دِمشق . ولی از آن جهت که شهر غَـرناطـه بر غُوطـهٔ آن مشرف است بر دِمشق برتری دارد. از جانب شمال باز است. رودهایش از جبل‌الثلج که در جنوب آن واقع شده فرو می ریزد . رودهایش از میان شهر می‌گذرند و آسیاب‌ها را به گردش می‌دارند. آن را قلعه‌ای است بس رفیع و تسخیرناپذیر. درختان میوه‌دار و جویبارهایش تا مسیر دو روزه راه در پیش چشم است و چیزی نیست که آنها را از دیده بپوشاند. رود بزرگش را شَـنّیل خوانند. از اعمال غَـرناطـه حصن شلوبینی است. این حصن از حصن‌هـای بحری است . و در دریای زُقاق بنا شده. از اینجاست؛ ابوعلی عمربن محمدالشلوبینی امام نحویان مغرب. من می‌گویم: آنها که می‌گویند شلوبینی به لغت مردم آنـدلُـس به معنی سرخ مو است در غلط افتاده‌اند. از اعمال غَـرناطـه بلدهٔ باغـه است که آب فراوان دارد. و آبش را خاصیتی است که بسته شود چون سنگ. از آنجا زعفران و انگور فـراوان خیزد . از اعمال غرنـاطه قلعهٔ سعـدیـه است کـه حجاری کتاب «المشهب» را به نام حکمران آن ، عبدالملک تألیف کـرد. قلعهٔ سعـدیـه رباط جهاد است.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
چهارمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد اندلس									
۱۲	مَرِیَّه	قیاس	ید	م	له	مب	از چهارم	از اندلس میان مالقه و مرسیه	به فتح میم و کسر راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش هاء،
۱۳	طُلَیْطِلَه	قانون ابن سعید	ی یه	م ل	له مج	ل یج	از آخر پنجم	از اندلس	به ضم طاء بی نقطه و فتح لام و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و کسر طاء دوم سپس لام و هاء،
۱۴	وادی‌الحجاره یا مدینهٔ فرج	قانون ابن سعید	یه یو	۰ نه	لو مج	م ک	از آخر پنجم	از اندلس ثغر جلیقیه	فرج به فتح فاء و راء بی نقطه سپس جیم.

اوصاف واخبارعامه

مریه شهری است صاحب بارو بر ساحل دریای زقاق و آن دروازه مشرق و کلید رزق‌مردم آن نواحی است. بری سیمگون و ساحلی زرین و دریائی زبرجدین دارد. باروهایش بلند و قلعه‌اش استوار است و هوایش معتدل. در آنجا حریری بافند که بر حریر دیگر جای‌ها برتری دارد. از اعمال آن قلعهٔ بَجّانه است، در شش میلی آن و حصن بَرشانه و حصن شِنَیش و شهر بَرجه و شهر أندرش. بَجّانه به باء یك نقطه و جیم و الف و نون و هاء، شهری است جدید و اسلامی. پیش از این مقر والی بود، سپس کم کم ناتوان شد و مَرِیّه نیرومند گشت تا آنجا که بَجّانه تابع آن گردید.

طُلیطله قاعدهٔ اَندلُس است و آن در مشرق مدینهٔ وَلید است. طُلَیطِلَه بر کوه بلندی است و از تسخیرناپذیرترین و استوارترین بلاد است. رودی دارد که بر بیشتر آن می‌گذرد. شهری است کهن به معنی (تو خوشحال هستی) از آنجا تا نهایت اَندلُس از جانب مشرق قریب پانزده روزه راه است. و همچنین تا دریای محیط از جانب شیلب که پایان اَندلُس است از جانب مغرب. درختان از جانب طُلَیطِلَه را در میان گرفته‌اند. جلنار آنجا به قدر انار دیگر جای‌ها گردد و در آنجا درخت هرگونه میوه است. رود طُلیطله از قلعه‌ای در آنجا به نام قلعهٔ باجَه سرازیر می‌شود و رود را بدان، نامند و گویند: رود باجَه.

ابن حوقل گوید: شهر وادی‌الحجاره نزدیك به شهر سالم است. ابن سعید گوید: شهر فرج در مشرق طُلیطله واقع شده. رودش را وادی‌الحجاره گویند. و شهر سالم در مشرق آن قرار دارد.

ضبط نام‌ها	چهارمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد اندلس — اقلیم عرفی	اقلیم حقیقی	عرض دقیقه	عرض درجه	طول دقیقه	طول درجه	مآخذ	نام بلد	شماره
به ضم میم و سکون راء بی نقطه و کسر سین بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش هاء. مرسیه از مملکت تدمیر است.	ازمشرق اندلس	از اوایل پنجم	ك ی	لد لط	ن ٠	یب یج	قانون ابن سعید	مُرْسِیَه	۱۵
مدینه معلوم است و سالم به سین بی نقطه و الف و لام و میم.	ازمشرق اندلس	از اواخر پنجم	٠	مج	٠	یح	ابن سعید	مدینةسالم	۱۶
به فتح دال بی‌نقطه والف و کسر نون سپس یاء دو نقطه تحتانی و هاء	ازمشرق اندلس از اعمال بلنسیه	از اوایل پنجم	و	لط	ی	یط	ابن سعید	دانِیَه	۱۷
به فتح باء یك نقطه و لام و سکون نون و کسرسین بی نقطه وفتح‌یاء دونقطهٔ تحتانی و درآخرش هاء .	ازمشرق اندلس میان دو مرسیه	از اواخر چهارم	و	لح	٠	ك	ابن سعید	بَلَنْسِیَه	۱۸

اوصاف واخبار عامه

مُرسیّه شهری جدید و اسلامی است. در زمان امویان آندلُس. بنا شده. در مشرق آندلُس است و از حیث کثرت متنزهات و بستانها به اِشبیلیه ماند. در مغرب آندلُس. مُرسیّه بر ضلع شرقی سرچشمهٔ رود اِشبیلیه است. از قواعد مشرق آندلُس به شمار است. از متنزهات اوست: رَشاقه و زنقات و کوه ایل. در دامنه‌های کوه ایل بستانها و مزارع و چشمه سارهاست. از اعمال مُرسیّه است، موله درمغرب‌آن و نیز اریُوله . ونیز حرلّه. حیرلّه جائی است خوش منظر برکنارهٔ رود مُرسیّه. حرلّه به کسر حاء بی نقطه و راء بی نقطه و تشدید لام مفتوح سپس هاء

شهر سالِم قاعده و ثغر اوسط از آندلُس است. شهری است بزرگ. قبر منصوربن ابی عامر آنجاست. ابن سعید گوید: شهر سالِم در جانبی است مشهور به ثغر از طرف مشرق آندلُس و آن شهری بزرگ است.

شهر دانِیّه در مغرب بَلَنسیّه است. شهری است بزرگ بر ساحل دریا، پرخیرات. از اعمال آن به شمار است: حصن یُکَتران و حصن بَیران. یُکَتران به ضم یاء آخر حروف و فتح کاف و سکون تاء دو نقطهٔ فوقانی و راء بی نقطه سپس الف و نون. بَیران به فتح‌باء یك نقطهٔ‌تحتانی‌و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و راء بی نقطه سپس الف و نون.

بلنسیّه بر ساحل دریاچه‌ای است که رودی‌که ازشمال‌شهر می‌گذرد در آن می‌ریزد. در مشرق آندلُس واقع است. گرداگرد شهر را رودها و باغهافراگرفته. در آنجا جز نغمات دل‌انگیز مرغان نتوان شنید و جز جویبارهای خروشان نتوان دید. دریاچه‌ای زیبا دارد. نزدیك به دریای زُقاق است. چون از شهر بیرون آیی همه‌جا تفرجگاه‌هاست. در مشرق مُرسیه است و مغرب طرطوشه. از مشهور ترین متنزهات آن رُصافه است ومُنیهٔ ابن عامر و ازاعمال آن شهر شاطِبه است. شاطِبه شهری است استوار. ابن سعید گوید: بَلَنسیّه از دیگر شهرهای آندلُس روشن‌تر است. آسمانش همواره صاف است. چنانکه هرگز چیزی که آن را تیره کند در آن دیده نشود.

شماره	نام بلد	مآخذ	چهارمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد اندلس						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۹	قُطَیْلَه	ابن سعید	ك	ل	مج	نه	از اوایل ششم	ازمشرق اندلس	به ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی، و فتح لام و در آخرش هاء.
۲۰	سَرَقُسْطَه	ابن سعید	کا	ل	مب	ل	از اواخر پنجم	از مشرق اندلس	به فتح سین بی نقطه وراء بی نقطه و ضم قاف و سکون سین دوم وفتح طاء بی نقطه و درآخرش هاء.
۲۱	یَنْبَلُونَه	ابن سعید	کز	یه	مد	.	از اوایل ششم	از اندلس	به فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی وسکون نون و ضم باء یك نقطه و لام و سپس واو ساکن و نون مفتوح و هاء.
۲۲	طُرطُوشَه	قانون	یج	ل	له	.	از پنجم	ازمشرق اندلس	به ضم دو طاء بی نقطه میانشان راء بی نقطهٔ ساکن سپس واو ساکن و شین نقطه‌دار و در آخرش هاء.
		ابن سعید	کز	ل	م	.			

اوصاف واخبار عامه

شهر تُطیلـه در جنوب کوه شاره است و آن از ثغرهای نزدیك شهرسالِم و سَـرقُسطـه است. زمینش برای کشاورزی مرغوب است. شهری است جدید. در عهد «بنی مروان» ساخته شده. ابن سعید گوید : شهر تُطیلـه از شهرهای بزرگ ثغر شرقی آنـدلُس است.

سرقُسـطه قـاعـدهٔ ثغر اعلی است. در سرزمینی است خوش. شهری است نیکو و بزرگ. بستان های زمردگونش آن را در میان گرفته‌اند. چهار نهر دارد کـه از اطراف بر آن محیط هستند و بدان سبب باغهایش به انواع گل‌ها و ریاحین مرصع است. شهری است کهن. از متنزهات آن، جلقین و قصرالسّرور و مجلس‌الذّهب است. ابن هود در ابیاتی که در توصیف آن دیار سروده چنین گوید:

قصرالسّرور و مجلس‌الذهب بکمـا بلغتُ نهـایـةالطّرب

ابن سعید گوید : در مشرق آنـدلُس آن جانب کـه به ثغر معروف است شهرهای بسیار وکرسی‌های مشهور است .

ینبلونه شهری است در مغرب آنـدلُس، پشت کوه شاره و آن قاعدهٔ نبری یکی از ملوك فرنگ است.

شهر طـرطـوشه در مشرق بلنسیه است . طـرطـوشه در مشرق رود بزرگی است که از سرقـسطه می‌گذرد و در دریای زُقاق می ریزد . این مصب ده میل با طـرطـوشـه فاصله دارد. جزیرهٔ مایُرقه در دریای زُقاق واقع شده . ابن سعید گوید : از کرسی‌های پادشاه‌مشرق آنـدلُس شهر طرطـوشه است .

ردیف	نام بلد	مآخذ	چهارمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد اندلس						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۳	لارِدَه	قانون	ك	۰	لز	ل	از اواخر پنجم	از مشرق اندلس	به لام والف وراء بی‌نقطهٔ مکسور و دال بی‌نقطهٔ مفتوح و در آخرش هاء (ابن سعید)
		ابن‌سعید	کب	م	مب	ل			
۲۴	طَرَّكُونَه	ابن‌سعید	کج	ك	مج	کب	از نهایت پنجم	از اندلس	به‌فتح طاء بی‌نقطه وراء مشدد بی‌نقطه وضم کاف وسکون واو سپس نون مفتوح وهاء.
۲۵	هیکل الزُّهَرَه	ابن سعید	کد	۰	مج	۰	از اواخر پنجم	از حد شمالی اندلس	معروف
		رسم	ید	ل	مب	ی			
۲۶	بَرشَنُونَه و به‌قولی برشلونه ۱	ابن‌سعید	کد	ل	مب	یح	از اواخر پنجم	بیرون از اندلس از بلاد فرنگ	به فتح باء یك نقطه و سکون راء بی‌نقطه وفتح شین نقطه‌دار و ضم نون وسکون واو سپس نون مفتوح و هاء.

اوصاف و اخبار عامه

لارده در مشرق رودی است که به‌رود سرقسطه می ریزد . در مشرق لارده است کوه برت . این کوه میان اندلس و ارض کبیر فاصله است. لارده شهری است کهن و از قواعد مشرق اندلس . آبی دارد که از قنات‌ها می‌آید و در ساختن آن چنان صنعتی به‌کار رفته که همهٔ جهانیان ازآن عاجزاند. ابن سعید گوید : شهر لارده از شهرهای بزرگ ناحیهٔ مشهور به ثغردرمشرق اندلس است .

طرکونه، از آخرین‌شهرهای ساحلی اندلس است و درجنوب غربی آن.

هیکل‌الزهره ، حد اندلس است از جانب مشرق و شمال . این هیکل را مردم این دیار قبل از نصرانیت پرستش می کردند . و آن بردامنهٔ کوه برت استو برساحل دریای زقاق .

برشلونه نزدیك اندلس ونزدیك طرطوشه است. ماآن را به اندلس پیوستیم به سبب نزدیك بودنش به‌آن اگرچه خارج از آن است . برشلونه قاعدهٔ ملکی است از ملوك فرنگ که آن را برشلونی گویند . برشلونی از طایفه‌ای است از فرنگ به نام «کیطلان» . برشلونه از جملهٔ شهرهائی است‌که به دست مسلمانان گشوده شد و بار دیگر کفار آن را باز پس گرفتند .

شماره	نام بلد	مأخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
			چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد اندلس						
۲۷	اُرْجُونَه	ابن سعید	کز	ج	مج	ك	از اواخر پنجم	به قولی از اندلس و به قولی بیرون از آن	به ضم همزه وسکون راء بی نقطه وضم باءیك نقطه و سکون واو سپس نون مفتوح و هاء.
۲۸	شَنْت یاقُو	ابن سعید	ط	۰	مط	ج	از هفتم	از اندلس و در العزیزی از جلیقیه است	مشهور، به‌شین نقطه‌دار و نون و تاء دو نقطهٔ فوقانی سپس یاءدو نقطهٔ تحتانی و الف و قاف و واو در آخرش.
۲۹	جِلِّیقیه و قاعدهٔ آن سَمُّوره	ابن سعید اطوال	لی کح	۰ ۰	مو مد	۰ ۰	از ششم	قاعدهٔ جلالقه	به‌کسر جیم و لام مشدد و بعد از آن یاء وقاف (اللباب) من می گویم: سپس یاء دوم و هاء.

اوصاف واخبار عامّه

درجنوب اُربُونَه دریاچه‌ای است متصل به دریای زُقاق . پایان فتوحات موسی بن نصیر در آندلس ، اُربُونَه بود . و این شهر به عنوان دور ترین ثغور مسلمانان در آندلُس باقی ماند. و ازآنجا که به جانب مشرق رویم بلاد فرنگ است و بلاد لانبردیه و غیر آن . اُربُونَه درپایان قسمت شرقی است ، همچنانکه اُشبُونَه درپایان قسمت غربی است .

ابن سعید گوید : [و در شمال و مغرب شهر لیون شهر شَنت یاقُو است. گور یاقو از حواریان مسیح آنجاست . این شهر را درنزد نصاری ارج و شأن بسیار است] شَنت یاقُو برساحل دریاست . رودهائی که در اطراف آن جاری است از کوهی که برجانب شرقی آن است جاری‌می‌شود. صاحب «العزیزی» گوید: شَنتَیاقُو شهری‌است بزرگ از شهرهای «جلالقه» و میان آن و دریای محیط یك روزه راه است .

صاحب « اللباب » گوید : جِلیقِیّه شهری است از بلاد روم تحت فرمان آندلُس یکی ازجغرافیا نویسان گوید : سَمّورَه قاعدهٔ «جلالقه» است وآنشهری است بزرگ و ارجمند در نزد ایشان . ابن سعید گوید :سَمّورَه قاعدهٔ جِلِیقِیّه است . سَمّورَه بزرگترین «فنش» است و آن در جزیره‌ای است میان دو شعبه از رود سَمّورَه . نام این شهر در ذکر جنگ‌های الناصر مروانی و منصور بن ابی‌عامر آمده است . مسلمانان نخست‌آن را تصرف کردند و سپس مردم جِلِیقِیّه آن را به آشوب بازپس‌گرفتند. مصب رود آن،دردریای محیط درطول‌ه ل از جزایر خالدات و عرض مواست . صاحب «العزیزی» گوید : سَمّورَه شهر بزرگی است از «جلالقه » و مقر پادشاهشان باشد .

شماره	نام بلد	مآخذ	چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد اندلس						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۰	سلمنکه	ابن سعید	ز	ك	مه	۰	از ششم	از بلاد قلمریه	به سین بی نقطه ولام و میم و نون سپس کاف و هاء در آخرش .
۳۱	قُوریه	ابن سعید	ح	ل	مد	۰	از ششم	قاعدهٔ آن بلاد است	به قاف مضموم و واو و راء بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و هاء در آخرش.
		اطوال	كد	۰	لط	۰			
۳۲	لِیُون	ابن سعید	ی	ل	مو	نه	از هفتم	از بلاد جلالقه	به لام و یاء دو نقطهٔ تحتانی و واو و نون در آخرش.

اوصاف و اخبار عامه

ابن سعید گوید : شهر سلمنکه در شمال رود قُلُمریّه است و میان آن و شهر قُلُمریّه، قاعدهٔ غَلیسیّه دو مرحله است و قُلُمریّه در مشرق آن واقع است .

ابن سعید گوید : شهر قُوریّه درجنوب کوه شاره است . درعهد ملوك الطوایف ثغر مسلمانان بود . در جنوب آن و جنوب رود طُلَیطله شهر شَنتَرین واقع شده و در سمت شنترین در مشرق ، بر کنارهٔ جنوبی رود حصن قنطرةالسیف قرار دارد و میان آن دو هشتاد میل است . در مشرق آن بر کنارهٔ شمالی‌رود، مدینهٔ وَلید ــ که ذکر آن‌گذشت ــ واقع است .

ابن سعید گوید : در شمال سَمّوَره باانحرافی به مشرق ، شهر لیون است. منصوربن ابی عامر باروی عظیم‌آنرا ویران ساخت. و آن بر کنارهٔ نهری است که به نهر سَمّوَره می‌ریزد. صاحب « العزیزی» گوید: لِیون عظیم‌ترین شهر «جلالقه» است . وگوید : «جلالقه» مردمانی زیبا روی و ورزیده تن هستند . از لِیون تاساحل دریای ظلمات یعنی دریای محیط چهار منزل است ، به طرف مغرب . و نیز صاحب « العزیزی » گوید : بلاد جلالقه از جانب شمال به بلاد اَندَلُس پیوندد و ایشان نصرانی باشند و مملکتی دارند جدا از فرنگیان روم .

شماره	نام بلد	مآخذ	چهارمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد اندلس — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۳۳	برغش	ابن‌سعید	یط	مه	مد	۰	از ششم	از جلیقیه	به باء یك نقطه و راء بی‌نقطه و غین نقطه‌دار، سپس شین نقطه دار در آخرش .
۳۴	قستلیون	ابن‌سعید	که	کز	مج	۰	از ششم	حصن قرصابه	به قاف وسین و تاء دو نقطهٔ فوقانی ولام و یاء دو نقطهٔ تحتانـی سپس واو ونون در آخرش.

اوصاف و اخبار حاتمه

ابن سعید گوید : در مغرب یَنبَلونَه درسمت عرض ، شهر بُرغُش قاعدهٔ قَستالِیَه واقع شده . بُرغُش دارالصناعهٔ سلاحی است که در بلاد الفنش بکار رود. این شهر درشمال جبل‌الکبیر است .

ابن سعید گوید : در مشرق بَرشَلُونه ، قَستَلیُون واقع است . قَستَلّیُون کمینگاه دزدان دریائی است . از آنجا کشتی‌های بزرگ به راه افتد .

ذکر جزایر دریای روم و محیط غربی

مصنف چون از ذکر اندلس فراغت یافت به ذکر جزایر پرداخت.
آنچه در اینجا بیان می کنیم جزایر دریای محیط غربی و بخصوص جزایر دریای روم است. اما جزایر دریای فارس و دریای هند را درجای دیگر، در آینده ذکر خواهیم کرد. ان شاءالله تعالی.

جزایر دریای محیط عبارتند از:

جزایر خالداتـ این جزایر که اکنون در آب فرو شده و درفاصلهٔ ده درجه از ساحل واقع شده. بطلمیوس طول بلاد را از آنجا حساب کرده.

جزایر سعادتـ ابن سعید گوید: جزایر سَعادَت میان جزایر خالِدات است و ساحل. این جزایر در اقلیمهای اول و دوم و سوم پراکنده است. مجموعاً بیست و چهار جزیره است. اخباری که از آنها به ما رسیده بیشتر شبیه خرافات است.

جزیرهٔ برطانیهـ از جزایر دریاهای متفرع از بحر محیط یکی جزیرهٔ بِرِطانیَه است در دریای بُرْدیل. دریای بُرْدیل از دریای شمال اَنْدَلُس بیرون آید. دراین جزیره جز آب باران آبی نیست. باهمان آب باران کشت کنند. جزایر بِرِطانِیَه شامل یازده جزیره است.

جزیرهٔ انکلتره ــ از جزایر مشهور یکی جزیرهٔ اَنْکِلْطِرِه و به‌قولی اَنْکِلْتِرِه است.

ابن سعید گوید: حکمران این جزیره را، انکتار نامند. در تاریخ صلاح‌الدین درمورد جنگ‌های عکا آمده است که: تختگاه او دراین جزیره شهر لُنْدِرِس است. و نیزگوید: وضع جزیره از جنوب است به شمال، با اندك انحرافی. و درازای آن چهارصد میل است وپهنایش ــ دروسط ــ در حدود دویست میل. در این جزیره کان‌های زر و سیم و مس و قلعی یافته شود ولی به سبب شدت سرما تاك در آن نروید. مردمش آنچه را که از این معادن حاصل شود به بلاد افرنسه برند و با شراب عوض کنند و حکمران افرنسه‌بدین سبب زر و سیم بسیار به دست آورده و از پشم گوسپندانشان که چون حریر نرم است، اشکرلاط های نیکو سازند و آنها را در روی پوش‌هائی از چرم کشند تا از باران و آفتاب و غبار در امان باشند.

انکتار با وجود وسعت مملکت و کثرت مال، فرمانبردار فرانسیس است وچون مجمعی ترتیب یابد بایدبه خدمتش برخیزد. بدین طریق که به عادت موروث ظرف گلین طعام را نزد او بگذارد.

جزیرهٔ ارلنده ــ در شمال جزیرهٔ اَنْکِلْتِرِه ومقابل قسمتی ازشمال بیرِطانیَه، جزیرهٔ اِرْلَنْدَه واقع شده. درازای آن دوازده روزه راه است و پهنای آن در وسط چهار روزه راه. به کثرت فتنه ها مشهور است. مردمش ازمجوس‌بودند، سپس به‌متابعت همسایگان خویش کیش نصرانیت گزیدند. از آن مس و قلعی به فراوانی حاصل شود.

جزیرهٔ سناقر ــ نزدیك‌به این جزایر، جزیرهٔ سناقر است. ابن‌سعید

گوید: درازای جزیرهٔ سناقر هفت روزه راه است - از شرق به غرب - و پهنای آن چهار روزه راه. از آن جزیره و جزایرشمالی آن بازهای سپید آرند. و همین بازهاست که نزد سلطان مصر برند. واو به بهای هریك هزار دیناردهد و اگر مرده باشد پانصد دینار. و در آن جزایر خرس سفید باشد. این نوع خرس به دریا رود وشنا کند و به شکار ماهی پردازد. آنگاه آنچه را از آن ماهیان افزون آید و یا از آن غافل شوند آن بازها بربایند وبدان زندگی کنند چه در آن نواحی به‌علت شدت یخبندان پرنده‌ای یافته نشود. پوست این خرسها بسیار نرم است.

جزیرهٔ تولی - ازجزایر دریای محیط شمالی، جزیرهٔ تُولی است این جزیره نهایت معموره است از جانب شمال.

جزیرهٔ طریف - از جزایر دریای زقاق، جزیرهٔ طَرِیف است. و طَرِیف بلدهٔ کوچکی است از اَنْدَلُس و برابر آن در دریا جزیرهٔ کوچکی است به همین نام.

جزیرهٔ قوصره - و از جزایر دریای روم، جزیرهٔ قَوصَره است. قَوصَرَه مقابل اَفْرِیقِیه است، نزدیك تُونُس و میان آن و صَقَلِیه یك مجری است. قَوصَرَه دراواخر اقلیم چهارم است. در آن درخت مصطکی باشد. و از آن انجیر وپنبه بسیار خیزد. قَوْصَرَه به فتح قاف و سکون واو و فتح صاد بی‌نقطه سپس راء بی‌نقطه و هاء درآخرش.

جزیرهٔ مرمرا - و از جزایر دریای روم، جزیرهٔ مَرْمَرا است، در وسط دهانهٔ خلیج قُسْطَنْطِینِی. در آن معدن مرمر باشد. در دویست میلی قُسْطَنْطِینِیَّه است.

جزیرهٔ مصطکی - و از جزایر دریای روم یکی جزیرهٔ مَصْطَکی

است . در آن‌خانه‌ها و دیه ها باشد. نزدیك دهانهٔ خلیج قُسْطَنْطِینِی است .
ابن‌سعید گوید : جزیرهٔ مَصْطکی دردریای روم است . در فاصلهٔ صد و پنجاه میلی دهانهٔ خلیج قُسْطَنْطِینِی . این جزیره درتصرف حکمران قُسْطَنْطِینِیَه است . از آنجا مصطکی به جای‌های دیگر برند. مصطکی ازدرختی است چون درختان کوچك پسته . و بدین طریق آن را به دست آرند که در بهار در آن شکاف‌ها پدید آرند و مصطکی از آن شکاف‌ها جاری شود و بر درخت خشك گردد و این نوع نیکوتر آن باشد و اما آنچه برزمین ریزد نوع پست آن بود . جزیرهٔ مَصْطکی در جنوب قُسْطَنْطِینِیَه و مغرب بلاد اَرْمَن و درمشرق بلاد فرنگ‌است. ابن سعید گوید : درازای آن ازشمال به جنوب درحدود شصت میل است . جزیرهٔ مَصْطکی در مشرق جزیرهٔ نَقْرَبَنْت است و میانشان درحدود سی میل فاصله است .

جزیرهٔ قرسقه ــ این جزیره برابر جِنوَه است . امتداد آن ازشمال به جنوب یك مجری است و نصف مجری . میان این جزیره متسع است ولی سرش که درسمت جِنوه است‌باریك است. میان آن و جزیرهٔ سَرْدانِیَه تنگه‌ای است به پهنای ده میل .

قصریانه ــ در «المشترك» آمده است که قَصْرِیانَّه به فتح قاف و سکون صاد بی‌نقطه سپس راء بی‌نقطه و فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف و نون مشدد و سپس هاء . و نیزصاحب «المشترك» گوید : «یانه» لفظی است رومی و قَصْرِیانَّه شهر بزرگی است در صَقَلِیَه بردامن کوه .

مازر ــ ونیز در «المشترك» آمده است که مازَر به فتح زاء نقطه‌دار، بعد از آن راء بی‌نقطه شهری است در جزیرهٔ صَقَلِیَه و مازری شارح «موطأمالك» بدان منسوب است .

ردیف	نام بلد	مأخذ	پنجمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جزایر دریای روم						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	جزیرهٔ قادس	ابن‌سعید	ج	۰	لط	۰	از اول پنجم	بردهانهٔ دریای زقاق	به فتح قاف سپس الف و دال بی‌نقطهٔ مکسور و در آخرش سین.
۲	جزیرهٔ یابِسه و شهر آن	ابن‌سعید	ك	مب	لح	د	از اواخر چهارم	در دریای روم	به‌فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی والف و باء یك نقطهٔ مکسور و سین بی‌نقطهٔ مفتوح سپس هاء.
۳	جزیرهٔ مایُرقَه و شهر آن	ابن‌سعید	کد	ز	لح	ل	از اوایل پنجم	دردریای روم روبروی اندلس	به‌میم والف و یاء دو نقطهٔ تحتانی و سکون راء بی نقطه وقاف مفتوح وهاء.

اوصاف و اخبار عامه

از ابن سعید : قادس جزیرهٔ کوچکی است. درازای آن درحدود دوازده میل است . مقابل قصرالمجاز و رو به روی مصب رود اشبیلیه در دریای محیط واقع است . میان آن جزیره و خشکی ، درون دریا آثار بناهائی است ، و پلی که آب شیرین از روی آن به جزیره می‌رسد .درجزیرهٔ قادس تاکستان‌ها و بستان‌های بسیار است. ابن سعید گوید: طول آن همان طول طنجه است وآن بردهانهٔ دریای زقاق است از بحر محیط .

ابن سعید گوید : جزیرهٔ یابسه درمغرب جزیرهٔ مایُرقه و منَرقه است. در آنجا شهری است به همان طول و عرضی که بیان شد . امتداد این جزیره ازمغرب به مشرق و در حدود سی ویك‌میل‌است . و وسعت آن از جانب غربی‌در حدودبیست میل و میان آن و بلنسیهٔ اندلس یك مجری است . ادریسی‌گوید : از دانیه تاجزیرهٔ یابسه نود میل‌است‌به طرف مشرق.وازجزیرهٔ یابسه تا جزیرهٔ میورقه ـ که خود شهری است ـ صد میل است ، نیز به‌جانب مشرق .

ابن سعید گوید : جزیرهٔ مایُرقه آخرین جزیره‌ای است که در تصرف مسلمانان مانده است . درآنجا شهری است در همان طول و همان عرض‌که بیان شد . و مسافت آن از شمال به جنوب چهل میل است. مایُرقه درمغرب منُرقه است. دریاچه‌ای داردکه پیرامون آن نه میل است. و نیزدارای قلعه‌هائی است. شهردرجهت جنوبی است . جویباری پیوسته بدان داخل شود . قلعه‌ای مخصوص پادشاه است . ابن‌اللبانه در وصف آن‌گوید ،

بلد اعارته الحمامةطوقها	وکساه حلة ریشهالطاوس
و کانما تلك المیاه مدامة	وکان قیعان الدیار کؤوس

پنجمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جزایر دریای روم

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۴	جزیرهٔ منرقه و شهر آن	ابن سعید	کد	یب	لط	۰	از اوایل پنجم	در دریای روم مقابل مشرق اندلس	به فتح میم و ضم نون مشدد و راء بی نقطهٔ ساکن و قاف مفتوح و هاء.
۵	جزیرهٔ سردانیه و شهر آن	اطوال	لا	۰	لح	۰	از چهارم	در دریای روم	سردانیه را فرنگان، صردانی گویند . به ضم سین بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح دال بی نقطه سپس الف و نون مکسور و یاء دو نقطهٔ تحتانی مفتوح سپس هاء .
		ابن سعید	لا	یب	لح	د			
		رسم	مب	ح	لو	۰			
۶	جزیرهٔ جربه	قیاس	لج	۰	لب	۰	از سوم	در دریای روم مقابل افریقیه	به کسر جیم وسکون راء بی نقطه سپس باء یك نقطه و در آخرش هاء (از شیخ شعیب).

اوصاف و اخبار عامه

و نیزگوید: مَنُرقَه جزیره‌ای است دردریای زُقاق. جزیره‌ای است پرنعمت. و درآن شهری است به همان طول وعرض که بیان شد. ومسافت آن ازشمال به جنوب پنجاه میل است و به قولی هفتاد میل. جزیرهٔ مَنُرقَه در مشرق جزیرهٔ مایُرقَه است. ومیانشان پنجاه میل است. جزیره‌ای است مستطیل وکم پهنا ودروسطش قلعه‌ای است استوار و بلند.

ونیزگوید: جزیرهٔ سردانیَه درمشرق جزایر مذکور است. ودر آنجا شهری‌است به همان طول وعرض. ازمغرب این جزیره مرجان خیزد. درازای آن ازشمال به جنوب دومجری ونصف مجری است. در برابر آن از بَرالعَدوه،مرسی‌الخَرَز واقع‌شده و آن درمشرق قُسطَنطینیه است. ابن سعید گوید: جزیرهٔ سُردانیه رو به روی بلاد بیزه است در سُردانیَه قلعه‌هائی است بسیار ونیزمعدن سیم و مغاص‌مرجان‌باشد.

ابن سعید گوید: درازای جزیرهٔ جیربَه یك مرحله است. و آن در مشرق قابیس است. و میان آن و خشکی تنگهٔ باریکی است‌که ازآن بازورق می‌گذرند و به جزیره درمی‌آیند. این معبر دریك منزلی مشرق قابیس است. از جزیرهٔ جیربَه روغن زیتون بسیار و مویز وسیب و پوشیدنی‌های نیکوخیزد وبه‌جای‌های دیگربرند. صَقَلیَه درشمال جیربَه است. وچون دریا از جزیرهٔ جیربَه بگذرد به برجنوبی رسد ودراین مسیرشامل طرابلس غرب‌گردد. ادریسی گوید: درازای جزیرهٔجیربَه از مغرب به مشرق شصت میل است وپهنای رأس شرقی آن پانزده میل. مکانی است مسکن قبایل «بربر» و اهل آن بیشتر اسمر باشند.

عدد	نام بلد	مأخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
			پنجمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جزایر دریای روم						
۷	بَلَرم قاعدهٔ جزیرهٔ صقلیه	اطوال	له	۰	لو	ی	از چهارم	در دریای روم مقابل افریقیه	به فتح صاد بی‌نقطه و قاف سپس لام و یاء دو نقطهٔ تحتانی و هاء.
		ابن سعید	له	۰	لو	ل			
۸	مسینه شهری از صقلیه	ابن سعید	له	م	لح	یه	از چهارم	از صقلیه	به فتح میم و کسر سین بی‌نقطهٔ مشدد و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی‌وفتح نون سپس هاء.
۹	جزیرهٔ شامس	اطوال	مب	م	لح	ی	از آخر چهارم	در دریای روم	بـه فتح شین نقطه دار سپس الف ومیم مکسور آنگاه سین بی‌نقطه.

اوصاف و اخبار عامه

جزیرهٔ صَقَلیـَه میان دنبالهٔ غربی آن و تونُس یك مجری وشش میل است وگرداگرد آن پانصد میل. مقابل بَلَـرم کوهی است که ازآن چشمه‌های کوچك بسیار می‌جوشد موسوم به غربال ، جزیرهٔ صَقَلِیَه چون مثلثی است حادالزاویه و زاویهٔ نخستین آن شمالی است . و ازآنجا معبر باریکی است به سوی ارض‌الکبیر درحدود شش میل . و زاویهٔ دوم جنوبی است‌درمقابل بَتّرطرابلس از افیریقیـَه ،وزاویهٔ سوم غربی است. درجانب شمالی این زاویهٔ غربی جزیره‌ای است کوچك ودرآن کوههای آتشفشان باشد وما درپایان‌کتاب‌به بیان‌آن خواهیم پرداخت.درشمال جزیرهٔ صَقَلیَه بلاد قَلَوریه واقع شده وحکمرانآن دراین زمان مردی فرنگی است از«کیتلان» ، به نام ریدفریك . شهرهای جزیرهٔ صَقَلیَه عبارتند از :بَلَرم ، طرانیس ، مازَر جیرجِنت ، مَسّینِی و قَصریانّه .

شهرمَسّینِی و مَسینـَه درزاویهٔ شمالی جزیرهٔ صَقَلیَه واقع است. شهری است بـه فراوانی انگور و شراب معروف . مَسینـَه درکنار جزیره و رو به روی قلّفریـَه است . در صقلیه زمین لرزه‌های بسیار حادث شود چنانکه بیشترعماراتش ویرانگردد . درآن بیش از صد قلعه باشد و گرداگردآن هفده روزه‌راه باشد و درازای آن به خط مستقیم پنج روزه راه. بزرگترین شهرها و نیزقاعدهٔ آن شهر بَلَرم است. شهرهای دیگری نیز دارد. ولی مشهورترشان همان بَلَرم ومسّینِی است. صَقَلیَه در دست مسلمانان بود ولی امروز در تصرف نصاری است. شریف ادریسی گوید : گرداگرد صَقَلیَه پانصد میل است .

شامیس ، از جزایر رومی است . که می‌گویند مجموع سیصد جزیره است ، و میان آقیریطِش و شمال واقع شده . برخی از مسافران چنین گفتند .

پنجمین اقلیم از اقلیم های عرفی: جزایر دریای روم

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱۰	لَمْرِیا در وسط جزیره	ابن‌سعید	مه	نب	مج	یه	از اوایل ششم	در دریای روم	به فتح لام و سکون میم وکسر راء بی‌نقطه سپس یـاء دونقطهٔ تحتانی و الف و به قول یکی از مسافران بعدازیاء هاء.
۱۱	جزیرهٔ اَقْرِیطِش و شهر آن	قانون ابن‌سعید	مه مز	۰ ز	لو م	ل ل	از پنجم	در دریای روم مقابل برقه	به‌فتح الف وسکون‌قاف و کسر راء بـی‌نقطه و سکون‌یاءدو نقطهٔ تحتانی و کسر طاء بی‌نقطه و در آخرش شین نقطه‌دار.
۱۲	طرف شرقی از جزیرهٔ نَقْرَبَنْت	ابن‌سعید	مح	ن	مب	نه	از اواخر ششم	در دریای روم	به فتح نون وسکون‌قاف و راء بی‌نقطه وفتح باء یك نقطه و سکون نون سپس تاء دو نقطهٔ فوقانی

اوصاف و اخبار عامه

ابن سعید گوید : جزیرهٔ لمریا بزرگترین جزایر روم است . گرداگرد آن علی‌التحقیق هفتصد میل است ودرآن خلیج‌ها وتنگه‌های بسیار باشد. میان آن و جزیرهٔ آقریطش تنگه ای است به قدر شصت میل . و در وسط آن شهر لَمریا است .
ابن سعید گوید : درکتب معروف است به جزیرهٔ بلونس .

وهم از ابن سعید است که جزیرهٔ آقریطش جزیره‌ای است بزرگ ومشهور. امتداد آن از مغرب است به مشرق . گرداگرد آن سیصد و پنجاه میل است . در آنجا شهری است به همان طول وهمان عرض که بیان‌شد . برخی گویند سیصد و پنجاه میل مذکور مسافت آقریطش است ازمغرب به مشرق نه گرداگرد آن . از آنجا پنیر و عسل و دیگر چیزها به اسکندریه برند. شریف ادریسی گوید: گرداگرد آقریطش سیصد و پنجاه میل است. و درکتاب «الفرس» آمده که . گرداگرد آقریطش پانزده روزه راه است .

ابن سعید گوید : جزیرهٔ نقربَنت درشمال جزیرهٔ لَمریا است. این جزیره نیز از جزایر بزرگ است چنانکه درازای آن ازمغرب به مشرق باانحرافی به جنوب صد وپنجاه میل است وپهنای آن بیست میل. در نقربَنت کشتی‌های بزرگ وکوچک سازند و بدان مشهور است . درمغرب جزیرهٔ مَصطکی است .

پنجمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جزایر دریای روم

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱۳	جزیرهٔ رُوْدُس	اطوال	نا	م	لو	٠	از ششم	دردریای روم مقابل اسکندریه	به‌ضم راء بی‌نقطه سپس واو ساکن ودال بی‌نقطه و به قولی دال مکسورو آنگاه سین بی‌نقطه .
۱۴	وسط جزیرهٔ قُبْرُس	اطوال قانون	نز نج	٠ ٠	له لد	٠ ٠	از چهارم	در دریای روم مقابل شام	به ضم قاف وسکون باء یك نقطه وضم راء بی‌نقطه ودر آخرش سین بی‌نقطه (اللباب).
۱۵	جزیرهٔ بِرِطانیه	ابن‌سعید	ط	٠	ن	ل	بیرون اقلیم هفتم به جانب شمال	خود اقلیمی است	بـه باء یك نقطه و راء بی نقطه و طاء بی‌نقطه سپس الف ونون و یاء دو نقطهٔ تحتانـی و در آخرش هاء .

اوصاف واخبارعامه

جزیرهٔ رودِس را مسلمانان در زمان معاویه گشودند . درازای آن از شمال به جنوب با انحرافی درحدود پنجاه میل است و پهنای آن نصف این مقدار . میان این جزیره و پایان آقریطش یك مجری است. پاره‌ای از رودس دردست فرنگ است وپاره‌ای دردست حاکم اصطنبول . رودس درمغرب قبُرس است باانحرافی به شمال. و قبُرس میان جزیرهٔ مَصطکی و آقریطش واقع شده .

درازای جزیرهٔ قبُرس دویست میل است. ابن سعید گوید: این مقدار درازای قبُرس است از مغرب به مشرق. درجانب شرقی آن دنبالهٔ باریکی است که به ساحل شام نزدیك می‌شود. و پهنای آن درحدود صد میل. میان آن و کُرك از بلاد ارمَن نصف مجری است. کرك به ضم کاف نخستین و سکون راء بی‌نقطه . ادریسی گوید: گرداگرد جزیرهٔ قبُرس دویست و پنجاه میل است .

ابن سعید گوید : چون از مغرب آغازکنی نخستین سرزمینی که در آن سوی اقلیم هفتم خواهی یافت جزیرهٔ بیرطانیّه است. این جزیره در دریای محیط است. ودریائی راکه از دریای محیط بیرون‌آید، دریای بیرطانیّه و دریای بُردیل‌گویند. این دریا از هرسو جزیرهٔ بیرطانیّه را دربر دارد . و از جانب جنوب شرقی آنرا مدخلی است به بلاد اندلُس. درازای بیرطانیّه ازجنوب به شمال پانزده روزه‌راه است و پهنای آن در وسط درحدود یازده روزه راه است . پادشاهی منفرد دارد .

ذکر شام

مصنف چون از ذکر جزایر دریای روم فراغت یافت به ذکر شام پرداخت . ارباب این فن ، شام را به نحوی تحدید کرده‌اند که بلاد اَرْمَن نیز ، که امروز معروف است به بلاد سِیْس در آن داخل شود .

حد غربی شام ، دریای روم است ، از طَرَسُوس کـه از بلاد اَرْمَن است تا رَفَح که دراول جفار است . میان مصر و شام. حد جنوبی آن حدی است ممتد از رَفَح تاحدود تیه بنی‌اسرائیل تامیان شَوْبَك و اَیْلَه وبلقاء و حد شرقی آن حدی است از بلقاء تـا حوالی صَرخَد که اطراف غُوطَه را در برمی‌گیرد تا سَلَمِیَّه تا حوالی حَلَب تـا بالِس . و جانب شمالی آن حدی است ممتد از بالِس تا قلعهٔ نجم تا بِیْرَه تا قلعة‌الروم تا سُمَیْسات تا حِصن منصور تا بَهَسْنا تا مَرْعَش تا بلاد سِیْس تـا طَرَسُوس تا دریای روم یعنی همانجا که از آن آغاز کرده بودیم .

جای تذکر و اعتذار است که برخی از این حدود در عین حـال کـه درجانب شرقی برخی از قسمت‌های شام است عیناً در ناحیهٔ جنوبی برخی از قسمت‌های دیگر است . چنانکه بلقاء در جنوب حَلَب و درمشرق غَزِّه واقع شده است .

شام را بدان جهت بدین نام خوانده‌اند که قومی از بنی کنعان چون بدانجا در آمدند به جانب چپ خود رفتند از تشامواالیه ، ای :تیاسروا . چه شام درجانب چپ کعبه واقع شده.

برخ دیگر گویند : شام را از جهت انتسابش به «سام بن نوح» بدین نام خوانده‌اند و«سام»را به زبان سریانی«شام»به شین نقطه‌دار خوانند . و نیز گویند بدان جهت که در آن سرزمینهائی است به رنگ سفید و سرخ و سیاه و شامه به معنی اثر سیاهی است برروی زمین .

من به کتابی از آثار احمدبن ابی یعقوب کاتب در «مسالك وممالك» دست یافتم که او عِراق را در آن ستوده بود ولی شام و مصر را نکوهش کرده بود .

دربارهٔ شام چنین سخنی داشت که : شام سرزمینی است ، هوایش وبا خیز وخانه‌هایش تنگ وزمینش حزن‌آور ومردمش همواره گرفتارطاعون. و مصر ، از یك‌سوی آن دریاست و به همین سبب سواحل آن مرطوب و عفن و مه آلود و بیماری‌زا و فاسدکنندهٔ غذاها وازیك‌سوی بیابانی است خشك و سخت ، آنچنان‌که نه در آن گیاهی روید و نه چشمه‌ای جوشد .

ابن اثیر گوید: بدان‌که : شام را پنج جند است. ازسوی فرات نخست جُنْدقِنَّسْرِین است سپس جُنْد حِمْص و دِمَشْق و اُرْدُن و فِلَسْطِین . و هموگوید که : پهنای هرجندی از ناحیهٔ فُرات است تا ناحیهٔ فِلَسْطِین و درازای آن از مشرق است تا دریا .

فلسطین ـ فِلَسْطِین به‌کسر فاء و فتح لام و سکون سین بی‌نقطه و کسرطاء بی‌نقطه وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی‌ودرآخرش نون ،کورهٔ بزرگی است شامل بیت‌المَقْدِس و غَزَّه و عَسْقَلان .

ابن حوقل گوید : جُندفِلَسْطین نخستین اجناد شام است از جانب مغرب از رَفَح تا حد لَجُون و پهنای آن از یافا تا ریحا تقریباً دو روزه راه است . اما زُغَر و دیارقوم لوط و جِبال و شُراة منضم بدان است و نیز از اعمال آن به‌شمار است تا حدأیْلَه .

دیارقوم لوط و بحیرةالمُنْتِنه و زُغَر تا بَیْسان تا طَبَرِیّه را غَور نامند . چه این بلاد در درون دره‌ای افتاده‌اند و حال آنکه دیگر بلادشام مرتفع است . پاره‌ای از بلادغَور از اعمال اُرْدُنّ است و برخی از اعمال فِلَسْطین . نیز ابن حوقل گوید : ابتدای غَور درياچه‌طَبَرِیّه است . سپس تا بیسان امتداد یابد تا به زُغَر و اریحا و بحیرةالمُنْتِنَه منتهی شود و از آنجا تا أیْلَه امتداد یابد .

آب فِلَسْطین از باران است و درختها و مزارع آن هم از آن‌آب سیراب شوندجز نابُلُس که آب جاری دارد .

فِلَسْطین از بهترین بلادشام است . از شهرهای بزرگش یکی رَمْلِه است ، دیگر بیت‌المقدس. بیت‌المَقْدس بر روی کوهی است که ازهرسو توان برآن فرا رفت . در آنجا مسجدی است که درهمهٔ‌عالم اسلام بزرگتر از آن نباشد . و صَخْرَه در آن مسجد است . و آن سنگ مرتفعی است چون سکوئی . برسر صَخْرَه گنبدی بس رفیع برآورده‌اند . بلندی صَخْره از زمین به‌قدر یك قامت است و ازپله به‌خانه‌ای که در زیر آن است فرو روند . پهنا و درازای این خانه به‌یك اندازه است .

در بیت‌المَقْدِس آب جاری جز از چشمه‌ها که آن‌هم برای زراعت کافی‌نیست وجود ندارد و در عین حال از پرنعمت‌ترین بلاد فِلَسْطین است .محراب داود نیز درآنجاست .

حسن‌بن احمد مهلبی معروف به العزیزی گویدکه : چون

ولیدبن عبدالملك در بیت‌المَقْدِس آن گنبد را بر فراز صَخْرَه بساخت چند گنبد دیگر برآورد و هریك را به‌نامی نهاد . از آنجمله است :قبة‌المعراج و قبة‌المیزان و قبة‌السلسله و قبة‌المحشر و این کارها بدان سبب کرد تا مقدار قدس را در نفوس مردم شام بزرگ‌گرداند تا ایشان به‌جای آنکه برای حج به مکه روند بدانجا روی آرند. زیرارفتن مردم را به مکه ناخوش می داشت از بیم آنکه مبادا برفضائل اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آگاه شوند وبا « بنی‌امیه » دگرگون‌گردند.

لد ــ از بلاد فلسطین است لُدّ . در « اللباب » آمده است که ، لد به‌ضم لام و تشدید دال بی‌نقطه موضعی است در شام . و دجال در آن کشته شود . فاصلهٔ آن از رَمْلَه به‌قدر یك تاخت اسب است .

لجون ــ دیگر از بلاد فلسطین لجون است به‌فتح لام و ضم جیم مشدد و آن قریه‌ای است در فاصلهٔ نیم منزلی‌غربی بَیْسان . در «الاطوال» آمده است که : لَجُون در طول نز مه و عرض ل واقع است.

رقیم ــ دیگر رَقیم است و آن بلدهٔ کوچکی است نزدیك بلقاء همهٔ خانه‌هایش در صخره‌ای تراشیده شده چنانکه گوئی همه یك تکهٔ سنگ است .

بلقاء ــ بلقاء یکی از کوره‌های شَراة است و آن ناحیه‌ای است آبادان.و شَراة به‌فتح شین نقطه‌دار و راء بی‌نقطه و الف و تاء درآخرش.

حسبان ــ به‌ضم حاء بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و باء یك نقطه سپس الف و نون در آخر ، شهرکی است . وادیی دارد که در آن درختان و آسیاب‌ها و بستان‌ها وکشت و زرع باشد . این وادی به غور و زُغَر پیوسته است .

اریحا ــ در مغرب بلقاء است و با آن یك مرحله فاصله دارد .

دریاچهٔ زغر – دریاچه زُغَر در جنوب اریحا است به فاصلهٔ یك تاخت اسب . این دریاچه را بحیرة المُنْتِنَه گویند . در آن هیچ موجود زنده‌ای نیست نه ماهی و نه جانور دیگر . ماده‌ای به نام « حمر » به ضم حاء بی نقطه و فتح میم مشدد و راء بی نقطه از آن به دست آید و مردم آن دیار آن را به درختان تاك و انجیر مالند و گویند برای این درختان همان خاصیت لقاح را در درختان خرما دارد .

دیار قوم لوط – نزدیك به بحیرة المُنْتِنه دیار قوم لوط است و آن را ارض مَقْلُوبه نیز خوانند در آنجا هیچ حیوان و هیچ کشت و زرعی حتی گیاهان خشك یافته نشود . سرزمینی است سیاه و مفروش از سنگهائی همه چند یکدیگر . گویند همان سنگ‌هائی است که برقوم « لوط » افکنده شده .

جبل عامل – از اماکن مشهور شام جبل عامل است . و آن ناحیه‌ای است در مشرق و جنوب ساحل تا نزدیك صُور . شَقِیف که الملك الظاهر بیبرس آن را از فرنگیان باز پس گرفت آنجاست .

جبل عوف – در جنوب شرقی جبل عامل، جبل عوف واقع شده. مردمش متمرد و عاصی بودند ، پس اسامة در آنجا حصن عَجْلُون را بنا کرد تا به اطاعت آمدند .

عجلون – عَجْلُون حصنی است بس استوار ، مشرف است بر غَور. شهرش را درختان و رودها و نعمت بسیار باشد .

جبل الصلت – در جنوب شرقی عَجْلُون، جبل الصَّلْت است . مردمش متمرد و عاصی بودند . الملك المعظم بدان سبب قلعهٔ صَلْت را بنا کرد و ایشان را به اطاعت آورد . میان جبل الصَلْت و عَجْلُون دو مرحله است . و همین فاصله است میان آن و کَرَك .

جبل‌الشراة – جبل‌الشراة در جنوب بلقاء است و پشت آن بیابانی است که اکنون گروهی از کشاورزان در آن سکونت دارند .

حمیمه – در جانب جبل‌الشراة ، حُمَیْمَه واقع شده . از آنجابود که « بنی‌عباس » برای گرفتن خلافت قیام کردند . حُمَیْمَه به‌ضم حاء بی‌نقطه و فتح‌دومیم در میانشان یاء آخر حروف و در آخرش هاء،قریه‌ای است در یك منزلی شَوْبَك .

معان – دیگر از اماکن مشهور شام معان است صاحب «الاطوال» موضع آن را در طول لول‌ و عرض ل‌ تعیین کرده است . مُعان ، به‌ضم میم سپس عین بی‌نقطه و الف و نون . ابن‌حوقل گوید: شهر کوچکی است . مردمش از « بنی‌امیه » و موالی ایشان‌اند . و آن قلعه‌ای است از شَراة.من می‌گویم : امروز خراب است و در آن دیاری نیست. در یك‌منزلی شَوْبَك واقع است .

قاره – دیگر از اماکن مشهور شام ، قاره است و آن قریهٔ بزرگی است تقریباً در وسط راه دِمَشْق‌و حِمص . منزل قوافل است.بیشتر مردمش از « نصاری » هستند . فاصلهٔ آن از حِمص یك‌مرحله و نصف مرحله است و از دِمَشق دو مرحله .

انطرطوس – دیگر از اماکن‌شام،اَنْطَرْطوس‌است‌و آن حصنی‌است برساحل دریای روم . ثغر مردم حِمْص است. مصحف عثمان رضی‌الله‌عنه در آنجاست . صاحب « اللباب » گوید : اَنْطَرْطوس به‌فتح همزه و سکون نون و فتح طاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و ضم طاء دوم‌سپس واو وسین بی‌نقطه در آخرش .

در کتاب « الاطوال» آمده است که:موضع آن در طول سّ و عرض لدیّ‌واقع شده است . به‌دست مسلمانان فتح شد .بارویش راخراب کردند

و امروز مکانی است آبادان و مسکون.

مصیاف ـ شهر بزرگی است و از چشمه‌های آن نهرهای کوچکی پدید آمده. دارای بستان‌هاست. قلعه‌ای استوار دارد. مرکز دعوت «اسماعیلیه» است. بردامنهٔ شرقی کوه لُکّام و یك فرسخی شمال بارین و به‌فاصلهٔ یك روزه راه در مغرب حَماة واقع است. لُکّام به‌ضم لام و تشدید کاف و الف و میم.

عین‌الجر ـ در عَیْن‌الجَر که در ذکر صَیْدا به‌آن پرداخته‌ایم آثار باستانی عظیمی است از صخره‌ها برآورده.

عَیْن‌الجَر در یك منزلی جنوب بَعْلَبَك است. نزدیك به‌آن دیهی است معروف به مجدل برسر راهی که از راه بَعْلَبَك جدا می‌شود در وادی‌تیم. از عَین‌الجَرّ نهر بزرگی پدید آید که سرزمین‌های اطراف را سیراب کند.

عین معروف و جر به‌فتح جیم و تشدید راء بی‌نقطه.

دمشق ـ ابن حوقل گوید: آغاز نهرهای دمشق از زیر کنیسه‌ای است موسوم به‌فیجَه. حفره‌ای که این نهر از آن خارج می‌شود مقدار یك ذراع است در یك ذراع. آنگاه به‌دره‌ای می‌افتد که از اطراف آن چشمه‌های دیگری می‌جوشد و سپس با رودبَرَدَا می‌آمیزد و از مجموع آن‌ها سایر نهرهای دمشق بیرون می‌آید. در دمشق مسجدی است که در تمام بلاداسلام مسجد نیکوتر و پرتکلف‌تر از آن بنا نشده است. دیوارها و گنبد بالای محراب نزد مقصوره از بناهای «صابئین» است و پیش از آن مصلای ایشان بوده است و سپس به‌دست «یهود» و «بت پرستان» افتاد. و چون یحیی علیه‌السلام در این زمان کشته شد، سرش را بریکی از درهای این مسجد موسوم به باب جیرون نصب کردند. چون این مسجد به دست «نصاری»

افتاد در تعظیم آن مبالغه کردند. درعصر اسلامی به‌تصرف مسلمانان درآمد و برهمان باب جیرون که سر یحیی علیه‌السلام را نصب کرده بودند سر حسین‌بن‌علی رضی‌الله عنهما را نصب کردند. ولیدبن عبدالملك آن را تعمیر کرد و زمینش را از مرمر فرش نمود و دیوارهایش را از مرمر سفید و سیاه پوشید و ستون‌های مرمرین درآن برپا داشت. و بندهای سر ستون‌ها را از زر و بامش را از سرب‌وارزیز کرد، وگویندخراج‌شام رابرآن وقف نمود. مهلبی گوید: در یکی از ارکان مسجدجامع دِمَشْق مکتوبی یافته شد و درآن آمده بودکه: این خانه را ذامسقیوس به نام الهه زیوش ساخته است. هموگوید که: ذامسقیوس نام پادشاهی است که آن را بنا کرده و زیوش را به‌عربی «مشتری» گویند.

مرج‌راهط ـ دیگر از اماکن شام، مرج‌راهط است. در«المشترك» آمده است که: مرج‌راهط در غُوطهٔ‌دِمَشْق است از ناحیهٔ مشرق و واقعهٔ‌میان «یمانیان» و «قیسیان» در آنجا واقع شد. در آن واقعه مروان و «یمانیان» پیروز شدند و «قیسیان» منهزم گردیدند وکارخلافت بر مروان قرارگرفت. این واقعه در سال ۶۰ هجری بود. شعرا را در این واقعهٔ مرج‌راهط اشعار بسیار است.

معرةنسرین ـ دیگر از اماکن مشهور شام، مَعَرَّةنسرین است‌به‌نون و سین بی‌نقطه. سمعانی گوید: مَعَرَّةنسرین‌مشهور است به مَعَرَّةمصرین به‌میم و صاد بی‌نقطه. و ابن‌حوقل گوید: مَعَرَّةنسرین شهرمتوسطی‌است و مزارع همهٔ قراءِ اطرافش دیم باشد و در سرتاسر آن نه‌آب‌جاری یافته شود و نه چشمه‌ای. و نیز همهٔ جُنْدقِنَّسْرین دیم است و آبش ازباران. در «الاطوال» آمده است که مَعَرَّةالمصرین درطول سالب و عرض لهب واقع گردیده است.

اثارب ـ دیگراز اماکن مشهور شام، اَثارِب است. به‌همزهٔ مفتوح و ثاءِ سه‌نقطه و الف و راء بی‌نقطه و باء یك نقطه. در طول سب و عرض له.

کورهٔقورسـ و از بلاد مشهور شام است کورهٔ قُورُس. قاعدهٔ آن در طول سا م و عرض لو ك واقع شده، در کتاب «الاطوال» نیز همین طول و عرض ذکر شده است.

رستن ـ از اماکن مشهور قدیم شام یکی‌شهر رَسْتَن است. درگذشته آبادان بوده است ولی اکنون خراب است. اکنون در آنجا خانه‌هایی است اندك چون قریه‌ای. و آثار بنا ودیوارها و برخی طاق‌ها و دروازه‌های شهر و باروها وکاریزها هنوز در آن دیده شود. رَسْتَن در جنوب آبعاصی است برکوهی که بیشترش از خاك است. شهر، میان حِمْص و حَماة است در «الاطوال» طول آن سآ و عرض آن لدیه ذکر شده. و گویند که از زمان فتوحات شام خراب مانده است.

فوعه ـ دیگر از اماکن‌مشهور شام شهر فُوعَه است به‌قول صاحب «الاطوال» در طول سآیه و عرض لهك. فُوعَه با سَرمین و مَعَرّةمصرین‌در یك سرزمین است، یعنی از اعمال حلب و در یك منزلی جنوب آن. در این سرزمین درختان زیتون و انجیر و غیره بسیار است.

اعزاز ـ دیگر از اماکن شام، اَعزاز است. قلعه‌ای است مشهور و به‌قول صاحب «الاطوال» در طول سآ نه و عرض لو. در شمال غربی حَلَب. ابن سعید گوید: حوالی شهر اَعزاز در نهایت زیبائی و طراوت است. از دل‌انگیزترین و پرنعمت‌ترین آن نواحی است. و در «اللباب» آمده است که: ازاعمال‌حَلَب است. عَزازِ به‌فتح عین بی‌نقطه‌وزاءنقطه‌دار والف وزاءنقطه‌دارمکسور دوم. و آن قلعه‌ای است نزدیك حَلَب و شاعر دربارهٔ

آن گوید :

اِنَّ قلبی بالتَّلِ تلِّ عَزاز عند ظبیٍ من الظباءِ الجواز

تل باشر ـ دیگر از اماکن مشهور شام قلعهٔ تَلّ باشر است . ابن سعید گوید : تَلّ باشر در دو منزلی حَلَب است و در آن بستان‌ها و آب بسیار باشد .

خناصره ـ از اماکن شام خُناصِرَه است . درطرف بیابان . درمشرق حَلَب با اندك میلی به‌جنوب و در دو منزلی حَلَب . در کتاب « الاطوال » طول آن شصت و دو درجه و نصف درجه وعرض آن را سی‌وپنج درجه و سی دقیقه ، ضبط شده . ابن حوقل گوید : عمربن عبدالعزیز یکی از خلفای « بنی‌امیه » آنجا می‌نشست. خُناصِرَه به خاء نقطه‌دار مضموم و نون مفتوح و الف و صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه سپس هاء در آخرش .

کورهٔ حیار ـ از کوره‌های حَلَب است کورهٔ حِیار . در این زمان بیابانی است مسکن وحوش . ذکر آن در کتب بلدان آمده است . احمد کاتب گوید : کورة الحِیار معروف به حِیاربنی القعقاع . مردمش از « عبس » و « فزاره » و غیرایشان‌اند . به‌حاء بی‌نقطهٔ مکسور و یاء آخر حروف و الف و راء بی‌نقطه .

احص و شبیث ـ یاقوت‌حموی در « المشترك » گوید : أَحَص به فتح همزه و حاء بی‌نقطه سپس صاد بی‌نقطه و شُبَیْث به صیغهٔ مصغر به‌ضم شین و فتح باء یك نقطه و در آخرش ثاء سه نقطه نام دوموضع است هم در نَجْدو هم در بلادحَلَب.و گوید : همنام بودن این دو موضع در این دو سرزمین با این طول مسافت عجیب می‌آید . اَحَص کوهی است بزرگ و در آن چند قریه در مشرق حَلَب میان حَلَب و خُناصِرَه. خُناصِرَه در جانب شرقی‌است. شُبَیْث کوهی است کوچکتر از احَص و در مشرق آن . میانشان‌وادیی‌است

به‌قدر یك تاخت اسب و خُناصِرَه در آنجاست .

عواصم ــ ابن‌حوقل گوید : عَواصم نام ناحیه‌ای است نه نام موضعی. قصبهٔ آن انطاکِیَه است .

ابن‌خردادبه از عَواصِم دانسته است این اماکن را : کوره مَنْبِج و کورهٔ تیزین و بالِس و رُصافه را معروف به رُصافَه هشام ــ و کورهٔ جُومَه را. ونیز اقلیم شَیْزَرَ و آفامیه و مَعَرَّةالنعمان و اقلیم صوران و اقلیم اطمین و اقلیم تَل باشر و کَفَرْطاب و اقلیم سَلَمِیَّه و اقلیم جوسیه و اقلیم لبنان تا اقلیم قَسطل میان حِمْص و دِمَشق .

سویدیه ــ از بلاد شام است سُوَیْدِیَّه . ابن‌سعید گوید : سُوَیْدِیَهْ برمصب آب‌عاصی است . و در اینجاست که دَریای زُقاق از جهت مشرق به‌شمال می‌پیچد و در این نقطه خلیج آرْمَن و شهرهای مشهور ساحل آن واقع شده است . و نخستین شهری که در جانب شمالی دریا قرار دارد مَصِّیْصَه است بر کنار رود جیحان. سُوَیْدِیَّه در طول س ی و عرض لَه مَه واقع است .

قلعهٔ منبج ــ ابن‌سعید گوید : میان فُرات، آنجا که قلعه‌نجم واقع شده تاجسر مَنْبِج بیست و پنج میل است قلعهٔ مَنبِج قلعه‌ای است سه برابر سوده. پیش از این آنجارا حِصن مَنْبِج می‌خواندندو امروز به‌قلعهٔ مَنْبِج معروف است. این قلعه را سلطان محمودبن زنگی بنا کرده و از این جسر که بگذریم به حَرّان رسیم. و بالای آن به‌یك مرحله ، حِصن مَدایا واقع است و از آنجا به سَرُوج روند . در کتاب «الاطوال» آمده‌است که: موضع جسر مَنْبِج درطول سَب لَ وعرض لَو لَكَ باشد .

زبطره ــ از بلاد شام است به‌زاء نقطه‌دار مفتوح و فتح باء یك نقطه سپس طاءِ بی‌نقطهٔ ساکن و راءِ بی‌نقطه و هاء در آخرش . ابن‌حوقل گوید : زَبَطْرَه حصنی است از همهٔ ثغور به بلادروم نزدیك‌تر . و رومیان

آن را خراب کردند. در «الاطوال» آمده‌است که: زَبَطْرَه در طول سا ك و عرض لو ن واقع است. من می‌گویم: زَبَطْرَه اکنون خراب و خالی است و در آنجا هیچ چیز نیست نه زارعی و نه‌مزروعی. تنها باروئی است نزدیك به‌فنا، زَبَطْرَه در سرزمینی است هموار و کوهها از اطـراف بدان محیط شده، در دو منزلی جنوب مَلَطْیَه و نیز در دو منزلی مغرب حصن‌منصور. میان آن و حصن‌منصور کوه و دربندی قرار دارد. در محرم سال ۷۱۵، سالی که مَلَطْیَه را گشودیم من‌از آن دیار گذشتم. محرم‌مصادف نیسان بود. و ما در زَبَطْرَه در میان درختان بلوط خـرگـوش‌هائی بسیار بزرگ که در شام همانند آنها ندیده بودیم شکار کردیم.

در «المشترك» آمده است که: ثغر به‌فتح ثاء سه‌نقطه وسکون‌غین نقطه‌دار در آخرش راء بی‌نقطه نام هرموضعی است که رو بـه‌روی دشمن باشد. اَذَنَه و طَرَسُوس و توابع آن‌دو از ثغور شام بودند، «ارمـن‌ها» آنها را تصرف کردند. نیز ثغرهائی در ماوراءلنهربود که بـه‌دست کفار افتاد و نیز در اَنْدَلُس و دیگرجای‌ها.

«اَرْمَن» به‌فتح الف وسکون راءبی‌نقطه و فتح‌میم ونون‌درآخرش طایفه‌ای از «روم» هستند و بلادشان را بلاد ارمن گویند.

ملطیه ـ ابن حوقل مَلَطْیه را از جملهٔ بلاد شام شمرده و گوید: مَلَطْیَه شهر بزرگی است از ثغور در دامنهٔ کوه لُکَام، در یك منزلی قـراء روم. و ما آن‌رااز بلادآرْمَن شمردیم واین‌درست‌تراست. ولی ابن‌خردادبه آن را از ثغور جزیره شمرده است.

کنیسه و هارونیه ـ از اماکن مشهور این‌اقلیم یکی کَنِیسَه‌است و دیـگر هارونیّه از بلادآرمَن. هارُونیّه منسوب است بـه‌بـانـی‌آن هارون‌الرشید. در «المشترك» آمده است که: هارُونیّه شهر کوچکی‌است که

هارون الرشید در جانب کوه لُکّام در ثغر بنا کرد . و در «العزیزی» آمده است که : هارونیه آخرین حد ثغور شام است در آنجا که به جزریه می‌پیوندد . و میان آن و کَنیسَة‌السّوداء دوازده میل است . در کتاب «الاطوال» طول هارونیه س لَ د عرض آن لَزكَ ذکر شده .

ذکر مسافات شام – ابن‌حوقل گوید : درازای شام از مَلَطیَه تا رَفَح بیست و پنج مرحله است و از مَلَطیه تا مَنبِج چهار مرحله و از مَنبِج تا حَلَب دو مرحله و از حَلَب تا حِمْص پنج مرحله و از حِمْص تا دِمَشْق پنج مرحله و از دِمَشْق تا طَبَرِیّه چهار مرحله و از طَبَرِیّه تا رَمْلَه سه مرحله و از رَمْلَه تا رَفَح دو مرحله که مجموعاً بیست و پنج مرحله شود . اما پهنای آن : پهن‌ترین قسمت آن از فُرات است تا جسرمَنْبِج تا قُورُس در حدود قِنَّسْرِین تا عواصم در حد اَنْطاکِیَه تا کوه لُکّام تا مَصِیصه تا اَذَنَه تا طَرَسُوس که مجموعاً ده مرحله شود . اما طرف دیگر آن از حد فِلَسْطِین است تا یافا تا رَمْلَه تا بیت‌المَقْدِس تا اَرِیحا تا زغَر تا جبل‌الشّراة تا مُعان ومقدار آن شش مرحله است . و میان این دو طرف شام جائی نیست که پهنای آن از اُرْدُنّ و دِمَشق و حِمْص از سه روزه راه بیش باشد . چه از دِمَشْق تا طَرابُلُس بر ساحل دریای روم دو روزه راه است از جانب مغرب و از حِمْص تا سَلَمِیَّه برکنارهٔ بادیه یك روزه راه است از جانب مشرق و از طَبَرِیّه تا صُور بر ساحل دریا یك روزه راه است از جانب مغرب و از آنجا تا اریحا وآفیق درحدود دیار بنی‌فزاره یك‌روزه راه است ازجانب‌مشرق. این بود درازا و پهنای شام .

اریحا – در «المشترك» آمده است که : اِرِیحا به کسر راءِ بی‌نقطه و سکون یاءِ دو نقطهٔ تحتانی و حاءِ بی‌نقطه و الف مقصوره یا ممدوده . و نیز در همان کتاب آمده است که : گاه الف در اولش در آورند و اریحا

خوانند و آن قریه‌ای است در غَور به‌فاصلهٔ یك روزه راه از بیت‌المَقْدِس‌و اریحا قریهٔ جباران است. من می‌گویم: در کتب «اسرائیلی» ذکر آن آمده است. صاحب «العزیزی» گوید: اریحا نخستین شهری است که یوشع‌بن‌نون از اعمال شام گشود. رود اُرْدُنّ در چهار میلی آن جاری‌است. «نصاری» می‌گویند مسیح در آن رود تعمید یافت. در حوالی آن معادن گوگرد باشد و در تمامی فِلَسْطِین جز در آنجا معدن گوگرد نیست. در اریحا وسمه کارند و از آن نیل سازند.

میان آن و بیت‌المَقْدِس دوازده میل است از جانب‌مغرب. صاحب «الاطوال» طول آن را نَو کَ و عرضش را لاَ لَ نوشته که به‌نظر من قابل تامل است.

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱	غَزَّه	اطوال ابن‌سعید	نو نز	ی ٠	لب لب	٠ ٠	از سوم	حد فلسطین	به فتح غین نقطه دار و تشدید زاء نقطه‌دار ودر آخرش هاء.
۲	عَسْقَلان	اطوال قیاس ابن‌سعید	نو نو	ل ی	لب لب	یه ی	ز سوم	از فلسطین	به‌فتح عین بی نقطه وسکون سین بی نقطه‌وفتح قاف‌ولام والف‌ودر آخرش نون .
۳	یافا	اطوال قانون قیاس	نز نو نو	م ک ی	لب لج لب	ک ٠ م	از سوم	از فلسطین	به فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی‌والف‌وفاء والف در آخرش .
۴	قَیْسارِیَهٔ شام	قانون اطوال رسم قیاس	نه نز نز نو	ک ل ل یه	لب لب لج لب	ن ل یه ل	از سوم	از فلسطین	به فتح قاف‌وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی‌وفتح‌سین بی‌نقطه والف وراء بی نقطه سپس یاء دونقطهٔ تحتانی‌وهاء(اللباب) .

اوصاف و اخبار عامه

در طول غَزّه اختلاف کرده‌اند. اقوی آنست که ۵۶ درجه باشد، بنابر آنچه در «اللباب» آمده‌است. ابن حوقل گوید: قبر هاشم بن عبدمناف در آنجاست. و شافعی رضی‌الله‌عنه در غَزّه متولد شد و عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنه در عصر جاهلیت درآنجا اسیر گشت. زیرا غَزّه در آن عهد راه اهل حِجاز بود. شهری است نه چندان بزرگ. بر ساحل دریا باغ ها دارد. نخلستان هایش اندك و تاکستان هایش بسیار است. بین غَزّه و دریا در جوار باغستان هایش تپه های رمل دیده شود. قلعه‌ای حقیر دارد.

عَسقَلان شهری است کهن بر ساحل دریا. میان غَزّه و عَسقَلان در حدود سه فرسخ فاصله است و آن ازجملهٔ ثغور اسلام است. در «العزیزی» آمده‌است که: شهر عَسقَلان برساحل دریاست وازشهرهای مهم ساحل بشمار است. بندری ندارد. شرب مردمش از چاه هاست. این چاه‌ها آب شیرین دارند. میان آن و غَزّه دوازده میل است و میان آن و رَملَه هیجده میل. در این زمان شهری است ویران و خالی از سکنه.

یافا شهر کوچکی است. پرنعمت و آسایش بر ساحل دریا. از فرضه های مشهور است. یافا قلعهٔ استواری داشت و بازارهای پر رونق و بازرگانان ونیز بندری دارد بزرگ که محل آمد وشد کشتی هایی است که به فِلسطین می روند و از فلسطین می‌آیند، یا به جاهای دیگر. میان آن و رَملَه شش میل است. در مغرب رَملَه واقع شده.

در «المشترك» آمده است که: قَیساریَه شهری است بر ساحل دریای شام از اعمال فِلسطین. پیش از این شهری بزرگ بوده ولی امروز ویران است. نیز قَیسارِیَه شهری است در بلادروم. شریف ادریسی گوید: قَیسارِیَه بندرگاهی است که تنها گنجای یك کشتی دارد. ابوریحان گوید: نام آن را در اصل قَیصَرانِیَه بوده و باید به صاد نوشته شود. صاحب «العزیزی» گوید: میان آن و رَملَه برساحل دریا سی و دو میل است و هموگوید: قَسارِیَه شهر بزرگی است و تا عَکّا سی و شش میل فاصله دارد.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						
۵	ارسُوف	قانون و رسم قیاس	نو نو	ن یه	لب لب	مه مه	از سوم	از فلسطین	به ضم همزه وسکون راء بی نقطه وضم سین بی‌نقطه سپس واو و در آخرش فاء .
۶	رَمْلَه	اطوال قیاس قانون	نو نو نو	ن ك ك	لب لب لب	ی له م	از سوم	قصبهٔ فلسطین	به فتح راء بی‌نقطه و سکون میم ولام وهاء در آخرش.
۷	بیت حَبْرُون. مقبرهٔ خلیل آنجاست	زیج قیاس	نو نو	ل ل	لا لب	ل مه	از سوم	از فلسطین	به فتح حاء بی نقطه و سکون باءیك‌نقطه وضم راءبی‌نقطه و واو ونون در آخرش .

اوصاف واخبار عامّه

اُرسُوف شهری است دارای قلعه‌ای . پیش از این مسکون بود . بر ساحل دریای‌روم است صاحب « العزیزی » گوید : میان‌آن و رَمله دوازده میل است و میان آن و یافا شش میل. اُرسُوف شهری است برساحل‌دریا بازاری دارد و بارویی و تا قَیسارِیَـه هیجده میل فاصله دارد . اکنون شهری است خراب وخالی از سکنه.

اقوی در نزد من آن است که رَملـه در طول نو ن واقع است آنسان که در «الاطوال» آمده‌است‌ودر عرض لب م ، آنسان که در « قانون » . صاحب «المشترك» گوید : رَملـه شهری است از فِلَسطِین ازبناهای سلیمان بن عبدالملك. صاحب «العزیزی»گوید: رَملـه، قصبهٔ فِلَسطِین‌است وشهری است جدید. با بیت‌المَقدِس یك روزه راه فاصله دارد . ونیزگوید: چون سلیمان‌بن عبدالملك لُدّ را ویران کرد رَملـه را بنا نمود ومیان آن دو ، سه فرسخ است.لُدّ در مشرق آن است . عبدالملك را در رَملـه خـانه‌ای بود . قناتی با آبی اندك بدانجا کشید . بیشتر شرب مردمش از چاه‌هاست یا از آبگیرهائی که آب باران در آن گرد آید . رَملـه در سرزمینی است هموار .

بیت حَبرُون مکـان قبر ابراهیم و اسحق و یعقوب است صلـوات الله علیهم. دریك صف . وقبر زنانشان درصف دیگر . شهر درگودی است میان کوه‌هائی پر ازدرخت . درختان این کوه و دیگر کوه‌های فِلَسطِین و جلگه‌های آن همه‌زیتون و انجیر وخروب‌است . ومیوه‌های دیگر کمتر یافته شود . ابن‌حوقل گوید : میان بیت‌لَحم و بیت المَقدِس شش میل‌است . وآن زادگاه عیسی است صلوات‌الله علیه «مسیحیان» کنیسهٔ بیت‌لَحم را بزرگ دارند .

ردیف	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۸	بیت‌المقدس	اطوال	نو	ل	لا	ن	از سوم	از فلسطین یا اردن	به فتح میم وسکون قاف وکسر دال بی‌نقطه و در آخرش سین بی نقطه.
		قانون	نو	٠	لح	ج			
		ابن سعید	نو	لا	لب	ج			
		رسم	نو	٠	لب	ج			
		قیاس	نز	ل	لب	ه			
۹	نابلس	اطوال	نز	ل	لب	ی	از سوم	از اردن	به فتح نون و الف وضم باء یك نقطه ولام وسین بی‌نقطه در آخرش «الانساب سمعانی»
		قیاس	نو	كه	لب	٠			
۱۰	عكا	زیج	نو	ن	لب	ل	از سوم	از سواحل شام	به‌فتح عین بی‌نقطه و تشدید کاف و فتح آن سپس الف «اللباب».
		ابن سعید	نح	٠	لج	ك			
		قانون	نح	ك	لج	ك			
		اطوال	نح	یه	لب	ل			
		رسم	نح	كه	لج	ك			
		قیاس	نو	ك	لب	نه			

اوصاف واخبار عامّه

بیت‌المقدس را سلیمان‌بن‌داود بنا نهاد و بخت‌النصر ویران ساخت. سپس «ملوك فرس» باردیگر بنایش کردند و طیطوس ملك روم ویرانش ساخت. پس بار دیگر بنا و ترمیم شد، تا قسطنطین و مادرش هلانه، به‌کیش مسیح در آمدند و هلانه بنائی بر سر قبری که می پنداشت عیسی در آن مدفون است برآورد و بنائی راکه برروی صخره بود ویران ساخت و از روی کینه ای که با «قوم یهود» داشت آنجا را مکان زباله‌های شهر کرد. واینچنین بود تا عمربن خطاب رضی‌الله عنه قدس را بگشود. پس یکی ازیهود او را به موضع صخره راهنمائی کرد. عمر آن مکان را پاکیزه ساخت و برروی آن مسجدی بناکرد، تا ولیدبن عبدالملك به حکومت رسید و قبة‌الصّخره را به همان حال که‌امروز هست بنا نهاد.

در «العزیزی» آمده است که: چون ده سبط از اسباط اسرائیل به فرمان‌یربعم در آمدند و او برفرزندان سلیمان‌بن داود خروج کرد، در نابُلس مکانی گزید و برکوهی از آن دیار هیکل عظیمی بر پا نمود و سلیمان‌بن داود و دیگر پیامبران «بنی اسرائیل» را تکفیر کرد ولی به نبوت موسی و هارون و یوشع قائل شد و برای سامری هاکیش تازه‌ای آورد وتا از فضائل فرزندان سلیمان آگاه نشوندو براو وپیروانش عاصی نگردند ایشان را ازحج بیت‌المقدس بازداشت و از آن پس برکوه کوچکی درخارج شهر نابُلس حج کردند.

در «اللباب» آمده است که: عکّا شهربزرگی است ازسواحل شام. درون شهر چشمه‌ای است معروف به عین‌البقر و در آنجا مسجدی است منسوب به صالح علیه‌السلام. و در کتب مسالك آمده است که: بین عکّا و طبریّه بیست و چهار میل است و از آنجا تا شهر صُور دوازده میل. مسلمانان در سال ۶۹۰ آن را از فرنگ باز پس گرفتند و ازآن‌پس تاکنون شهری ویران است. من در آن‌فتح حاضر گشتم و به فیض جهاد نائل آمدم.

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۱	بَیْسان	اطوال	نح	۰	لب	ن	از سوم	ز اردن	به فتح باء یك نقطه وسکون یاء دونقطه تحتانی و فتح سین بی‌نقطه والف ونون.
		قیاس	نو	ل	لب	۰			
۱۲	طَبَرِیَّة	اطوال	نح	ته	لب	ه	از سوم	قصبهٔ اردن	به فتح طاء بی‌نقطه و باء یك نقطه‌وکسرراء بی‌نقطه ویاء دونقطهٔ تحتانی‌مشدد و درآخرش هاء .
		رسم و ابن سعید	نز	مه	لب	۰			
		قیاس	نو	له	لب	ی			
۱۳	صَفَت	زیج	نز	له	لب	ل	از سوم	از اردن	به فتح صاد بی‌نقطه و فاء سپس تاء دونقطهٔ فوقانی‌و مردم‌بجای تاء مذکوردال بی‌نقطه آرند.
		قیاس	نو	ل	لب	ل			

اوصاف و اخبار عامّه

بَیسان شهر کوچکی است بدون بارو . دارای بستان ها و نهرها و چشمه ها و آن در مغرب َغور است . شهری است پر نعمت . از جملهٔ رودهایش رود کوچکی است که از چشمه‌ای می جوشد و از میان شهر می‌گذرد . میان بَیسان و َطَبریّه هیجده میل است و آن درجنوب َطَبریّه است .

در «العزیزی» آمده است که : میان َطَبریّه و َعمّان هفتاد ودو میل‌است ومیان َطَبریّه و ُجبّ یوسف شش میل . شهر َطَبریّه در ناحیه َغور برساحل دریاچهٔ َطَبریّه است . درازای این دریاچه دوازده میل و پهنایش شش میل‌است . کوه در مغرب شهر است و دریاچه در مشرق و کوهی گرد برگرد آن را فرا گرفته است. َطَبریّه سابقاً قاعدهٔ ُار ُدن ّ بود وامروز شهری است ویران . صلاح‌الدین آن را از فرنگیان بازپس گرفت و از آن پس ویران شد . بانی آن طبریوس یکی از ملوك یونان از « بطالسه » بود و نام َطَبریّه از نام او گرفته شده. در َطَبریّه چشمه‌های آبی است بسیارگرم و برسر آنها حمام‌هائی ساخته‌اند و مردم در آن حمام ها شستشو کنند .

َصَفت شهری است نه بزرگ و نه کوچك . قلعه‌ای دارد با بنائی نیکو و استوار و مشرف است بر دریاچهٔ َطَبریّه . قناتی دارد که مردم از آن آب نوشند و تا در قلعه می‌آید . بستان هایش در وادیی است در فرود قلعه ، از آن سو که به دریاچه راه دارد . بناهای َربَض برسه‌کوه پراکنده است . توابع بسیار دارد . چون الملك الظاهر آن را از دست فرنگیان باز پس گرفت مرکز آن گروه از سپاهیانش قرارداد که از بلاد ساحلی آن طرف حفاظت می کردند .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی؛ بلاد شام: طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱۴	صُور	اطوال قیاس	نح نز	له ٠	لب لب	م مه	از سوم	از سواحل دمشق	به‌ضم صاد بی نقطه وسکون واو ودر آخرش راء بی نقطه.
۱۵	صَلْت	به‌قولی قیاس	نح نز	ی ل	لب لب	ج ن	از سوم	از اردن	به‌فتح صاد بی نقطه وسکون لام ودر آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی .
۱۶	عَجْلُون و باعُوثَه	به قولی قیاس	نح نز	ی ٠	لب لب	ی ٠	از سوم	از اردن	به فتح عین بی نقطه‌وسکون جیم‌وضم لام و واو ونون درآخر. باعوثه‌به فتح باء یك نقطه و الف و ضم عین بی‌نقطه وواووثاء سه‌نقطه وهاء در آخرش .
۱۷	شَقیف‌اَرْنُون	قیاس	نح	ك	لب	ن	از سوم	از اعمال دمشق	به‌فتح‌شین نقطه‌دار وکسر قاف وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی‌وفاء و ار نون به‌فتح همزه‌وسکون راءبی‌نقطه و ضم نون، وسکون واو سپس نون در آخرش .

اوصاف واخبار عامه

صُور شهری است بس استوار بر ساحل دریا . گویند کهن ترین شهرهای آن ساحل است . و عموم حکمای یونانی از آنجا برخاسته‌اند . شریف ادریسی گوید : لنگرگاهی داشت که راه آن از زیر پلی می‌گذشت و برآن زنجیری بود که هر وقت می‌خواستند کشتی ها را از دخول باز می داشتند . ابن‌سعید گوید که : ُصور را از جانب خشکی باروئی نیست چه فرنگیان اب دریا را گردا گرد آن در آورده‌اند . صاحب «العزیزی» گوید : میان ُصور و َعـّکا دوازده میل است .به‌سال ۶۹۰ با َعـّکا فتح شد و خراب گردید و امروز نیز ویران وخالی است .

صَلت بلده‌ای کوچك است از اُرُدّن بر کوهی از کوه های شرقی َغور در یك منزلی جنوب َعجُلون و رو بـه روی اریحا مشرف بر َغور . از زیر قلعهٔ َصلت چشمه‌ای بزرگ می جوشد و آبش به نهرِ صلت روان مـی شود . َصلت را بستان های بسیار است . نار دانه ای که از آن خیزد بس مشهور است. َصلت شهری آبادان است و پرجمعیت.

َعجُلون قلعه‌ای است و ربض آن مسمی است به باعُوثه . قلعه به قدر یك میدان اسب ازشهر دور است و آن دو برکوه شرقی َغوراند . ـ روبه روی بـَیسانـ حصن َعجـُلون قلعه‌ای است بس استوار و بلند چنانکه از بـَیسان دیده شود. آن را بستان ها و آب های جاری است . در مشرق بـَیسان واقع‌شده و حصنی است جدید. عزالدین اسامه از بزرگترین امراء صلاح الدین آن را ساخته است .

در «المشترك» آمده است که : َشقیف َارنُون میـان ِدمـَشق و ساحل دریا نزدیك بانیاس واقع شده . ارنون نام مردی است. َشِقیف قلعه‌ای استوار است . دیگر َشِقیف ِتیرون است به‌کسر تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و ضم راء بی نقطه و واو ونون . وهموگوید که : َشِقیف ِتیرون نیز قلعه‌ای است نزدیك ُصوربرساحل دریا .

ردیف	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۸	عمّان	اطوال	نو	ك	لا	ج	ازسوم	ازبلقاء . العزیزی: قاعدهٔ بلقاء است	به فتح عین و میم مشدد و الف‌ونون درآخرش .
۱۹	کَرَك	ابن‌سعید	نو	ن	لا	ل	ازسوم	شاید ازبلقاء	به فتح کاف و راء بی‌نقطه سپس کاف‌دوم در آخرش .
		قیاس	نز	ل	لا	ل			
۲۰	مآب و ربّه	اطوال	نو	ل	ل	له	از سوم	ازبلقاء. به قول صاحب العزیزی: مآب و اذرح دوشهرند ازجبل الشراة	به فتح میم‌والف وباء یك نقطه درآخرش. و ربه به فتح‌راءبی نقطه وتشدیدباء یك نقطه‌وهاء درآخرش .
		قیاس	نز	ل	لا	لج			

اوصاف واخبار عامه

عَمّان شهری است کهن وویران از پیش از اسلام. درتواریخ اسرائیلیان نام آن بسیار آمده است. ویرانه‌های بسیار دارد. نهر زَرقاء از پائین آن می‌گذرد. این رود بر دروازه حجاج شام در مغرب زَرقاء در یك منزلی شمال برکهٔ زیزا است. عَمّان از ناحیهٔ بَلقاء است. آثاری عظیم دارد. و نیز درختان بن و دیگر درختان در آنجا بسیار باشد. همهٔ اطراف عَمّان مزارع و زمینش حاصلخیز است. درکتاب «الاطوال والعروض» آمده است که: لوط پیغامبر علیه‌السلام عَمّان را بناکرد. و صاحب «اللباب» گوید: عَمّان مدینهٔ بَلقاء است.

کَرَك شهری است مشهور. قلعه‌ای در مکانی بلند دارد. و آن از جمله قلاع شام است که کس را یارای فرا رفتن بر آن نیست و گشودنش به دشواری میسر. مُوتَه در کمتر از یك منزلی آن واقع است. و قبر جعفر طیار و اصحاب او رضی‌الله عنهم آنجاست. پایین کَرَك وادیی است دارای گرمابه‌ها وبستان‌های بسیار و میوه های نیکو از زردآلو وانار وگلابی و غیر آن. کَرَك در کنار شام است از جانب حِجاز. میان کَرَك و شَوبَك درحدود سه مرحله است.

ماب شهری است کهن که اکنون ویران شده است و به صورت قریه ای در آمده به نام ربّه و آن از توابع کَرَك است و با آن کمتر ازنصف مرحله فاصله دارد از جهت شمال. بنابراین درطول وعرضی که برای آن‌دو ذکرشده باید تأمل کرد ونزدیکتر به واقع آن چیزی است که‌ما در جدول آورده‌ایم از کتاب «قیاس». نزدیك رَبّه تپه‌ای است بس بلند به نام شَیحان چنانکه ازدور دیده شود. ماب را در تواریخ اسرائیلیان نام وآوازه‌ای است. صاحب «العزیزی» گوید: میان ماب و عَمّان از راه مُوجِب چهل وهشت میل است [شیحان به فتح شین نقطه‌دار و سکون یاء دونقطه وحاء بی‌نقطه والف ونون.]

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۲۱	شَوبَك	ابن‌سعید	نو	.	لا	.	از سوم	از شراة	به‌فتح شین نقطه‌دار وسکون واو و باء یك نقطهٔ مفتوح و کاف در آخرش .
		قیاس	نز	.	لا	.			
۲۲	بَیرُوت	اطوال	نط	یه	لج	ك	از سوم	از سواحل دمشق	به فتح باء یك‌نقطه‌وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی‌وضم‌راء بی‌نقطه وواو وتاء دو نقطهٔ فوقانی در آخرش .
		رسم و ابن‌سعید وقانون	نط	ل	لد	.			
۲۳	طَرَسُوس	قیاس	نح	م	لو	ن	از چهارم	از بلاد ارمن	به فتح طاء و راء بی‌نقطه وضم سین بی‌نقطه وسکون واو سپس سین دوم.
۲۴	صَیدا	اطوال	نح	نه	لج	.	از سوم	از سواحل دمشق	به فتح‌صاد بی‌نقطه‌وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح دال بی‌نقطه والف مقصوره در آخرش.
		قانون ورسم	نط	ك	لج	مه			

اوصاف واخبار عامه

شوبك شهری است کوچك دارای بستان‌های بسیار. بیشتر مردمانش نصاری باشند . درمشرق غور است و برکنارهٔ شام درجهت حجاز . اززیر قلعهٔ آن دو چشمه می جوشد. یکی از جانب راست و یکی ازجانب چپ ــ چون دو چشم بر صورت ــ این دو رود از میان شهرمی‌گذرند و آب بستان هایش ازآن دو است . بستان ها در وادیی است در مغرب شهر. میوه های نیکو دارد ، چون زرد آلو و غیرآن که به مصر برند. قلعه‌اش ازسنگ سفید ساخته شده وآن برتل بلند و سفیدی است در مشرق غور و مشرف بر آن.

بیروت برساحل دریاست . دو برج دارد ونیز بستان‌ها و رودی. شهری‌است پرنعمت . اوزاعی فقیه از آنجا بود. ابن‌سعید گوید : بیروت فرضهٔ دمشق است . صاحب «العزیزی» گوید : میان بیروت و بعلبك که بر عقبة المغیثه واقع شده سی وشش میل است ومیان آن دوشهر عرجموس دربیست وچهار میلی بیروت واقع‌شده . هموگوید : بیروت شهر جلیلی‌است.شرب مردمش از قناتی است که‌آبش را به آنجاکشانده‌اند . بندری نیکو دارد . میان آن و شهر جبیل هیجده میل‌است. جبیل بندری دارد وبازار و مسجد جامعی [عقبة المغیثه به ضم میم وکسر غین نقطه‌دار وسکون یاء دونقطه وتحتانی وثاء سه نقطه وهاء]

طرسوس در «اللباب» آمده است که : طرسوس شهری مشهوراست .ثغری بوده است از ناحیهٔ‌بلادروم برساحل دریای‌شام . امروز دردست «ارمنهای نصاری» است ــ خدای تعالی آن را به عالم اسلام بازگرداند ــ ابن حوقل گوید : طرسوس شهر بزرگی است . دو باروی سنگی دارد . شهری است در نهایت خرمی و نعمت ، میان آن و حدودروم کوه‌هائی‌است . این کوه‌ها میان روم ومسلمانان حائل‌هستند.

صیدا بلدهٔ کوچکی است برساحل دریا . دارای قلعه‌ای . در « العزیزی » آمده است که : از صیدا تا شهر مشغرا که از خوشترین بلاد این ناحیه است ، دره‌ای است درنهایت زیبائی با درختان ورودها و درازای این دره بیست و چهار میل است . واز مشغرا تا کامد که در قدیم قاعدهٔ این بلاد بوده، شش میل و از کامد تا دیهی معروف به عین‌التجر هیجده میل . و از عین‌التجر تا دمشق هیجده میل . پس همهٔ مسافت صیدا و دمشق سی و شش‌میل است.

شماره	نام بلد	مأخذ	ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۵	آیاس	زیج	نط	٠	لو	م	از چهارم	از بلاد ارمن	به فتح همزهٔ ممدود و یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس الف و سین بی‌نقطه در آخرش .
۲۶	اَذَنَه	اطوال	نط	٠	لو	ن	از چهارم	از بلاد ارمن	یاقوت در المشترك گوید: به فتح ذال نقطه‌دار و نون سپس هاء در آخرش. و من می‌گویم و در اولش همزهٔ مفتوح .
۲۷	بانیاس و صُبَیْبَه	قیاس	نط	ك	لج	ك	از سوم	از اعمال دمشق	به باء يك نقطه و الف و نون و یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف دوم و سین بی‌نقطه . و صبیبه به ضم صاد بی نقطه و فتح باء يك نقطهٔ تحتانی و باء دوم و هاء در آخرش (اللباب)

اوصاف واخبار حماة

آیاس شهر بزرگی است برساحل دریا . بندری نیکو داردوفرضهٔ آن بلاد است. فرنگیان درنزدیکی آن درددریا برجی‌چون قلعه‌ای برآورده‌اند . از آیاس تا بَغراس دومرحله است و از آیاس تا تَل حَمدون درحدود یك مرحله . چون مسلمانان بلاد ساحلی مانند طرابُلس و عَکّا و غیر آن را از فرنگیان گرفتند به علت آنکه آن بنادر دردست مسلمانان افتاد، آمد و شد ایشان به شام تقلیل یافت پس به آیاس روی آوردند چه آن شهر در دست « مسیحیان » بود.بدان جهت آیاس بندری مشهور و مجمع بازرگانان بحر و برگردید .

احمدکاتب گوید : اَذَنَه را رشید بناکرد ونیز طَرسُوس از بناهای اوست یاقوت در «المشترك» گوید : اَذَنَه شهری است مشهور و پیش‌از این از ثغور بوده است . من می‌گویم : اَذَنَه امروز دردست «ارمن » است . ابن حوقل گوید : اَذَنَه شهری است مانند طرفی از مِصّیصَه بررود سَیحان. شهری است پر نعمت و آبادان درکنارهٔ غربی سَیحان و سَیحان کوچکتر از جَیحان است.جسری طویل وعجیب از سنگ دارد اَذَنَه نزدیك مِصّیصَه است . دوازده میل با آن فاصله دارد . میان اَذَنَه و طَرسُوس هیجده میل است .

بانیاس شهرکوچکی است با درختان مرکبات وغیر آن و نهرها . یك مرحله ونیم با دِمَشق فاصله دارد ودرمغرب آن با اندك میلی به جنوب‌واقع شده.صُبَیبَه نام قلعهٔ آن است و آن از قلاع بلند واستوار است . صاحب «العزیزی» گوید : بانیاس بردامنهٔ جبل الثّلج است و کوه برآن مشرف است . بر روی جبل الثّلج همواره برف باشد چه در تابستان وچه در زمستان .

ردیف	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۸	مصیصة	اطوال	نط	یه	لو	مه	از چهارم	از بلاد ارمن	به کسر میم و تشدید صاد بی نقطه و کسر آن و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح صاد دوم و در آخرش هاء (مزیل الارتیاب)
۲۹	برس برت	زیج	نط	ك	لز	٠	از چهارم	از بلاد ارمن	به فتح باء یك نقطه و سکون راء بی نقطه سپس سین بی نقطه و برت به کسر باء یك نقطه و سکون راء بی نقطه و در آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی.
۳۰	تل حمدون	زیج	نط	ل	لو	ك	از چهارم	از بلاد ارمن	تل به فتح تاء دو نقطهٔ فوقانی ولام و حمدون به فتح حاء بی نقطه و سکون میم و ضم دال بی نقطه و سکون واو سپس نون .
		ابن سعید	نط	ك	لو	٠			

اوصاف واخبار عامه

همو گوید که : مِیصّیصَه را ابوجعفر منصور بنا کرد . در«المشترك» آمده است که : مَرج‌الدیباج که در فتوح شام از آن یادشده درده‌میلی مصیصه است و به جهت خرمی وزیبائی‌اش بدین نام خوانده شده.ابن حوقل گوید که:مصیصه شامل دو قسمت است ، یکی را مصیصه ودیگری را کَـفَرـبَیّا گویند بردو جانب جیحان ومیان آن دو پلی است از سنگ . مصیصه شهری است به راستی پرنعمت . شهر بربلندی‌است. چنانکه کسی که درمسجد جامع نزدیك دریا نشسته باشد قریب به‌چهار فرسخ راتواند دید . در «العزیزی » آمده است که پوستینهای مصیصه ای مشهور ازآنجاست .

بَـرس‌ِبرت قلعهٔ استواری است برکوهی بلند . ازبزرگترین قـلاع پـادشاه ارمن است . جای تابستانی اوست . نیز خزائنش در آنجاست.برس‌برت در فاصلهٔ یك مرحله درشمال ِسیس میان بلادِسیس و بلاداِبن قرمان واقع شده. و آن قلعه‌ای است مشرف بر بلادِسیس ودر شمال‌آن . چنانکه از دور دیده شود.

تَـلّ‌حَـمدُون قلعه‌ای است استوار . بارویی نیکو دارد . بـر تـل بلندی است ، دارای ربض و بستان ها . رودی در آن جاری است . مکانی است پر نعمت و ارزان ومردمش روزی‌مند . مسلمانان ویرانش کردند و امروز خرابه‌ای‌بیش نیست. به کمتر از یك مرحله در جنوب جیحان واقـع شده . میان تل‌حمدون و ِسیس دو مرحله فاصله است . قلعهٔ حموص در مشرق تل‌حمدون است چنانکه از تل‌حمدون دیده شود .

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۱	عینْ زَرْبَه یا ناوَرْز	زیج	نط	ل	لو	ن	از چهارم	از بلاد ارمن	به فتح نون سپس الف و واو مفتوح و راء بی‌نقطه ساکن وزاء نقطه‌دار مفتوح سپس الف. اما عین‌زربه ، عین‌معروف است و زربه به فتح زاء نقطه‌دار و سکون راء بی‌نقطه و باء یك‌نقطه وهاء.
		اطوال	نط	ل	لز	٠			
۳۲	اَطْرابُلُس	اطوال	نط	م	لد	٠	ازاول‌چهارم	از سواحل حمص	به فتح‌همزه‌وسکون‌طاء بی نقطه وراء بی نقطهٔ مفتوح والف‌وضم باء یك‌نقطه‌ولام و سین بی نقطه . صاحب «اللباب» گوید، الف را ازاول آن‌حذف کنیم تا با شهری به همین‌نام‌درمغرب مشتبه نشود.
۳۳	اَذْرِعات	اطوال	س	٠	لا	نه	ازسوم	ازاعمال دمشق.العزیزی : همان بثنیه است	به فتح‌همزه و سکون ذال نقطه‌دارو فتح راء بی‌نقطه و فتح‌عین بی نقطهٔ و الف و تاء دو نقطهٔ فوقانی در آخرش.
		به‌قولی	نط	٠	لب	ك			
		قیاس	س	٠	لب	ك			

اوصاف واخبار عامه

عَـین َزربَـه شهری است بـردامنهٔ کوهی.وبالاترازخودقلعه‌ای دارد. آباد است و پر سکنه. آبش از رود است. میان ِسیس و تـَـل َحمـُدون در شمال جیحان واقع شده. جیحان از بین آن و تـَـل َحمـُدون می گذرد. عین‌زربه در جنوب ِسیس است با اندك میلی به طرف مغرب ِسیس و یك مرحلهٔ سبك با آن فاصله‌دارد. مردم نامش را عوض کرده و ناو َرزا نامیده اند. همچنانکه نام‌تبر.یزو ُتستـَر وجز آن دورا عوض کرده‌اند. صاحب «العزیزی» گوید: میان ِسیس و عـَین َزربـَه بیست و چهار میل‌است و این همان مسافتی است‌که میان ِسیس و ناو َرزا است. پس ناو َرزا بی‌شك همان عین‌زربه است.

در «المشترك» بر خلاف «اللباب» با الف آمده است. یاقوت گوید: متنبی از این قاعده سرباز زده که گفته است: و قصرت کل مصرعن َطرا ُبلس. من می‌گویم که: متنبی قول صاحب «اللباب» را تأیید می‌کند. َطرا ُبلس شهری است رومی برزمینی در دریا پیش رفته. مسلمانان در سال ۶۸۸ آن را فتح کردند وویران ساختند. آنگاه درحدود یك میلی آن شهردیگری بناکردند و به همان نامش نامیدند. َطرا ُبلس را بستان هـا و درختان بسیار است. در آن‌نیشکر رویـد. رودی دارد. صاحب «العزیزی» گوید: میان َطرابـُلـُس و بـَعلـَبـَك‌پنجاه‌وچهارمیل است. وبین َطرابـُلـُس و ِد َمشق نود میل وهموگوید: و ازآنجاتا َانطر ُطوس سی میل‌است.

در «العزیزی» آمده است که: َاذ َرعات شهر کوره بثنیه است همچنانکه نوی شهر کوره َجیـُدور است تا عـَـثمان پنجاه وچهار میل استوتا َصـَنـَمین هیجده میل. َصـَنـَمین یعنی دو بت و آن قاعدهٔ ولایت ودارای اعمال است و از َصـَنـَمین تا ُکسو َه به ضم کاف و سکون سین بی‌نقطه و واو و هاء که دیهی است ومنزلی‌است و رود َاعـَرج از آن می‌گذرد دوازده میل است و از ُکسـَوه تا ِد َمشق نیز دوازده میل باشد. ومیان آن عقبه‌ای است نه چندان‌صعب. معروف به عقبة‌الـشـُحو َره به‌ضم شین نقطه‌دار و حاء بی‌نقطه سپس واو و راء بی نقطه و هاء درآخرش. ُکسـَوه در جنوب ِدمـَشق است.

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۳۴	بُصْرَی	الصواب قانون و اطوال	س نط	ح ك	لب لا	نه ل	از سوم	قاعدهٔ حوران	به ضم باء یك نقطه وسکون صاد بی‌نقطه وراء بی‌نقطه والف مقصور.
۳۵	دِمَشْق	قانون	س	۰	لج	ل	از آخر سوم	قاعدهٔ شام	به کسر دال بی‌نقطه و فتح میم وسکون شین نقطه‌دار سپس قاف درآخرش .
۳۶	مَرْقَب و بِلْنِیاس	زیج	س	۰	لد	یه	از چهارم	از سواحل حمص	به فتح میم وسکون راء بی نقطه و فتح قاف وباء یك نقطه وبلنیاس به کسر باء یك نقطه ولام و سکون نون و یاء دو نقطهٔ تحتانی والف و سین بی‌نقطه .

اوصاف و اخبار عامه

در «العزیزی» آمده است که: بُصری شهر کورهٔ حوران است . شهری است کهن از سنگ سیاه ساخته شده. بازار ومنبر دارد. ازدیار « بنی‌فزاره» ودیار «بنی‌مره» و غیر آنهاست . قلعه‌ای دارد با بنائی استوار . و نیز باغستان ها . بنای قلعه‌اش چون قلعه دِمَشق است . ابن سعید گوید : بُصرا قاعدهٔ حوران است درچهارمنزلی دِمَشق و صَرخَد در شانزده میلی مشرق آن است .

امادر طول دِمَشق اختلافی نیست . طول آن ازجزایرخالِدات ۷۰ درجه واز ساحل دریای غربی ۶۰ درجه است. بدون هیچ کسری . اما عرض آن مورد اختلاف است و ما آنچه راکه خود درست می‌شمردیم در جدول آوردیم . دمشق شهری است کهن . قاعدهٔ شام است وغُوطهٔ دِمَشق یکی از جنات اربعه است . جنات اربعه عبارتند از غُوطه دِمَشق و شِعب بَوّان و نهر اُبُلّه و سُغد سمرقند و غُوطه دِمَشق را بر آن سه برتری است . در شمال آن کوهی است معروف به قاسیون . گویند هابیل، قابیل را در آنجا کشته است. دیگر ازمتنزهات آن الرَّبوه است و آن غاری است بردهانهٔ غربی وادی آن که درآنجا آب‌هایش تقسیم شود. گویند مهد عیسی علیه السلام در آن غار است.

مَرقَب نام قلعه‌ای است استوار با بنائی نیکو مشرف بر دریا و بلنیاس نام شهر آن است ومیان آن دو قریب یك فرسخ فاصله هست . مرقب را درختان میوه و مرکبات بسیار است . در آنجا نیشکر کارند. چشمه های بسیار دارد . صاحب «العزیزی » گوید : بِلنیاس زیر شهر جَبَلَه است. ومیان آن دو و اَنطَرطُوس دوازده میل است . وآن قلعه‌ای است که در سال ۴۵۴ به دست مسلمانان بناگردیده . این مطلب را ابن منقد درکتاب «تاریخ القلاع والحصون» ذکرکرده است.

ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۳۷	بعلبك	قیاس	س	۰	لح	ن	از چهارم	از اعمال دمشق در جبل	به فتح باء یك نقطه وسکون عین بی نقطه وفتح لام وباء یك نقطه ودر آخرش کاف.
۳۸	عرقه	اطوال	س	یه	لد	۰	از چهارم	از ساحل شام	به کسر عین بی نقطه وسکون راء بی نقطه سپس قاف وهاء در آخرش.
		قیاس	س	۰	لد	ك			
۳۹	جبله	قیاس	س	۰	لد	نه	از چهارم	از ساحل شام	به فتح جیم وباء یك نقطه ولام سپس هاء در آخرش.
		اطوال	س	ك	لد	نه			
۴۰	بابسکندرونه	زیج	س	۰	لو	ی	از چهارم	از جند قنسرین	باب معروف است . مضاف به سکندرونه . سکندرونه به فتح سین بی نقطه وکاف و سکون نون و فتح دال بی نقطه وضم راء بی نقطه و سکون واو ونون بعد از آن هاء .
		قیاس	س	۰	لو	۰			

اوصاف واخبار عامه

بَعلَبك شهری است کهن . دارای بارو . قلعه‌ای‌استوار وعظیم دارد .درختان و رودها وچشمه‌هایش بسیاراست . شهری است پرخیرو برکت . در «العزیزی» آمده است که : بعلبك شهری بزرگ و قدیمی است . درآنجا مذبحی است که «صابیان» آن را از بیوت خود می‌شمارند و عزیزش دارند . از بعلبك تا زَبَدانی هیجده میل است . زَبَدانی شهری است بدون بارو برکنار وادیِ بَردی .از آنجاتا دِمَشق همه جا بستان هاست به هم پیوسته . شهری است زیبا با متنزهات بسیار و نعمت فراوان . ازآنجا تا دِمَشق هیجده میل است.

عِرقَه شهری است کوچك دارای قلعه‌ای حقیر و بستان ها و رودی خرد . صاحب «العزیزی» گوید :از اعمال دِمَشق است شهرعرقه . درپایان توابع دِمَشق از حد شمالی برساحل دریا واقع شده . بین عرقه و طَرابُلس بر سمت جنوب دوازده میل است و میان عرقه و بَعلَبَك شصت و شش میل و با دریا در حدود یك فرسخ فاصله دارد .

جَبَله شهری است کوچك در آنجا مزاری است که گویند گور ابراهیم ادهم است . صاحب «العزیزی» گوید که : شهر جبله از بِلنیاس بزرگتر است . و میان آن دو بیست وچهار میل است . واز جبله تا لاذقیه دوازده میل وآن را اعمال وسیع است .

احمد کاتب گوید : باب سَکَندَرُونَه شهری است برساحل دریای‌روم نزدیك انطاکیه . آن را ابن‌ابی داوود ایادی در زمان خلافت الواثق بناکرد. من می‌گویم باب سکندرونه درزمان ما دربند بلادِسیس‌است از جانب حَلَب. وآن دریك میلی بُغراس واقع شده و در آنجا به‌راستی نه‌شهری است ونه‌دیهی . میان بُغراس وباب سکندرونه دوازده میل‌است.

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴۱	سرفندکار	زیج	س	۰	لو	ك	از چهارم	از بلاد ارمن	به کسر سین بی‌نقطه‌وسکون راء بی‌نقطه و فتح فاء و سکون نون و فتح دال بی نقطه و کاف سپس الف‌وراء بی‌نقطه. وگاه به‌جای فاء واو آرند و گویند : سروندکار
۴۲	سیس	زیج	س	۰	لز	۰	از چهارم	از بلاد ارمن	به کسر سین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس سین بی‌نقطه.
۴۳	لاذقیه	اطوال	س	م	له	یه	از چهارم	از ساحل شام	به کسر ذال نقطه‌دار وقاف سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی مشدد وهاء درآخرش.
		قیاس	س	ی	له	که			

اوصاف و اخبار عامه

سِرفَندکار قلعه‌ای است استوار بر صخره‌ای . در برخی جوانبش بارویی نیست ، چه باوجود آن صخره‌ها ازبارو بی نیاز است. برکنارهٔ جنوبی جیحان است برراه دربند َمثّری و در مشرق َتل َحمدون . میان آن دو در حدود چهار میل فاصله است .دربند معروف است ومثّری به فتح‌میم وتشدید راء بی‌نقطه و درآخرش یاء آخر حروف . دربند مذکور درکمتر از یك منزلی مشرق آن واقع است. میان دربند مثّری و سرفندکار درختان صنوبر بسیار باشد ، آنچنان‌درختانی که‌درجای دیگر از حیث بلندی وستبری همانندش را نتوان یافت . سرفندکار در جنوب شرقی عَین َزربَه است وکمتر ازیك مرحله باآن فاصله دارد.

سِیس شهربزرگی است برکوهی . دارای قلعه‌ای و سه بارو . بستان ها و رود کوچکی دارد . درزمان ما شهر ملك َارمَن وقاعدهٔ کشور اوست. ابن سعید گوید: آن را ابن‌لاوی پادشاه َارمَن بناکرده وتختگاه کشور خود ساخت . روزگاری قاعدهٔ ثغرهای‌شمالی بود . صاحب « العزیزی »گوید : میان قلعه سیس وعَین‌َزربَه چهارده میل است ونیزمیان قلعه سیس و مِیصّیصَه چهارده میل. در تاریخ « الصاحب جمال‌الدین بن‌الندیم » آمده است که : سیس را یکی از خادمان هارون‌الرشید بنا کرد و َسیسیّه نامید و در زمان ما به سیس معروف است .

لاذِقیّه‌شهر آب‌انبارها و حوض‌هاست . برساحل دریاست . بندر نیکوئی دارد از دیگر بنادر نیکوتر . درآنجا دیری است مسکون بابنایی نیکو معروف به فاروس.صاحب «العزیزی» گوید : لاذقیه شهری است بزرگ از اعمال حِمص و تا جَبَلَه دوازده میل است . وتا َانطاکِیّه چهل و هشت میل. لاذقیه ازحیث‌استواری‌و آبادانی بزرگترین شهرساحل است . وآن را بندری است عظیم .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴۴	صَهْیُون	زیج	س	ی	له	ی	از چهارم	از جند قنسرین	به‌فتح صاد بی نقطه‌وسکون هاء و ضم یاء دو نقطهٔ تحتانی‌وسکون واو و بعد از آن نون.
۴۵	اَنْطاکِیَه	قیاس	س	یه	له	ن	از چهارم	قاعدهٔ عواصم	به فتح الف وسکون‌نون فتح‌طاء بی‌نقطه (اللباب) من‌می گویم: سپس الف و کاف‌مکسور، سپس‌یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش هاء.
۴۶	بَغْراس	قیاس	س	یه	له	نج	از چهارم	از جندقنسرین	به فتح بـاء یك نقطه و سکون غین‌نقطه‌دار وراء بی‌نقطه والف‌ودر آخرش سین بی‌نقطه (اللباب).

اوصاف و اخبار عامه

صِـهْـیُون شهری‌است دارای قلعه‌ای استوار و تسخیر ناپذیر. از مشهور ترین قلاع شام است . درقلعه‌اش آب فراوان ازباران جمع شود . شهر بر صخره‌ای است سخت . ودرنزدیکی آن وادیی است که در آن انواع مرکبات باشد چنانکه همانند آن در دیگر شهرهای آن دیار یافته نشود . شهر بردامنهٔ کوهی است و از لاذِقیّه پیداست . میان آن دو در حدود یك مرحله است . صهیون در جنوب شرقی لاذِقیّه است .

آنطاکیّه شهر بزرگی است دارای چشمه‌ها و باروی عظیمی که پنج کوه و قلعه ای درون آن جای دارد . دربیرون شهر رودعاصی و رود آسود دریك بسترجاری است . قبر حبیب نجار آنجاست . ابن حوقل گوید : انطاکیه بعد از دِمَشق با طراوت ترین و خرم‌ترین شهرهای شام است . بارویی دارد از صخره های گرداگرد خود. و کوهی‌که مشرف برآن است . در خانه‌ها وکوچه ها ومسجد جامع آب جاری باشد . املاك و دیه‌ها و نواحی پرنعمت دارد . صاحب «العزیزی » گوید : طول بارویش دوازده میل است .

بَـغراس را قلعه‌ای است مرتفع. چشمه ها و باغهای نیکو دارد . ابن حوقل گوید : بغراس برراه ثغرهاست. درآنجا مهمانسرایی بودازآن زبیده. در«العزیزی» آمده است که : میان بغراس و آنطاکیّه دوازده میل است ومیان آن و اِسکندریه نیز دوازده میل . بغراس برکوهی است مشرف به حارِم و حارم در مشرق آنواقع است میانشان در حدود دو مرحله فاصله است . بغراس در جنوب دَربَساك است و میانشان کمتر از یك مرحله باشد .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴۷	صَرْخَد	قیاس	س	ك	لب	یه	از سوم	از حوران از اعمال دمشق	به فتح صاد بی نقطه و سکون راءِ بی‌نقطه وفتح خاءِ نقطه دار سپس دال بی‌نقطه .
۴۸	حارِم	قیاس	س	ل	له	ن	از چهارم	از اعمال حلب	به حاءِ بی نقطه وراءِ بی نقطـهٔ مکسور میانشان الف ومیم در آخرش .
۴۹	حِصْن الأَکْراد	قیاس	س	ل	لد	۰	از اول چهارم	از اعمال حمص در جبل	به کسر حاءِ بی‌نقطه وسکون صاد بی‌نقطه سپس نون و الاکراد جمع کرد به‌فتح همزه وسکون کاف وفتح راءِ بی‌نقطه والف و دال بی‌نقطه درآخرش.
۵۰	بارِین	زیج	س	مه	لد	ك	از چهارم	از اعمال حماة	به فتح باءِ یك نقطه و الف و کسر راءِ بی‌نقطه وسکون یاءِدو نقطهٔ تحتانی ونون در آخرش .
		قیاس	سا	۰	لد	م			

اوصاف واخبار عامه

صَرخَد شهر کوچکی است دارای قلعه‌ای بلند . انگورش فراوان است. وجز آنچه از آب باران در آبگیرها و برکه‌ها گرد آید آبی دیگر ندارند.از بلاد حوران بشمار است . ابن سعید گوید : صرخد قاعدهٔ جبل‌بنی‌هلال است . وآن سوی آن از جانب جنوب و مشرق جز بیابان نیست . از جانب جنوبی آن راهی است به عِراق معروف به رصیف . مسافران گویند که چون مسافری از آن راه رود پس ازدر حدود ده روز به بَغداد رسد . میان صرخد وشهر زُرع که‌قاعده‌ای ازقواعد حوران است یك روزه راه باشد .

حارِم بلدهٔ کوچکی است. دارای قلعه‌ای با درختان وچشمه ها ونهری‌کوچك. ابن سعید گوید : قلعه ای است پربرکت وانار بی‌هسته و پر آب و تنك پوستی که از بیرون اندرونش پیداست مخصوص آنجاست . در دو منزلی غربی حَلَب است . میان حارِم و اَنطاکیَه یك مرحله است .

یاقوت در «المشترك» گوید : حِصن الاَکراد قلعه‌ای است استوار روبه روی حِمص ودر جانب غربی آن بر کوهی پیوسته به کوه‌لبنان . آن را ربضی است که پیش از فتح طرابُلس مقر والی پادشاه بوده است . از حِمص یك مرحله فاصله دارد ونیز از طرابُلس به همین اندازه وخود میان حِمص و طرابُلس واقع شده .

بارین شهر کوچکی است . دارای قلعه‌ای ویران . نیز چشمه ها و بستان‌هادارد. در یك منزلی قلعهٔ حماة است باانداك میلی به طرف جنوب . درآنجا آثاربناهای‌قدیم باشد ، موسوم به رَفنیّه . ذکر رَفنیّه در تاریخ‌ها فراوان رفته است . رَفنیّه به فتح راء بی نقطه وفاء و سپس نون مکسور وياء دونقطهٔ تحتانی مشدد و سپس هاء در آخرش . در «الاطوال » آمده‌است که طول رَفنیّه س ن و عرض آن لد ك است . قلعهٔ بارین قلعه‌ای است ازبناهای فرنگ درسال چهارصد وهشتاد و اند. سپس مسلمانان آن را مسخر کردند و مدتی برپا بود تا آخر خرابش کردند .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام — طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
۵۱	حِمْص	قیاس	سا	۰	لد	ك	از چهارم	از قواعد شام	به کسر حاء بی نقطه و سکون میم وصاد بی‌نقطه در آخرش .
۵۲	دَرْبَساك	قیاس	سا	۰	لو	۰	از چهارم	از جند قنسرین	به‌فتح دال بی‌نقطه‌وسکون راء بی‌نقطه وفتح باءِیك نقطه‌وسین بی‌نقطه وسپس الف و کاف.
۵۴	حصن بُرْزَیْه	زیج	سا	۰	له	ی	از چهارم	از جند قنسرین	برزیه : به ضم بـاء یك نقطه وسکون‌راء بی‌نقطه وفتح‌زاء نقطه‌داروسکون یاء دونقطهٔ تحتانی سپس هاء .

اوصاف واخبار عامّه

ِحمص شهری است کهن ازقواعد شام . بستان‌هایش ازآب عاصی سیراب‌شوند.
ابن حوقل گوید : ِحمص در سرزمین همـواری است و به راستی پر نعمت ترین و خوش‌ترین شهرهای شام است.درخارج شهر در فاصله‌ای کمتر از یك میل‌رود َمقلُوب که همان رود ارنط است می گذرد . مردم حمص را بر کناره های این رود باغ ها و تاکستان هاست .

َدربَساك را قلعه‌ای است مرتفع و چشمه‌ها و بستان ها. شهری است پرنعمت. مسجد جامع ومنبر دارد . درجانب شرقی آن باغ‌های پهناوری است ، نیکو وسرسبز. روداسود از میان آن می‌گذرد . دربساك در شمال بـَغراس است باالندك میلی به‌جانب مشرق . میانشان درحدود ده میل فاصله است . درمشرق دربساك ، یـَغرا واقع است . یغرا به فتح یاء دونقطهٔ تحتانی و سکون غین نقطه دار و راء بی‌نقطه و الف ،قریه‌ای است ومردمش نصاری باشند . کارشان صید ماهی‌است .کمتر از یك مرحله با دربساك فاصله دارد . راه شام به دربساك و بـَغراس از یـَغرا می‌گذرد .

حصن ُبرَزیه قلعهٔ کوچکی‌است‌رفیع‌دردامنهٔ شرقی کوه خیطومشرف به دریاچهٔ َافاِمیـَه . آب دریاچه‌ها ونیزارها تا زیر برزیه به هم پیوسته است.جز کوتوالان‌قلعه کسی در آنجا نیست . مردم آن دیار در روزهای سخت بدانجا پناه برند. قلعه درشمال غربی َافاِمیـَه ودر یك منزلی آن در آب واقع است . چه دریاچه های َافامیه میـان َافامیه‌و برزیه قرار دارند . برزیه در جنوب ُشغر وبـَکاس است و یك منزل با آن فاصله دارد . ونیز برزیه در یك منزلی مشرق صـَهیُون است .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نام
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵۴	ثُغُور بَکَاس	زیج	سا	۰	له	ل	از چهارم	از جند قنسرین	بهتر آن است که شین نقطه دار را مضموم بخوانیم. سپس غین نقطه دار ساکن آنگاه راء بی نقطه و بکاس به فتح باء یك نقطه و کاف و سپس الف و سین بی نقطه در آخرش.
۵۵	مَرْعَش	اطوال قانون	سا سب	۰ ۰	لو لز	ل ۰	از چهارم	از حصون شمالی شام	به فتح میم وسکون راء بی نقطه و فتح عین بی نقطه و در آخرش شین نقطه‌دار.
۵۶	فامِیه	قیاس	سا	ی	لد	ن	از چهارم	از اعمال شیزر	به فتح فاء و الف و میم مکسور سپس یاء دو نقطهٔ مخفف و در آخرش هاء.

اوصاف و اخبار عامه

شُغر و بَکاس دو قلعه هستند بس استوار بر کوه . میانشان به قدر یك پرتاب تیر فاصله است . در پائین آنها رودی جاری است . بستان‌ها و میوه‌های بسیار دارند . و نیز مسجد جامع و منبر و رستاق . این دو قلعه میان اَنطاکِیَه و فامِیَه واقع شده‌اند ، تقریباً در نیمه راه . در مشرقشان به فاصلهٔ یك میدان اسب پل کَشفَهان قرار دارد . پلی است مشهور . بازاری دارد که مردم در هر هفته در آن گرد می‌آیند. شُغر و بَکاس در مشرق وشمال صَهیُون و در جنوب اَنطاکِیَه هستند . و میانشان کوه هاست .

در «اللباب» آمده است که : مَرعَش شهری استاز شام . ابن حوقل گوید: حَدَث و مرعش دو شهراند از شام ، کوچك ولی آبادان . آب وکشت و زرع و درختان بسیاردارند . هردو ثغراند . ابوریحان گوید : طول حَدَث سب له وعرض آن لز له است . صاحب «العزیزی» گوید : میان مرعش و اَنطاکِیَه هفتاد و هشت میل ومیان آن و مخاضه العلوی بر نهر جیحان دوازده میل است .

صاحب «المشترك »گوید : فامیه را اَفامِیَه نیزگویند . به زیادت همزه‌در اولش ــ شهری است کهن و این نام بر کوه آن نیز اطلاق شود . و نیز گوید که : فامیه قریه‌ای است ازقراء فم‌الصلح از نواحی واسِط . در «العزیزی » آمده است که : کورهٔ افامیه راشهری بود بزرگ وکهن برسر زمینی مرتفع . دریاچه ای دارد شیرین آب که رود مقلوب از میان آن می‌گذرد .

شماره	نام بلد	مأخذ	ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد شام — طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۵۷	شیزر	قیاس	سا	ی	لد	ن	از چهارم	از جند حمص	به فتح شین نقطه دار و سکون یاء آخر حروف وفتح زاء نقطه‌دار و در آخرش راء بی‌نقطه.
۵۸	کختا	زیج	سا	ی	لزو به قولی لط	ن	از چهارم	از اقصی شمال شام	به فتح کاف و سکون خاء نقطه‌دار وفتح تاء دو نقطه فوقانی سپس الف.
۵۹	حماه	محقق	سا	نه	لد	مه	از چهارم	از شام میان حمص و قنسرین	به‌فتح حاء بی‌نقطه ومیم والف وهاء در آخرش.
۶۰	کفرطاب	اطوال قیاس	سا سا	ل یه	لد له	مه ۰	از چهارم	از جند حمص	به کاف مفتوح وفاء مفتوح و سکون راء بی نقطه و فتح طاء بی نقطه سپس الف و باء یك نقطه.

اوصاف و اخبار حماة

شیزر را قلعه‌ای است استوار . رود عاصی ازشمال آن می‌گذرد . در آنجا رود عاصی ازسدی موسوم به خرطَله که ارتفاع آن بیش ازده ذرع است فرومی ریزد . شیزر را درختان و باغ‌های میوه بسیارباشد . بیشترمیوه‌اش انار است . صاحب «العزیزی» گوید : میان آن و حماة نه میل است ومیان آن و حمص سی و سه میل . و از شیزر تا انطاکیه سی‌وشش میل . بارویی از خشت‌داردباسه دروازه . آب عاصی از کنار باروی شمالی آن می‌گذرد .

کَختا قلعه‌ای است مرتفع و استوار . دارای بستان ها و رودی . میان آن و مَلطیه دو روزه راه است . مَلطیه در جانب غربی آن واقع است . یکی ازثغور اسلامی است ، در شمال شام . کختا در یك منزلی شمال حصن منصوراست با اندك میلی به مغرب .

حَماة شهری است کهن . نامش درکتب «اسرائیلیان» آمده است . ازخرم‌ترین بلاد شام است . آب عاصی مشرق و شمالش را دور می‌زند . قلعه‌ای استوار ونیکو و بلند دارد . درون قلعه آسیاب هائی است که به آب می‌چرخد . و جهت آب کشیدن دولاب‌هائی بر آب عاصی نصب کرده‌اند تا بستان‌های خودرا سیراب کنند ونیزشرب مردمش از آن است . حماة شهری است کهن . نام آن در « توراة » آمده است. حماة و شیزر به کثرت دولاب‌ها مشهوراند .

کَفَرطاب شهرکوچکی است . چون قریه ای . کم‌آب . در آن دیگ های سفالین‌سازندو به جای‌های دیگر برند . کفرطاب قاعده‌ای‌است‌دارای‌ولایت وعملی. برراه میان مَعرة و شیزر است . در «العزیزی» آمده است که : مردم کفرطاب از یَمن هستند . میان آن و شیزر دوازده میل است وهمین اندازه است تا مَعَرّة .

شماره	نام بلد	مأخذ	ششمین اقلیم از اقلیمهای سرزمینی : بلاد شام						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۶۱	سَلَمْیَة	قیاس	سا	ك	لد	ل	از چهارم	از اعمال حمص	به فتح سین بی‌نقطه ولام سپس میم و یاء دو نقطهٔ مشدد وهاء در آخرش .
۶۲	كَرْكَرْ	زیج	سا	ك	لز	ن	از چهارم	از اقاصی شام از جهت شمال	به فتح کاف وسکون راء بی‌نقطه سپس کاف مفتوح دوم . بعداز آن راء بی نقطهٔ دوم .
۶۳	بَهَسْنا	زیج	سا	ل	لو	م	از چهارم	از قلاع شام	به فتح باء یك نقطه وهاء وسکون سین بی‌نقطه سپس نون و الف.
۶۴	مَعَرَّة	اطوال قیاس	سا سا	مه م	له له	٠ یه	از چهارم	از جند حمص	به‌فتح میم وعین بی‌نقطه سپس راء بی‌نقطهٔ مشدد ودر آخرش هاء (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

سَلَمیّه شهری است خوش . آبش از قنات هاست . باغ های بسیار دارد . احمدکاتب گوید : سلمیه را عبداللّه‌بن صالح‌بن علی‌بن عبداللّه‌بن عباس‌بن عبدالمطلب بناکرد وفرزندان خود را در آن جای داد و اکنون فرزندان عبدالله در آن هستند . ابن حوقل گوید : سلمیه شهری است پرنعمت . برجانب بادیه است و بیشتر مردمش از «بنی‌هاشم»باشند . در «العزیزی » آمده است که : سلمیه برکناره بیابان‌است. شهری است پرآب ودرخت و پـرنعمت .

کَـرکَـر قلعه‌ای است استوار و بس بلند . فُرات از فراز آن چون جویباری خرددیده شود . بر جانب غربی فُرات است . در زمان ما از بـزرگترین ثغور شام به شمار است . نزدیك است به کَختا و در مشرق آن واقع شده .

بَهَـسنا قلعه‌ای استوار است ومرتفع . بستان‌ها ونهری خرد دارد . ونیز بازارها ورستاقی وسیع . در آن مسجد جامع و منبری است . شهری است پرنعمت و پرخیر . میان آن و ـسیواس شش روزه راه است . بهسنا ازقلاع تسخیر ناشدنی‌است . درمشرق وشمال‌عَـینتاب واقع است . ومیان آن دو،دو روزه راه است .

در «اللباب » آمده است که : مَعَـرّة النعمان شهری است از شام . سمعانی در «الاصل» یعنی «الانساب» گوید : منسوب به معرةالنعمان را ، معرنمی گویند .زیرا معرة نام دوموضع است . یکی معرةالنعمانو دیگر معرةنسرین. منسوب به نخستین را معرنمی و به دومی را معرنسی گویند . وبیشتر اهل‌علم این نکته را ندانند . من‌می‌گویم که : این مطلب را در «الانساب» دیدم ولی در «اللباب » نیافتم . صاحب « العزیزی » گوید : معرةا لنعمان شهر مهمی است ، آبادان و پرمیوه وشرب مردمش از چاه باشد .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : بلاد شام — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۶۵	سرمین	اطوال	سا	ن	له	یه	از چهارم	از اعمال حلب	به فتح سین بی نقطه و سکون راء بی‌نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وسپس نون .
۶۶	راوندان	زیج	سب	۰	لو	۰	از چهارم	از جند قنسرین	به راء بی‌نقطه بعداز آن الف سپس واو مفتوح و نون ساکن. ودال بی‌نقطهٔ مفتوح سپس الف و نون .
۶۷	سمیساط	قیاس	سب	۰	لز	ل	از چهارم	از اقصی شام بر ساحل فرات	به ضم سین بی‌نقطه و فتح میم وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وسین دوم بی‌نقطه والف و طاء بی نقطه در آخرش (اللباب)
۶۸	قنسرین	قیاس	سب	ی	له	مد	از چهارم	از قواعد قدیم شام	به کسر قاف وفتح نون مشدد وسکون سین بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون.

اوصاف و اخبار عامه

سَرمین شهری است پر از درختان زیتون و دیگر درختان . آبی جز آنچه از باران در آبگیرها گرد می‌آید ندارد . سرمین را ولایت و عملی‌است وسیع . شهر پر نعمتی است . بازارها و مسجد جامع دارد . بارو ندارد . میان آن و حَلَب یك روزه راه است. حَلَب در شمال آن واقع شده . سرمین درمیانهٔ راه مَعَرّة و حَلَب است.

راوندان قلعه‌ای است استوار ومرتفع برکوهی بلند . چشمه‌ها و بستان‌های‌میوه دارد. وادیی دارد بس خوش . رود عفرین از فرود آن می‌گذرد . درشمال غربی حلب است و در دو منزلی آن . ونیز درشمال حارِم . عِفرین از شمال به جنوب بر آن می‌گذرد و دردره‌وسیعی میان‌کوه‌ها به حارِم می‌رسد . در این دره قریه‌هائی است و درختان زیتون بسیار . کوره‌ای است از بلاد حَلَب و آن را جُومَه به ضم جیم و سکون واو ومیم وهاء گویند .

در «اللباب» آمده است که: سُمَیساط از بلاد شام است. ابن حوقل گوید : سمیساط برساحل فُرات است . و براین‌قیاس است جِسرمَنبِج . هردو دو شهر کوچك و استواراند دارای مزارع آبی وغیر آبی . آبشان از فُرات است . سمیساط درمغرب قلعة‌الرّوم است درشمال حصن منصور . هریك نزدیك به دیگری است .

قِنَّسرِین درآغاز اسلام مرکز تجمع سپاه مسلمانان‌بود،چنان که‌باوجود آن‌حَلَب را نام و آوازه‌ای نبود .ابن حوقل گوید : قنسرین شهری‌است وکوره‌ای را بدان‌نسبت دهند . ابوریحان گوید : قنسرین از دیاررببعه . ابن سعید گوید : از مَعَرّة تا قنسرین یك مرحلهٔ بزرگ است. قنسرین قاعده‌ای ازلشکرگاه‌های شام بود و چون حَلَب نیرومند شد قنسرین رو به ضعف نهاد و ویران گردید . امروز قریه‌کوچکی است. در پایین آن رودقویق جاری است و تپهٔ قنسرین مشرف برآن است . از آنجا تاحلب‌یك مرحلهٔ سبك است .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد شام						
۶۹	حلب	اطوال	سب	ی	له	ن	از چهارم	از قواعد بزرگ شام از جند قنسرین	به‌فتح حاء بی‌نقطه و لام ودر آخرش باء یک‌نقطه (اللباب)
۷۰	باب و بزاعا	زیج	سب	یه	لو	۰	از چهارم	از جند قنسرین	باب معروف است و بزاعا به‌ضم باء یک‌نقطه و فتح زاء نقطه‌دار سپس الف و عین بی‌نقطهٔ مفتوح و بعد از آن الف مقصور
۷۱	حصن منصور	قیاس	سب	که	لز	۰	از چهارم	از جند قنسرین	معروف

اوصاف و اخبار عامه

حَـلَب شهری بزرگ و کهن است . قلعه‌ای استوار و بلند دارد . مقام ابراهیم خلیل صلوات الله علیه آنجا بود. بستان هایش اندك است. رودقُوَیق از آن می گذرد . برجادهٔ عراق . میان حلب و قِنسّرین دوازده میل است . صاحب «العزیزی» گوید : حلب شهری است بزرگ و آبادان با خانه‌های نیکو . باروئی از سنگ دارد . ودر وسط آن قلعه‌ای است صعب برتلی . با مَعَـرّة النعمان سی و شش میل فاصله دارد و با شهر بالِس پانزده فرسخ .

باب شهر کی است دارای بازار و حمام و مسجد جامع و بستان های خوش و سر سبز. اما بُزاعا دیه کوچکی است از اعمال باب و خارج از آن مزاری است گویند قبر عقیل بن ابی طالب آنجاست . درشمال شرقی حَـلَب است . و چون منازی از آنجا گذشت در وصف بستان‌هایش گفت :

و قانا لفحة الرمضاء واد ‌‌ ‌‌ وقاه مضاعف النبت العمیم
یصد الشمس انی اوجهتنا ‌‌ ‌‌ فیحجبها و یاذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری ‌‌ ‌‌ فتلمس جانب العقد النظیم

[و این دو بیت را درجای دیگر یافتم :

نزلنا دوحة فحنو علینا ‌‌ ‌‌ حنو الوالدات علی الفطیم
و ارشفنا علی ظمأ زلالاً ‌‌ ‌‌ الذ من المدامة للندیم]

در «المشترك» آمده است که: حصن منصور نزدیك سمَیساط است و منسوب است به منصوربن جعونة العامری ، این منصور آن را درعهد مروان حمار آخرین «بنی امیه » بنا کرد . ابن حوقل گوید : حصن منصور امروزویران است ولی دارای کشت و زرع است.در سرزمینی است هموار در شمال رود ازرق و جنوب غربی فُرات و به هردو نزدیك . کوه درمغرب حصن منصور میان آن و مَلَـطیَـه واقـع شده و در آن دربندی است به سوی مَلَـطیَـه .

شماره	نام بلد	مآخذ	ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۷۲	عَیْنْتاب	زیج	سب	ل	لو	ل	از چهارم	از جند قنسرین	به فتح عین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و نون و تاء دو نقطهٔ فوقانی و باء یك نقطه .
۷۳	قلعة الرومْ	زیج قیاس	سب سب	ك ل	لو لز	ن .	از چهارم	از جند قنسرین	معروف .
۷۴	بِیْرَه	زیج قیاس	سب سب	ل له	لو لز	ن .	از چهارم	از جند قنسرین	به کسر باء یك نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس راء بی نقطه و در آخرش هاء (اللباب)
۷۵	بالِس	قیاس	سب	م	لو	ز	از چهارم	از جند قنسرین	به باء یك نقطه سپس الف ولام مکسور ، سپس سین بی‌نقطه .

اوصاف و اخبار عامه

-عینتاب شهری است نیکو و بزرگ . قلعه‌ای دارد در صخره ها نقبزده .شهری است پر آب و سبزه . قاعدهٔ آن ناحیه است . بازارهای بزرگ دارد که مقصد بازرگانان ومسافران است . درسه‌منزلی شمالی حَلَب واقع شده . دُلُوك نزدیك به آن است و آن قلعه‌ای‌است ویران . نام‌آن در فتوحات صلاح‌الدین ایوبی و نورالدین آمده‌است. عینتاب در جنوب قلعهٔ الرّوم است وسه مرحله باآن فاصله دارد . وهمین فاصله است میان عینتاب و بَهسنا . عینتاب در جنوب شرقی بَهسنا است .

قلعهٔ الرّوم ورا ربض و باغهای میوه است . رودی دارد معروف به مرزبان که از کوه می آید ودر فرود قلعه در فُرات مـی ریزد . فرات از پایین قلعه می‌گـذرد. قلعهٔ الرّوم قلعه‌ای‌است‌استوار و صعب. الملك‌الاشرف پسرالملك‌المنصور رحمهماالله آنرا از ارمَن گرفت.قلعهٔ الروم در بر جنوب غربی فرات است . با بیره از جانب مغرب یك مرحله فاصله دارد . درمشرق سُمَیساط است و در جنوب رُها و هر یك به دیگری نزدیك .

بِیرَه قلعه‌ای است استوار و بلند بر کناره فُرات در جانب شمال شرقی آن . وادیی دارد معروف به وادی‌زیتون . در آنجا درختان و چشمه‌هاست . بازارهاو توابع بسیار دارد . ابن سعید گوید : قلعهٔ آن برصخره‌ای است . و اکنون‌ازثغور اسلام‌است در برابر تاتارها . وفرضه‌ای است بر ساحل فُرات . قلعهٔ بیره در مشرق قلعهٔ‌الرّوم واقع است در یك منزلی آن . بیره درمغرب قلعهٔ نجم و جنوب غربی سَرُوج است.

بالِس شهری بوده‌مسکون.شهری کوچك بر کناره‌غربی فُرات.ابن‌حوقل گوید: نخستین شهرهای شام است از راه عِراق . و آن فرضهٔ فُرات است ، جهت مردم شام . رَقّه درمشرق آن است . در «العزیزی» آمده است که : از آنجا تا قلعهٔ دَوسَر که اکنون‌به قلعهٔ‌جَعبَر معروف است ــ درمشرق فُرات ــ پنج فرسخ است . در مغرب فرات رو به روی قلعهٔ جَعبَر سرزمین صِفّین است که آن نبرد مشهور در آن واقع شد . از قلعهٔ جعبَر تا رقّه هفت فرسخ است .

شماره	نام بلد	مآخذ	هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد شام — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۷۶	منبج	قیاس	سب	ن	لو	له	از چهارم	از جند قنسرین	به فتح میم وسکون نون وکسر باء یك نقطه و در آخرش جیم .
۷۷	رُصافه	قیاس	سد	یه	لو	۰	از چهارم	از جند قنسرین	به راء بی‌نقطهٔ مضموم و صادبی نقطهٔ مفتوح سپس الف و بعداز آن فاء و هاء .

اوصاف و اخبار عامه

صاحب «الانساب» گوید: منبج یکی از بلاد شام است. و یکی از «اکاسره» که بر شام غلبه یافت آن را بنا کرد و منبه نامید و در آنجا آتشکده‌ای ساخت و مردی را به نام ابن دینار از فرزندان اردشیربن بابك بر آن گماشت و اوجد سلیمان بن مجالد فقیه است. پس منبج معرب منبه است. برخی گویند منبه نام آتشکده است که بر شهر نیز اطلاق شده. ابن حوقل گوید: منبج در بیابان است. بیشتر مزارعش به آب باران است. جایی پرنعمت. من می‌گویم: قنات‌ها و باغ‌های بسیار دارد. بیشتر درختانش توت است از جهت کرم ابریشم. بارویش طولانی است. بیشتر بارو و شهرش ویران است.

صاحب «المشترك» گوید: رُصافه نام عده ای از اماکن است. از آن جمله است همین رصافه معروف به رصافهٔ هشام. و آن در بیابانی است رو به روی رَقّه. یك روزه راه از فُرات دور است. من می‌گویم که: این شهر را دیده‌ام، کمتر از یك روزه با فُرات فاصله دارد. صاحب «المشترك» گوید: رُصافه در جانب غربی است. و هموگوید که نیز رصافه قلعه‌ای است نزدیك مصیاف و نیز در بلاد مغرب و بَصره و بَغداد جای‌هایی است به همین نام.

ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات

مصنف چون از ذکر بلاد شام فراغت یافت به ذکر جزیره پرداخت و آن بلادی است میان دِجْلَه و فُرات .

برخی از مصنفان، بسیاری از دیگر بلاد فُراتیه را چون رَحَبَه و غیر آن که در جانب دیگر فُرات از بر شام واقع شده‌اند به سبب نزدیک بودنشان به جزیره، ازبلادجزیره شمرده‌اند.

جزیره – محدوداست ازطرف جنوب غربی به‌فرات ازحدود بلاد روم . حد جنوب غربی آن در امتداد فرات عبارت است از مَلَطْیَه تا سُمَیْسات تا قلعة‌الروم تا بِیْرَه تا رو به روی مَنْبِج تا بالِس تا رَقّه تا قَرْقیسِیا تا رَحَبَه تا هیت تا اَنْبار. از اَنْبار ، فُرات از حد جزیره خارج‌می شود و‌حد جزیره از اَنْبار به جانب تِکْرِیْت – که بر ساحل دجله است – می‌پیچد تا سِنّ تا حَدیثَه تا مَوْصِل تا جزیرهٔ ابن‌عمر تا آمِد. آنگاه حد جزیره از آمِد به طرف مغرب می پیچد تا حدود اَرْمینیه تا حدود بلاد روم تا فُرات تا مَلَطیَه یعنی همانجا که آغاز کرده بودیم . بنا براین قسمتی از اَرْمینیه و قسمتی از روم در مغرب جزیره‌و قسمتی از شام و بادیه‌در جنوب آن و‌عراق در مشرقش و قسمتی از اَرْمینیه در شمال آن

واقع شده است. جزیره مشتمل است بر دیار ربیعه و دیار مُضَر و قسمتی از دیار بَکر.

ذکر مسافات جزیره - از اَنْبار تا تِکْرِیت دو مرحله است از تِکْرِیت تا مَوْصِل شش روزه راه و از مَوْصِل تا آمِد چهار روزه راه و از آمِد تا سُمَیْسات سه روزه راه و از مَوْصِل تا نَصیبین چهار مرحله و از نصیبین تا رأس عَیْن سه مرحله و از رأس عَیْن تا رَقّه چهار روزه راه و از رأس عَین تا حَرّان سه روزه راه و از حَرّان تا رُها یك روزه راه.

برقعید - مهلبی در کتاب خود موسوم به «العزیزی» گوید: از شهرهای جزیره است، برقعید. و آن شهری است دارای بارو و بازارهای متعدد و تا بَلَد یازده فرسخ است و تا مَوْصِل هفده فرسخ.

صاحب «اللباب» گوید: جزیره را بلادی است واز آنهاست: مَوْصِل و سِنْجار و حَرّان و رُها و رَقّه و رأس عَین و آمِد و مَیّافارقین و دیار بَکْر. و همو گوید که: جزیره بلادی است میان دِجله و فُرات و بدین سبب است که آن را بدین نام خوانده اند و نیز تاریخی برای آن گرد آورده‌اند و اما جزیرهٔ ابن عمر شهری است از شهرهای آن.

صاحب «المشترك» گوید:

عقر الحمیدیه - به فتح عین بی‌نقطه وسکون قاف سپس راء بی‌نقطه. قلعه‌ای است بس استوار ومشهور در مَوْصِل و حَمیدیّه کوهی است از آن «کردان» در آن سرزمین.

عقر بابل - نزدیك کَربلاء است و از نواحی کُوفه. یزیدبن مهلب ابن ابی صفره در نزدیکی آن کشته شد.

حانی - از شهرهای دیار بکَر، حانی است. ودر «اللباب» حَنا ذکر شده به فتح حاء ونون. و همو گوید که: حَنا از دیار بَکْر است. ابن اثیر

نیز آن را اینچنین ذکر کرده و سمعانی آن را حَنا نوشته و گفته است امروزه آن را حاذی گویند، بروزن داعی.

دامان ــ در «اللباب» آمده است که دامان به فتح دال بی‌نقطه و دو الف در وسطشان میم ودر آخرش نون. قریه‌ای است در جزیره و منسوب بدان را «دامانی» گویند.

شوش ــ از اعمال مَوْصِل است. در «المشترك» به ضم شین نقطه‌دار و سکون واو سپس شین دوم ضبط شده.و گوید که: شوش قلعه‌ای است‌از اعمال مَوْصِل. درمیان کوه های شرقی دِجْله. حب‌الرمان شوشی بدان‌منسوب است. و شُوش نیز مکانی است نزدیك به جزیرهٔ‌ابن عمر.

قلعه‌فنك ــ ابوالمجد در کتاب «التمییز» گوید: قلعهٔ فَنَك به فتح فاء و نون قلعه ای است استوار اندکی بالای جزیرهٔ‌ابن عمر.

مجدل ــ صاحب «المشترك» گوید: مَجْدَل به فتح میم و سکون‌جیم وفتح دال بی‌نقطه ودر آخرش لام نیکوترین شهراست در خابُور از نواحی جزیره.

هکار ــ در «الانساب» آمده است که: هَکّار به فتح هاء و تشدید کاف و در آخرش راء بی‌نقطه بعداز الف، موضعی‌است وناحیه‌ای است‌نزدیك کوه، بالای مَوْصِل‌از جزیره. ابن‌اثیر در«اللباب»گوید :هَکّار ولایتی‌است مشتمل بر قلاع وقراء از اعمال مَوْصِل.

کبیسه ــ در «اللباب» آمده است که: کُبَیْسَه به ضم‌کاف و فتح باء یك نقطه‌وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح سین‌بی نقطه و هاء بلدهٔ کوچکی است بر کناره سَماوَه. در «مزیل الارتیاب» از ابوالمجد اسماعیل موصلی آمده است که: کُبَیْسَه نزدیك هِیت است.

هیت ــ ابن حوقل گوید: هِیت از بلاد جزیره‌است و ابن سعید و

ابوریحان نیز براین رای هستند . ولی در کتاب «الاطوال للفرس» آمده‌است که:هِیت از عِراق است . ابن‌حوقل گوید : در هِیت آثار بناهای امیرالمؤمنین ابوالعباس القائم دیده‌شود . وخانه‌ای که در آن سکونت‌می‌داشت‌همانجاست، هِیت‌شهری است دارای زرع ونخیل ودر مشرق فرات واقع .

زابین ــ ابن حوقل گوید : زابَیْن‌نام دو رود بزرگ است که‌چون گرد آیند نصف دِجْلَه‌شوند . شعبه بزرگتر نزد حَدِیْثَه است . و سرچشمهٔ هردو نزدیك کوه های آذَرْبیجان .

حصن مسلمه‌ــ از بلاد جزیره است حصن مُسْلمه . ابن‌حوقل گوید : این حصن از آن مسلمةبن عبدالملك بود . و در آن طایفه ای از « بنی‌امیه » می زیستند . آبش از باران است .

عمادیه ــ از بلاد جزیره است عمادیّه وآن قلعه‌ای است آبادان در سه منزلی شمال شرقی مَوْصِل . برصخره‌ای از کوهستان بنا شده و در زیر آن نهرهای آب و بستان هاست .عِمادیّه در شمال اِرْبِل است .

ثمانین ــ از بلاد جزیره است ، قریه ثمانین‌در مشرق دِجْله به کمتر از یك روزه راه . قریهٔ ثمانین در شمال عمادیّه است .

کشاف ــ از بلاد جزیره است ، کَشّاف . و آن قلعه‌ای است آبادان میان زاب وشط ، در نزدیکی مصب آن . در اطراف کشاف باغ ها و چراگاه‌هاست،کَشّاف در دو منزلی اِربِل و جنوب شرقی مَوْصِل است .

شماره	نام بلد	مأخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	سروج	اطوال	سب	م	لو	ن	از چهارم	از جزیره	به‌فتح سین بی‌نقطه و ضم راء بی‌نقطه وسکون‌واو ودرآخرش‌جیم (اللباب)
		قانون	سب	یه	لز	م			
۲	رُها	اطوال	سب	ن	لز	۰	از چهارم	از دیار مضر	به ضم راء بی‌نقطه و فتح ها و الف در آخرش (اللباب) .
۳	قلعهٔ جعبر	اطوال	سب	ن	له	ن	از چهارم	از دیار بکر	به فتح قاف وسکون‌لام‌و فتح‌عین بی‌نقطه و جعبر به‌فتح جیم وسکون عین بی نقطه ودرآخرش راء بی‌نقطه .
		قیاس	سب	ن	لو	ی			

اوصاف و اخبار عامّه

سَروج شهری است ویران . صاحب «اللباب» گوید : سروج شهری است در نواحی حرّان از بلاد جزیره ، میان آن و حرّان یك روزه راه است .ابن سعید گوید : سروج شهری است دارای آب و میوهٔ بسیار . از آنجا انارهای نیکو و گلابی وهلو و به خیزد . سروج درفاصلهٔ یك روزه راه درشمال شرقی ـِ بیره واقع شده.

رُها شهری بوده بزرگ . کنیسه‌ای عظیم و بیش از سیصد دیر از آن نصاری داشته ولی امروز خرابه است . صاحب «العزیزی» گوید : رها شهری است بزرگ ازآن رومیان . در آن آثار عجیب است. ازطرف شمال فُرات به قلعةالروم نزدیك است .

جَعبر را دوسریّه می‌گفتند . منسوب به دوسر غلام نعمان‌بن منذر، چون نعمان اورا بر شام حکومت داد ، قلعهٔ مزبور را درآنجا بنانهاد . سپس سابق‌الدین جعبرالقشیری مالك آن دیار شد ومدت حکومتش آنقدر به درازا کشید که ازپیری‌نابینا شد . پس قلعه بدو منسوب گشت . جعبر را دوپسر بود و هردو راهزن . چون سلطان ملکشاه سلجوقی ، به حَلَب آمد قلعه را از اوبگرفت . من این مطلب را از قاضی جمال‌الدین واصل نقل کردم. قلعهٔ جعبر درزمان ما خراب است ودرآنجا هیچ‌خانه‌ای نیست . جعبر درسرزمین جزیره برکنارهٔشمالی فُرات میان رَقّه و بالِس واقع‌شده بنای آن برصخره‌ای است بلند و تسخیر ناپذیر.

شماره	نام بلد	مآخذ	هفتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴	حَرّان	قیاس	سج	٠	لز	ن	از چهارم	از دیار مضر	به فتح حاء بی‌نقطه و تشدید راء بی نقطه ودر آخرش الف و نون.
۵	شِمْشاط	زیج رسم	سج سب	یه م	لز لح	مه مه	از چهارم	از دیار مضر	به کسر شین نقطه‌دار و سکون میم وفتح‌شین‌دوم و الف و طاء بی‌نقطه (اللباب).
۶	رَقّه معروف به بیضاء	اطوال قانون	سج سج	یه ن	لو لو	٠ ن	از چهارم	ازدیار مضر یا بکر	به فتح راء بی‌نقطه‌وقاف و آن‌را رافقه نیز گویند. رافقه به‌فتح راء بی‌نقطه وکسر فاء سپس قاف. (اللباب).

اوصاف واخبار حرانه

حـرّان شهر بزرگی بوده‌است، اما امروزویران‌است .صاحب «المشترك»گوید: حران شهر مشهوری است از دیار مـُضَر ـ بـه ضاد نقطه‌دار ـ ابن حوقل گـوید : حران شهر «صابئین» است و سادنان هفده‌گانه ایشان در آنجا باشند . در حران تلی است و بـر آن نمازگاه «صابئین» که آنرا بس بزرگ شمارند . «صابئین» خودرا به ابراهیم نسبت دهند . حران شهری است کـم آب . درخت انـدك دارد . صاحب «العزیزی» گوید : جبل در دوفرسخی جنوب شرقی آن واقـع است خـاکش سرخ رنگ است . شرب مردمش از چشمه‌هائی است‌که از خارج شهر به شهر جریان‌دارند. ونیز از چاه‌هاست . حران و رقّه از دیار مـُضَر هستند .

صاحب « اللباب» گوید شمشاط شهری است از ثغرهای جزیره میان آمِد و خَرتَبِرت . ابن حوقل گوید : شِمشاط ثغر جزیره است .

رقّه شهر بزرگی بوده ولی در زمان ما شهر خرابی است بدون سکنه دارای بارو ، برکنارهٔ شمال شرقی فُرات است .ابن سعیدمغربی گـوید : نام رقه ، بَیضاء است و آن قـاعدهٔ دیار مُضَر است از جزیره . وابن حوقل گوید: رقه بزرگترین شهر دیاربَکر است . در «اللباب » آمده‌است‌که: رقه شهری است برساحل فُرات از دیارمُضَر و آنرا رافقه نیزگویند . در «المشترك»آمده است که : رافقه شهری‌است بر ساحل فُرات و آن همان رقه است . سپس‌گوید : رقه شهری است برساحل فُرات وربض آن را رافقه گویند .

شماره	نام بلد	مأخذ	هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۷	قالیقلا	قانون	سج	مه	لح	۰	از چهارم	ابن حوقل : از ارمینیه	به‌فتح قاف و پس از الف، لام (در اللباب افزون بر این نیامده است) من‌می گویم : سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و قاف مفتوح و لام و الف.
۸	رأس عین یا عین ورده	اطوال	سد	۰	لو	ن	از چهارم	از دیار ربیعه	به فتح راء بی‌نقطه و سین و عین بی‌نقطهٔ مفتوح و یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون .
۹	ماردین	اطوال	سد	۰	لز	نه	از چهارم	از دیار ربیعه	به فتح میم و سکون الف و کسر راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و نون (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

در «اللباب» آمده است که: قالیقلا از دیار بکر است و منسوب بدان را قالی گویند. ابن‌خلکان در شرح حال اسماعیل‌بن‌قاسم قالی لغوی نقلا ازعمادکاتب اصفهانی گوید که: قالیقلا همان ارزن‌روم است. وگوید: بلاذری را در کتاب «البلدان» مطلبی است بدین‌مضمون که: روزگاری امور روم پریشان شد و به‌صورت ملوك‌الطوایف درآمد. مردی از ایشان به‌نام ارمیناقس پادشاهی یافت. پس‌ازمرگ‌او زنش به‌نام قالی به پادشاهی رسید وشهری بناکرد وآن‌را قالی‌قاله یعنی احسان قالی نامیدوتصویرش‌را بر دروازه‌ای‌ازدروازه‌های‌آن کشیدند. پس‌قالی‌قاله درعربی قالیقلا گفته‌شد.

رأس‌عین درسرزمینی‌هموار است. ابن حوقل گوید: ازآن بیش ازسیصدچشمه می‌جوشد آب همه صاف‌و از این چشمه‌هاست که نهرخابور به وجود می آید. صاحب «العزیزی» گوید: رأس‌عین را عین‌ورده نیزگویند. وآن نخستین شهر دیار ربیعه است از جانب دیارمضر وسرچشمهٔ خابور آنجاست. سمعانی در «اللباب» گوید: رأس‌عین از دیاربکر سرچشمهٔ دجله است ابن اثیر سخن اورا رد کرده وگوید: چنین نیست که سمعانی گوید چه رأس‌عین از دیاربکر نیست بلکه از جزیره است و دو روزه راه از حران فاصله دارد و نیز سرآغار خابور است نه دجله.

ماردین برکوهی است که از دامنه تاقلهٔ‌آن دوفرسخ است. صاحب «اللباب» گوید: ماردین قلعه‌ای است از بلاد جزیره. ابن حوقل گوید: کوه ماردین نزدیك نصیبین است. از زمین تاقلهٔ این‌کوه درحدود دوفرسخ است و برآن‌کوه قلعه‌ای‌است استوار و ناگشودنی. در آنجا مارهائی است که سم آنها از سم دیگر مارها زودتر کشد. در کوه‌ماردین جواهرالزجاج یافته شود.

شماره	نام بلد	مأخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						
۱۰	میافارقین	اطوال	سد	یه	لج	٠	از چهارم	از جزیره. ابن سعید گوید قاعدهٔ دیار بکر.	به فتح میم وتشدید یاء دونقطه وسکون دو الف میانشان فاءمفتوح وسپس راء بی‌نقطه آنگاه قاف ویاء ودر آخرش نون (اللباب)
		ابن‌سعید	سو	٠	لج	ل			
		رسم	سه	م	لج	یه			
۱۱	رَحَبَة	قیاس	سد	ل	لو	٠	از چهارم	از دیار بکر	به‌فتح راء بی‌نقطه و فتح حاء بی‌نقطه‌و در آخرش باء یک نقطه. (اللباب) من‌می‌گویم: سپس هاء.
۱۲	هتّاخ	قیاس	سد	ل	لز	مه	از چهارم	از دیار بکر	به‌فتح‌هاء وتشدید تاء دو نقطهٔ فوقانی‌مفتوح‌وسپس الف وخاء‌نقطه‌دار (مزیل الارتیاب از ابوالمجد)

اوصاف و اخبار عامه

ابن سعید گوید: مَیّافارقین قاعدهٔ دیار بَکر است وچون نصیبین به‌فراوانی آب وبستان ها معروف . قبر سیف‌الدین بن‌حمدان آنجاست . ابن‌حوقل گوید : میافارقین میان جزیره و آرمینیه است . برخی آن را از جزیره دانسته‌اند . صاحب «اللباب »گوید : میافارقین شهری است از بلادجزیره در دیاربَکر و چون حرفش بسیار است برخی درنسبت ازآن کاسته وفارقی گفته‌اند . فاصلهٔ مَوصیل از میافارقین ازراه قلعهٔ کیفا شش روزه راه است . وراه دیگری دارد دورتر که از ماردین می گذرد . ازاین‌راه هشت‌روزه راه باشد . میافارقین شهری استو باروئی از سنگ دارد . از حَماة کوچکتر است . درشمال آن‌کوهی است وشهر دردامنهٔ آن واقع شده . رودکوچکی دارد که با آن به‌قدر یك میدان اسب‌فاصله‌دارد . این رود از چشمه‌ای به‌نام حنبوص می‌آید . حنبوص درشمال غربی میافارقین است . این رود بستان‌هارا سیراب می‌کند وازدرون خانه‌ها می‌گذرد .

در «المشترك » آمده است که : رَحبَهٔ مالك بن طوق تغلبی شهری است بر ساحل فُرات ، میان رَقّه و عانه . مالك بن طوق مذکور ازسرداران هارون الرشید بود. گویند که اواولین کسی است‌که آن‌شهررا ساخت. من‌می‌گویم: رَحبَهٔ مذکور خراب شده واز آن آثاری کهن چون مأذنه‌های بلند وغیر آن باقی مانده است . پس شیرکوه بن‌احمد بن شیرکوه بن شادی صاحب حمص در جنوب آن دور از فُرات رَحبهٔ جدید را ساخت و آن شهری کوچك‌است در دوفرسخی فُرات و قلعه‌ای دارد برتلی از خاك . شرب مردمش از قناتی است از نهرسعید خارج‌از فُرات. امروز رحبه منزلگاه قوافل عراق وشام است و در این زمان یکی ازثغور اسلامی به شمار است . صاحب «العزیزی » گوید : میان رحبه و قرقیسیا سه فرسخ است .

در «مزیل‌الارتیاب » آمده‌است‌که : هَتّاخ قلعه‌ای است استوار ازدیار بَکر.

شماره	نام بلد	مآخذ	هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۳	حصن کیفا	اطوال	سد	له	لز	له	از چهارم	از جزیره	به حاء بی نقطه وصاد بی نقطه سپس نون و آنگاه کاف و یاء دو نقطهٔ تحتانی و فاء و الف.
۱۴	قرقیسیا	قیاس	سد	م	لو	٠	از چهارم	از جزیره	به فتح قاف اول و کسر قاف دوم میانشان راء بی نقطهٔ ساکن سپس یاء آخر حروف ساکن سپس سین بی نقطه، آنگاه یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف.
۱۵	دارا	اطوال	سه	٠	لز	ی	از چهارم	از جزیره	به فتح دال بی نقطه و الف و راء بی نقطه و الف در آخرش.
۱۶	حیزان	قیاس	سه	٠	لز	ك	از چهارم	از دیار بکر	به کسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح زاء نقطه دار سپس الف و نون (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

صاحب «اللباب» گوید: حصکفی به‌فتح حاء بی نقطه وسکون صاد بی نقطه و فتح کاف‌در آخرش فاء منسوب است به‌حصن کیفاء. همو گوید: وآن شهری است از دیاربکر. در «المشترك» آمده است که حصن کیفاء بر کنار دجله است. میان جزیرهٔ ابن‌عمر و میّافارقین

قرقیسیا شهری‌است بر کنارفُرات وخابُور، نزدیك رَقّه. جریربن عبدالله بجلی درآنجا فرود آمد و در همانجا مرد. منسوب بدان را قرقیسیانی گویند وگاه‌نون راحذف کنند و بجای آن یاء آرند. صاحب «العزیزی» گوید؛ قرقیسیا شهری است در مشرق فُرات. و خابُورکه از رأس عَین سر چشمه می‌گیرد در نزدیکی آن به فُرات می‌ریزد. قرقیسیا شهر زباء محبوب جذیمةالابرش‌است و جای آبادانی است.

دارا شهر کوچکی‌است بردامنهٔ کوه. در «المشترك» آمده است که: داراشهری است بر دامنهٔ کوه‌ماردین و این همانجاست‌که شاعر در بارهٔ آن گفته است:

و لَقد قلتُ لِرَحلی- بین حَرّان ودارا اصبری‌یار حل‌حتی-یَرزِقَ اللهُ‌حمارا

و دارا نیز قلعه‌ای است استوار درکوه های طبرستان و نیز نام وادیی است در بلاد بنی‌عامر و در بارهٔ آن گفته‌اند:

بلی فاذکُر اعام انتجعناو اهلنا مدافع دارا والجناب خَصِیبُ

در «اللباب» آمده است که: حیزان شهری است‌از دیار بکر. درخت بسیار دارد مخصوصاًدرخت فندق. حیزان دروسط کوه هاست. دارای آب جاری است.

شماره	نام بلد	مآخذ	هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۷	ماکسین	اطوال	سه	۰	له	۰	از چهارم	از جزیره	به‌فتح میم و سکون الف و کسر کاف وسین بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش نون (اللباب)
۱۸	نَصِیبین	اطوال	سه	ك	لز	۰	از چهارم	قاعدهٔ دیاربیعه	به فتح نون و کسر صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس باء یک نقطه و یاء دوم و نون.
۱۹	دالیَه	اطوال	سه	ل	لد	۰	از چهارم	از جزیره	به فتح دال بی‌نقطه والف ولام وياء دو نقطهٔ تحتانی سپس هاء در آخرش.
۲۰	جزیرهٔ ابن عمر	اطوال قانون	سه سو	ل ی	لز لز	ل ل	از چهارم	از جزیره	معروف

اوصاف واخبار عامه

در «اللباب» آمده است که: ماکسین شهری است در جزیره بر کنارهٔ خابور. صاحب «العزیزی» گوید: میان آن و قرقیسیا هفت فرسخ است و میان آن و سنجار دوازده فرسخ.

ابن‌سعید گوید: نصیبین قاعدهٔ دیار ربیعه است مخصوص است به گل‌های سفید و در آنجا گل سرخ نروید. گویند در شمال آن کوه بزرگی است که رودش از آن فرود می‌آید و بر باروی شهر می‌گذرد و بستانها را سیراب می‌کند. نصیبین در شمال سنجار است. کوه نصیبین همان کوه جُودی است که کشتی نوح بر آن قرار گرفت. در «العزیزی» آمده است که نصیبین قصبهٔ دیار ربیعه است و رود آن رود هرماس است و در آنجا کژدمهای کشنده باشد.

ابن‌حوقل گوید دالیه شهر کوچکی است بر کنارهٔ غربی فرات. صاحب‌الخال معروف به ابن شامهٔ قرمطی در آنجا گرفتار گردید. ابن قرمطی در شام خروج کرده بود. دالیه بین رَحبهٔ مالك بن طوق و بین عانه واقع شده. ظاهراً از دیار ربیعه باشد.

جزیرهٔ ابن‌عمر شهر کوچکی است بر کنارهٔ غربی دجله دارای بستان‌های بسیار. یاقوت در «المشترك» گوید: جزیرهٔ ابن‌عمر شهری است در شمال مَوصِل و دجله چون هلالی گرداگرد آن را فرا گرفته. و آن بر کنار غربی دجله است.

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۱	سِنْجار	قیاس	سو	۰	لو	ك	از چهارم	از دیار ربیعه	به کسر سین بی‌نقطه و سکون نون و فتح جیم و الف وراء بی‌نقطه .
۲۲	تَلّ اَعْفَر	اطوال	سو	ك	لو	ل	از چهارم	از جزیره	تل، معروف . اعفر، به فتح الف وسکون عین بی بی‌نقطه و فتح فاء سپس راء بی‌نقطه .
۲۳	كَفْرتُوثا	اطوال	سو	له	لز	۰	از چهارم	از دیار ربیعه	به فتح کاف وفاء وسکون راء بی‌نقطه . سپس تاء دونقطهٔ فوقانی مضموم و واو ساکن و ثاء سه‌نقطه بعد ازآن الف.
۲۴	بَلَد	اطوال قانون رسم	سو سح سح	م مه مه	لو له لو	ن له ك	ازچهارم	از دیاردربیعه	به فتح باء یك‌نقطه ولام سپس دال بی نقطه‌در آخر.

اوصاف و اخبار عامه

ابن سعید گوید : سنجار در جنوب نصیبین است و آن از نیکوترین شهرهاست و کوه‌هایش از پر نعمت‌ترین کوه‌ها . ابن حوقل گوید : سنجار شهری است در وسط بیابان ربیعه، نزدیك به کوهستان و در بلاد جزیره شهری که در آن خرما روید جز سنجار نیست . یکی از مردم آن دیار نقل کرد که: سنجار سه مرحله با مُوصِل فاصله دارد. سنجار در جانب غربی و مُوصِل در جانب شرقی است سنجار را باروئی است و شهر بر دامنهٔ کوه است . شهری است چند مَعَرّة . قلعه‌ای دارد و بستان‌ها و آب فراوان دارد . آبش از کوه‌های شمالی و نیز قنات‌ها است .

در «المشترك » آمده است که: تَل اَعفر قلعه‌ای است میان سنجار و مَوصِل یکی از مردم آنجا برای من نقل کرد که : تل‌اعفر را درختان بسیار است و در مغرب مَوصِل میان مَوصِل و سنجار واقع شده و به سنجار نزدیك‌تر باشد . میان سنجار و تل‌اعفر پنج فرسخ است و میان تل‌اعفر و بَلَد شش فرسخ .

«کَفَرتُوثا» درسرزمینی هموار است . بادرختان و رودهای بسیار . از دارا بزرگ تراست . صاحب «المشترك» گوید : کفرتوثا شهرکی است از اعمال جزیره و میان آن و دارا پنج فرسخ است .

بَلَد بلدهٔ کوچکی است بر کنارهٔ غربی دجله . در « العزیزی» آمده است که: بلد بر ساحل دجله است و از آن تا مَوصِل شش فرسخ است . یاقوت در «المشترك» گوید : بلد شهری است بالای مَوصِل و میانشان هفت فرسخ فاصله است . در «اللباب» آمده است که : بلد شهری است نزدیك مَوصِل و آن را بلدالخطب گویند. یونس بن متی علیه السلام از آنجا بود و جماعتی از اهل علم بدان منسوب‌اند .

شماره	نام بلد	مآخذ	هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۲۵	حَضْر	اطوال	سو	مه	له	۰	از چهارم	از جزیره	به فتح حاء بی نقطـه و سکون ضاد نقطه‌دارودر آخرش راءبی نقطه .
۲۶	مَوصِل	اطوال	سز	۰	لو	ل	از چهارم	از جزیره	به فتح میم و سکون واو وکسر صاد بی‌نقطه ودر آخرش لام.

اوصاف و اخبار حاتم

در «المشترك» آمده است که: حَضر نام شهری است کهن در بیابان مقابل تکریت و اکنون ویران است. و این همان است که عدی بن زید در قصیده‌ای از آن یاد می‌کند:

واخوالحضر اذبناه واذ دجله تجبی‌الیه والخابُور
شاده مرمراً و جلّله کلساً فللطّیر فی‌ذراه وکور

و همو گوید که: حضر نیز موضعی است میان مکّه و مدینه و آن همان است که یکی از «هذلیان» از آن یاد کرده و گفته است:

ایالیت شعری هل تغیّر بعدنا   اروم وآرام وشابة والحضرُ

متوصل قاعدهٔ دیار جزیره است. وآن بر ساحل دجله و در جانب غربی آن واقع شده. روبه‌روی موصل در ساحل شرقی دجلّه شهر نینوا است که اکنون ویران است. در جنوب موصل نزدیك خرابه‌های شهر اثور رود زاب اصغر در دجله می‌ریزد. یکی از مردم موصل برای من نقل کرد که: موصل در سرزمین هموار است دو بارو دارد نیمه ویران. زمین درون باروی موصل از زمین درون باروی دمشق بیشتر است. در این زمان بیش از دو ثلث شهر آبادان است. قلعه‌ای ویران دارد. فاصلهٔ موصل و میّافارقین از راهی که از حصن‌کیفا می گذرد شش روزه راه است از راه ماردین هشت روزه. نینوا همان شهری است که یونس علیه‌السلام بر آن مبعوث شد.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
			هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						
۲۷	حدیثه بر ساحل فُرات	اطوال	سز	ك	لج	له	از چهارم	از جزیره	به‌فتح حاء بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و ثاء سه نقطه و هاء در آخرش
۲۸	دَقُوقا	اطوال	سز	ل	لد	ل	از چهارم	از جزیره	به فتح دال بی‌نقطه وضم قاف وسکون واو و فتح قاف و بعد از آن الف مقصور.
۲۹	آمِد بر ساحل دجلَه	اطوال	سز	ك	لز	٠	از چهارم	از دیار بکر	به مد الف و کسر میم و در آخرش دال بی‌نقطه (اللباب)
		رسم	سه	ن	لز	نب			
۳۰	عانَه	اطوال	سو	ل	لد	٠	از چهارم	از جزیره	به‌فتح عین بی‌نقطه والف ونون وهاء در آخرش (اللباب)

اوصاف واخبار حاتمه

حَدِیثه نام دو شهر است. یکی همین حدیثه که از بلاد جزیره است [بر کنارهٔ فرات، زیر عانه و بالای انبار] دیگر حدیثهٔ موصل. صاحب «المشترك» گوید: حدیثه شهری است در چند فرسخی انبار در میان فرات و آب بر آن محیط است. همو گوید که: این حدیثه را حَدِیثَة النوره گویند. اما حَدِیثهٔ موصل در آتیه به شرح آن خواهیم پرداخت.

دقُوق پنج روز راه از اِربِل فاصله دارد. شهری است دارای بستان‌ها وچشمه هائی که از کوه‌حمرین می آید. دقوق شهری است پر نعمت.

آمِد شهری است کهن از دیار بَکر در مغرب دِجله با درختان و مزارع بسیار. ابن حوقل گوید: آمد شهری است دارای بارویی سخت استوار. شهری است پر نعمت. صاحب «العزیزی» گوید: آمد شهر بزرگی است. قلعه‌ای عظیم دارد از بارویی از سنگ سیاه بر آورده. چنانکه آهن در آن اثر نمی‌کند وآتش بدان زیان نمی‌رساند و آن بارو هم شهر را در میان دارد و هم‌چشمه های آب را. و نیز آمد رابستان ها و مزارع بسیار است.

عانه شهر کوچکی است درجزیره‌ای میان فُرات. در «اللباب» آمده‌است که: عانه نزدیك حَدِیثه است ابن‌حوقل گوید: خلیجی از فُرات آن را دور می‌زند. ابن‌سعید گوید: شرابش در اشعار مذکور افتاده. من می گویم از آن اشعار است قول شاعر که گوید:

اِمن بابِل ام من لواحظك السحر	و من عانةِ ام من مراشفك الخمر
وهل ماراه الموت ام حادث النوی	وهل هو شوق بین جنبیّ ام جمر

شماره	نام بلد	مأخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			هفتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر جزیرهٔ میان دجله و فرات						
۳۱	حدیثه بر ساحل دجله	اطوال	سز	ل	لو	۰	از چهارم	از جزیره	به فتح حاء بی نقطه و کسر دال بی‌نقطه سپس یاء دونقطهٔ تحتانی و ثاء سه‌نقطه و درآخرش هاء (المشترك)
۳۲	جو ازدج	اطوال	سز	ن	له	۰	از چهارم	از جزیره	به فتح باء یك‌نقطه وواو والف وکسر زاء نقطه‌دار سپس یاء آخر حروف ساکن ودر آخرش جیم.
۳۳	سِعِرْت [و به قولی اِسْعِرْد]	قیاس	سح	۰	لز	ك	از چهارم	از دیاربیعه	صالح گوید ، به کسر سین و عین و سکون راء (همه بدون نقطه) و در آخر تاء دونقطهٔ فوقانی. و به قولی اسعرذ به کسر همزه وسکون سین و کسر عین وسکون راء (همه بدون نقطه) سپس ذال.

اوصاف واخبار عانه

در « المشترك » آمده است که : این حَـدیثه را حَـدیثهٔ مَـوصیل گویند . و آن شهری است بر کنارهٔ شرقی ـدجـله نزدیك زاب اعلی و گفته‌اند که آن قاعدهٔ بلاد مَـوصیل بوده است . و اما حَـدیثه ای که بر ساحل فُرات است ، ذکرش گذشت . صاحب «العزیزی» گوید : از زیر حَـدیثهٔ مَـوصیل ، زاب اکبر به دجلـه می‌ریزد . و میان آن و مَـوصیل چهارده فرسخ است .

یاقوت در « المشترك » گوید : بَـوازیج را بوازیج الملك نیز گویند و آن شهری است میان تِـکریت و ـاربیل و بوازیج نیز از اعمال انبار است .

سیعرت بر کوه کوچکی است. از معره بزرگتراست . برساحل ـدجـله و در شمال شرقی آن است. با مَـیافارقین یك روزه راه فاصله دارد و میافارقین در شمال آن واقع‌شده وسعرت در جنوب مَـیافارقین است. از آمـید چهار روزه راه فاصله دارد . سعرت در جنوب آمـید است. آمـید از مَـیافارقین یك‌روزونصف روز فاصله دارد . شرب مردمش از آب‌هائی است که از زمین می‌جوشد. گردبرگردش را کوه فراگرفته درختان انجیر و انار و تاك بسیار دارد وهمه‌از آب‌باران سیراب شوند. فاصلهٔ سعرت از مَـوصیل پنج روزه راه است . سعرت در شمـال شرقی و مَـوصیل در جنوب غربی است .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی؛ ذکر جزیره، میان دجله و فرات						
۳۴	سِنّ	اطوال	سح	٠	له	یه	از چهارم	از جزیره	بـه‌کسر سین بی‌نقطه و تشدید نون (المشترك).
		قانون	سط	ل	لو	م			
۳۵	تکریت	اطوال	سح	که	لد	ل	از چهارم	از جزیره	به‌کسر تاء دونقطهٔ فوقانی و سکون کاف و کسر راء بی‌نقطه سپس یاء دونقطهٔ تحتانی و در آخرش تاء دونقطهٔ فوقانی (اللباب)
		قانون	سط	ل	له	یب			

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : سِن بلدهٔ کوچکی‌است بر کنارهٔ دجّله بالاتر از تکریت . نیزسن موضعی است از اعمال ری و نیز بلده‌ای‌است میان رُها و آمید دارای آب و بستان‌های بسیار . قلعه‌ای داشت که اشرف‌بن عادل آن را ویران ساخت. در «العزیزی» آمده است که : سن بر ساحل دجّله است وآن شهری است آبادان در نزدیکی آن زاب اصغر به دجّله می‌ریزد . میان آن و حدیثه ده فرسخ باشد.

تکریت آخرین شهرهای جزیره است از جانب عراق . وآندر بر موصیل است بر کنارهٔ غربی دجّله . میان تکریت و موصیل شش روزه راه است . ابن‌سعید گوید : نهراسحق در جنوب و مشرق تکریت جاری است . این نهر را در ایام متوکل صاحب شرطهٔ اواسحق‌بن ابراهیم حفرکرده است و آن آغاز حد سوادعراق است. درکتاب ابن حوقل آمده است که : در نزدیك تکریت نهرُدجیل جدا می‌شود . این نهر سوادسامراء را تا نزدیك بغداد سیراب می کند . در «اللباب» آمده است که تکریت را به نام تکریت خواهر بکربن وائل نامیده‌اند اما قلعهٔ آن را شاپور پسر اردشیربن بابك بنا کرده وآن قلعه اکنون ویران است .

ذکر عراق

در «اللباب» آمده است: عِراق به‌کسر عین بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه سپس الف و قاف و در «صحاح جوهری» است که: عِراق هم مؤنث اعتبار شده و هم مذکر و ابوالمجد اسماعیل موصلی در کتاب خود موسوم به «التمییز والفصل» گوید: عِراق را از این جهت عِراق گفته‌اند که در فرود نَجد و نزدیك به دریا واقع شده است، مأخوذ از «عراق‌القربه» یعنی مهره‌هائی که به‌پایین مشك‌آب آویزند.

مصنف چون از ذکر جَزیره فراغت یافت به ذکر عِراق پرداخت.

حدغربی عِراق، جزیره و بادیه است. وحد جنوبی آن بادیه و دریای فارس وحدودخوزستان وحد شرقی آن بلادجبل است تا حُلْوان وحدشمالی آن از حُلْوان است تا جَزیره یعنی همانجا که آغاز کرده بودیم. عِراق بر دو کرانهٔ دجْلَه‌است آنسان که مِصْر بردو کرانهٔ نیل‌است. دِجْلَه ازشمال غربی به جانب جنوب شرقی جاری است.

درازای عِراق از شمال به جنوب از حَدیثَه است- برساحل دِجْلَه- تا عَبّادان، بر مصب آن در دریای‌فارس‌و پهنای آن از غرب به شرق از قادِسیّه‌است تا حُلْوان، پس حَدیثَه دروسط حد شمالی است با اندك

میلی به مغرب . و قادِسیّه در وسط حد غربی است با اندك میلی به‌جنوب و عبّادان در وسط حدجنوبی است با اندك میلی به مشرق. و حُلْوان در وسط حد غربی است با اندك میلی به شمال . و پهن‌ترین قسمت های آن از قادسیّه است تا حُلوان.

خورنق - در «المشترك» آمده است که : خَوَرْنَق به فتح خاء نقطه‌دار و واو وسکون راء بی نقطه و فتح نون ودرآخرش قاف، نهری است در سرزمین کوفه و به قولی قصری است که ذکر آن دراشعار عرب فراوان آمده است . خَوَرْنَق نیز قریه‌ای است درنیم‌فرسخی بَلْخ.

ذوقار - یاقوت در «المشترك» گوید : ذوقار موضعی است میان کوفه و واسِط و به واسِط نزدیکتر است . واقعهٔ ذوقار که از وقایع مهم میان اعراب و ایرانیان بود در آنجا واقع شد . ذوقار نیز قریه‌ای است در ری .

صورا - در « اللباب » آمده است که : **صورا** به ضم صاد بی‌نقطه و سکون واو و فتح راء بی‌نقطه و الف بلده‌ای است میان بَغْداد و کوفه . ابن‌اثیر گوید : **سُورا** به سین بی‌نقطه است .

نهرنرس - ودر همان کتاب آمده است که : از نهرهای کوفه، نهر نَرْس است . به فتح نون وسکون راء بی‌نقطه و در آخرش سین بی‌نقطه ، بر کناره‌های آن دیه‌های بسیار است. جماعتی از علماء از آنجابرخاسته‌اند ومنسوب بدان‌را نرسی‌گویند .

اما گرد برگرد عِراق از تِکْریت‌است در شمال تا حدود شهرزور در شمال شرقی تا حُلْوان تا سیرَوان تا حدود طِیْب در مشرق تاحدود جُبّی‌در جنوب شرقی تادریا در جنوب - حد عِراق‌از تِکْریت تا دریا بصورت قوس است- و از دریا تا بَصْرَه‌نیز در جنوب تا بادیه برسواد بَصْرَه تا بَطایح

بَصْرَه تا واسِط تا سواد کوفه و بطایح آن تا فرات تا اَنْبار و از اَنْبار تا دُکَرِیت یعنی همان جایی که از آن آغاز کرده بودیم .

بغداد ــ در«اللباب » آمده‌است که : بغداد را بدان سبب بدین‌نام خوانده‌اند که به کسری ، خواجه سرایی از مردم مشرق اهدا شد . و کسری این سرزمین را بدو اقطاع داد و آن‌خواجه سرا رابتی بود که در مشرق می پرستیدند به نام «بغ» و چون آن اقطاع بدو داد اورا بغ داد خواند . از این رو فقهاء از ذکر این نام کراهت دارند و بدین سبب منصور آن را مدینة‌السّلام نامید . چه دِجْلَه‌را وادی‌السّلام می گفتند ابن‌المبارك می گفت: بغداذ به ذال معجمه مخوانید چه «بغ» نام شیطان است و « داذ » به فارسی به معنی «عطا کرد» بلکه بغداد بگوئید برخی گویند : «بغ» به زبان‌فارسی به معنی بستان (= باغ) است و « داد » نام مردی است . یعنی بستان داد ، باغ داد . حَریم . دربغداد مقصوداز حریم‌دارالخلافه است . یاقوت حموی در«المشترك» گوید: حَریم به‌فتح‌حاء بی‌نقطه‌و کسرراء بی‌نقطه سپس‌یاء دو نقطهٔ تحتانی ساکن ودر آخرش میم . مقدار آن قریب ثلث بغداد است . گرد برگرد بغداد باروئی است که از دِجْلَه آغاز می‌شود و به دِجْلِه‌ختم می‌گردد . در جانب شرقی آن به صورت هلال . این بارو را چند دروازه است . نام‌نخستین آن باب الغُرَبَهَ است برساحل دِجْلَه. سپس بابسوق التمّراست که دروازه‌ای است بس مرتفع . این دروازه رادر عهد خلافت الناصر بستند و همچنان بسته ماند . دیگر باب‌البدریه است و باب‌النّوبی براین باب‌النّوبی آستانی بود که ملوك و رسولان برآن بوسه می‌زدند . آنگاه باب‌العامّه‌موسوم به بابعَمّوریّه . آنگاه بارو به مسافت یك میل امتداد می‌یابد بدون آنکه برآن دروازه‌ای باشد ، جز در بستانی که در زیر شرفه‌ای است و در آنجا اشتران قربانی را نحر می کنند . سپس باب

المراتب است . و میان آن و دجله در حدود دو پرتاب تیر فاصله است .
همهٔ مواضعی که این بارو بر آن محیط است حریم دار الخلافه نامیده شود .
و در آن محله‌ها و بازارها و خانه‌های بسیار از آن افراد رعیت باشد ، چون
شهری بزرگ . و میان خانه‌های رعیت که درون این بارو جای دارند و دِجْلَه
باروی دیگری است که درون آن سرای‌های خلافت باشد و در آن حدود از
سرای‌های عامه هیچ نیست .

سندیه – در «اللباب» آمده است که : سندیه به کسر سین بی‌نقطه و
سکون نون و کسر دال بی‌نقطه قریه‌ای است در نواحی بغداد و منسوب
بدان را سندوانی گویند تا فرق باشد میان آن و منسوب به اقلیم سِنْد که سندی
خوانده شود .

محول – از متنزهات بغداد ، مُحْوَل است ، در «المشترك» آمده
است به ضم میم و فتح حاءِ بی‌نقطه و تشدید واو سپس لام . موضعی است
در یك فرسخی جنوب غربی بغداد . با درختان و نهرهای بسیار چون غُوطهٔ
دِمَشْق . در «العزیزی» آمده است که در مغرب عِراق ، قادِسیّه و هِیْت واقع
است و در مشرقش حُلْوان و در شمالش سُرَّمَنْ‌رَآی و در جنوبش اُبُلّه .

بعقوبا – از بلاد مشهور عِراق است . بَعْقُوبا . به قول صاحب
«اللباب» به فتح باءِ یك نقطه و سکون عین بی‌نقطه و ضم قاف و در آخرش
باءِ دوم . قریهٔ بزرگی است در ده فرسخی بغداد و جماعتی از اهل علم بدان
منسوب‌اند . سمعانی نقلا از خطیب گوید : باعْقُوبا به زیادت الف بعد از
باءِ نخستین ، قریه‌ای است . بالای ذهروان و از آنجاست ابوهاشم باعقوبائی .
سمعانی گوید : پندارم که این غیر از بَعْقوبا باشد که در ده فرسخی بغداد
است و اگر همان باشد شاید الفی بدان الحاق شده باشد .

ساباط – در «المشترك» آمده است که ساباط به فتح سین بی‌نقطه و

باء یـک نقطه و دوالف ودر آخـرش طاء بی نقطه . نام اصلی آن به زبان فارسی بلاش‌آباد بود و عرب آن را معرب کرده و ساباط خوانده است . ساباط ، بلدهٔ کوچکی است نزدیك مَدائن‌کسری و از این رو آن راساباط مدائن گویند . ساباط نیز بلدهٔ معـروفی است در ماوراءالنهر نـزدیك اَسْرُوشْنه‌دربیست فرسخی سمرقند.

صینیه ـ در « اللباب » آمده است : صینیه به کسر صاد و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی است .

مبارك ـ به ضم میم و فتح باء یك نقطه وراء بی‌نقطه و در آخرش کاف . بلدهٔ کوچکی است میان بغداد و واسِط برساحل دِجْلَه .

بادرایا ـ به فتح باء یك‌نقطه والف و فتح دال بی‌نقطه و راءبی‌نقطه قریه‌ای‌است، ومن پندارم از اعمال واسِط باشد .

جبل ـ به فتح جیم وضم‌باء یك‌نقطهٔ مشدد ودر آخرش‌لام ،بلده‌ای است بین بغداد و واسِط . گـروهی از بـزرگان بـدان منسوب‌انـد . از آن جمله است : ابوالخطاب شاعر جبلی از شاعـران نیکـو . میان او و ابوالعلاء بن‌سلیمان‌المعری مشاعره‌بود. و ابوالعلاء قصیدهٔ مشهور خـود را با این مطلع :

غیر مُجدٍ فی‌ملّتی و اعْتِقادی　　　نَوح باكٍ و لاتَرَنُم شادی

برای او سروده است . ابوالخطاب در اواخر سال ۴۳۹ جهان را بدرود گفت .

سوق‌الثلثاء ـ در « المشترك » آمده است که : سوق‌الثَلثاء زمینی بود در جانب شرقی نزد نهرمعّلی. درهر ماه در روزهای سه‌شنبه بازاری در آنجا برپا می‌شد کم کم محله‌ای‌گشت از محلات بغداد . و بازار بزرگ بزازان درآنجا دایر گردید .

دیر العاقول - به‌قول صاحب «اللباب» به‌فتح عین بی نقطه و الف وقاف مضموم وواو ساکن‌ولام. بلدهٔ کوچکی‌است‌نزدیك بغداددر«الاطوال» طول آن را ع ی و عرضش را لح ذکر کرده است.

مادرایا - در«اللباب» آمده‌است‌به‌فتح‌میم وسکون‌دوالف‌میانشان‌دال‌و راءِ‌بی‌نقطه‌ودر آخرش‌یاءِدو نقطهٔ‌تحتانی والف. سمعانی آنرا از اعمال‌بَصْره پندارد.

از تِکْرِیت که در نهایت شمالی عراق است تا عبّادان که در نهایت جنوبی است برای کسی که از روی قوس حد شرقی راه پیماید، یعنی از تِکْرِیت به اَنْبار واز آنجا به واسط واز آنجا به بَصْرَه‌واز بَصْره به عَبّادان آید یك ماه راه‌است به این حساب گرد برگرد عِراق‌مقدار دوماه راه باشد. درازای عِراق به خط مستقیم از تِکْرِیت‌تا عَبّادان بیست مرحله است و پهنای آن از قادِسِیّه تا حُلْوان یازده مرحله. از بغداد تا کوفه در حدود چهار مرحله است واز بغداد تا تِکْرِیت‌چهار مرحله و از بغداد‌تا حُلْوان شش مرحله و از کوفه تا واسِط شش مرحله.

سیب - در «المشترك» آمده‌است: به‌کسر سین بی نقطه وسکون یاءِ دونقطهٔ تحتانی و باءِ یك نقطه. از نواحی عراق است. و آن نهری است و برکنارهٔ آن کوره‌ای از سواد کوفه. قَصر ابن‌هبیره در آنجاست و سِیب نیز نهری است در بَصْرَه از جانب واسِط و بر کناره های آن دیه‌هائی است از آن جمله‌است: جُعفر یَدّه‌این جعفریدّه دیه بزرگی‌است‌دارای‌بازار. در «اللباب» آمده است که: سِیب قریه‌ای است درنواحی‌قَصر ابن‌هبیره.

میسان - از بلاد بصره‌است مَیْسان به قول صاحب «اللباب» به فتح میم وسکون یاء دونقطهٔ‌تحتانی و فتح سین والف و نون. و آن بلدهٔ کوچکی است در پائین سرزمین بصْره. در «الاطوال» طول آن عج وعرض آن لب

ذکر شده است .

مشان – مشاد به فتح میم و شین نقطه دار و الف و نون ، قریهٔ بزرگی است چون شهری ، بالای بَصْرَه . دارای نخلستان‌های بسیار و مشهور به کثرت امراض .

عبادان – با اندك میلی در مشرق بَصْرَه است در آن نقطه که در ماه جدی خورشید برمی آید .

ابله – در مشرق بَصْرَه است . و آب شور هنگام مد دریا به دهانهٔ نهر مَعْقل می رسد . و مردم آن نواحی تنها هنگام جزر دریا از آب شیرین بهره‌مند شوند. آب شور را در قسمتهای‌بعدی نهر معْقل اثری‌نیست ومد دریا در آن تغییری نمی دهد .

بطایح بصره– ازقراء بَصْرَه است. آب آنهاکم عمق است، چنانکه تنها یك نوع زورق معروف به «مرادی» درآن آمد وشد کند .

دِجلَه از جانب شمال به بَصْرَه می آید و سپس می‌چرخد تا آنجا که بَصْره در مشرق آن واقع گردد . سپس با اندك میلی به مشرق به طرف جنوب می‌پیچد تا به دریا ریزد . اما بَطایح : صاحب « اللباب » گوید به فتح باء یك نقطه وطاء بی‌نقطه موضعی است میان واسِط و بَصْرَه . وآن مجموع چند قریه است در میان آب .

جویث – به فتح جیم وواو مشدد سپس یاء دونقطهٔ تحتانی وثاء سه نقطه . بلده‌ای است در نواحی بَصْرَه از بلادعِراق.

نیل – به قول صاحب « اللباب » به کسر نون و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش لام . بلده‌ای است برساحل فُرات میان بغداد و کوفه . سمعانی گوید : من به این شهر درآمدم و دو روز در آن اقامت گزیدم .

هاشمیه ـ هاشمیه از بلاد عِراق است. به فتح هاء والف و شین نقطه دار مکسور و میم سپس یا دونقطهٔ تحتانی وهاء. در «اللباب» آمده است که: هاشمیّه‌شهری است از بناهای سفاح نزدیک کوفه. سفاح در آن فرود آمد و سپس از آنجا به اَنْبار رفت. و در آن شهر ببود تاوفات یافت. در کتب تاریخ به هاشمیّهٔ کوفه معروف است.

هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر عراق

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱	هِیت	اطوال ابن‌سعید	سح سح	ك ل	لج لد	یه ۰	از سوم	از عراق بر کنارهٔ فرات. به‌قول ابن‌سعید پایان حد جزیره	به‌کسر حاء وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی‌ودر آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی (المشترك)
۲	حِلّه	قیاس	سط	۰	لب	یه	از سوم	از عراق	به‌کسر حاء بی نقطه و تشدید لام (المشترك)
۳	قادسیه	اطوال قانون	 سط	 که	لا لا	ی مه	از سوم	از عراق	به فتح‌قاف سپس الف‌و دال بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و یاءدو نقطهٔ تحتانی سپس‌هاء.

اوصاف و اخبار عامه

هیت درشمال فرات است. صاحب «المشترك» گوید: هیت بر ساحل فُرات و از اعمال بغداد است. در «اللباب» آمده است که: هیت شهری است برساحل فُرات بالاتر از انبار. قبرعبدالله بن مبارك در آنجاست. در «العزیزی» آمده است که: هیت حدی است از حدود عراق در مغرب فُرات و فرضه‌ای است از فرضه‌های آن. در آنجا چشمه های قیر و نفت یافته شود. میان هیت و قادسیه هشت فرسخ و میان آن و انبار یازده فرسخ است. در «الترتیب» آمده که: هیت را بدان‌جهت هیت خوانده‌اند که در پستی واقع شده.

یاقوت در «المشترك» گوید: حِلّة بنی‌مزید در سر زمین بابِل است. و آن میان بغداد و کوفه واقع شده وگوید: اولین کسی که در آنجا بنای خانه کرد و به وسعت آن کوشید، سیف‌الدوله صدقة بن دبیس بن‌علی بن مزید اسدی بود، در سال ۴۹۵. و هموگوید که: مکان حله‌را پیش از این جامعَین می‌گفتند. و نیز قریه‌ای است میان واسط و بَصره که‌آن را حلهٔ بنی‌قبله گویند و نیز شهری است میان بَصره و اهواز به نام حلهٔ دبیس‌بن‌عفیف‌اسدی و نیز قریه بزرگی است نزدیك مَوصِل موسوم به حلهٔ بنی‌مراق.

قادِسیّه شهری است کوچك بانخلستان‌ها و آب ها. قادسیه و حِیره و خَوَرنَق همه‌در حاشیهٔ بیابان و کنار سواد عِراق واقع شده‌اند بیابان در جانب غربی این‌شهرها، ونخلستان‌ها ورودها در جانب شرقی آنهاست. در «المشترك» آمده است که: قادسیه شهرکی است. میان آن وکوفه پانزده فرسخ است. بر سرراه‌حجاج. واقعهٔ قادسیه در ایام عمربن الخطاب در آنجا اتفاق افتاد. نیز قادسیه قریه‌ای است بزرگ نزدیك سامّرا در آنجا شیشه می‌سازند. در «الترتیب» آمده است که: قادسیه را بدان جهت بدین نام خوانده‌اند که اهل قادِس بدان نزول کردند. وقادِس قریه‌ای است در مروالرّود.

شماره	نام بلد	مأخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
		هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر عراق							
۴	حیرد	اطوال قانون و آن نزدیکتر به‌واقع است	سط سط	کز که	لا لب	ل ن	ازسوم	ازعراق	آن‌راحیرة‌البیضاء گویند. به‌کسر حاء بی‌نقطه و سکون‌یاء دونقطهٔ تحتانی سپس‌هاء.
۵	کُوفه	اطوال رسم و ابن‌سعید	سط سط	ل ل	لا لا	ل ن	ازسوم	از عراق بر کنارهٔ‌شعبه‌ای از فرات	به ضم کاف وسکون واو سپس فاءو هاء (اللباب)
۶	اَنْبار	اطوال	سط	ل	لج	یه	از آخرسوم	ازعراق	به فتح‌همزه‌و سکون‌نون سپس‌باءیك‌نقطه(المشترك) مفتوح و راء بی نقطه بعد ازالف (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

حیـره شهری است جاهلی . رودهای بسیار دارد . درحدود يك فرسخ از کوفه فاصله دارد . صاحب « العزیزی » گوید : حیره‌شهری است قدیمی در سه‌میلی کوفه. سابقاً منازل «آل نعمان بن‌منذر » بود . و منذربن امرؤالقیس در آنجا کیش‌مسیحیت برگزید و کلیساهای بزرگ بناکرد . حیره در محلی‌است که آن را نجـف گویند. پیشینیان معتقد بودنـدکه دریای فارس بـه آن متصل بـوده است در حالی که امروز میانشان مسافتی طولانی است . در «اللباب» آمده است که :حیره شهری است قدیمی نزديك کوفه و خـورنق در آنجا بوده است . در «الترتیب» آمده است که : چون تبع ازیمن به خراسان شد شب بـدان مکان رسید . پس حیران شد و فرود آمد و در آنجا شهری ساخت و حیـره اش نامید .

کوفـه بر کنارهٔ یکی از شعب فُرات است .این شعبه درجنوب غربی فُرات جاری‌است.صاحب «قانون»گوید: کوفه بر کنارهٔ شعبه‌ای‌از فُرات‌است. در«العزیزی» آمده است که :کوفه به‌قدر نیمه ای از بغداد است.وقبر امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب کرم‌الله و جهه در نزدیکی آن است . مشهدی عظیم ساخته‌اند و مردم از اقطار زمین به زیارت آن می آیند . در «الترتیب» آمده است که کوفه را از جهت تدویر بنایش بدین نام خوانده اند . چه عرب وقتی توده‌ای از رمل را به‌شکل مدور بیند گوید : رأیت کوفانا . و نیز گفته اند از جهت اجتماع مردم در آن به کوفه موسوم شده چه وقتی رمل‌ها در يك جا بر هم انباشته شوند گویند: تکوف الرمل .

در «المشترك» آمده است‌که : انبار از نواحی بـغداد است بر ساحل فُرات . سفاح نخستین خلفای عباسی تاهنگامی‌که مرد در آنجا بود. وهمو گوید که :انبار ده فرسخ از بغداد فاصله دارد.- نیز انبار قریه ای است ازجوزجان از نواحی بلخ و ابوالحسن‌علی انباری‌بدان منسوب است . در «اللباب» آمده است که : انبار شهری است‌کهن و آنچه‌را در «المشترك» آمده در « اللباب » نیز آورده است . ابن حوقل گوید : انبار نخستین شهر عـراق است [ازسلیمان‌بن‌مهنا روایت شده که میان انبار و بغداد يك مرحله است]

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم های عربی : ذکر عراق — طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۷	عُکبَرا	اطوال	سط	م	لج	له	از آخر سوم	از عراق	به‌ضم عین بی‌نقطه وسکون کاف وفتح باء یك نقطه وراء بی‌نقطه (اللباب)من می‌گویم و درآخرش الف مقصور
		قانون	سط	ن	لج	ل			
۸	سُرمَن‌رأی یا سامَرّا	اطوال	سط	۰	لد	۰	از چهارم	از عراق	بـه فتح سین بی‌نقطـه و سکون‌الف وفتح میم ودر آخرش راء بی‌نقطهٔ‌مشدد. (اللباب)
		قانون	سط	مه	لد	ن			
		رسم	سط	مه	لد	۰			
۹	بَرَدان	اطوال	سط	ن	لج	ل	از آخر سوم	از عراق بر ساحل دجله	به فتح باءیك نقطه‌وراء بی نقطه و دال بی نقطه و در آخرش نون (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

عُکبَرا شهرکی است برکنارهٔ دجله ده فرسخ بالای بغداد. قطربُّل نزدیك عکبرا است. در «المشترك» آمده است که قطربُّل به فتح قاف و سکون طاء و فتح راء بی نقطه و باء یك نقطهٔ مشدد مضموم و در آخرش لام، قریه ای است مشهور بین بغداد و عکبرا. و آن مسکن خلفا و مجمع اهل طرب بود و شاعران را در وصف آن اشعار بسیار است. نیز قطربُّل قریه‌ای است رو بروی شهر آمد که در آن شراب فروشند. صاحب «العزیزی» گوید: میان عکبرا و بَردان چهار فرسخ است.

در «اللباب» آمده است که: سُرَّ مَن‌رأی شهری است درعراق. شهری است معروف. مردم مخففاً سامَرّا گفته اند. آن را معتصم بنا کرد ولی در همان اوان ویران گشت. در «العزیزی» آمده است که: از سرمن‌رأی تا عکبَرا دوازده فرسخ است و آن برکنارهٔ شرقی دجله است. جائی است خوش. وهمو گوید که: امروز جز اندکی از آن آبادان نیست و بیش از قریه‌ای نباشد. ابن‌سعید گوید: معتصم آن را بناکرد و واثق شهر هارُونیه‌را به‌آن‌افزود و متوکل جعفریه را و بدین سبب شهری بزرگ گردید.

در «اللباب» آمده است که: بَردان قریه‌ای‌است ازقراء بغداد. جماعتی‌ازعلما از آنجا برخاسته اند. ابن حوقل گوید: بَردان شهری است به قدر عُکبَرا و نُعمانیّه. خانه‌های بسیار دارد و آن را کوره‌ای است. صاحب «العزیزی» گوید: بَرَدان شهری است آبادان برکنارهٔ شرقی دجله و میان آن وبغداد پنج فرسخ فاصله است.

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر عراق — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱۰	صرصر	قیاس	سط	نه	لج	ك	از سوم	از عراق	به دوصاد بی‌نقطهٔ مفتوح و دو راء بی نقطه اولی ساکن (المشترك)
۱۱	بَغْداذ	قانون و اطوال	ع	۰	لج	كه	از آخر سوم	از عراق	به‌فتح باء یك نقطه وسکون غین نقطه‌دار وفتح دال بی نقطه و در آخرش ذال نقطه‌دار (اللباب)
۱۲	مداین	اطوال	ع	۰	لج	ی	از سوم	از عراق	جمع مدینه و آن معروف است . نام فارسی آن طیسفون است . به فتح طاء بی‌نقطه و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح سین بی‌نقطه وضم فاء وبعد از آن واو ونون . همهٔ اینها را شنیده‌ام . وگاه فاء را به باء بدل کنند .
		قانون	ع	ك	لج	۰			

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که: صرصَر شهری است بر جانب راست راه حاجیان بغداد، درابتدای خروجشان از بغداد . وآن را صرصر سفلی گویند.
دیگری گوید: از شهرهای عراق صرصراست و آن شهر کوچکی استورودش اولین رودی است که از فُرات جدا می‌شود . صرصر میان بغداد و کُوفه واقع شده و از بغداد سه فرسخ فاصله دارد . صاحب «المشترك» گوید :صرصر نیز قریه‌ای است بر کنارهٔ رشتهٔاصلی نهر عیسی و صرصرعلیا نام دارد .صاحب «العزیزی»گوید : ازبغداد تا شهر صرصر دو فرسخ است و از صرصر تا شهر نهرالملك نیز دو فرسخ .

بغداد بر دو جانب دِجَله است . جانب غربی را کَرخ گویند. ابوجعفرمنصور در کَرخ سکنی داشت . و چون بغداد را بنا کرد آن را زوراء نامید ، چه درهای داخلی شهررا نسبت به درهای‌خارجی منحرف ساخته‌اند . اما جانب شرقی‌راعسکرمَهدی نامند ، چه مهدی پسر منصور نخستین کسی است که سپاه خود را در آنجاجای داد. نیز بغداد را رصافه گویند، چه هارون‌الرشید در آن قصری ساخت و آن را رُصافه نامید . ونیز آن را جانب الطّاق گویند ، منسوب به رأس الطّاق که موضع بازار بزرگ است . صاحب « المشترك » گوید : نهرمعلی منسوب است به معلی بن طریف مولای منصور وآن بزرگترین محله بغداد است در جانب شرقی آن . حریم وخانه‌های خلفا آنجاست .

ایوان‌کسری در شهر مَدایِن است و وسعت آن از رکنی تا رکن دیگر نود و پنج ذراع است . و این‌مطلب را یکی از ثقات برای من نقل کرد. مَداین در مشرق دجلـه است یك منزل زیر بغداد . صاحب « العزیزی » گوید : مداین زیر بغداد است از طرف جنوب . شهر بزرگی که ایوان‌کسری در آن بوده در جانب‌شرقی دجله بوده است . ارتفاع ایوان‌کسری هشتاد ذراع است . آن را رومیة المدائن و طَیسَبُون‌ونیز اسبانین می‌گفتند. درطرف‌غربی دِجلـه شهری بوده معروف به‌ساباط و در کنار آن شهری بوده معروف به نهرشیر .

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی ، ذکر عراق: طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱۳	کلواذا	اطوال	ع	٠	لح	یه	از سوم	از عراق	به‌فتح کاف و سکون لام و فتح واو و سکون الف. میانشان ذال نقطه‌دار و مفتوح.
۱۴	بابل	اطوال قانون	ع سط	٠ ی	لب لب	یه ٠	از سوم	از عراق	به‌فتح باء یك نقطه سپس الف و باء یك نقطهٔ مکسور سپس لام درآخرش.
۱۵	نُعمانیه	اطوال	ع	ك	لج	٠	از سوم	از عراق	به‌ضم نون و سکون عین بی‌نقطه و میم والف و نون و یاء دونقطهٔ تحتانی‌ودر آخرش هاء (المشترك)
۱۶	نَهروان	اطوال قانون	یج یج	ك ك	لج لج	یه كه	از آخر سوم	از عراق بردو جانب رود	به فتح نون و سکون هاء وضم راء بی‌نقطه وفتح‌واو و بعد از الف ونون (اللباب)

اوصاف واخبار عامّه

صاحب«اللباب» گوید : کَـلـواذا قریه‌ای است از قراء بغداد .در«العزیزی» آمده است که میان کلواذا و بغداد دو فرسخ است و از کلواذا تا نهروانچهار فرسخ .

ابراهیم خلیل را در بابـِل به آتش افگندند. امروز بابل شهر ویرانی است . در مکان آن دیهی کوچك است . ابن‌حوقل گوید : بابل قریه‌ای کوچك است . جز آنکه قدیم‌ترین بناهای عراق است . و به سبب قدمتش همهٔ آن اقلیم را بدان نسبت دهند . « ملوك کنعانی » و غیرهم در آنجا سکونت داشتند . در بابل آثار وابنیه‌ای است که معلوم می دارد در قدیم‌شهر بزرگی بوده‌است. وگویند ضحاك نخستین کسی است که بابل را بنا کرد .

در « المشترك » آمده است که : نعمانیـّه شهر کی است میان بغداد و واسط . و آن قصبهٔ کورهٔ زاب اعلی است . من می گویم که زاب مذکور خارج ازفـُرات است .

ابن حوقل گوید : نَـهرَوان هم‌نام شهر است وهم نام رودی است که ازوسط آن می گذرد . ونیز گوید : نهروان شهر کوچکی است در چهار فرسخی بغداد .در «اللباب» آمده است که : نهروان بلدهٔ کوچکی است کهن در نزدیکی بغداد و آن را ناحیه هائی است که اکنون‌ویران شده‌اند . در«الانساب»آمده است که: نهروان درچهار فرسخی ِدجلـَه است. وسمعانی گوید : من بارها به‌نهروان رفته‌ام .

هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : ذکر عراق

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱۷	قصر ابن هُبَیْرَه	اطوال	ع	ل	لب	مه	از سوم	از عراق	به فتح قاف و سکون صاد بی‌نقطه و در آخرش راء بی‌نقطه (اللباب)
		قانون	سط	م	لج	ج			
۱۸	جَرْجَرایا	اطوال و قانون	ع	ل	لج	ج	از سوم	بر ساحل غربی دجله از عراق	به‌راء بی‌نقطهٔ ساکن میان دوجیم مفتوح سپس راء بی‌نقطه و الف و یاء دونقطهٔ تحتانی و در آخرش الف.
۱۹	فم‌الصِّلْح	اطوال	ع	مه	لب	م	از سوم	بر مغرب دجله از عراق	به کسر صاد بی‌نقطه و سکون لام و در آخرش حاء بی‌نقطه (اللباب)
		قانون	عب	ج	لب	ن			
۲۰	فم‌الملک	اطوال	ع	ن	لج	که	از آخر سوم	از عراق	معروف.
		قانون	سط	ن	لج	یه			

اوصاف و اخبار عامه

قصر ابن هبیره شهری است نزدیك فرات . از فرات نهرهای چندی به جانب آن روان است . کربلا از جانب مغرب روبه‌روی قصر ابن هبیره است در بیابان. صاحب «المشترك» گوید : قصر ابن هبیره منسوب است به یزید بن عمر بن هبیره الفزاری والی عراق . در ایام مروان حمار آخرین خلفای بنی امیه و آن در نزدیکی جسر سُورا از نواحی بابِل قدیم است . صاحب «العزیزی» گوید : قصر ابن هبیره منسوب است به ابی المثنا عمر بن هبیره امیر عراق از جانب بنی امیه .

در «اللباب» آمده است که : جَرجَرایا شهری است نزدیك دجله بین بغداد و واسِط . در «العزیزی» آمده است که: میان آن و دیرالعاقُول چهار فرسخ است. و ازدیرالعاقول تا مَدایِن ده فرسخ و از جرجرایا تا شهر جَبُّل نه فرسخ .

در « اللباب » آمده است که: فَم الصّلح شهری است برکنارهٔ دجله ،نزدیك واسط . صاحب «العزیزی» گوید : میان فم الصلح و شهر جبل دوازده فرسخ است . و از فم الصلح تا واسط هفت فرسخ و در آنجا بود که مأمون با بوران دختر وزیر خود حسن بن سهل عروسی کرد .

نهر الملك شهری است دوفرسخ پایین نهرصَرصَر . آن را رود بزرگی است که از فرات بیرون آید و سواد عراق را سیراب سازد . در «العزیزی» آمده است که : شهر نهر الملك برکنارهٔ شعبه‌ای ازفرات است و برای دخول به شهر از جسری باید گذشت . میان آن و شهر صرصر دوفرسخ فاصله است و از نهرالملك تا شهر کوثی نیز دوفرسخ است. شهر کوثی را بازاری است و مسجد جامعی و منبری. میان کوثی و قصر ابن هُبَیره شش فرسخ است .

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر عراق						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۱	دسکره	اطوال قانون	عا عا	ج ج	لج لج	م ٠	از اول چهارم	از عراق	به‌فتح دال بی‌نقطه‌وسکون سین بی‌نقطه و فتح کاف سپس راء بی‌نقطه و هاء (اللباب)
۲۲	جلولا	اطوال قانون	عا عا	ی ی	لج لج	ن ٠	از اول چهارم	از عراق	به فتح جیم سپس لام و واوودر آخرش لام والف (المشترك)
۲۳	واسط	قانون ابن‌سعید رسم و اطوال	عا عب عا	ل ل ل	لب لب لب	که ك ك	از سوم	بردو جانب دجله از عراق	به فتح واو وسکون الف وکسر سین بی‌نقطه ودر آخرش طاء بی نقطه (الانساب)

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : دَسکَره قریه ای است ازنواحی بغداد. صاحب «اللباب» گوید : دسکره قریه بزرگی است از اعمال بغداد بر راه خراسان وآن‌را دسکرةالملك گویند . در «العزیزی» آمده است که : دسکره مکانی است کهن و در آنجا منازل پادشاهان ایران بوده است . و بناهای عجیب و آثار قدیم دارد . از آنجا تا شهر جلولا شش فرسخ است .

در «المشترك» آمده است که : جلولا شهرکی است ونیز نام نهری است که بر کنارهٔ آن چند قریه از سواد بغداد است ، در راه بغداد به خراسان . جنگ جلولا میان مسلمانان و ایرانیان در آنجا واقع شد . شرح این جنگ درکتب آمده‌است . و همو گوید: نیز جلولا شهری است‌در افریقیـه . در« العزیزی »آمده است که : میان جَـلولا و خانِـقین هفت فرسخ است .

واسِـط بـر دو جانب دِجله است . میان دو قسمت از شهر پلـی است از سفینه‌ها. احمدبن یعقوب کاتب گوید : از آن سبب‌آن راواسِط گفته‌انـد که‌تا بصـره پنجاه فرسخ و تا کـوفه نیز پنجاه فرسخ و تااهواز پنجاه فـرسخ و نیز تا بغداد پنجاه‌فرسخ فاصله دارد . در«المشترك» آمده است که : واسِط راحجاج بین کـوفه و بصـره در سرزمین کسکـر بنا کرد . در سال ۸۴ به ساختن آن آغاز کرد ودر سال ۸۶ از آن فراغت یافت. از قراء نواحی‌واسط ، شلـمغان است . شَلمَغان در «اللباب» به فتح‌شین‌نقطه‌دارو سکون لام و فتح میم و غین نقطه‌دار و الف و نون ضبط شده . و در همان‌کتاب است‌که : شلـمغان قریه‌ای است از نواحی واسط که جماعتی از علماءازآن‌برخاسته‌اند و بدان منسوب‌اند .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر عراق						
۲۴	خانِقین	اطوال	عا	له	لج	ن	از اول چهارم	از عراق	به خاء نقطه‌دار و الف و نون مکسور و قاف مکسور وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش نون (المشترك)
۲۵	حُلْوان	رسم اطوال و قانون و به‌قولی	عا عب عا	مه نه ٠	لد لد له	٠ ٠ ٠	از اول چهارم	از عراق و به قولی از جبال	به‌ضم حاء بی‌نقطه وسکون لام (المشترك) سپس واو والف ونون (اللباب)
۲۶	بَصْرَه	اطوال ابن سعید قانون	عد عد عد	٠ لا ٠	ل لا لا	٠ ٠ ٠	از سوم	از مغرب دجله و مشرق ابله	به فتح باء یك نقطه و سکون صاد بی‌نقطه وفتح راء بی‌نقطه و [هاء در آخرش]

اوصاف و اخبار عامه

در «المشترك» آمده است که: خانِقین مکانی است از ناحیهٔ سواد بَغداد بر سر راه بَغداد بـه همدان میان قصرشیرین و حُلوان. همو گوید: نیز خانِقین مکانی است در کُوفه. در «العزیزی» آمده است که: خانقین قریه‌ای است در هفت فرسخی قصرشیرین. ـقصرشیرین زن کسری که در تابستانها بدانجا می‌رفت ـ در آنجا آثار پادشاهانه بسیار است. از قصر شیرین تا حُلوان شش فرسخ است و آن حد ِعراق است از جانب مشرق.

حُلوان آخریـن شهر عراق است. از آنجا به کوه بالا روند. بیش از هر میوهٔ دیگر در آنجا انجیر باشد. در عراق جز آن هیچ شهری نیست که به کوه نزدیك باشد. بر کوهش پیوسته برف باشد. ابن‌حوقل گوید: حلوان شهری است بردامن کوهستان و مشرف برسرزمین عراق. در آنجا نخلستان‌ها و درختان انجیر باشد. و برف در یك منزلی آن است. در «المشترك» آمده است که: حلوان آخرحد عراق است از جانب کوهستان و میان آن و بَغداد پنج مرحله است. نیز حلوان قریه‌ای است دو فرسخ بالای فُسطاط و مشرف به نیل.

بَصره شهری است اسلامی. در عهد خلافت عمربن‌الخطاب رضی الله‌عنه بنا شده. در مغرب وجنوب بصره کوهی است به‌نام سَنام و درجنوب و مغرب آن بیابان است. در جنوب بصره دره‌ای است موسوم به وادی النّساء، چه زنان بدانجا روند و از زمین کماة بیرون آرنـد. سنام در حدود نیم مـرحله از بصره دور است. در بیابان بصرَه کشته‌ای که با آب باران روید یافته نشود. ـمِربَد محله‌ای است بزرگ در آن شهر. در «المشترك» آمده است که: ـمِربَد به کسر میم و سکون راء و فتح باء یك نقطه سپس دال. ـمربد در جهت بیابان است. اعراب از هرسو بدانجا گرد می‌آمدند و شعر می‌خواندند و خرید و فروخت می‌کردند.

شماره	نام بلد	مآخذ	هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ذکر عراق — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۲۷	اُبُلّهٔ	اطوال قانون	عد عد	. .	ل لا	یه یه	از سوم	بر کنار نهر ابله از عراق	به‌ضم همزه و باء یك نقطه وتشدید لام سپس هاء در آخرش .
۲۸	عَبّادان	اطوال رسم ابن سعید و قانون	عد عه عه	ل یه ل	کط لا	ك .	از سوم	از آخر عراق بر مصب دجله نزدیك چوب‌ها	به‌فتح عین بی‌نقطه وتشدید باءیك نقطه سپس دال‌بی نقطه میان‌دو الف‌ونون‌در آخرش .

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : اُبُلّه شهری‌است خرد و خرم و آباد. یك حد آن نهر ابله است تا بصرة و حد دیگرش دجلّه است که ابله از آن منشعب شود وبدان بازگردد وروداصلی به دریا و عبّادان رسد . درازای رود ابله ـ بین بصرة و ابله ـ چهار فرسخ است . در دو جانب رود قصرها و بستان‌ها و نخلستان ها به هم پیوسته و دریك خط قرار گرفته‌اند . آب دریا چون در اثر مد بالا کشد بی هیچ زحمتی به جوی‌ها افتد و داخل باغ ها و خانه‌ها گردد . و چون فرونشیند آب از جوی ها به رودخانه باز گردد .

ابن سعید گوید : عَبّادان برساحل دریای فارس است . آب دریا گردبرگرد آن را جز مقدار خشکی اندکی فراگرفته است . در جنوب شرقی عبادان ، دجّله به دریا می‌ریزد . دیگری گوید: عبادان درمشرق‌مصب دجّله‌است،در دریای فارس و از آنجا تا ساحل مَهرُوبان چهار فرسخ است.فاصلهٔ عبادان از بصره یك‌مرحله و نصف مرحله است . در ناحیه جنوبی وشرقی عبادان چوب‌هائی است در دریا برای راهنمائی کشتی‌ها . تا کشتی‌ها ازآنجا نگذرند مباد آب دریا در اثر جزر فرو نشیند و کشتی‌ها به گل نشینند .

ذکر خوزستان

در «المشترك» آمده است که : خُوزستان را خوز به ضم خاء نقطه‌دار سپس واو وسپس زاء نقطه دار نیز گویند. و آن اقلیم وسیعی است مشتمل بر شهرهای بسیار میان بَصْرَه و فارس. وخوزیان گروه کثیری از مردم آن دیاراند .

چون مصنف ازذکر عِراق فراغت یافت به ذکر خُوزستان پرداخت. حد غربی خُوزستان رستاق واسط است ودورراسبی و حد جنوبی آن از عَبّادان است بر ساحل دریا تا مَهْرُوبان تا دَوْرَق تا حدود فارس. جنوب شرقی آن حدود فارس است و شمال شرقی آن حدود اصفهان و بلاد جَبَل و رودطاب، فارس و بلاد جَبَل و اصفهان را از یکدیگر جدا می‌سازد. حد شمالی خُوزستان حدود صَیْمَر و کَرْخَه و کوه‌های لُر و بلاد جَبَل است تا اصفهان.

خُوزستان سرزمینی هموار است عاری از کوه و پر از آب‌های جاری. آب‌های سرزمین خُوزستان به‌یکدیگر پیوسته ونزد حصن مَهدی به‌دریا می ریزند . وچون رودها به دریا پیوسته‌اند درآنها جزر ومد حاصل شود.

جرخان- جُرخان از کوره‌های اَهْواز است . در «اللباب» آمده‌است که : جُرْخان به‌ضم جیم وسکون راء بی‌نقطه وخاء نقطه‌دار سپس الف و نون

بلده‌ای است نزدیك سُوس از کوره‌های اهواز .

دستوا ـ در «اللباب» آمده‌است : دَسْتُوا به فتح دال بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه وضم تاء دونقطهٔ فوقانی و واووالف بلده‌ای است از بلادآهْواز .

سوق‌الاربعاء ـ از بلاد اهواز است ، سُوق‌الاَرْبَعاء . در «المشترك» آمده است که سوق‌الاَرْبَعاء بلده ای‌است درنواحی خُوزستان و سُوق‌الثّلَثاء محله‌ای است در بَغْداد . از سوق‌الثّلَثاء تا عَسْکَرمُکْرَم شش فرسخ‌است .

رستاق‌زط ـ ابن حوقل گوید : زُط کـورهٔ آبـادانی است ولـی سخت‌گرم .

سنبیل ـ ابن حوقل گوید: و آن کوره‌ای‌است نزدیك فارس. صاحب «العزیزی» گوید : میان سَنْبِیل و آرّجان چهار فرسخ است .

ذکر پاره‌ای از مسافات خوزستان : از عَسْکَرمُکْرَم تا آهواز یـك مرحله است و از آهواز تا دَورَق چهار مرحله . همچنین از عَسْکَرمُکْرَم تـا دَورَق تا سُوق‌الاَرْبَعاء یك‌مرحله است وجُبّی‌روبه روی سُوق‌الاَرْبَعاء است. و از سُوق‌الاَرْبَعاء تا حصن‌مَهدی یك مرحله است واز سُوس تا بَصِنّی‌یك مرحلهٔ سبك است و از سُوس‌تا مَتُوث یك مرحله است .

باسیان ـ از بلاد خُوزستان است، شهر باسِیان . ابن‌حوقل گویـد : شهری است متوسط . رود ازمیان آن مـی‌گذرد واز آنجا تا حصن‌مَهدی از راه آب دو مرحله است و همچنین است از دَورَق‌تا باسِیان . و این رود ، رودِ تُسْتَراست . باسِیان درطول عد نه وعرض ل ل واقع شده .

بلادلر ـ از نـواحی خُوزستان است ، بلادلُر . و آن سرزمینی است پرنعمت و کوهستانی . پیوسته به خُوزستان است ولی از آن نیست . ابن حوقل گوید : بیشتر بلادلُر کوهستانی است و پیش از این جزءِ خُوزستان بود . درکتاب «الاطوال» آمده‌است که : بلادلُردر طول عد وعرض لب

میان تُستَر و اصفهان واقع شده . درازای کوه لُر شش روزه راه است. و در آن مردمی بسیارازد از «کردان» ودارای پادشاهانی هستند.

در «اللباب» آمده است که : لُور به‌ضم لام و سکون واو ودر آخرش راء بی‌نقطه از رستاق خُوزستان است و گوید پندارم آنجا نواحی کوهستانی باشد که لُورستان خـوانندش و از آنجـاست عمار بن محمداللوری راوی حکایت «الجوزه والموزه» و «السلسله بالتبسم و الضحك».

بصنی- ازشهرهای خُوزستان است ، بَصِنّیْ. در « العزیـزی »آمده است که بَصِنّیْ تا سُوس هفت فرسخ است .

متوث- نیز از خوزستان است: مَتوث . در «اللباب» آمده‌است به فتح میم و ضم تاء دونقطهٔ فوقانی وسکون واو و در آخـرش ثاء سه نقطه . مَتُوث میان قُرقُوب و آهواز است واز شهرهای مشهور خُوزستان به‌شمـار است . در «العزیزی » آمده‌است که : میان مَتُوث و سُوس نه فرسخ است.

ریشهر- ریشهر هم بلدی است از اقلیم خوزستان .

شماره	نام بلد	مآخذ	نهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر خوزستان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	طِیب	اطوال قانون	عج عد	٠ ل	لب لج	٠ ی	از سوم	از خوزستان	به کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی ودر آخرش با یك نقطه (المشترك)
۲	سُوس	اطوال قانون	عج عد	مه م	لب لج	یه ٠	از سوم	از خوزستان و در رسم از فارس	به‌ضم‌سین بی‌نقطه وسکون واو سپس سین بی نقطهٔ دوم(المشترك)ابوریحان گوید : درزبان فارسی‌به شین نقطه دار خوانده شود .
۳	قُرقُوب	قانون اطوال	عد عح	مج ل	لج لب	٠ ٠	از سوم	از اهواز و به‌قولی از عراق	به‌ضم‌دوقاف میانشان راء بی نقطه سپس واو و در آخرش باء یك نقطه (اللباب)
۴	جُندی‌سابور	اطوال قانون	عد عه	ه ٠	لا لج	نه ك	ازسوم	ازاهواز	به ضم جیم و سکون نون و فتح دال بی‌نقطه بعداز آن یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح سین‌بی‌نقطه والف و باء یك نقطه و واو و راء بی نقطه (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که :طیب مکانی است میان واسطواهواز و گوید : در آن چیز های شگفت انگیز است ولی چیزی از آنهارا ذکر نکرده است . در «اللباب» آمده است که : طیب مکانی است بین واسط و کورهٔ اهواز وبراین‌چیزی نیفزوده است .

سوس شهری است ازخوزستان . دارای بستان‌ها . ترنجش چند کف دستی است . در «المشترك» آمده است که :سوس شهری است کهن از خوزستان و گور دانیال آنجاست . و سوس‌نیز نام مکانی است از اقصی بلاد مغرب ونیز مکانی است در افریقیه و آن را سوس ادنی گویند . و بین آن و سوس اقصی سه ماهه راه است .

قرقوب‌شهری‌است‌مشهور . صاحب« اللباب»گوید: قرقوب شهری‌است نزدیك طیب ، بین واسط وکورهٔ اهواز . در «العزیزی» آمده است که : از قرقوب تا شهر طیب هفت فرسخ است و از قرقوب تا سوس ده فرسخ .

جندی‌شاپور شهری است پرنعمت‌و برکت. قبر شاه یعقوب صفاری آنجاست. در «اللباب» آمده است که :جندی شاپور شهری است از خوزستان و بس مشهور . ابن حوقل گوید : شهری‌است پر خیرو برکت .آب و نخلستان ها و مزارع بسیار دارد . صاحب«العزیزی»گوید : از آنجاتا تستر هشت فرسخ‌است . وازجندی‌شاپور تا سوس شش فرسخ .

عدد	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			نهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : ذکر خوزستان						
۵	تُسْتَر	اطوال قانون	عد عه	ل ك	لا لا	ل ل	از سوم	از اهواز	به ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون سین بی نقطه و فتح تاءدو نقطهٔدوم ودر آخرش راء بی نقطه . (اللباب)
۶	جُبّی	اطوال	عد	له	ل	ن	از سوم	از خوزستان	به ضم جیم و تشدید باء یك نقطه ودر آخرش یاء آخر حروف (المشترك)
۷	عَسْکَر مُکْرَم	اطوال قانون	عد عو	له ج	لا لا	یه كه	از سوم	از اهواز	به‌فتح عین بی نقطه‌وسکون سین بی نقطه و فتح کاف و در آخرش راءبی نقطه (اللباب) مکرم را ضبط نکرده‌است و من ازثقات به ضم میم و سکون کاف و فتح راء بی نقطه سپس میم شنیده‌ام .
۸	حصن مهدی	اطوال قانون	عد عه	مه ك	ل ل	مه یه	از سوم	از اهواز	معروف

اوصاف واخبار عامه

تستر را عامهٔ مردم ششتر گویند. نهر بزرگی دارد به‌نام آن معروف. شاپورشاه سد عظیمی بر آن بسته ، در حدود یك میل . تا شهر را که در مکانی مرتفع است آب فرا گیرد . در « اللباب » آمده است که تستر شهری است از کورهٔ اهواز از خوزستان . قبر براء بن‌مالك رضی الله‌عنه در آنجاست . در « العزیزی » آمده است که تستر در وسط بلاد است . و از آن تا جندی‌شاپور هشت فرسخ است . و در همهٔ بلاد اهواز حدود و ثغوری جز در تستر نیست . چنانکه قبایل را هر یك جای معینی است . و نیز گوید : بر روی زمین هیچ شهری قدیم‌تر از تستر نیست .

جبی شهری است دارای نخلستان ها و نیشکرستان های بسیار . از آنجا بود ابوعلی‌جبائی معتزلی . در «المشترك» آمده است که : جبی کوره ای است و بلدی است از نواحی خوزستان وجبی نیز نام قریه‌ای است از نواحی نهروان .

در «العزیزی» آمده است که : عسکرمکرم شهری‌است‌تازه. نخست قریه‌ای‌بود پس‌مکرم‌بن‌فزد یکی از «بنی جعونه»با سپاه خود در آنجا فرود آمد . ورا حجاج‌بن یوسف برای جنگ با خردادبن‌بادس فرستاده بود . مکرم مدتی در آن قریه بماندو خانه‌ها ساخت وبه نام او معروف شد . درآنجا کژدم‌هائی است خرد ولی‌کشنده. از آنجا تا تستر هشت فرسخ است و در ناحیهٔ اهواز شهری تازه‌بنا جز عسکرمکرم نیست . و از آنجا تا سوق‌الاربعاء شش فرسخ است .

ابن‌حوقل گوید: آب های خوزستان از اهواز و دورق و تستر و غیر آن از شهرهای خوزستان که درآن‌نزدیکی هستند همه درحدود حصن‌مهدی به هم پیوندند . و در آنجا به‌صورت‌نهر بزرگی در آیند و به دریا ریزند . در «العزیزی»آمده‌است که : از حصن‌مهدی تا ابله یازده فرسخ است . و از ابله تا بصره چهار فرسخ واز حصن‌مهدی تا سوق‌الاربعاء شانزده فرسخ .

نهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر خوزستان

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۹	آهواز	اطوال	عه	.	لا	ج	از سوم	قصبهٔ هواز	به فتح الف وسکون هاء ودر آخرش زاء نقطه‌دار و آن‌راسوق‌الاهواز نیز گویند (اللباب)
		رسم و ابن سعید و قانون	عه	.	لب	ج			
۱۰	نهر تیری	اطوال	عه	یه	ل	م	از سوم	از نواحی اهواز	نهر ، معروف.و تیری به کسرتاء دو نقطهٔ تحتانی و یاء آخر حروف و راء بی نقطه و الف مقصور (المشترك)
۱۱	دورق	اطوال	عه	ل	ل	یه	از سوم	از اهواز	به‌فتح دال بی نقطه‌و واو ساکن‌و فتح راء بی نقطه ودر آخرش‌قاف(المشترك)
		قانون	عه	نه	لب	ك			
۱۲	مهروجان	اطوال	عه	مه	کط	ل	از سوم	از خوزستان‌و به‌قولی از فارس	به‌فتح میم‌وسکون‌هاءوضم راءبی‌نقطه‌وسکون‌واوسپس باء یك نقطه والف‌و نون.
		قانون	عو	ك	ل	.			
		ابن سعید	عو	ل	ل	م			

اوصاف واخبار عامه

اهواز کوره‌ای است از کوره‌های خوزستان و آنرا هرمزشهر نیز گویند و آن بزرگترین کوره‌های خوزستان است. در «اللباب» آمده است که: اهواز را سوق‌الاهواز نیز گویند. صاحب «المشترك» گوید: سوق‌الاهواز همان شهر اهواز است و آن خوزستان باشد. بیشتر آن ویران است. و در «العزیزی» آمده است که: از اهواز تا اصفهان هشتاد فرسخ است.

در «المشترك» آمده‌است که: نهرتیری مکانی است از نواحی اهواز درشرح وقایع خوارج نام آن آمده است. ابوعبدالله محمدبن موسی نهرتیری متوفی به‌سال ۲۸۹ منسوب بدانجاست. ابن‌حوقل گوید: در آنجا جامه‌های بغدادی بافند و از آنجا به جای های دیگر برند و به نام بغدادی فروشند. ومراد شاعر از نهرتیری دراین‌شعر:

سیروا بنی العم فالاهواز موعدکم
و نهرتیری فما تعرفکم العرب

همانجاست.

دورق شهری است از نواحی خوزستان. ابن‌حوقل گوید: شهری است بزرگ. در «العزیزی» آمده است که: از دورق تاباسیان ده فرسخ است و از دورق تاارجان هشت فرسخ.

مهروبان شهری است کوچك. فرضهٔ ارجان و از توابع آن است. و دریا از جانب مشرق پس از مهروبان به شینیز منتهی می‌شود. ابن‌سعید و ابن‌حوقل آن‌را از جملهٔ بلاد فارس شمرده‌اند. صاحب «العزیزی» گوید: شهر مهروبان بر ساحل دریاست.

شماره	نام بلد	مآخذ	دهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر فارس						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۳	رامهرمز	اطوال	عه	مه	لا	٠	از سوم	از اهواز	به فتح راء بی نقطه ومیم و ضم هاء و سکون راء بی نقطه و ضم میم دوم و در آخرش زاء نقطه دار (اللباب)
۱۴	آرْجان	اطوال قانون	عو عز	ل ك	ل لا	ل ج	از سوم	از خوزستان و بقولی از فارس	به فتح الف وسکون راء بی نقطه و فتح جیم و در آخرش نون بعد از الف (اللباب) ابن جوالیقی در «المعرب» گوید ، ارجان به تشدید راء مفتوح بروزن فعلان به تشدید عین است .

اوصاف و اخبار عامه

رامهرمز یکی از کوره‌های اهواز است از بلاد خوزستان. گویند سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه از آنجا بود. جماعتی از فضلاء بدان منسوب‌اند. در «العزیزی» آمده است که: میان آن و سوق‌الاهواز نوزده فرسخ است. و از رامهرمز تا رستاق زط هفت فرسخ.

ابن‌حوقل گوید: ارجان در آخر حد فارس از جانب خوزستان است، میان فارس و خوزستان. شهری است بزرگ و پر خیر. در آنجا نخل و زیتون بسیار باشد. شهری است هم بری و هم بحری، هم دشتی و هم کوهستانی یك مرحله از دریا دور است. در «اللباب» آمده است که: ارجان از کوره های اهواز است از بلاد خوزستان و آن را ارغان به غین معجمه نیز گویند. صاحب «العزیزی» گوید: ارجان سرآغاز شهرهای فارس است. شهری است بزرگ دارای کوره ها و اعمال نفیس و آباد. از آن زیتون بسیار خیزد.

ذکر فارس

مصنف چون از ذکر خوزستان - یعنی بلاد اهواز - فراغت یافت، به ذکر فارس پرداخت. حد غربی فارس، خوزستان است و همهٔ حدِ غربی تا شمال حدود اصفهان است و جِبال و حدجنوبی آن دریای فارس است و حدشرقی آن حدود کرمان وحد شمالی آن کویری است میان فارس و خراسان و تمام حد شمالی حدود اصفهان است و بلادجبال.

مهلبی در «العزیزی» گوید: درنهایت شرقی فارس ناحیهٔ یزداست و درنهایت جنوبی سیراف است و دریا ودر حد شمالی آن ری.

شهرهای فارس یکی: کرکان است در شِعب‌بَوّان و در پنج فرسخی نَوبَنْدَجان. و دیگر سُرْمَق است و آن شهری است پرنعمت و پردرخت. واز متنزهات فارس، شِعب‌بَوّان است و آن یکی از جنّات‌اربعه به شمار است. وجنّات‌اربعه عبارتند از: غُوطهٔ‌دِمَشق و نهرأبُلّه‌و سُغْدسمرقند و شِعب‌بَوّان.

شِعب‌بَوّان درده‌فرسخی نَوبَنْدَجان است و آن مجموع چند قریه‌است به‌هم پیوسته وچنان درانبوه درختان پنهان شده که تا آدمی به درون درنیاید آن قریه‌ها را نبیند.

مهلبی گوید: بلاد فارس منقسم است به‌جنوبی وشمالی. بلادجنوبی سهل است وبلادشمالی جبل. ازشهرهای جنوبی است. آرّجان وذَوبَنْدَجان و مَهْرُوبانو سِینیز و کازَرُون و اِصْطَخرو بَیْضاء و دارابْجِرْد.

یکی از مردم بَصْرَه حکایت کرد که کسی که از سِیراف از ساحل دریا به‌راه افتد نخست به بیدخان رسد و آن قریه‌ای است دریك منزلی سِیراف، آنگاه به نابند آید و آن شهر آبادی است در فاصلهٔ دو روزه راه از بیدخان آنگاه پس از طی ده مرحله به‌مقابل کِیش رسد. میان کِیش و هُرْمُوز سه‌روزه راه دردریاست باباد متوسط.

مهلبی در «العزیزی» گوید: از شیراز تا سِیراف شصت و سه فرسخ است به‌طرف جنوب واز شیراز تااصفهان هفتادودوفرسخ‌است به‌طرف شمال.

ابن حوقل گوید: میان فارس وسِجِسْتان وخراسان بیابانی است مشهور. وگرداگرد آن از جانب غربی حدود قُومَس است و ری و قم و کاشان واز جانب جنوبی کرمان و فارس و برخی از اصفهان و از جانب شرقی مکران است و اندکی ازحدود سِجِستان واز شمال حدود خراسان. بنابراین بعضی از این بیابان از اعمال خراسانو قُومَس است و بعضی از اعمال سِجِستان و بعضی از اعمال کرمان و فارس و اصفهان.

در «اللباب» آمده است که: از بلادفارس است، بلدهٔ جَهْرَم به‌فتح جیم وسکون هاء وفتح راء بی‌نقطه ودر آخرش میم. صاحب «الاطوال» گوید: طول آن عط وعرضش کح م باشد.

ذکرمسافات فارس ــ ابن حوقل گوید: از شیراز تا سِیراف در حدود شصت فرسخ است و از شیراز تا اِصْطَخر دوازده فرسخ و از شیراز تا کازَرُون بیست فرسخ و از کازَرُون تا جَنّابه بیست وچهار فرسخ و از شیراز تا جَنّابه چهل وچهار فرسخ و از شیراز تا اصفهان هفتاد و دوفرسخ و از

شیراز به طرف مغرب تا اول حدود خوزستان شصت فرسخ و شهر آرّجان در آخر حد فارس است و سرحد خوزستان. شیراز تا پَسا بیست و هفت فرسخ و از مَهْرُوبان تا حصن ابن عَمّاره ـ که درازای فارس است ـ صد و شصت فرسخ است.

ابن حوقل گوید: ازعجایب فارس کوهی است درکورهٔ شاپورکه بر آن تصویر پادشاهان ومرزبانان معروف عجم و نیز سادنان مشهور آتشگاه‌ها را نگاشته‌اند. ودر کورهٔ آرّجان در دیهی به‌نام طبریان چاهی است و مردم آن دیه گویند که خواسته‌اند با فرو کردن اشیاء سنگین عمق آن را دریابند ولی به قعر آن دست نیافته‌اند واز آن چاه به‌قدری که آسیابی را بگرداند آب فوران کند وزمین های آن دیه راسیراب سازد.

ابن حوقل گوید: ازشهرهای فارس است کَثَه مسمی به حومهٔ یزد بر کنارهٔ کویر. کَثه میوه بسیار دارد چنانکه از آن به اصفهان برند. در «الاطوال» طول آن عح یه و عرض آن را لب یه ذکر کرده است.

ابن حوقل گوید: از عجایب فارس چاهی است در کورهٔ رستاقی به‌نام هندیخان، میان دو کوه که از آن دود بیرون آید و کسی را یارای نزدیک شدن بدان نیست و چون پرنده‌ای از فراز آن بپرد درافتد و بسوزد. وهمو گوید که: درناحیهٔ داذین نهر آبی است شیرین معروف به اخشین که هم از آن می‌نوشند و هم زمین هارا آب دهند، چون جامه در آن زنند سبز بیرون آید. همهٔ اینها را که نقل کردیم از ابن حوقل گرفته‌ایم و مارا به‌درستی آن آگاهی نیست وهرچه هست برعهدهٔ او است.

در «اللباب» آمده است که: مایِن به‌فتح میم و پس از الف یاء مکسور دونقطهٔ تحتانی ودر آخرش نون. بلده‌ای است از بلاد فارس که جماعتی از علما از آن برخاسته‌اند.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			دهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر فارس						
۱	سینیز	اطوال قانون	عه عو	ل مه	کط لب	ی ۰	از سوم	از فارس و به‌قولی از اهواز	به کسر سین بی نقطه و سکون یاءدو نقطهٔ تحتانی وکسر نون و سکون دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش زاء نقطه‌دار (اللباب)
۲	جنابه	اطوال قیاس	عه عر	مه که	کح ل	نه ۰	ازسوم	از فرضه‌های فارس	به فتح جیم و تشدیدنون ودر آخرش باءیك نقطه (صاحب «اللباب» از ابن ماکولا چنین نقل کرده اما آنچه ما می‌دانیم به‌ضم جیم است)
۳	سیف‌البحر	اطوال	عو	ی	کح	ن	ازسوم	از سواحل فارس	به کسر سین بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و فاء. و بحر، معروف است .یکی ازثقات‌چنین نقل کرده است.
۴	جُور	اطوال ابن سعید رسم	عز عح عح	۰ ۰ نه	کح لا لا	نه ل ل	ازسوم	از کور اردشیر	به ضم‌جیم سپس واو وراء بی نقطه (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

سینیز بلدهٔ کوچکی است . بیشتر آن ویران است . چون رونده‌ای از ساحل به‌راه افتد، از سینیز نخست به جنابه رسد . در «اللباب» آمده است که : سینیز از قراء اهواز است .

جنابه بلدهٔ کوچکی است . بیشتر آن ویران است. فرضهٔ فارس به‌شمار است شهری است پرنعمت و بسیار گرم . در «اللباب» آمده‌است که : جنابه شهری‌است در بحرین . ابن‌خلکان نیز آن را به فتح جیم ضبط کرده [و مشهور به ضم آن‌است] از آنجا بود ابوسعید جنابی زندیق . من می‌گویم : و او همان مرد قرمطی بود که حاجیان را غارت کرد وخلق کثیری از ایشان بکشت . در «العزیزی» آمده است که : میان جنابه و شیراز پنجاه وچهار فرسخ است .

سیف‌البحر نام ساحلی است از سواحل فارس. مشتمل است بر قراء و مزارع. جائی است بس گرم . در « المشترك » آمده است که : خورالسیف بلدهٔ کوچکی است پائین‌تر از سیراف و چنانکه ذکر شد از دریا خلیجی بدان داخل شود .

جور از قواعد فارس است . ابن حوقل گوید جور شهری است . بارویی گلین با چهار دروازه و خندقی دارد . شهری است الحق خوش پرسبزه و آب . از آن گلاب خیزد و گلابش را به جای‌های دیگر برند . صاحب « العزیزی » گوید : شهر جور را رستاقی است . ازجور تا شیراز بیست و چهار فرسخ باشد و در جائی دیگر گوید : بیست و پنج فرسخ . و از جور تا کازرون شانزده فرسخ است .

شماره	نام بلد	مآخذ	دهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر فارس						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	کازرون	اطوال قانون	عز عز	ج ۰	کط کط	نه ن	از سوم	از کورهٔ شاپور	به فتح کاف و سکون الف و فتح زاء نقطه‌دار وضم راء بی نقطه و واو ساکن و در آخرش نون .
۶	أبرقوه و به قولی أبرقویه	اطوال	عز	۰	لا	ل	از سوم	از ناحیهٔ اصطخر	به فتح همزه و باء یك نقطهٔ مفتوح وسکون راء بی نقطه وضم قاف وسکون واوسپس هاء در آخرش. (یاقوت در المشترك)
۷	نوبندجان	اطوال قانون	عز عح	یه یه	ل لا	ی م	از سوم	از فارس و آن قصبهٔ کورهٔ شاپوراست	به فتح نون وسکون واو وفتح باء یك نقطه و سکون نون دوم و فتح دال بی نقطه و جیم والف ونون (اللباب)
۸	نیجیرم	اطوال	عز	ل	کو	م	از دوم	از فارس	به فتح نون و کسر جیم و سکون یاء دو نقطهٔ آخر حروف و فتح راء بی‌نقطه و بعداز آن میم (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : کازرون بزرگترین شهر کورهٔ‌شاپور است . شهری است خـوش و بـا طراوت . آبش از چـاه هاست . صاحب « اللباب » گوید : نورد به ضم نون و سکون واو و راء بی نقطه ودر آخرش دال ، بلده ای است از بلاد فارس و آن قصبهٔ کازرون است . صاحب « اللباب » گوید : کازرون یکی از بلاد فارس است و جماعتی از علمـا از آنجا برخاسته‌اند . در « العزیزی » آمده است که : کازرون شهری است لطیف و آبادان .

یاقوت در « المشترك » گوید : ابرقوه را مردم عجم ورکوه گویند و آن شهری است مشهور از نواحی اصطخر فارس و قریه‌ای است از یزد . و ابرقوه نیز بلده‌ای است کوچك در بیست فرسخی اصفهان .

در « المشترك » آمده است که شعب بوان نزدیك نوبندجان است و آن یکی از متنزهات جهان به شمار است . شعب‌بوان میان نوبندجان و ارجان واقع شده و مراد شاعر آنجاست که گوید :

اذا اشرف‌المحزون من‌رأس قلعة　　　علی‌شعب بوان استراح من‌الکرب

در « اللباب » آمده است که : نوبندجان از فارس است .

در « اللباب » آمده است که : نجیرم محله‌ای است در بصره واز آن جماعتی ازعلما برخاسته اند . و در «اللباب» هم چنین آمده است ولی‌من در کتاب « الاطوال» دیده‌ام که نجیرم شهری است از فارس لکن در آن تحقیق نکرده‌ام .

شماره	نام بلد	مآخذ	دهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر فارس						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	فیروزآباد	اطوال	عز	ل	کج	ی	از سوم	از فارس	به فتح فاء و هم به کسر آن‌و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وضم راء‌بی نقطه و واو ساکن سپس الف و باء یك نقطه‌و الف‌دوم و ذال نقطه‌دار .
۱۰	تُوه از آنجاست جامه‌های تُوزی	اطوال و رسم	عر	م	ل	مه	از سوم	از فارس	به ضم‌تاء دو نقطهٔ‌فوقانی سپس واو وهاء‌و به قولی حاء بی نقطه .
۱۱	سیراف	اطوال	عج	.	کو	.	از سوم	از فارس .بر ساحل. میان جنابه و نجیرم	به کسر سین بی نقطه و سکون‌یاء دونقطهٔ تحتانی و الف و در آخرش فاء (اللباب)
		قانون	عط	ل	کط	ل			
۱۲	شیراز	قیاس	عج	.	کط	لو	از سوم	ازفارس	به کسر شین نقطه‌دار و سکون‌یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح راء بی نقطه ودر آخرش زاء نقطه‌دار بعد از الف (اللباب)
		قانون	عج	.	کط	لو			

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : فیروز آباد را درقدیم جور می گفته‌اند وسپس نامش را تغییر داده فیروزآباد خوانده اند . شهری است مشهور نزدیك شیراز از فارس . شیخ ابواسحق فیروزآبادی امام مشهور و مصنف کتاب «التنبیه» و دیگر کتب از آنجاست .

از آن جامه‌های توزی خیزد. ابن‌حوقل گوید : توح شهری است بسیار گرم. بنای خانه‌هایش از گل است. نخل‌های بسیار دارد. از ارجان کوچکتروچند نوبندجان است . میان آن و جنابه دوازده فرسخ است . و در «رسم المعمور» توز آمده است .

سیراف بزرگترین فرضه‌های فارس است . در آنجا نه کشته‌ای هست و نه گاو و گوسفندی . تنها جای آمد و شد سفاین است . شهری است با مردم بسیار. مردم آن دیار در ساختن خانه‌های خود مال فراوان صرف کنند چنانکه بازرگانی جهت بنای خانه‌ای سی‌هزار دینار هزینه کند . در اطراف آن نیز بستان و درختزار نیست . بناهاشان از چوب ساج بود و نیز چوبی که از بلاد زنج آورند . سیراف بسیار گرم است . در «اللباب» آمده است که سیراف از بلادفارس است بر ساحل دریا از جانب کرمان .

ابن‌حوقل گوید: شیراز شهری است اسلامی وجدید. آن را محمد بن قاسم بن ابی عقیل پسرعم حجاج بن یوسف ثقفی بنا کرد. وازجهت شباهت به شکم شیر شیرازش نامید. چه همهٔ خوردنیها از آن نواحی به شیراز حمل گردد واز آنجا چیزی به جائی برده نشود. قبر سیبویه در آنجاست. در «العزیزی» آمده است که :شیراز شهری است نیکو و بزرگ. خانه‌های گشاده وجوی‌های پر آب دارد. شرب مردمش از چشمه‌هائی است که ازمیان شهر و خانه های آن می گذرد . هیچ خانه‌ای درشیراز نیست که آن را سرابستانی زیبا و آب روان نباشد . بازارهایش آبادان و بزرگ وپررونق است . از آنجا تا اصفهان هفتادودوفرسخ است.

شماره	نام بلد	مآخذ	دهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر فارس						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۳	بَیْضاء	اطوال قانون	عح عح	یه م	ل ل	٠ ٠	از سوم	از فارس	به فتح باء یك نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح ضاد نقطه دار سپس الف .
۱۴	کارزِین	اطوال	عح	ل	کح	ل	از سوم	از فارس	به فتح کاف وراء بی نقطه و کسر زاء نقطه دار و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون .
۱۵	إصطَخر	اطوال ابن‌سعید و قانون	عج عج	ل ل	ل لب	٠ ح		ازفارس	به کسر الف و سکون صاد بی نقطه‌و فتح طاء بی نقطه و در آخرش خاء نقطه دار و راء بی نقطه (اللباب)
۱۶	سَرْوِسْتان	اطوال	عج	ل	کط	٠	از سوم	از فارس	به سین بی نقطهٔ مفتوح‌و راء بی نقطهٔ ساکن وواو مکسورو سین دوم ساکن سپس تاءدو نقطهٔ فوقانی و الف و نون و معنی آن جایی است که در آن سرو فراوان روئیده باشد (اللباب)
۱۷	بَسا و به عربی فسا	اطوال قانون رسم	عط عج عح	یه ن یه	کط لب لح	٠ ك م	از سوم	از فارس	به فتح باء یك نقطه و سین بی نقطه و الف (اللباب)

اوصاف واخبارعامه

ابن حوقل گویـد : بیضاء از بزرگترین شهرهـای کورهٔاصطخر است . و از آن جهت آن را بیضاء نامیده‌اندکـه قلعه ای دارد سفید چنانکه سفیدی آن از دور نمایان‌است . نام فارسی آن نشانك است .گویند که : حسین‌بن منصور معروف به‌حلاج ازآنجا بود . در «العزیزی» آمده است‌که : بیضاء ازکورهٔ اصطخر است‌وشهری‌است بزرگ در هشت فرسخی شیراز .

در « اللباب » آمده است‌که : کارزین یکی از بلاد فارس است ازجانب دریا . وآن‌غیر از کارزیات است به‌فتح‌کاف‌وکسر راء بی نقطه و سکون زاء‌نقطه‌دار وفتح‌یاء دونقطهٔ‌تحتانی والف وتاء دونقطهٔ فوقانی‌درآخرش. کارزیات نیزمکانی‌است‌درفارس .

اصطخر از کهن ترین شهرهای فارس است . روزگاری تختگاه شهریاران بوده است . آثاری‌عظیم‌وکهن در آنجاست . تا آنجا که گفته‌اند که آن‌بناهاکار جنیان است همچنانکه در بارهٔ بناهای تدمر و بعلبك گفته‌اند . سیبویه از آنجا بود . صاحب « العزیزی » گوید : میان شیراز و اصطخر ، دوازده فرسخ است .

سروستان شهری است‌میانه، نه بزرگ و نه‌کوچك . با شیراز سه مرحله فاصله دارد و باجنتاب دو مرحله . بستان‌ها و آب جاری دارد .

ابن حوقل گوید : فسا بزرگترین شهر کورهٔ دارابجرد است ، همپایهٔ شیراز. بیشتر چوبی‌که در بنای خانه هایش بکار می‌رود چوب سرو است . در آنجا هم برف هست و هم رطب و هم‌گردو و اترج . در « اللباب » آمده است‌که : پسا را به عربی فسا گویند و منسوب به آن را فسوی .ولی مردم فارس بساسیری گویند.و سیدارسلان ترك از فسا بود . و آن غلام خود را بدو نسبت داد و به بسا سیری مشهورگشت. ذکر اودر تاریخ‌آمده است و اوهمان‌کسی است‌که القائم عباسی را از بغداد طردکرد و در آنجا به نام خلفای مصرخطبه کرد .

شماره	نام بلد	مآخذ	دهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر فارس						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۸	یزد و میبذ	اطوال	عط	۰	لب	۰	از سوم	از فارس	یزد به فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و سکون زاء نقطه دار و در آخرش دال بی‌نقطه (اللباب) میبذ : به فتح میم و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و ضم باء یك نقطه ودر آخرش ذال نقطه‌دار .
		اطوال	عج	ل	لب	یه	از سوم	از فارس	
۱۹	فَهْرج	اطوال	عط	ل	لا	مه	از سوم	از فارس باز کرمان	به فاء و هاء و راء بی نقطه وجیم (آن را به همین صورت یافتم و از ضبط آن آگاه نیستم) در قانون آمده که آن را بهره گویند
		قانون	فه	۰	لج	ك			
۲۰	حصن ابن عُماره	اطوال	ف	۰	کد	۰	از سوم	از فارس باز کرمان	حصن و ابن معروف و عماره به‌ضم عین بی‌نقطه و فتح میم و الف وراء بی‌نقطهٔ مفتوح سپس هاء.
		قانون	فه	۰	ل	ك			
۲۱	دارابجرد	اطوال	ف	۰	کح	یه	از سوم	از فارس	به فتح دال بی نقطه و سکون دو الف ،میانشان راء بی‌نقطه سپس باء یك نقطهٔ ساکن وجیم مکسور و راء بی‌نقطهٔ ساکن و در آخرش دال بی‌نقطه.
		قانون	عط	۰	لب	۰			

اوصاف واخبار عامه

یزد و میبد دوشهرند از کورهٔ اصطخر ، ازجانبی که میان اصفهان و کرمان است. یزد و میبد نزدیك به هم هستند. میان فهرج و میبد پانزده فرسخ است. از میبد ونیز از یزد جماعتی از اهل علم برخاسته‌اند.

ابن‌حوقل گوید : از فهرج تا میبد پانزده فرسخ است و آن از نواحی کورهٔ اصطخر است. کثه میان میبد وفهرج‌واقع است. از کثه تا میبد ثلث مسافت فهرج تا میبد باشد. فهرج بر جانب بیابان است.

حصن‌ابن‌عماره قلعه‌ای‌است بر کنارهٔ دریا. گویند آیهٔ ورائهم ملك یـاخذ کل سفینة غصبا درشأن صاحب آن نازل شده. امروز ویران است. چون آدمی بخواهد از سیراف به حصن‌ابن‌عماره رود از ساحل دریا ، باید از کوه‌ها و بیابانها بگذرد. در «العزیزی» آمده است که : از قلعه‌های بلاد شیراز ، قلعهٔ‌ابن‌عماره است.

ابن‌حوقل گوید : دارابجرد به معنی دارابکرد است. و آن شهری است دارای بارو و خندق. از زمینش آب جوشد و در آن گیاهی است که به شناگر پیچد چنانکه موجب غرقه شدن گردد. در میان شهر کوهی است از سنگ بسان گنبدی‌وبه‌هیچ کوه دیگر پیوسته نباشد. در ناحیهٔ دارابجرد کوه‌هائی است از نمك سفید و سیاه و سرخ و زرد. از آن خوان‌ها تراشند و به جای‌های دیگر برند. صاحب « المشترك»گوید : عمل دارابجرد از اعمال بزرگ فارس است. در «العزیزی» آمده است که : دراعمال دارابجرد معدن مومیائی و زیبق باشد.

ذکر کرمان

در « المشترك » آمده است که : کرمان به فتح کاف و به قولی به کسر آن سرزمین بزرگی است میان فارس وسِجِسْتان و مُکران. کرمان‌راحدی است متصل به حدود خراسان وقصبهٔ آن سِیرجان‌است .

مصنف چون ازذکر فارس‌فراغت یافت ، به ذکر کرمان پرداخت . حد غربی کرمان ،حدود فارس است و حد جنوبی آن دریای فارس وحد شرقی آن زمین مُکران از آن سوی سرزمین بلوص‌تا دریا و حد شمالی آن بیابان سِجستان‌است .

«بلوص» قومی هستند که مساکنشان در کوه‌قُفْص باشد . پیشهٔ‌ایشان گله‌بانی وخانه‌هاشان چادرهای موبین است چون مردم بادیه .

مُکران مجموعه‌ای‌است ازبلاد از حساب هند. وبرخی آن رابه دِنّی منسوب دارند .

زمین‌کرمان‌درون‌دریاست‌بدین‌معنی‌که دریارا دو ساعداست‌که‌گوئی آنهارا به‌گردن کرمان‌انداخته است و دریا برساحل آن چون قوسی از دایره‌ای است .

جنوب جبال قُفْص که قوم «بلوص» در آن سکونت دارند، دریاست

وشمال آن حدود جیرُفت.

زبان قوم «بلوص» که درزمان ما به «جت» معروف‌اند نزدیك به‌زبان هندوی است.

ابن‌حوقل گوید: درکرمان رودبزرگی نیست. و بین‌شهرهایش بیابان است چنانکه دیه‌هایش چون اقلیم‌های دیگر به هم پیوسته نیست.

اسبیه ـ از بلاد کرمان‌است آسْبیَه در «الاطوال» طول آن را فه وعرضش را لا نوشته است.

درکوه‌های کرمان معادن بسیار است ابن‌حوقل گوید: در آنجا معدن سیم باشد. این کوه‌ها از جیرُفت تا دره‌ای به‌نام دُربای به مقدار دو مرحله کشیده‌شده. این دُربای دره‌ای‌است پراز بستان‌ها ودیه‌ها وبه‌راستی بانعمت و آبادان است.

قفص ـ اما جبال قُفْص: در «المشترك» آمده است که: قُفْص به‌ضم قاف وسکون فاء سپس صاد بی‌نقطه، کوهستانی است میان کرمان‌و فارس. مکان «کرد» هاست‌ومردمش از اشرار عالم محسوب‌اند.

نیز قُفْص نام دیهی‌است میان‌بغدادو عُکْبَرا که پیش‌ازاین‌عشرتکده‌ای بوده وشاعران را در بارهٔ آن شعرهای بسیار است.

ماسکان ـ بلدهٔ کوچکی است در نواحی کرمان. برخی از روات حدیث از آنجا برخاسته اند. به‌فتح میم وسکون دو الف میانشان سین بی نقطه و کاف هردومفتوح ودرآخرش نون.

بیمند ـ از بلاد کرمان‌است بِ مند، درموضعی به طول ف ی و عرض کط له. ابن حوقل گوید: بیمندبلده ای است دارای دیه‌ها. ومن‌می گویم ازآنجاست ابوالحسن بیمندی وزیر محمودبن سبکتکین.

شماره	نام بلد	مآخذ	یازدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر کرمان						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	بافْد	زیج و اطوال	فب	٠	کط	٠	از سوم	از کرمان	به‌فتح باء یك نقطه‌وسکون فاء سپس دال بی نقطه (اللباب)
۲	بَرْدَسیر — گَواشیر	اطوال قانون زیج	فب فج فد	ل ی ٠	ل لب ل	٠ م ك	از سوم	از کرمان؛ ابن‌سعید: قاعدهٔ آن	به فتح باء یك نقطه و سکون راء بی‌نقطه و فتح دال بی نقطه و کسر سین بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و راء بی نقطه (اللباب)
۳	جیرُفْت	قانون ابن‌سعید اطوال	فج فه فج	٠ ل ٠	لا لب کز	مه ی ل	از سوم	از کرمان	به‌کسر جیم وسکون یاء دو نقطه وضم راء‌بی‌نقطه وسکون فاء ودر آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی (اللباب)
۴	سیرجان	قانون نسخه‌ای ابن‌سعید اطوال رسم	فج فج فد ف فج	ج ك ٠ ك ٠	ل لب لب کط لب	ل ل ٠ ل ٠	از سوم	قصبهٔ کرمان	به‌کسر سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و راء‌بی‌نقطه و فتح جیم و سپس الف و نون (اللباب)

اوصاف و اخبار عامّه

در « اللباب » آمده است که : بافق بلده‌ای است از بلاد کرمان و هوای آن گرم است .

در «اللباب» آمده است که: بردسیر بلده‌ای‌است از بلاد کرمان ، آن را گواشیر نیز گویند . از بردسیر گروهی از علما پدید آمده‌اند . ابن‌حوقل گوید : از سیرجان تا حدود بیابان جز بردسیر شهری نیست و میان آندو ، دو مرحله است .

ابن حوقل گوید : جیرفت شهری است که مجمع بازرگانان خراسان و سیستان است ، شهری است به راستی پرنعمت . کشتزارهایش آبی است . ازآنجا تا هرموز چهار مرحله است و از جیرفت تا سیرجان دو مرحله. مهلبی گوید : جیرفت بزرگترین شهر کرمان است خرما و اترج فراوان دارد و مقصد بازرگانان است .

ابن حوقل گوید:سیرجان شهری‌است‌دارای‌قنات‌ها. بزرگترین‌شهراست‌به کرمان، بناهایش طاق زده است ، چه درآنجا چوب اندك یافته شود. از سیرجان تا جیرفت دو مرحله است . صاحب «اللباب» گوید : سیرجان شهری است از کرمان‌ازجانب‌فارس .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			یازدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : ذکر کرمان						
۵	زرند	قانون اطوال	فج فب	م ٠	لج ل	٠ م	از سوم	از کرمان	به‌فتح زاء نقطه‌دار وراء بی نقطه و سکون نون ودر آخرش دال بی نقطه.
۶	بَمّ	اطوال قانون	فد فج	ج ل	کح لب	ل ٠	از سوم	از کرمان	به‌فتح باءِ یك نقطه و تشدید میم (اللباب)
۷	هرموز	قانون نسخه‌ای ابن‌سعید اطوال	فه فه فد فب	٠ ٠ ٠ ٠	لب ل کح که	ل لج کج ٠	از سوم	فرضهٔ کرمان	به‌ضم هاء و سکون راء بی نقطه و ضم میم ودر آخرش زاء نقطه‌دار (المشترك)

اوصاف و اخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : زرند شهری است مشهور از نواحی کرمان . و زرند نیز نام شهری است از قراء اصفهان . ابن‌حوقل گوید : در زرند پارچه‌هایی بافند که جهت آستر لباس بکار رود و از آنجا به فارس و عراق برند . صاحب «العزیزی» گوید : میان زرند و سیرجان بیست و نه فرسخ است .

ابن‌حوقل گوید : در بم سه مسجدجامع باشدواز جیرفت بزرگتر است. ابن اثیر در «اللباب» گوید : ـ در حالی که قول سمعانی را اصلاح می کند ـ بم شهری است از کرمان . و اسماعیل بن ابراهیم وزیر سبکری صاحب فارس در ایام مقتدر و دیگر خلفا از آنجا بود . صاحب «العزیزی» گوید : بم بزرگترین شهر کرمان است .

هرموز فرضهٔ کرمان‌است‌شهری‌است‌پراز نخلستان‌ها ولی سخت گرم . کسی که‌در این‌زمان آن‌رادیده‌بود برای‌من‌نقل کرد که هرموز قدیم‌براثر فتنهٔ‌مغول‌ویران‌شده‌ومردمش به‌جزیرهٔ زرون رفته‌اند . زرون جزیره‌ای‌است نزدیك به‌برغربی هرموز قدیم . درشهر قدیم هرموز جز گروه اندکی ازعوام‌مردم باقی‌نمانده‌اند . زرون روبروی عمان‌است. زرون به فتح زاء نقطه‌دار و ضم راء بی نقطه سپس واو و در آخرش نون. از هرموز تا آغاز حد فارس قریب هفت مرحله است . صاحب «المشترك»گوید: هرموز شهری است در اقصای مکران و کشتی‌ها از دریای‌هند از خلیجی بدان داخل شوند .

ذکر سجستان

در «المشترك» آمده است که سِجِسْتان به کسر سین بی‌نقطه و کسر جیم وسکون سین بی‌نقطهٔ دوم سپس تاء دونقطهٔ فوقانی و الف ونون ،اقلیم بزرگی است ونام قصبهٔ آن زَرَنْج است ولکن این نام از یادها رفته ونام اقلیم برشهراطلاق شود.

ابن‌حوقل گوید : حد غربی سِجِسْتان، خراسان است و حدجنوبی آن کویر میان سِجِسْتان وفارس وکرمان و جانب شرقی آن کویر میان سِجِسْتان و مُکران‌است . این کویر میان مُکران و سِند نیز فاصله است . همهٔ حد شرقی آن جزئی است از عمل مُلْتان و حد شمالی آن زمین هند است و آنچه پهلوی خراسان و غُور باشد . حدی که با هند هم مرز است هلالی شکل است .

مهلبی گوید : سِجِسْتان با انحرافی به شمال در مشرق کرمان است. و در«اللباب» آمده است که : منسوب به سِجِسْتان را بر خلاف قیاس سجزی گویند ، به کسر سین بی‌نقطه وسکون جیم سپس زاء نقطه‌دار . وگاه‌قیاساً سجستانی.

ابن‌حوقل گوید اراضی سِجِسْتان همه رمل است و در آن نخلستان

باشد.وکوه دیده نشود چه همهٔ زمین سهل است. باد پیوسته و بشدت وزد و آسیاب‌ها به باد چرخد. ورمل‌را به‌وسیلهٔ باد از جائی به جائی نقل کنند وچون خواهند رمل را ازجائی به‌جائی برندآنجا دیواری از چوب یاچیز دیگر تعبیه کنند ودر زیر آن سوراخ‌ها ودریچه‌ها پدید آرند پس باد از آن سوراخ هاو دریچه‌ها بگذرد ورمل را با خودتا فاصلهٔ دوری ببرد.شهر قدیم سِجِسْتان، رام شهرستان بود. این شهر ویران گردید و زَرَنْج به جای آن ساخته شد.

سِجِسْتان دیاری است پرنعمت ودرآن خوردنی‌ها ونیز خرماوانگور فراوان باشد. مردمش در آسایش باشند و ازبیابان انقوزه به مقدار زیاد به دست آرندو قوت‌غالبشان‌ازوجه آن باشد.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			دوازدهمین اقلیم از اقلیم های عربی : ذکر سجستان						
۱	رُخَّج	رسم قانون	فد صج	. .	لز لب	. ن	از سوم	از سجستان	به ضم راء بی نقطه و فتح خاء نقطه‌دار مشدد و در آخرش جیم (اللباب)
۲	خواش	اطوال	فز	م	لج	.	از سوم	از سجستان	به خاء .
۳	زَرَنْج	قانون اطوال	فط فز	ل .	ل اب	لب ل	از سوم	قصبهٔ سجستان	به‌فتح زاء نقطه‌دار وراء بی‌نقطه وسکون نون ودر آخرش جیم (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید: از بلادی که به سجستان پیوسته است یکی رخج است. و آن اقلیمی است و در آن چند شهر و از جملهٔ شهرهای آن بنجوان است. رخج در نهایت خرمی و نعمت و فراخی است. ابن اثیر گوید: رخج بلادی است مشهور مجاور سجستان وچون ابن اشعث منهزم شد قصد رتبیل پادشاه آن دیار کرد و بدو پناه جست. ولی رتبیل با آنکه امانش داده بود سرش را ببرید و به مصر و شام فرستاد. یکی از شاعران در این باب گوید:

یا بعد موضع جثة من رأسها ‌‌ ‌‌ رأس به مصر و جثة فی الرخج

ابن‌حوقل گوید خواش در یک منزلی قرنین است، به‌جانب‌دست چپ کسی که به بست می‌رود. میان آن وطاق نصف مرحله باشد. از قرنین بزرگتر است. نخل‌ها و درختان و آب جاری وقنات‌ها دارد و قرنین شهر کوچکی است با قریه‌ها و رستاق‌ها در یک منزلی سجستان، به جانب دست چپ کسی که به‌بست می‌رود. ودر کتاب «الاطوال» آمده است که: طول آن نط ن است وعرض آن لا و این سوای قرنین خراسان است

ابن‌حوقل گوید: زرنج شهر بزرگی است از سجستان وگاه زرنج را خود سجستان گویند. زرنج را بارو وخندقی است که از درون آن آب جوشد. بناهایش بیشتر طاق زده بود، چه چوب در آنجا فاسد شود. در زرنج قصری است از آن یعقوب بن لیث صفار. وعمرو برادر یعقوب در آنجا بازاری بزرگ ساخته که جمع کرایه‌های مواضع آن در هر روز هزار درهم باشد و آن را برمسجد آدینهٔ شهر وقف کرده. در شهر آب جاری است که در خانه‌ها و کوچه‌ها می‌گردد. زمینش شوره‌ناک است. در «اللباب» آمده است که: زرنج ناحیه‌ای است از سجستان. گروهی از علما بدان منسوب‌اند. و از آن جمله است: محمد بن کرام الزرنجی صاحب مذهب مشهور.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			دوازدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : ذکر سجستان						
۴	درغش	قانون	فط	۰	کط	ل	از سوم	از کورهٔ دوار از سجستان	
		اطوال	فط	۰	لج	مه			
۵	حصن الطاق	قانون	فط	ل	لد	م	از سوم	از سجستان	حصن معروف است وطاق به طاء بی‌نقطه سپس الف و قاف.
		اطوال	فز	۰	لب	۰			
۶	سروان	اطوال	ص	ل	لج	که	از آخر سوم	از سجستان	به‌فتح سین وسکون راء بی نقطه وفتح واو سپس الف ونون. (به ضبط یکی از ثقات)
۷	بُست	قانون	صا	لح	لب	یه	از سوم	قاعدهٔ بلاد بست	به‌ضم باء یك نقطه وسکون سین بی نقطه ودر آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی.
		اطوال	ص	۰	لج	۰			

اوصاف واخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : درغش از کوره‌ای است که آنرا دوار خوانند از سجستان ، بر مجرای رودهندمند . ابن‌سعید گوید : هندمند رود بزرگی است که ازمشرق جبال غور بیرون‌آید و از مغرب به‌مشرق بر بلاد سجستان گذرد و شهر بست بر کنارهٔ شمالی آن است . هندمند تاطول صه پیش‌رود آنگاه به جنوب پیچد . زرنج در بیست‌میلی شمال آن واقع است . نهری از آن به درغش رسد . این جوی‌از میان شهرمی‌گذرد و در مسجد آدینه و غیرآن ازمواضع، مردم از آبش بهره‌مند شوند آنگاه رودهندمند به جانب مغرب گرددودرآن موضع برروی کوهی منقطع حصن‌الطاق بناشده و رودمزبور ازجانب شمال‌آن به‌طرف‌مغرب‌می‌گرددتادر دریاچهٔ زره ــ که ذکر آن‌گذشت‌ــ فروریزد.

ابن‌حوقل گوید : طاق شهر کوچکی است . رستاقی دارد کـه درآن انگور به‌فراوانی حاصل‌شود ومردم سجستان از آن منتفع شوند . ابن‌سعید گوید : شهر بر کوهی است مرتفع در آنجاکه رودهندمند می‌پیچد . به سبب باروی عظیمی که‌دارددر نهایت‌استواری است. چنانکه‌پادشاهان آن‌دیاربدان‌پناه جویند و خزائن‌خودبدان‌سپارند.

ابن‌حوقل گوید : سروان شهرکوچکی است از سجستان . میوه‌های بسیاری و نخل‌ها و تاك‌های فراوان‌دارد . در دو منزلی بست واقع است .

بست بر کنارهٔ رودهندمند است . شهری است از سجستان . شهری بزرگ و پر نعمت ولی بیماری خیز . نخلستان‌ها و تاکستان‌های بسیار دارد . از بست تا غزنه در حدود چهارده مرحله است . صاحب « اللباب » گوید : بست شهری است ازبلادکابل ، میان هرات و غزنه . شهری است خوش و با طراوت وخرم . در «العزیزی» آمده‌است که : بست شهری بزرگ است چند منبر دارد ونیز رباطات بسیار و بزرگ .

ذکر سند

مصنف چون از ذکر سِجِسْتان فراغت یافت به ذکر سند و مضافات آن از هند پرداخت. ابن‌حوقل گوید : حدغربی سند ، کرمان است و کویر سِجِسْتان وحد جنوبی آن کویرمیان کرمان ودریا ، ودریادر جنوب آن کویر است وحدشرقی آن‌نیز دریای‌فارس است. چه دریابر کرمان و سند دورزند، چنانکه مشرق‌سند در دریا پیشرفتگیی حاصل کند . وحد شمالی آن بهری است از هند .

اما آن‌قسمت از بلادهند که‌منضم به سند است‌عبارت است ازمکران و طوران و بُدهه .

یاقوت در «المشترك» گوید: منصوره نام‌چند شهر است .یکی منصورهٔ سند است و دیگر منصورهٔ بطایح‌عراق از نواحی واسط ونیز منصوره نام شهر قدیم خوارزم است در مشرق جیحون، که امروز ویران شده و مردمش به گُرگانْج در جانب غربی جیحون نقل‌مکان کرده‌اند .و همچنین منصوره شهری است از نواحی اَفریقیه‌از بناهای منصوربن‌القائم‌الفاطمی و منصوره شهری است ازبلاد دیلم و نیز منصوره شهری که طغتکین‌بن‌ایوب در یمن ساخت ودر آن وفات یافت . و منصوره نام‌شهری که الکامل پسر العادل میان

قاهره و دِمیاط بنانهاد. همهٔ این شهرها را پادشاهان بزرگ ساخته‌اند و تفألا منصوره نام نهادند تا همواره آبادان و پیروز باشند اما یکی پس ازدیگری ویران گشتند.

ذکر مسافات سندــ ابن‌حوقل گوید: از منصوره تا مُلْتان دوازده مرحله‌است و از منصوره تا طوران پانزده مرحله و از منصوره تا اول حد بُدهه پنج مرحله و کسی که بخواهد از منصوره به بُدهه رود باید که از نهر مهران بگذرد و از منصوره تا قامُهُل هشت مرحله است و از قَلَرّی تا بَلَرّی در حدود چهار فرسخ.

ازورــ دیگر از بلاد سند آزور است. ابن حوقل گوید: آزور شهری است در بزرگی چند مُلتان. دوبارو دارد و بر کنار رود مهران بناشده. در «العزیزی» آمده است که: ازور شهری است بزرگ و مردمش مسلمان‌اند و در طاعت صاحب منصوره، و میان منصوره و ازور سی فرسخ باشد. در قانون طول ازور صه نه و عرض آن کح ی ضبط شده.

قندابیلــ قندابیل از بلاد سنداست. در «قانون» آمده‌است که: قَنْدابیل قصبهٔ طوران‌است و طول آن صه و عرضش کح باشد. ابن‌حوقل گوید: قَنْدابیل شهر بُدهه است و بُدهه میان طوران و مکران و مُلْتان و منصوره در مغرب مهران واقع‌شده و مردمش چون مردم بادیه اشتر سوارانند. نیز در آنجا نیزارهاست.

قالری ـ انری ـ از بلاد سند است: قالَرِی و آنَرِی. ابن حوقل گوید: آن دو درمشرق مهران و با فاصلهٔ زیادی از ساحل آن بر سر راهی که از منصوره به مُلْتان رود واقع‌شده‌اند. در «الاطوال» طول هردو را صه ل ذکر کرده ولی عرض قالَرِی لز و عرض آنَرِی کز ل آمده است.

ادریسی گوید: شهر قالَری برساحل غربی مهران است و آن شهری

است خوش و با طراوت. بازرگانی در آنجا رایج است و پر رونق. در نزدیکی آن از جانب مغرب نهرمهران به‌دو بخش‌شود. آنکه بزرگتر باشد به طرف مغرب رود تا به منصوره که درمغرب آن واقع گشته است برسد و آن دیگر به جانب شمال جریان یابد و سپس به سمت مغرب پیچد و در دوازده میلی پایین منصوره هردوشعبه به‌هم‌رسند. میان قالّری و منصوره چهل میل است.

شماره	نام بلد	مآخذ	سیزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی، ذکر سند — طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱	دیبُل	ابن‌سعید قانون و اطوال	صب ل	لا ل	کد له	ك ی	از دوم	به‌نقل ابن‌حوقل از سند	به‌فتح‌دال بی‌نقطه‌وسکون یاءدو نقطهٔ تحتانی وضم‌باء یك‌نقطه ودر آخرش لام (اللباب)
۲	مکران، قصبهٔ تیز	قانون نسخه‌ای ابن سعید اطوال	صج صج فو فح	. . . .	کد کو کو کو	مه یه ی یه	از دوم	قصبهٔ مکران و آن سند است	مکران، به‌ضم میم‌وسکون کاف وفتح راء بی نقطه و الف‌و نون. و تیز: به‌تاءدو نقطهٔ فوقانی و یاء آخر حروف وزاء نقطه‌داردر آخرش (اللباب)
۳	قُزدار	قانون اطوال	صد سا	ه ل	ل کز	له ل	از سوم	به‌قول ابن‌حوقل ازطوران	به‌ضم قاف‌وسکون‌زاءنقطه دار وفتح‌دال بی نقطه و الف و راء بی نقطه. (اللباب)
۴	بِیرُون	قانون اطوال	صد صد	ل .	کد کو	مه .	ازدوم	به‌قول ابن‌حوقل ازسند	به کسر باءیك نقطه‌وسکون یاء دونقطهٔ آخر حروف وضم راءبی نقطه و سپس واو و نون در آخرش. (اللباب)

اوصاف واخبار خانه

دیبل برکنارهٔ آبسند وبر ساحل دریاست. شهری است کوچك و سخت گرم. از آن کنجد خیزد به فراوانی. خرما از بصره بدانجا برند. ابن‌حوقل گوید: دیبل بر ساحل دریاست و فرضهٔ آن بلاد است. درمشرق مهران واقع است. در «اللباب» آمده است که: دیبل برساحل دریای هند است و نزدیك به سند. ابن‌سعید گوید: دیبل برشبه جزیره‌ای‌است‌درخلیج سند وازآن متاع‌های‌دیبلی آرند‌و آن بزرگترین‌ومشهورترین فرضه‌های‌سنداست. میان دیبل و منصوره‌شش‌مرحله‌است‌واز دیبل تا بیرون چهارمرحله. ادریسی گوید: میان دیبل ورودمهران سه‌مرحله است و آن در میانه‌راه‌منصوره باشد.

ابن‌حوقل گوید: مکران ناحیه‌ای است وسیع و عریض وبیشترش بیابان‌هاست و مردمش همواره گرفتار قحطی و تنگی‌باشند. تیز فرضهٔ مکران است، برکنارهٔ غربی رود مهران نزدیك خلیجی از رود‌مهران که بر منصوره گشوده می‌شود. در «اللباب» آمده‌است که مکران شهری است از کرمان. میان تیز و بدهه قریب پانزده مرحله‌است [ادریسی گوید: میان تیز و جزیره‌کیش در دریای‌فارس یك مجرای سنگین‌است.]

قزدار قلعهٔ کوچکی است چون دیهی بر دامنهٔ تلی خرد. در حوالی آن اندك باغستان‌هائی است ــ این مطلب راکسی که در این زمان آنجا را دیده بود خود برای من حکایت کرده ــ ابن‌حوقل گوید: قزدار قصبهٔ طوران استو در «اللباب» آمده که: قزدار از نواحی هند است و میان آن و بست هشتاد فرسخ بود و آن را قصدار به صاد بی‌نقطه نیز خوانند. میان قزدار و ملتان بیست مرحله است.

ابن‌حوقل گوید: بیرون نام شهری است میان دیبل و منصوره بر نیمهٔ راه و شاید به منصوره نزدیك‌تر. مهلبی گوید: مردم بیرون مسلمان‌اند وازآنجاتامنصوره پانزده فرسخ است. ابن‌سعید گوید: شهر بیرون که ابوریحان بیرونی منسوب بدان است از فرضه‌های بلادسند باشد. ادریسی گوید: از بیرون تا منصوره سه‌مرحله‌است و اندکی. و آن شهرکی‌استولی بارویی استوار دارد.

شماره	نام بلد	مآخذ	سیزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر سند						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	سَدُوسان	قانون	صد	ن	کح	ی	از اوایل سوم	به‌قول ابن حوقل از سند	به‌فتح سین بی‌نقطه و ضم دال بی نقطه و واو سپس سین بی‌نقطهٔ دوم والف و نون (اللباب)
		اطوال	صد	.	کح	.			
۶	مَنْصُوره	ابن‌سعید	صه	ل	کد	مب	از دوم	به‌قول ابن حوقل از سند	به‌فتح‌میم و سکون نون‌و ضم صادبی نقطه‌و سکون واو وفتح راء سپس هاء.
		قانون و اطوال	صه	.	کو	م			
۷	مُولْتان	قانون	صو	که	کط	م	از سوم	به‌قول ابن حوقل از هند	به‌ضم‌میم وسکون‌لام سپس تاء دونقطهٔ فوقانی والف ونون ودربیشتر کتب به واو نوشته آمده
		اطوال	صو	که	کط	م			

اوصاف واخبار عامه

سدوسان شهری است درمغرب رودمهران . ابن حوقل گوید : سدوسان شهری است پرنعمت وپرخیر و برکت . اطراف آن دیه‌ها باشد . شهری است بزرگ و دارای بازارها .

در «قانون» آمده است که : نام قدیم منصوره ، یمنهو بوده است واز آن جهت بدین نام‌خوانده شدکه نخستین کسی که ازمسلمانان آن راگشودگفت: نصرنا.ابن‌حوقل گوید : منصوره شهر بزرگی است وخلیجی از رودمهران بر آن محیط است واوچون جزیره‌ای است . مردمش مسلمان‌اند هوایش گرم است و جز درخت خرما درخت دیگری در آنجا یافته نشود . نیزنیشکرروید و نیز میوه‌ای است چند سیبی ولی‌سخت ترش که آن را یمونه گویند . مهلبی در «العزیزی» گوید : منصوره شهری بزرگ است و خلیجی از رودمهران برآن محیط باشد. رودمهران ازملتان آید.وهمو گوید: منصوره شهری است با نخلستان‌های بسیار . و نیز نیشکر درآنجا فراوان باشد وازآن جهت منصوره‌اش نامیدند که عمربن‌حفص‌معروف به‌هزارمردمهلبی در ایام ابی‌جعفرمنصور دومین خلیفهٔ عباسی آن را بنا کرد و به‌نام او نامید .

در«قانون» امده‌است که:مولتانازبلادسنداست‌وطول‌وعرض آن‌موافق‌همان‌است که ذکر کرده‌ایم.مردم آن‌دیار به‌جای‌ملتان،ملطان تلفظ کنند.ابن‌حوقل گوید:ملتان‌از منصوره کوچك‌تراست‌و در آنجا بتی‌است که هندوانش بزرگ‌دارند و به زیارت اوروند.آن‌بت برصورت‌انسانی‌است که مربع بر تختی نشسته‌وبازوان‌خودرا کشیده‌است و لباسی به‌صورت سختیان سرخ دربر دارد و چشمانش دوگوهراند. هرچه‌عامه ازاموال برای‌او برند امیر ملتان که مسلمان‌است آن‌رابستاند.مهلبی‌در«العزیزی»گوید: ملتان رااعمال‌وسیعی‌است ازمغرب‌تاحد مکران وازجنوب تاحد منصوره . از ملتان تا غزنه ۱۶۰ فرسخ است .

ذکر هند

در «الانساب» آمده‌است که: هند به کسر هاء وسکون نون ودال بی‌نقطه. مصنف چون از ذکر سند فراغت یافت به‌ذکر هند پرداخت. جانب غربی هند، دریای فارس است و همهٔ آن، حدود سِند است و حوالی آن. و جانب جنوبی آن دریای هند است و حد شرقی بیابان فاصل میان هند و چین و حد شمالی آن سرزمین طوایف ترك.

ناکور ـ یکی ازمسافران حکایت کرد که: از شهرهای هند است ناکُور و آن شهربزرگی است به‌فاصلهٔ چهار روزه راه از دِلّی. ناکُور به‌فتح نون سپس الف وکاف مضموم وواو وراء بی‌نقطه‌در آخرش.

جالور ـ دیگراز نواحی هند جالُوراست به‌فتح جیم سپس الف و لام مضموم وواو و راء بی‌نقطه درآخرش. جالُور برتل خاکی است میان ناکُورو نهرواله‌وگویند مردم هیچ‌جا از بلاد جُزِرات برفرمانروای دِلّی عصیان نورزیدند؛ جزمردم جالُور.

مندری ـ در «قانون» آمده است که: در هندشهری است به نام مَنْدَرِی. و آن میان فرضه ومعبر سَرانْدیب واقع گشته درطول فلك و

عرض نه .

اقالیم هند ـ یکی از مسافران حکایت کرد که : هندرا سه اقلیم است . یکی اقلیم غربی که متصل است به بلادسند وکِرْمان، به نام اقلیم جُزرات به جیم وزاءِ نقطه دار وراءِ بی‌نقطه سپس الف وتاءِ دو نقطهٔ فوقانی دیگر اقلیم مَنیبار به فتح میم و کسر نون وسکون یاء آخر حروف و فتح باءِ یك‌نقطه سپس‌الف وراءِ بی‌نقطه درآخرش وآن در مشرق جُزرات است. مَنیْبار همان بلادفلفل‌است . فلفل درختی است دارای خوشه هائی چون خوشهٔ ارزن وگاه‌شود که به‌درختان دیگر پیچد .

سه دیگر اقلیم مَعْبَر، اول آن درفاصلهٔ چهار روزه راه در مشرق کَوْلَم است یعنی‌درمشرق مَنیبار.

دیو ـ یکی از مسافران‌گفت: دِیْوجزیره‌ای است دردریا .درمقابل کَنْبایت‌از جهت جنوب . مردمش راه‌زنان باشند ودرخانه‌های نیین‌زندگی کنند شرب مردمش از آب باران است . دِیْوبه‌کسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی سپس واو ساکن .

هنور ـ نیز یکی از مسافران گفت که : چون از سندابور به‌طرف مشرق روی به هَنّوراز بلاد مَنَیْبار رسی . و هَنّوربه فتح هاء ونون مشدد وواو وراءِ بی‌نقطه، بلدهٔ کوچکی است زیبا دارای بستان‌هـای بسیار .همهٔ مَنِیْبار سرسبز است و پرآب ودرخت .

باسرور ـ هموگوید که: از هَنّور به باسَروررووند . باسرور به فتح باء یك‌نقطه و الف و سین بی‌نقطهٔ مفتوح و دو راء بی نقطه میانشان واو بلدهٔ کوچکی است .

منجرور ـ مَنْجَرور آن سوی باسَرور باشد. از بلادمَنِیْبار بزرگتر است .پادشاهش کافر باشد . مَنْجَروردر مشرق مَنِیْباراست.

هیلی - آنسوی مَنْجَرور به فاصلهٔ سه‌روزه راه کـوه عظیمی است در درون دریا چنانکه مسافران آنرا از دور ببینند معروف به هَیْلی به فتح هاء و سکون یاء دو نقطـهٔ تحتانی و کسر لام سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی در آخرش .

منجرور - به فتح میم و سکون نون وفتح جیم وضم راء بی‌نقطه سپس واو ساکن و راء بی‌نقطهٔ دوم .

تندیور - از بلاد اواخـر مَنیْبار است تَنْدیور ، به تاء دو نقطهٔ فوقانی مفتوح و سکون نون سپس دال بی‌نقطه و یاء دونقطهٔ تحتانی و واو و راء بی‌نقطه شهر کی است درمشرق هَیْلی. دارای باغستان‌های‌بسیار.

شالیات - از بلاد مَنیْبار است شالِیات به فتح شین نقطه دار و الف ولام مکسور و یاء آخر حروف سپس الف و تاء دونقطهٔ فوقانی .

شنکلی - دیگر شینکلی است به‌شین نقطه‌دار مکسور وسکون نون‌و کاف ولام ویاء آخر حروف . شامل دوشهر است که‌ساکنان یکی از یهود است و آنکه‌حکایت می کرد نتوانست بگوید یهود در کدام‌یك ازدوقسمت سکونت دارند .

کولم - دیگر کَوْلَم است در آخر مَنیْبار و آخر بلادفلفل .

معبر - همو گفت که: اول مَعْبَر از جانب مَنیْبار ، کُمْهُرِی است به ضم کاف و سکون میم وضم هاء و کسرراء بی‌نقطه سپس یاء آخرحروف. در آنجا کوهی است وشهری است بدین‌نام .

منیفتن - از بلاد معبر است مَنیْفَتّن به‌فتح میم‌و کسر نون وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح فاء وتشدید تاء دونقطهٔ فوقانی ونون درآخرش. مَنیْفَتَن برساحل دریاست .

بیرداول - قصبهٔ مَعْبَر بیرداول است به کسر بـاء یك نقطه و

تشدید یاء دونقطهٔ تحتانی وسکون راء بی‌نقطه وفتح دال والف وواو ولام بِیْرْداول تختگاه سلطان مَعْبَراست و اسب ازدیگر جای‌ها بدانجابرند.

تبت- مهلبی در «العزیزی»گوید: بلادتُبَّت درشمال مملکت قِنّوج است ومیانشان فاصلهٔ زیادی است.

شماره	نام بلد	مأخذ	چهاردهمین اقلیم از اقلیم های عربی : ذکر هند — طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱	صنم صومنات	قانون	صر	ی	کب	یه	ازدوم	ازهنددارض بوارج	صنم معروف است. صومنات به‌ضم صاد بی نقطه و به‌قولی به‌سین بی نقطه سپس واو ساکن و میم مفتوح و نون مفتوح سپس الف و تاء دو نقطهٔ فوقانی در آخرش.
۲	ويهند قصبهٔ قندهار	قانون	صر	ن	لج	ك	از سوم	ازهند	
۳	نهلواره	قانون	صح	ك	كج	ل	از دوم	از جزرا تهند	به‌نون وهاء و لام و واو سپس الف وراء بی نقطه وهاء . برخی راء را بر لام مقدم دارند .

اوصاف و اخبار عامه

در «قانون» آمده است که : صومنات بر ساحل دریاست در سرزمین دزدان دریائی از هند و طول و عرض آنرا همانگونه که ما آورده‌ایم ذکر کرده است . ابن سعید گوید : مسافران آن دیار از صومنات بسیار سخن گویند و آن از بلاد جزرات است. بلاد جزرات را لار نیز گویند و موضع آن درون دریاست . خلیجی دارد کوچك. این خلیج مصب رودی است که از کوهی عظیم در شمال‌شرقی آن جریان می‌یابد . چون دهانهٔ خلیج تنگ است کشتی‌های عدن بسیار بدان اصابت کنند . من می‌گویم : صومنات از بلادی است که به دست محمود سبکتکین گشوده شد و او بت آنرا بشکست .همانطور که در تواریخ است .

در « قانون » آمده است که : نام قصبهٔ قندهار ویهند است و آن در درهٔ سند واقع است . ابن سعید گوید : قصبهٔ قندهار یکی از اسکندریه هایی است که اسکندر بنا کرد و آن بر ساحل رودی است به همان نام . در « المشترك » آمده است که : اسکندریه بر شانزده موضع اطلاق شود . آنگاه آنها را بر می‌شمارد و می‌گوید: از آن جمله است اسکندریه در بلاد هند و دیگر چیزی بر آن نمی افزاید . شاید مقصود او همچنانکه ابن سعید گفته قصبهٔ قندهار باشد . ادریسی گوید: قندهار شهر بزرگی است با مردم بسیار میان آن و نهرواره پنج مرحله‌است.

در کتاب ابن‌سعید آمده است که : نهرواله به تقدیم راء بی نقطه بر لام قاعدهٔ جزرات هند است . و ابوریحان، نهلواره به تقدیم لام ضبط کرده. و قول او از دیگران موثق‌تر است . و یکی از مسافران آن را چون ابن سعید نهرواله گفت . نهرواله از جزرات است در مغرب منیبار و آن از کنبایت بزرگتر است و بناهایش میان باغ‌ها و آبگیرها و نهرها پراکنده است و همو گوید : نهرواله فرضه‌ای است در فاصلهٔ سه‌روزه راه از دریا و کنبایت فرضهٔ نهرواله است . وآن در سرزمینی است هموار [و در کتاب « نزهة المشتاق » نهرواره آمده است با دو راء] .

چهاردهمین اقلیم از اقلیم های عربی: ذکر هند

شماره	نام بلد	مأخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۴	کَنْبایت	قانون	صط	ك	كز	ك	ازدوم	برساحل دریای اخضر	به‌کاف ونون‌ساکن وباء یك‌نقطه سپس الف ویاء دونقطهٔ تحتانی و تاء دو نقطهٔ‌فوقانی .
		اطوال	صط	ك	كو	ك			
۵	ماهوره شهر برهمنان	قانون	قد	٠	كز	يه	ازاو خردوم	ازهندبردوجانب نهر	به‌میم و الف وهاءو واو سپس‌راءبی نقطه‌وهاء .
		اطوال	قو	٠	كز	٠			
۶	تانَه	قانون	قد	ك	يط	ك	از اول	ازهند برساحل درحد لاران	به‌فتح تاءدونقطهٔ فوقانی سپس‌الف ونون و هاء . (از ابی العقول نقلا از عبدالرحمن ریان‌هندی)
		اطوال	صب	٠	يط	ك			
۷	سندان	قانون	قد	ك	يط	ن	از اول	ازسواحل‌هندازبلاد تانه	یکی از مسافران، آنجا سندابور است‌نه سندان. ابی‌العقول گفت:سندابور به‌سین بی‌نقطه و نون و دال بی‌نقطه‌والف‌و باءیك نقطه‌و واو و درآخرش راء بی نقطه .
		نسخه‌ای	قو	٠	يط	٠			
		اطوال	قه	ك	يط	يه			

اوصاف واخبار تانه

ابن سعید گوید: کنبایت از سواحل هند است و مقصد بازرگانان. گروهی از مردمش مسلمان‌اند. در «قانون» آمده که: کنبایت از هند است برساحل بحراخضر. طول و عرض آن همان است که ذکر کردیم. یکی از مسافران گفت: کنبایت درمغرب منیبار است برساحل خلیجی کوچك از دریا. درازای آن‌سه روزه راه‌باشد و آن‌شهری است زیبا بزرگتر از معرة بناهایش از آجر است و مردمش مسلمان. در آنجا مرمر سفید باشد باغستان هایش اندك است [ادریسی گویدمیان‌آن و دریا سه میل‌فاصله‌است]

ابن‌سعید گوید: بردو جانب رودگنگ آنجاکه از قنوج به جانب دریای هند سرازیر می‌شود قلعه‌های براهمه‌است. این قلعه‌ها استوار و تسخیر ناپذیراند. براهمه‌از عباد هند هستند و منسوب‌اند به «برهمن» که نخستین حکیم ایشان بود.

یکی از مسافران‌گفت: تانه ازجزرات است در جانب‌شرقی‌آن ودر مغرب‌منیبار ابن‌سعید گوید: تانه آخرین شهر لار است و در نزد بازرگانان مشهور. همهٔ مردم این سواحل از کافران هستند و بتان را می پرستند. وبا مسلمانان دریك جای زندگی کنند. بیرونی گوید: تانه برساحل است و منسوب بدان‌را تانشی‌گویند ـ وجامه‌های تانشی از آنجاست. [ادریسی گوید: بر زمین وکوه‌هایش بوته‌های قنا روید و از آن طباشیر گیرند و به جای‌های دیگر برند]. یکی از مسافران حکایت کردکه تانه و دیه‌هایش در وسط آب است چون جزیره‌ای در دریا. درست‌تر آن است که طولش را صب گیریم چه‌به قول یکی از مسافران در مغرب کنبایت است.

سندابور در فاصلهٔ سه روزه راه است از تانه بر ساحل خلیج‌کوچکی است از بحراخضر. سندابور آخر جزرات است و اول منیبار. در «قانون» آمده است‌که: سندابور بر ساحل است. صاحب «العزیزی» گوید، میان سندان ومنصوره پانزده فرسخ است وآن بر چهار راه است در آنجا قسط و قناو خیزران‌روید. واز بزرگترین فرضه‌های ساحل دریاست.

شماره	نام بلد	مآخذ	چهاردهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر هند						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۸	لوهور یا لهاور	اطوال	ق	ج	ل	۰	ازسوم	زهند	به‌فتح لام وسکون دو واو میانشان هاء مفتوح ودر آخرش راء بی‌نقطه (اللباب)
۹	سفالهٔ هند. بیرونی گوید: سوفاره	قانون و اطوال	قد	نه	یط	له	ازاول	برساحل درارض بواریج	به‌سین وفاء سپس الف و لام و در آخرش هاء. و سوفاره: به‌سین بی نقطه و واو و فاء سپس الف و راء بی نقطه و هاء در آخرش .
۱۰	دلّی	قانون و ابن سعید	قکح	ن	له	ن	از چهارم	ازهند	به‌دال بی نقطه‌ولام‌مشدد مکسور سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی .

اوصاف و اخبار عامه

در «اللباب» آمده است که: لوهور شهر بزرگی است از بلاد هند. پرخیر و برکت. آن را لهاور نیز گویند جماعتی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند.

ادریسی گوید: [این سفاله از هند است همچنانکه زنج را نیز سفاله‌ای است. سوفاره شهری است آبادان با مردم بسیار و بازرگانی‌ها و بازارها. فرضه ای است از فرضه‌های دریای هند و از سواحل آن مروارید صید کنند. با سندان پنج مرحله فاصله دارد.]

یکی از مسافران گفت: دلی شهر بزرگی است بارویش از آجر واز باروی حماة بزرگتر. شهر برزمینی هموار است وخاکش با سنگ و ریگ آمیخته. دریك فرسخی آن رودبزرگی است از فرات کوچکتر. بیشتر مردمش مسلمانانندو پادشاهش نیز مسلمان ولی اهل بازار کافرانند. بستان‌هایش اندك است. در آنجا انگور نروید. و باآنکه از دریا دور است در تابستان باران بارد. میان آن ونهلواره در حدود یك ماه راه است در مسجد جامع آن مأذنه‌ای است ازسنگ سرخ که سیصدوشصت پله دارد. مأذنه کثیر الاضلاع است نه مربع و ارتفاعش بسیار. از جانب قاعده وسیع باشد. بلندی‌اش نزدیك است به بلندی منارهٔ اسکندریه ودر همهٔ دنیا چونان مناره‌ای ساخته نشده.

شماره	نام بلد	مآخذ	چهاردهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر هند						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۱	قَنّوج	ابن‌سعید اطوال	قلا قلا	ن ن	کط کو	۰ له	ازدوم	به‌قول ابن‌سعید قاعدهٔ لهوار	به کسر قاف و فتح نون مشدد و واو سپس جیم.
۱۲	کَوْلَم	ابن‌سعید اطوال	قلب قی	۰ ۰	یب یح	۰ ل	از اول	آخر بلاد فلفل	به‌کاف مفتوح و واو ساکن سپس لام مفتوح و میم درآخرش.
۱۳	جبال قامَرون	قانون و اطوال	قکه	۰	ی	۰	بیرون از اول بسوی جنوب	به‌قول بیرونی از جزایر است	به فتح قاف و الف و میم و راء بی نقطه سپس واو و نون
۱۴	مَعْبَر	ابن سعید	قمب	۰	یز	که	ازسوم	از اواخر هند	به فتح میم و عین بی‌نقطه و فتح باء یك نقطه سپس راء بی‌نقطه.

اوصاف و اخبار عامه

قنوج میان دوشعبه از رود گنگ واقع شده .

در کتاب ابن‌سعید آمده است که : قنوج شهری است از اقاصی هند در جانب شرقی ملتان و میانشان دویست‌وهشتادودو فرسخ فاصله است . قنوج‌شهر بزرگ هند است ومردم‌در عظمت آن مبالغه می کنند چنانکه گویند سیصدبازار خاصهٔ‌گوهر فروشان‌دارد وپادشاهش را دوهزار و پانصد فیل باشد و هموگوید که : در آنجا کان‌های زر بسیار بود.[ادریسی در « نزهة المشتاق » گوید: قنوج شهری است‌نیکو . بازرگانی‌اش رایج است‌پادشاه را قنوج گویند . از شهرهای آن قشمیرخارجی و قشمیرداخلی است. از قشمیرداخلی تا قنوج هفت مرحله است .]

مهلبی در «العزیزی» گوید : قنوج شهری است از اقاصی هند در جانب شرقی ملتان

ابن‌سعید گوید : کولم آخر بلادفلفل است از جانب مشرق . ازآنجاکشتی‌ها به عدن روند . یکی از مسافران برای من حکایت کرد که :کولم شهری است‌درآخر بلادفلفل و آن بر ساحل خلیجی است از دریا . هوایش برای مسلمانان گرم است . مسجد آدینه‌ای دارد . کولم در سرزمینی هموار است . زمینش ریگستان وپر باغ و بستان است . در آنجا درخت بقم باشد . میوهٔ بقم چون انار است و برگش به‌برگ عناب ماند .

کوه‌های قامرون فاصلهٔ میان چین و هند است . در آن‌کوه‌ها معدن عود بود .

مهلبی گوید : از شهرهای قامرون است دوکرا و اکشمیبون و آن تختگاه پادشاه قامرون باشد . همو گوید‌که : اکشمیبون بر کنارهٔ رودی است چند نیل‌مصر . ومراس کوره‌ای است درآخر بلاد قامرون و اول چین . ابن سعید گوید : از جمله جزایر قامرون‌مدینة‌الملك است در مشرق آن درهمان طول و عرضی‌که در جدول بیان‌شده .

ابن سعید گوید : معبرمشهوراست واز آن حریری به دیگر جای‌ها برند‌که به لطافت آن مثل زنند .در شمالش‌کوه‌هایی است متصل به‌بلادبلهرا یکی از ملوك‌هند. درمغرب آن رودصولیان به دریا ریزد . معبر در مشرق کولم است به فاصلهٔ سه‌یاچهار روزه‌راه و بهتر آن‌است‌که بگوییم با اندك میلی به طرف جنوب .

ذکر چین

مصنف چون از ذکر هند فراغت یافت به ذکر چین پرداخت. حد غربی چین بیابان های میان چین و هند است وحد جنوبی آن دریاست وحد شرقی آن دریای محیط شرقی و حـد شمالی آن اراضی یأجوج و مأجوج و غیر ایشان از سر زمین هایی که خبری از آنها به ما نرسیده است . اصحاب مسالك و ممالك در کتب خود در اقلیم چین ازشهرها و مواضع و رودهای بسیار نام برده‌اند که چون ضبط نام‌ها و احوال آنها برای ما نامحقق است به منزلهٔ مجهول باشند چه ، مسافری از آن حدود نیامده تا از احوال آن دیار خبری گیریم . بنابر این از ذکر آن خودداری ورزیدیم.

[یکی از مسافران حکایت کرد که در شمال خانْفُو که امروز به خنْ ماء معروف است دریاچه‌ای است شیرین به نام سِیْخُو به کسر سین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وضم خاء نقطه دار ودر آخرش واو . گرد برگرد آن مسافت نصف روزه راه است .] و همان مسافر گفت که : شِنْجُو که در زمان ما به زَیْتُون معروف است بندری است ازبنادر چین و بندر در نزد آنها همان فرضه است درنزد ما . بندر : به فتح باء یك نقطه و سکون نون و فتح دال بی‌نقطه و در آخرش راء بی‌نقطه .

شماره	نام بلد	مآخذ	پانزدهمین اقلیم از اقلیم‌های عـربی : ذکر چین — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱	خانْقُو	قانون و اطوال	قس	۰	ید	۰	از اول	از چین بر کنارهٔ رود	
۲	خانْجُو	اطوال قانون	قب قب	۰ ۰	ید یح	۰ ۰	ازاول	از چین بر کنارهٔ رود	
۳	ینْجُو پایتخت شاهان چین	اطوال و قانون	قکه	۰	کب	۰	از دوم	پایتخت	به‌فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی وسکون نون وضم جیم و واو در آخر.
۴	زیتون [و آن شِنْجُو است]	ابن‌سعید	قند	۰	یز	۰	از اول	از فرضه‌های چین	یکی از ثقات مسافران گفت : زیتون به‌ضبط‌همان دانه‌ای که از آن روغن گیرند. [و شنجو به کسر شین نقطه دار و سکون نون و ضم جیم و در آخرش‌واو]

اوصاف واخبار عامّه

در «قانون» آمده است که: خانقو از ابواب چین است. ابن‌سعید گوید: نام آن در کتب آمده‌است و جای آن برساحل‌شرقی رودخمدان است. ابن‌خردادبه گوید: خانقو لنگرگاه بزرگی است. در آنجا میوهٔ بسیار و بقول وگندم وجـو وبرنج و نیشکر باشد.

در«قانون» آمده است که: خانجو ازابواب چین است برکنارهٔ رود. ابن‌سعید گوید: در بند بزرگ چین که بابنائی‌استوار به‌کوه‌پیوسته‌است‌در طول قس وعرض؟ در اقلیم چهارم‌واقع است ودر مشرق آن شهر تاجه قرار دارد.

در «قانون» آمده است که ینجو قرارگاه فغفور چین است ملقب به تمغاج‌خان تمغاج‌خان پادشاه‌بزرگشان باشد. نسوی درتاریخ خود در اخبار خوارزمشاه‌و«تاتار» گویدکه: قاعدهٔ پادشاه «تاتار» چین، طوغاج است ودر «قانون» آمده است که: شهر کزقو ــ در چین ــ از ینجو بزرگتر است و گویدکه: کزقو درطول قکز و عرض کا واقع شده. [کسی‌که ینجو رادیده‌بود حکایت‌کردکه ینجو سرزمینی است هموار دارای باغستان‌ها و بستان‌ها. باروی آن ویران است. شرب مردمش از چاه‌ها باشد. دوروزه راه از دریا فاصله دارد. میان آن و خنساء پنج‌روزه راه‌است. ینجو درشمال غربی خنساء استو از آن‌کوچکتر].

زیتون فرضهٔ چین است. و آن شهری است نزدبازرگانانی که‌بدان بلادسفرکنند مشهور. زیتون برکنارهٔ خلیج است وکشتی‌ها از دریای‌چین بدان خلیج داخل شود و به شهر در آیند. وسعت خلیج درحدود پانزده‌میل باشد. زیتون رارودی‌است که‌بدان خلیج می‌ریزد. [یکی از مسافران‌که آنجا را دیده بود حکایت کردکه: زیتون در حـدود نصف روزه راه از دریا فاصله دارد. خلیجی داردکه آب آن شیرین است و کشتی‌ها از دریا بدان خلیج درآیند واز آن به شهر. وهمو گفت‌که: زیتون از حماة کوچکتر است. بارویی داردکه «مغولان» اکنون‌آنرا ویران‌کرده‌اند. شرب مردمش‌از آن خلیج است و نیز از چاه‌ها].

شماره	نام بلد	مأخذ	پانزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : ذکر چین						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	خنساء [و آن خانقو است]	ابی العقول	قسد	م	کح	ل	از سوم	از چین	به خاء نقطه دار و نون و سین بی نقطه و الف [خانقو ، به فتح خاء نقطه دار و سکون الف و نون و ضم قاف و در آخرش واو]
۶	سیلی	قانون	قمع	۰	ه	۰	بیرون از اول بسوی جنوب	از اقصای شرقی چین	به سین بی نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی و لام و یاء دوم در آخرش (در کتب چنین یافتم)
۷	جمکوت	اطوال و قانون	قص	۰	۰	۰	بیرون از اول به سوی جنوب	اقصی عمارت شرقی	به جیم و میم و کاف سپس واو و تاء دو نقطهٔ فوقانی در آخرش (در کتب چنین یافتم)
۸	خاجو	اطوال	قیح	ل	مب	۰	از پنجم	از شمال چین	به فتح خاء نقطه دار و سکون الف و جیم و در آخرش واو .
۹	سوکجو	اطوال	قیز	۰	م	۰	از پنجم	از شمال چین	

اوصاف واخبار عامه

مسافری حکایت کرد که : خنساء دراین زمان بزرگترین فرضه‌های چین است .و آن پایان راه بازرگانانی است که‌از بلادما بدانجا سفر کنند. [کسی که آنجارا دیده‌بود حکایت کرد که :خنساء در جنوب شرقی زیتون است و از دریا به مقدار نصف روزه راه فاصله دارد . خلیجی دارد که کشتی‌ها ازدریا بدان‌درآیند . شهری‌است بسیاربزرگ برسرزمینی هموار . دروسط شهر قریب چهار تل است . شرب مردمش از چاه هاست. در آنجا تفرجگاه‌ها وبستان‌های نیکوست.وکوه‌ها به مقدار دو روزه راه از آن فاصله دارند].

سیلی را سیلا نیز گویند . و آن درمشرق چین در ناحیهٔعلیاواقع شده .وکمتر می‌توان از راه دریا بدان‌رسید. سیلا نسبت به جزایر دریای‌شرقی چون‌جزایر خالدات و سعادت است در دریای غربی ولی این جزایر برخلاف آنها پر نعمت و خیرات است .

جمکوت درنهایت‌شرقی‌است‌همچنانکه می‌گویند جزایر خالدات در نهایت‌غربی است . در مشرق جمکوت دیگر آبادانی نیست . مردم فرس آن را جماکرد خوانند و آن برروی خط استواء است پس عرض جغرافیائی ندارد .

کسی‌که خود دیده بود گفت : خاجو شهربزرگی است از قواعد چین موسوم به‌سنك . ومیان آن و خان‌بالق پانزده روزه راه است .خاجو میان بلاد خطا و کاولی واقع شده .

کسی‌که خود دیده بود گفت : سوکجو چند حمص است وآن‌در سرزمینی‌است هموار و در اطراف آن نهرهای‌کوچکی است‌که از چشمه‌هایی‌که ازکوه‌های نزدیك به آن می‌جوشند ، بوجود می‌آیند . نیز باغستان هائی دارد . میان آن و قامجو چهار روزه راه باشد . قامجو بـه فتح قاف و سکون الف و میم و ضم جیم‌سپس واو .

ذکرجزایر دریای مشرق

مصنف چون ازذکرچین فراغت یافت به ذکر جزایر دریای‌شرقی پرداخت و ازجانب مغرب آن ناحیه آغاز کرد.

شریف ادریسی گوید: در دریای‌هند و دریای‌چین هزارو هفتصد جزیرهٔ آبادان است و جزایر خراب را شماره‌ای نیست.

جزیرهٔ قمر - از جزایر دریای زَنْج جزیرهٔ قُمْراست. در «اللباب» آمده است که: زَنْج به فتح زاء نقطه‌دار وسکون نون ودر آخرش جیم و ودر «المشترك» آمده‌است که: قُمْر به ضم قاف و سکون میم و درآخرش راء بی‌نقطه، جزیره‌ای است از بلادزَنْج و در این دریا جزیره‌ای بزرگتر از آن نیست.

قُمْرنیز بلدی است در مصر سفید چون‌گچ و حجاج‌بن‌سلیمان‌القمری که از مالك‌بن‌انس و دیگر صحابه رضی‌الله عنهم روایت می‌کند منسوب بدانجاست.

جزیرهٔ اندرابی - دیگر از جزایر این دریا جزیرهٔ أَنْدَرابی‌است‌به فتح همزه و سکون نون وفتح دال‌بی‌نقطه، پس الف وباء یك نقطه و در

آخرش یاء دونقطهٔ تحتانی .

جزایر رانج ـ ابن سعید گوید : جزایررانج نزد بازرگانان مشهور است و بزرگترینشان جزیرهٔسَرِیرَه است . درازای این جزیره از شمال به جنوب چهارصد میل و پهنای آن چه در رأس جنوبی و چه در رأس شمالی آن صد و شصت میل است . بر سواحل آن خلیج هائی پدید آمده شهر آن سَرِیرَه است که در وسط جزیره واقع شده و خلیجی از دریا بدان داخل گشته . شهر در موضعی است به طول قح ل و عرض ج م .

جزیرهٔ جاوه ـ ابن‌سعید گوید: از جزایر دریای هند، جزیرهٔجاوَه است . جاوَه جزیرهٔ بزرگی است به کثرت عقاقیر معروف . جانب غربی این جزیره در طول قمه و عرض ه واقع است . در جنوب این‌جزیره شهر فَنْصُور در طول قمه وعرض یك درجه ونصف درجه قرار دارد .

جزیرهٔصنف ـ ابن سعید گوید ، از جزایر چین، جزیرهٔ مشهور صَنْف است که از آن نیکوترین انواع عود آرند . درازای آن از غرب به شرق درحدود دویست میل و پهنای آن کمتر از آن است . صَنْف در طول قب و عرض و واقع شده .

جزیرهٔ قمار ـ درمغرب جزیرهٔصَنْف ، جزیرهٔ قُماراست که از آن عود قماری آرند . و آن غیر از عود صنفی است . پهنای دریا میان آن دو کمتر از یك مجری است ودرازا و پهنای آن نزدیك به جزیره‌صَنْف‌است . شهر آن قُمار است در موضعی به طول قسو و عرض ب . در مشرق آن جزایر کوچك چین قرار دارند . این جزایر بسیاراند و از شمال تا آخر عمارت درجنوب امتداد دارند .

در دور- مهلبی گوید : دُرْدُوردو کوه اند به نـام کُسَیْرو عُوَیْر در وسط دریای‌شرقی. اندکی از آب بیرون‌اند و وجود آندو کشتی‌هایی را که از آن موضع می‌گذرند به‌مخاطره می‌اندازد . و همو گوید : فاصلهٔ آن از عُمان پنجاه فرسخ است .

شماره	نام بلد	مآخذ	شانزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی ، ذکر جزایر دریای شرق						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	جزیرهٔ قنبله	قانون	نب	.	عرض جنوبی		بیرون از اول به‌جانب جنوب	از خلیج بربری	
۲	جزیرهٔ سواکن	اطوال	نح	ل	یز	.	از اول	از بحر قلزم	به‌فتح سین بی‌نقطه وواو و الف وکاف مکسور و نون در آخرش .
۳	جزیرهٔ دهلک	اطوال	سا	.	ید	.	از اول	از جزایر بحر قلزم	به فتح‌دال بی‌نقطه‌وسکون هاء سپس لام‌مفتوح‌و کاف.
۴	جزیرهٔ سقوطره	اطوال قانون به‌عقیده‌ما	عد سو عد	ل ل ل	یج ط ط	. . .			به‌سین بی‌نقطه وضم قاف وسکون طاء‌بی‌نقطه‌وفتح راء‌بی نقطه سپس‌هاء در آخرش . برخی ضمه را اشباع کنند و به‌واو بدل سازند .

اوصاف واخبار عامه

صاحب کتاب «الاطوال للفرس» گوید : جزیرهٔ قنبله مقر ملوك زنج است . ابن‌سعید گوید : میان آن و فاقطی دودرجه و نصف درجه است. ودر جنوب آنواقع شده .طول آن نزدیك به عرض آن باشد ـ تقریباً دودرجه ـ پیش از این مکانی آبادان بود ولی امروز خراب است .

ابن‌سعید گوید: صاحب جزیرهٔ سواکن از مسلمانان بجاست. اواز بازرگانان باج گیرد . سواکن بسیار کوچك است و میان آن و عیذاب هفت مرحله باشد. مسافری برای من حکایت کرد که : سواکن به‌قدر دیهی حقیر است در جزیره خردی نزدیك به‌ساحل . وآن متعلق است به بجا.و سواکن وحوالی آن ازآن بجا است. اما آن‌سوی آن تا مندب در دست گروهی از سیاهان است که ایشان را «دنکل» خوانند . دنکل به‌فتح دال بی نقطه و سکون نون و فتح کاف سپس لام ، درسوی دیگر مندب است از آن زیلع .

جزیرهٔ دهلك مشهور است و برسرراه مسافرانی‌است که ازدریای عیذاب به یمن روند . ابن‌سعید گوید : دهلك درمغرب شهر حلی است. درازای جزیرهٔ دهلك قریب به هشتاد میل است ومیان آن و یمن سی میل راه است از دریا . پادشاه دهلك ازحبشیان مسلمان است و اورا با پادشاه یمن دوستی است .

مهلبی در «العزیزی» گوید : جزیرهٔ سقطره درازایش هشتاد فرسخ‌است.ساکنان آن مسیحی نسطوری هستند . ابن سعید گوید :سقطره جزیره‌ای است مشهور . صبر سقطری که نیکوترین انواع صبر است از آنجاست . شریف ادریسی گوید : میان آن و عدن ابین چهار مجری است و گفته‌اند سه مجری .

شماره	نام بلد	مآخذ	شانزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی، ذکر جزایر دریای شرق						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	جزیرهٔ اوال	اطوال	عو	٠	کب	٠	از دوم	در دریای فارس	به فتح همزه و واوسپس الف ولام. (یکی ازثقات مردم آنجا چنین گفت)
۶	جزیرهٔ لار	قانون	فسا	٠	که	٠	از دوم	در دریای فارس	به‌لام و الف وراء بی‌نقطه (اللباب).
		اطوال	عج	ل	که	٠			
۷	جزیرهٔ خارک	قانون	عز	ی	کط	ل	از سوم	در دریای فارس	به فتح خاء نقطه‌دارسپس الف وراء بی‌نقطهٔ مفتوح ودرآخرش کاف (اللباب)
		اطوال	عه	ل	کح	٠			
۸	جزیرهٔ کیش وبه‌عربی قیس	اطوال	عج	٠	کح	٠		در دریای فارس	قیس به‌فتح قاف وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی ودر آخرش سین بی‌نقطه (المشترك) کیش به کسر کاف و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی ودر آخرش شین نقطه‌دار (اللباب)
		ابن سعید	فج	٠	کز	٠			

اوصاف واخبار عامه

بلدی عامری گوید : **اوال** جزیره‌ای است نزدیك قطیف . فاصلهٔ آن از قطیف از ازراه دریا مقدار دو روزه راه است ، در صورت وزیدن بادموافق. ونیز گوید : **اوال** مروارید را صید گاه خوبی است واز دیگر صید گاه ها نیکو تر . قطر آن دو روزه راه است ازهرطرف که باشد. اماطول محیط آن را ناقل مذکور نمی‌دانست . و هموگوید: بیش‌از سیصد دیه دارد ودرآنجا تاکستان‌های بسیارباشدونیز نخلستان‌ها و اترج . صحرا و مراتعش وسیع است . کشتزارهایش‌ازچشمه‌ها سیراب شوند . **اوال** از اماکن بسیار گرم است .

لار از جزایر دریای‌فارس است .

جزیرهٔ خارك نزدیك عبادان است . در دریای‌بصره . در جزیره خارك شهری است و آنجا صید گاه مروارید باشد . در « اللباب » آمده‌است که: جزیرهٔ خارك در دریای فارس و نزدیك به عمان است . ابن‌سعید گوید : جزیرهٔ خارك از جهت صید مروارید شهره است . در جنوب جنابه است از شهرهای فارس،و مشرق جزیرهٔ کیش . و نیزگوید : خارك جزیره ای است‌کوچك . چنانکه محیط آن به بیست میل نرسد . وسط آن درطول عح قرار دارد . در « العزیزی » آمده است که : درازای آن یك فرسخ است.وفاصلهٔ آن از بصره سی‌وپنج‌فرسخ‌و میان آن‌و کیش بیست‌وپنج‌فرسخ‌باشد .

جزیرهٔ کیش میان هند و بصره است . از آنجا مروارید صیدکنند . به تازگی نخل‌هایی درآنجا کشته‌اند . درختان کوهستانی نیز دارد . شرب مردمش از چاه‌هاست . گرداگرد آن را سواری تیزتك که سخت‌کوشش‌کند دریك روزه راه پیماید . این‌مطلب رایکی از مردم بصره‌برای من‌حکایت کردو گفت که : او خود گرد برگرد جزیره را در یك روز تمام ــ پس از آنکه اسبش از رفتار مانده است ــ طی کرده . ابن‌سعیدگوید: محیط آن دوازده میل است .و یاقوت در«المشترك»گوید: جزیرهٔ کیس (به‌سین‌بی‌نقطه) در وسط دریاست‌میان عمان و فارس‌جزیره‌ای‌است‌خوش‌منظر . پر از بستان‌ها ونخل‌ها . و هموگویدکه : من کیس را مکرر دیده‌ام درآنجاگروهی باشند ازاهل‌علم وادب .

شماره	نام بلد	مآخذ	شانزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی، ذکر جزایر دریای مشرق						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	جزیرهٔ بنی کاوان	قانون اطوال	فب عج	ك ٠	کد کا	م ٠	ازدوم	دردریای فارس مقابل کرمان	به کاف و الف‌وواوسپس الف ونون .
۱۰	جزایر رانْج	اطوال	قمه	٠	٠	٠	بیرون ازاول بسوی جنوب	در بحر اخضر	ظاهراً به‌راء بی‌نقطه‌سپس الف ونون و در آخرش جیم .
۱۱	جزیرهٔ سَرانْدیب	اطوال و قانون	قك	٠	ی	٠	بیرون ازاول به‌سوی جنوب	دردریای هند	به فتح سین بی‌نقطه وراء بی نقطه وسکون نون‌و کسر دال بی‌نقطه‌وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی سپس باء یك‌نقطه .
۱۲	جزیرهٔ لامْری	اطوال قانون	قکو قکز	٠	ط	٠	بیرون از اول به‌سوی جنوب	در دریای هند	بـه‌لام‌و الف ومیم وراء بی‌نقطه‌سپس یاءدرآخرش.

اوصاف و اخبار عامه

ابن حوقل گوید : جزیرهٔ بنی کاوان همان جزیره لفت است ودر آن شهری است. لفت به فتح لام وسکون فاء و در آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی – برخی حرکت لام را اشباع کرده و لافت خوانده‌اند [شریف ادریسی گوید : جزیرهٔ ابن کاوان پنجاه و دومیل است در نه میل . و مردمش از شراة باشند . جائی است آبادان دارای کشتزارها و درختان نارگیل و غیر آن . از آنجا کوه یمن دیده شود . دردور نزدیك به آن است]. دردور نام سه موضع است . یکی همین دردور و دیگر نزدیك جزیرهٔ قمار است و سه دیگر در آخر چین .

در «الاطوال» آمده است که : جزیرهٔ رانج را مارهائی است که مرد یا گاومیشی را ببلعد . ونیز در آنجا کوه‌هائی است که همواره از آنها آتش بیرون آید و آن آتش از فاصلهٔ یك روزه راه از دریا دیده شود .

جزیرهٔ سراندیب را سنکادیب نیزخوانند. وگویا سنکادیب به زبان هندوان باشد. ابن سعید گوید: در آنجا شهری است موسوم به اغنا درطول قکد وعرض یك درجه ونصف درجه. در سراندیب کوه عظیمی است برخط استواء به نام کوه رهون. برخی پندارند که آدم برآن کوه فرود آمد . گویند جزیرهٔ سراندیب هشتاد فرسخ است در هشتاد فرسخ و از آنجا عقاقیر و انواع یاقوت خیزد . از جزایر دریای شرقی ، جزیرهٔ کنك است بادو کاف . و گویند آنجا قبة الارض است و رود آن در نزد هندوان مقدس باشد .

در جزیرهٔ لامری معدن بقم باشد و نیز چوب خیزران در آنجا فراوان است .

شماره	نام بلد	مآخذ	شانزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر جزایر دریای شرق						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۳	جزیرهٔ کَلَه	قانون و اطوال	قل	۰	ح	۰	بیرون از اول بسوی جنوب	در دریای هند	به کاف و لام و هاء در آخرش .
۱۵	جزیرهٔ مِهْراج و آن جزیرهٔ سَریرَه است	قانون	قم	۰	۱	۰	بیرون از اول بسوی جنوب	جزیره‌ای است بزرگ در بحر اخضر	ظاهراً، به میم و هاء و راء بی‌نقطه سپس الف و جیم در آخرش . صاحب « قانون » برای جزیرهٔ سریره همان طول و عرض را ذکر کرده و در « الاطوال » آمده است که جزیرهٔ سریره همان مهراج است. سپس همان طول و عرض را آورده است .
					عرض جنوبی				

اوصاف واخبار عامه

جزیرهٔ کله فرضه‌ای است میان عمان و چین . از آنجا سرب آرند . مهلبی در «العزیزی» گوید : جزیرهٔ کله دردریای هند است ودر آن شهری است آبادان ومردمش مسلمان و هندو و از فرس باشند . در آنجا معدن سرب یافته شود و نیز خیزران وکافور روید و میان آن و جزیرهٔ مهراج بیست مجری است .

ابن سعید گوید : جزایر مهراج بسیارند. و صاحب آن از توانگرترین پادشاهان هند باشد و بیش از همه زر و فیل دارد . جزیرهٔ بزرگ مقر پادشاه بود .مهلبی گوید: جزیرهٔ سریره از اعمال چین است و آن مکانی است آبادان با مردم بسیار . چون مسافران از آنجا به جانب چین بهراه افتند پس از ده روز به کوهستانی رسندو چون نزدیک شوند در آن درها و گذرگاه‌ها یابند و هردر به شهری از شهرهای چین راه برد .

ذکر بلاد روم

و آنچه بدان منسوب است

چون مصنف از ذکر هند و چین و جزایر دریاهای هند و چین فراغت یافت اینك به‌ذکر بلادشرقی خلیج قُسْطَنْطِینی و بلاد شمالی شام می‌پردازد. و از آن‌جمله‌است بلاد روم.

حد غربی بلاد روم، دریای روم است و همهٔ آن خلیج قُسْطَنْطِینی و دریای قِرم و حد جنوبی آن بلاد شام است و جزیره و حد شرقی آن اِرْمِینِیَه است و حد شمالی بلاد گُرْج و دریای قِرم.

از بلادروم است: کوهستان قرمان. ساکنان این کوهستان طایفه‌ای از ترکمانان هستند و چون در این زمان «بنی‌قرمان» برایشان فرمانروایی یافته‌اند بدین نام معروف گشته. کوه‌های ترکمان از روبه روی طَرَسُوس تا حدود کشور اشکری ـ فرمانروای قُسْطَنْطِینِیَه ـ امتداد یافته‌است. ازجملهٔ بلاد روم است:

لارنده ـ به لام و الف و راء بی نقطهٔ مفتوح ونون ساکن و هاء در آخرش. نزدیك به قُونِیَه‌است در فاصلهٔ یك روزه راه و در شمال شرقی آن. لَارَنده درطول نز ■ و عرض م ل واقع شده است.

انطالیا - از سخنان حجاجی که در سال ۷۲۱ از آن دیار آمده بودند، چنین دریافتم که : آنْطالِیا شهری است دارای بارویی بر ساحل خلیجی از دریا . بارویش از سنگ است و در غایت استواری است . این بـارو را دو دروازه است یکی به سوی آب و دیگری به سوی خشکی . فرمانروا ایشان که از خود ایشان بود روزی از شهر خـارج شد و ترکمانان اورا گرفتند و سپس آنْطالِیا را تصرف کردند . فرمانروای آن دیار امروز یکی از «بنی حمید» است و «بنی حمید» سلسله‌ای هستند از امرای ترکمان .

و نیز حکایت کردند که: آنْطالِیا بلدهٔ کوچکی است دارای آب ها و بستان‌های بسیار . رود کوچکی نیزدارد. آب قنات ها که از خارج به‌شهر کشیده شده‌اند ، درون خانه‌ها و کوچه ها می گردد . از آن مـرکبات چون ترنج و نارنج و امثال آن خیزد . آنْطالِیا در فاصلهٔ ده روزه راه از قُونِیَه است و میانشان کوهستان‌های ترکمانان «بنی حمید» فاصله است .

فلك بار - در وسط کوهستان مزبور نزدیك به نیمه راه میان قُونِیَه و علایا شهری است از بناهای یکی از ملوك «بنی حمید» معروف به فلك‌الدین به نام فلك‌بار. فلك معروف است و بار به‌فتح باء یك نقطه و الف و راء بی‌نقطه. فلك‌بار در سرزمینی است کوهستانی .گرد برگرد آن کوه‌هاست . در فاصلهٔ پنج روزه راه در مشرق آنْطالِیا واقع شده. فلك‌بار درزمان ما بزرگترین شهرهای این کوهستان و مقر ملوك «بنی حمید» است .

ابن‌سعید گوید : ترکمانان مردم بسیاری هستند از اقـوام تـرك. این ترکمانان در عصر «سلجوقیان» روم‌را گشودند و کم کم به‌چپاول مسلمانان ساکن سواحل و برده‌ساختن فرزندان ایشان پرداختند . فرش‌های‌ترکمانی که به دیگر جای‌ها برند صنعت ایشان است . در ساحل کشورشان خلیجی است معروف به مَقْری ، درنزد مسافران مشهور . از آنجا چوب به‌اسْکَنْدَرِیَه

و دیگر جای‌ها برند. در آن‌خلیج رود بزرگی فرو ریزد به‌نام رود بَطّال. گویند جنگ‌های «بنی‌امیه» باروم‌درکنار این رود واقع شد. بر این‌رودپلی است که درهنگام صلح آن‌را فرو گذارند وهنگام جنگ بردارند. این رود حدفاصل میان مسلمانان و نصاری است.

طغورله ـ کوهستان طُغُورلَه در شمال اَنْطالِیَه است : گویند در آن کوهستان و اطراف آن درحدود دویست هزار خانه از «ترکمانان» است. این ترکمانان را « اوج » گویند شهر طُغُورْلَه در همانجاست و میان آن و قلعهٔ‌خیاص که در آنجا کمان‌های نیکو می‌سازند دوفرسخ است. ومیان طُغُورْلَه‌و جسر که در مغرب آن‌است سی‌میل فاصله است. رود هِرَقْلَه در مشرق آن جاری است.

شماره	نام بلد	مآخذ	بنا بر همین فصل از اقلیم های عرفی : ذکر بلاد روم						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	علایا	قیاس	نب	۰	لط	ل	از پنجم	از بلاد روم	به‌فتح عین بی نقطه و لام و یاء آخر حروف و الف در آخرش .
۲	آنْطالیا	قیاس و در یکی از زیجات	نب ند	ل لب	م ما	ل ی	از چهارم	از روم	به‌فتح همزه و سکون نون و فتح طاء بی نقطه و الف و لام مکسور سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش الف .
۳	أنْقُرِه یا آنْکُورِیه	اطوال ابن سعید	ند نح	۰ ۰	ما مج	۰ م	از پنجم	ازروم	به‌فتح همزه وسکون نون وضم کاف وسکون واو و کسرراء بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی مکسور و هاء در آخرش .
۴	عَمُّورِیَّه	اطوال	ند	۰	مج	۰	از سوم	از روم	به‌فتح عین بی نقطه و میم مشدد مضموم و واو ساکن وراء بی نقطهٔ مکسور سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی مشدد مفتوح و در آخرش هاء.

اوصاف و اخبار جانه

علایا شهر تازه‌ای است از بناهای علاءالدین یکی از شاهان «سلجوقی» روم. نام اصلی آن علائیه است. مردم آن رامخفف کرده وعلایا خوانده‌اند. آنچه‌ازقول کسانی که از آنجا آمده‌اند برای من محقق شده اینست که : علایا شهر کوچکی است بر شبه جزیره‌ای‌در دریای روم . از فرضه های آن‌بلاد است .در جنوب انطالیا واقع شده‌به فاصلهٔ دو روزه راه . نیز بارویی دارد . شهری است پر آب و سبزه ولی از انطالیا کوچك‌تر است .

ابن سعید گوید : انطالیا مشهور است . لنگرگاه آن هنگام باران جای امنی نیست . مرکز کشتی‌های مرزبانان آنجاست . پیش از این در دست رومیان بود . در کتاب « الاطوال » نیز ذکر آن آمده است آنجا که گوید : ما جزیرهٔ انطالیا را در تصویر داخل در دریا یافتیم .کسی که‌آنرا دیده بودحکایت کرد که :انطالیا جزیره‌ای است پر درخت دارای باغها ودرختان مرکبات. قلعه‌ای استوار دارد. ابن‌حوقل‌گوید: انطالیا قلعهٔ روم است بر ساحل دریا . قلعه‌ای است استوار با توابع ومردم بسیار . [و از آنچه از ثابت بن حمیدکه اکنون بر انطالیا تسلط یافته یکی این است‌که : انطالیا شهرکوچکی است ولی از علایا بزرگتر . شهری است در غایت استواری به سبب باروی بلندش . دو دروازه دارد یکی به طرف خشکی و دیگری به طرف دریا . در درون و بیرون شهرآب جاری است.باغ های بسیار از مرکبات‌وانواع میوه‌هادارد. در فاصلهٔ ده روزه راه در مغرب قونیه است .]

ابن سعیدگوید : شهر انکوریه دارای‌قلعه‌ای است برتپه‌ای‌بلند . درآنجانه‌آب جاری هست و نه بستانی . شهر در میان‌کوهها واقع شده. شرب مردمش از چاه‌هاست، ولی آب چاه‌آنچنان فراوان‌است‌که به آسانی می‌توان‌بدان دست‌یافت . میان‌انکوریه و قسطمونیه پنج روزه راه است . قسطمونیه در شمال شرقـی و انکوریه در جنوب غربی است .

عموریه شهر بزرگی است . قلعه‌ای استوار دارد. این قلعه در درون‌شهراست. بیشتر مردمش از ترکمانان هستند . باغ وبستانش اندك است.چند چشمه و نهری‌دارد. نامش در تاریخها آمده است . همان شهری است‌که به دست معتصم‌گشوده شد .

ردیف	نام بلد	مآخذ	هفدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر بلاد روم طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۵	آقْ بار یا آق‌شهر	اطوال زیج	نه نج	٠ ٠	ما لط	٠ مه	از پنجم	از روم	به‌قول موثقی ، آقشهر به فتح همزه سپس قاف ساکن و شین نقطه‌دار مفتوح و هاء ساکن سپس راء بی نقطه در آخرش . در « الاطوال» اخ شهر آمده است.
۶	قُونِیَه	اطوال	نو	ل	ما	٠	از پنجم	از روم	به‌ضم قاف و سکون واو و کسر نون بعد از آن یاء دو نقطهٔ تحتانی مفتوح و سپس هاء در آخرش .
۷	قِیسْارِیه یا قَیْصارِیه	اطوال ابن سعید	س نو	٠ ل	م مب	٠ ل	از پنجم	از روم	به کسر یا فتح قاف و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح سین بی‌نقطه و الف و راء بی نقطه .
۸	آقْسَرا یا آقْصرا	اطوال	نز	ح	م	٠	از پنجم	از روم	به فتح همزه و سکون قاف و فتح سین و راء بی نقطه و سپس الف و نیز گویند اصل آن اخسرا بوده است.

اوصاف واخبار عامه

ابن‌سعید گوید : طول اقشار یك درجه ونصف درجه و عرض آن یك ربع درجه از قونیه بیشتراست. اقشار باصفاترین شهرهای جهان است. باغستان‌های بسیار دارد ومیوه‌اش سخت نیکوست. بنابر قول ابن‌سعید طول آن ع وعرض آن لط مه است. ومن جز در کتاب ابن‌سعید در جای دیگر چیزی راجع به آن نیافته‌ام. کسی که آن را دیده بود برای من حکایت کرد که : اقشار در فاصلهٔ سه روزه راه در شمال‌غربی قونیه واقع شده است .

ابن‌سعید گوید : قونیه شهر معروفی است . در جنوب آن کوهی است و از آن آبی فرو ریزد . این آب از جانب غربی به قونیه در آید . درسمت کوه باغهائی است به مسافت قریب سه فرسخ . در قلعهٔ آن قبر افلاطون حکیم است . دارالسلطنه نیز در آنجاست . و هم ابن‌سعید گوید : رودخانهٔ آن بستان‌هایش راسیراب کند و سپس از آن دریاچه ای تشکیل گردد . باغ ها وکوه ها گرد برگرد شهر را جز از جانب شمال فرا گرفته اند . در قونیه میوه بسیار باشد. زردآلوی معروف به قمرالدین از آنجا خیزد.

قیساریه شهر بزرگی است . با درختان و بستان ها و چشمه ها . درون شهر قلعهٔ استواری است ودارالسلطنه نیز در آنجاست . ابن سعید گوید : قیساریه منسوب است به قیصر و آن شهری عظیم است. شهر سیواس در مشرق آن است . میان قیساریه واقصرا چهار مرحله است .

اقصرا شهری خرم است .میوهٔ بسیار دارد.رودخانهٔ بزرگی ازمیان شهر می گذرد. وازرودی دیگر آب به برخی خانه‌های مردم رود .قلعه‌ای بزرگ واستواردارد. ابن‌سعید گوید : در آنجا فرش های نیکو بافند . عرض آن با عرض اقشار برابراست ولی طولش بیشتر است . در اقصرا میوه بسیارباشد چنانکه بر گردونه‌ها بارکنند و به قونیه برند .یکی از مردم آن دیار گفت مسافت چهل‌وهشت فرسخ سرتاسر مراتع و دره‌های سبز و خرم است و از اقصرا تا شهر قیساریه نیزچنین است . میان اقصرا و قونیه سه مرحله است .

شماره	نام بلد	مآخذ	هفدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر بلاد روم — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۹	هِرَقْلَه	اطوال قانون	نز نج	کب که	مو مو	ل له	از ششم	از روم	به‌کسر هاء وفتح‌راء بی نقطه‌وسکون قاف‌وفتح‌لام سپس‌هاءدر آخرش.
۱۰	اَماسِیَه	رسم	نز	ل	مه	٠	از ششم	از روم	به‌فتح همزه ومیمو الفو کسر سین بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی‌مفتوح ودرآخرش هاء .
۱۱	مَلَطْیَه	اطوال قانون رسم	سا سا سا	٠ ٠ ٠	لز لط لط	٠ ٠ ٠	از پنجم	از روم ابن سعید گوید: قاعدهٔ آن ثغور است	به‌فتح‌میم ولام سپس طاء بی نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی ودرآخرش هاء. (اللباب)
۱۲	سِیْواس	اطوال ابن‌سعید	سا	ل	م ما	ی م	از پنجم	از روم	به‌کسر سین بی نقطه و سکون یاءدو نقطهٔ تحتانی و فتح واو سپس الف و سین بی‌نقطه .

اوصاف واخبار عامه

ابن‌سعید گوید : هرقله در مشرق نهری است که از کوه‌علایا فرو می‌ریزد و تا آخر سنوب پایان می‌یابد . شهر هرقله در نزدیکی دریا بر کنارهٔ این رود است. هرقله همان شهری است که هارون الرشید ویرانش کرد . جبل الکهف در مشرق آن است و گویند که « اصحاب کهف » در آنجا هستند و این در تاریخ «الواثق» آمده است .

کسی که اماسیه را دیده بود برای من حکایت کرد که : اماسیه شهر بزرگی است. دارای بستان‌ها و نهری بزرگ و بارویی استوار . از نهر با دولاب آب کشند و مزارع را سیراب کنند . ابن سعید گوید : در مشرق فرضهٔ سنوب با اندك میلی به جنوب شهر اماسیا واقع شده و آن از شهرهای حکماء است و به زیبایی و کثرت آب و تاکستان‌ها و بستان‌ها معروف . میان آن و سنوب شش روزه راه است. رود اماسیا ، بر اماسیا می‌گذرد و در دریای سنوب می‌ریزد و در آن معدن سیم باشد .

ملطیه شهری است با درختان و میوه‌ها و رودها . ابن حوقل گوید : گردبرگرد آنرا کوه فراگرفته است در این کوهستان درختان گردو و دیگر ثمرات بسیار است . این درختان از آنِ کسی نیستند و برای همه کس مباح‌اند . ابن‌سعید گوید : ملطیه قاعدهٔ آن ثغر است . و در شمال کوه‌دائر که سیس در مغرب آن‌است واقع شده. بارویی‌دارد. در سرزمینی است هموار و محاط در کوه‌ها. نهری خرد دارد. بر گرداگرد آن باغستان‌های بسیار است . نهر از بارو می‌گذرد. ملطیه نزدیك کختا و کرکر است و میانشان دو مرحله باشد . نیز در شمال زبطره است و با آن یك مرحلهٔ سنگین فاصله دارد . آب قنات‌ها درخانه‌ها و کوچه‌ها می‌گردد .

سیواس شهری بزرگ و مشهور است. قلعهٔ کوچکی دارد با چشمه‌های آب ولی درختانش اندك است و نهر بزرگش به‌مقدار نیم فرسنگ از آن دور . ابن‌سعید گوید: سیواس از امهات بلاد است . و در نزد بازرگانان مشهور . کسانی که بدانجا سفر کرده بودند برای من نقل کردند که : فاصلهٔ سیواس از قیساریه شصت میل است و میان راه بیست و چهار مهمانسراست باهمهٔ آنچه مسافران را نیاز افتد ، مخصوصاً در ایام برف. در مشرق آن شهر ارزن‌الروم واقع شده هوای سیواس بسیار سرد است .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
			هفدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ذکر بلاد روم						
۱۳	تُوقات	قیاس و اطوال	سا	ل	م	ی	از پنجم	از روم	به‌ضم تاءِدو نقطهٔ فوقانی و سکون واو و فتح قاف سپس الف و تاءِدو نقطهٔ فوقانی.
۱۴	أرْزَن الروم	اطوال	سط	۰	ما	۰	از پنجم	از ارمینیه	به‌فتح همزه وسکون راءِ بی‌نقطه وفتح زاءِ نقطه‌دار و پس از آن نون. این کلمه همواره مضاف به‌روم باشد.
		ابن سعید	سد	۰	مب	ل			
		رسم	سو	۰	لط	یه			

اوصاف واخبار عامه

توقات شهری است کوچك محاط درکوه‌هائی از خاك سرخ. بستان‌ها و میوه‌های نیکو دارد. هوایش معتدل است نه‌سرد و نه‌گرم. قلعه‌ای زیبادارد ولی کوچك. مسافری از آن دیار برای من حکایت کرد که: میان توقات و سیواس دوروزه راه است وسیواس در جنوب توقات باشد.

ابن‌سعید گوید: ارزن آخر حد بلاد روم است از جانب مشرق. ودرشمال‌شرقی آن سرچشمهٔ فرات باشد. یاقوت حموی در «المشترك» گوید: ارزن شهری است در ناحیهٔ ارمینیه. ومعروف به ارزن‌الروم و ارزن شهری است نزدیك به خلاط از ارمینیه. اسماعیل بن القاسم القالی درترجمهٔ خوداز ابن خلکان روایت کند که: ارزن‌الروم همان قالیقلاست وپیش از این ضمن شرح بلاد جزیره دربارهٔ آن‌سخن گفته‌شد واکنون از تکرار آن بی نیازی حاصل است.

ذکر ارمینیه واران وآذربیجان

یاقوت در « المشترك » گوید : اَرّان به‌فتح همزه وتشدید راء بی‌نقطه سپس الف ونون ،اقلیم مشهوری است مجاور آذربیجان ونیز نـام قلعه‌ای است ازنواحی قزوین . ونیز یاقوت گوید : اِرْمِینْیَه به‌کسر همزه‌وسکون راء بی‌نقطه وکسرمیم وسکون یاء آخر حروف و کسرنون سپس یاء دوم مخفف یامشدد . ولی در «اللباب»به‌فتح همزه ضبط شده .

مصنف چون ازذکر بلاد روم فراغت یافت اینك به‌ذکر اِرْمِینْیَه‌و اَرّان و آذربیجان می‌پردازد .

هریك ازاین سه،اقلیم بزرگی است و به سبب تداخل در یکدیگر و تعذرافراز،ارباب‌این‌فن‌هرسه‌رادرذکر وتصویر به‌یکجا آورده‌اند . برخی‌از جغرافیانویسان بلادسواحل‌شرقی‌و جنوبی‌دریای‌قِرِم رانیزبدان‌افزوده‌اند .

بطور اجمال ، حدغربی این اقالیم بلادرُوم‌است ومقداری ازحدود جزیره و حدشرقی آن بلادجبل و دیلم است تا دریای‌خزر و حدشمالی جبال قَبْتَق است .

اما حدود آذربیجان : حد شرقی آن بلاددیلم‌است وحـد جنوبی آن عراق یعنی حُلوان و اندکی ازحدود جزیره . ابن حوقل گوید : بیشتر

آذربیجان کوهستانی است.

احمدبن یعقوب گوید: ارمینیه شامل سه‌قسمت است. نخستین قالیقلا و آخلاط و شمشاط است و آنچه میان آنهاست. دومین شامل خزران و تفلیس وشهرباب‌الّلان است و آنچه میان آنهاست. وسومین شامل برذعه -یعنی‌شهرارّان است- و بیلقان و باب الابواب.

یاقوت حموی در «المشترك» گوید: ارمینیه نام چهارقطعه است: نخستین از بیلقان است تا شروان و آنچه میان آن دو است. دومین شامل تفلیس- یعنی خزران- است و باب‌فیروزقباد وکر، سومین سفرجان است و دبیل ونشوی- یعنی نخجوان، وچهارمین نزدیك حصن زیاد است مسمی به خرت‌برت و آخلاط و آرزن‌الروم و آنچه میان آنهاست.

ابن حوقل به عبارت دیگر حدود ارمینیه‌را تعیین کرده وگفته‌است: ارمینیه میان روم و برذعه و جزیره‌واقع شده وثغر آن در مقابل روم قالیقلا است. و حد آرّان ازباب است تا تفلیس‌تا نزدیك رود ارس‌تا مکانی معروف به حجیران. و آذربیجان از حجیران است تا حد زنجان‌تا دینورتا حلوان و شهرزوررو می‌پیچد تا منتهی‌به قرب دجله گردد وبرحدود ارمینیه‌پیوندد. و بیشتر ارمینیه و آذربیجان کوهستانی است.

از بلاد آذربیجان‌است:

جنزه -به قول صاحب «اللباب»به فتح جیم وسکون‌نون و زاء نقطه دار. در کتاب «الاطوال» طول آن عج وعرض آن ما ك ضبط‌شده.

خسروشاه - یاقوت در «المشترك» گوید: از بلاد آذربیجان است خسرو شاه به ضم خاء نقطه‌دار وسکون سین بی‌نقطه وضم راء بی‌نقطه سپس واو وشین نقطه‌دار والف ودرآخرش هاء. بلده‌ای است درهفت فرسخی تبریز. ونیز قریه‌ای است از قراء مرو و درفاصلهٔ دو فرسخی آن.

نذابابك ـ از شهرهای اَرّان است نذابابك خرمی. و در کتاب «الاطوال» و «قانون» طول آن عج ذکر شده ولی درعرض آن اختلاف کرده‌اند. در «الاطوال» عرض آن را لط و در «قانون» لز م آمده است.

ابن حوقل گوید: ازشهرهای اِرْمینْیَه است: نَشَوی و بَرْکَری و آخْلاط و بِدْلیس و قالیقَلا. همهٔ این شهرها به هم نزدیك و همه خرم و پر خیر و بر کت هستند.

برديج ـ در «اللباب» آمده است که: در اقصای آذربیجان بلده‌ای است به نام بردیج به‌فتح باء یك نقطه و سکون راء بی‌نقطه و کسردال بی نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش جیم. میان بَرْدِیج و بَرْدَعَه چهار فرسخ است.

خونج ـ از بلاد آذربیجان است خُونَج در طول عج و عرض لز. به ضم خاء نقطه‌دار وسکون واو وفتح نون سپس جیم در آخرش.

ابن حوقل گوید: درآنجا منبری نیست و میان آن و مراغه سیزده فرسخ است.

ذکر پاره‌ای از بلاد که در جانب شرقی خلیج قسطنطینی واقع است

جرون ـ مقابل قُسْطَنْطِینْیَه در جانب شرقی جَرْون واقع شده، و آن قلعه‌ای است ویران.

کزبی ـ درجوار جرون، درشمال آن شهری است به‌نام کَزْبی. کَزْبی نیز مقابل قُسْطَنْطِینْیَه است درجانب شرقی.

اگر کسی از ساحل به‌راه افتد از کَزْبی به بَنْتَرِقْلی واز آنجا به سامَصْرِی ـ که بلدهٔ کوچکی است برساحل در شمال بَنْتَرِقْلی ـ و ازسامَصْرِی

به کِتْرُو - از اعمال قُسْطَنْطِینِیَه - و از کِتْرُو بـه کِینُولِی بـه کسر کاف و سکون یاءِ دونقطهٔ تحتانی وضم نون و سکون واو و کسر لام و در آخرش یاءِ آخر حروف ساکن ، بلدهٔ کوچکی است برساحل در شمال کِتْرُو - ازشهرهای سلیمان پاشا - واز کِینُولِی به سِنوب رسد .

ابخاس - از شهرهای جانب شرقـی قُسْطَنْطِینِیَه یکی شهر آبْخاس است . به‌فتح همزه و سکون باء یك نقطه وفتح خاء نقطه‌دار و الف و سین بی نقطه. آبْخاس‌شهری است کوهستانی بـر ساحل دریای‌قِرِم بـر خلیجی پیشرفته درخشکی ، درمشرق سُخُوم بااندك میلی به‌شمال . آبْخاس روبه‌روی کَفاست، بدین طریق که آبْخاس‌در ساحل شرقی‌است و کَفا درساحل‌غربی. مردم اَبْخاس حرامی و راهزن باشند . میان اَبْخاس‌و سُخُوم‌ازخشکی قریب چهار روزه راه‌است ومیان سُخُوم و طَرابزُون‌سه روزه راه . سُخُوم‌در شمال طَرابزُون است .

طامان - دیگر از این بلاد طامان‌است‌به فتح طاء بی‌نقطه والف‌ومیم والف‌ودر آخرش‌نون. طامان‌شهری‌است‌درپایان‌شرقی‌دریای‌قِرِم نزدتنگه‌ای که میان دریای قِرِم و دریای اَزَق افتاده است . دریای اَزَق را در قـدیم دریاچهٔ مانِیطِش می گفتند . اَزَق‌رادهانه‌ای است بردریای‌قِرِم‌و براین‌دهانه شهر طامان واقع شده .

طامان حد مملکت برکه‌است و مملکت‌برکه در زمان ما در تصرف «ازبك‌ها» است .طامان‌شهر بزرگی است در سرزمینی هموار و مـردمش همه کافرانند .

سخوم - ازشهرهای این ناحیه‌است سُخُوم به‌ضم سین بی‌نقطه و خاء نقطه‌دار و واو و در آخرش میـم . سُخُوم شهری است در جنوب شرقـی دریای‌قِرِم ومردمش مسلمان‌اند. سُخُوم در مشرق طَرابزُون است ومیانشان

از راه خشکی سه روزه راه باشد . شهر در سرزمینی است هموار و کوه‌در نزدیکی آن است وبا بلاد گُرْج یك‌روزه راه فاصله دارد .

جقراق - دیگر از شهرهای این نـواحی جقراق است به‌ضم جیم و سکون قاف و فتح راءِ بی‌نقطه ودر آخرش قاف‌دوم ،شهری است‌برساحل دریاچهٔ مانیطش ، نزدیك بـه اَزَق . اَزَق یك مرحلهٔ خفیف در شمال آن است . جُقْراق درزمینی هموار است . دریای مذکور درشمال آن‌وصحرایی وسیع در جنوب و مغرب آن گسترده شده . مردم جُقْراق مخلوطی‌از کفار و مسلمانان اند

برکری- از اِرْمینْیَه است بَرْکَری و به قولی بـاکَری . از یکی از مردم آن دیار شنیدم‌که : بَرکَری بلدهٔ کوچکی است در فاصله یك روزه‌راه در مشرق اَخْلاط در کوهستان . مهلبی گوید : میان بَرکَری و اَرْجیش هشت فرسخ است . در «الاطوال» طول آن سو م و عرضش لح ل ضبط‌شده.

وان - از شهرهای اَرْمینْیَه است : وان به واو و الف و نـون . از مسافری شنیدم که می‌گفت : وان بلدهٔ کوچکی است . قلعه‌ای بر کوه دارد . برساحل دریاچه اَرْجیش‌است . درکتاب « الاطوال » طول آن سح یه و عرض آن لز ن ضبط شده .

ذکر پاره ای از مسافت ها- ابن حوقل گوید : از بَرْذَعَه تا شَمْکُور چهارده فرسخ است و از بَرْذَعَه تا تَفْلیس سی‌وچهارفرسخ و از اَرْدُبیل تا مَراغَه چهل فرسخ واز مراغَه تا اُرْمیَه چهار مرحله‌واز اُرْمیَه تاسَلْماس دومرحله و ازسَلْماس تاخُوَیّ هفت فرسخ واز خُوَیّ‌تا بَرکری سی‌فرسخ‌واز بَرکری تا اَرْجیش دوروزه راه‌واز اَرْجیش تا اَخْلاط سه‌روزه‌راه واز‌اخْلاط تا بِدْلیس سه‌روزه‌راه وازبِدْلیس تامَیّافارِقین چهارروزه راه‌وازمیّافارِقین تاآمِد چهار روزه راه .

ذکر راه‌مراغه به‌اردبیل - از مَراغه تا اُرْمِیه سی فرسخ است و از اُرْمِیه تا سَلْماس چهارده فرسخ واز خُوَیّ تا نَشْوَی سه روزه‌راه واز نَشْوَی تا اَرْدُبِیل چهار مرحله و از مَراغه تا دِینَوَر شصت فرسخ و از خُوْنَج تا مَراغه - هردو از آذربیجان هستند- سیزده فرسخ‌واز مَراغه تا اُرْمِیه‌چهار مرحله واز خُوَیّ تا اَرْجِیش‌شش‌روزه‌راه‌واز مَراغه تا دِینَوَر شصت‌فرسخ .

ذکر پاره‌ای ازمسافت‌های اران - از بَرْدَعَه تا وَرْثان هفت فرسخ است و از وَرْثان تا بَیْلَقان نیز هفت‌فرسخ، از شَرْوان تا باب‌الابواب تقریباً هفت روزه راه است و از بَرْدَعَه تا تَفْلِیس تقریباً شصت‌و دو فرسخ .

باب الابواب - ابن حوقل گوید : باب الابواب بر ساحل دریای طبرستان است . از اَرْدُبِیل کوچك‌تر است . کشتزار هایش بسیار ولی میوه‌اش اندك است چنانکه از جای دیگر بدانجا برند . این صفات که ابن‌حوقل بر شمرده مربوط است به زمان خود او و آنچه امروز هست‌همان است که در جدول نوشته‌ایم .

ابن حوقل گوید: باب‌الابواب فرضهٔ خزر وسَریر وسایر بلاد کفر ونیز فرضهٔ جُرجان و دیلم و طبرستان است .

در این‌سه اقلیم هر نوع جامهٔ کتان باشد و نیز زعفران خیزد و در باب‌الابواب از هر نوع برده افتد .

مهلبی در « العزیزی » گوید : باب‌الابواب ، یعنی این بلدهٔ کوچکی که در این مکان است و معروف است به باب‌الحَدید ، شهری است کهن‌و در آن آثار قدیمه باشد و حد مملکت فرس‌و خزر است . ابن‌حوقل گوید : در ماوراءالنهر شهری‌است به باب معروف که میان آن و ترمد سه روزه راه باشد .این باب میان‌بخارا و ترمد است در هشت منزلی بخارا .

ابن‌خردادبه گوید : از باب‌تا شاش درحدودهفت فرسخ است. در کتاب

«الاطوال» آمده است که : باب از شهرهای ماوراء النهر است در طول صا و عرض لح ل. وگویا نام‌ها در زمان ما از آنچه پیش از این بوده دگرگون شده . خلاصه آنکه مکان‌هائی به‌نام باب بسیار است .

لکز - از دربند خزران است، لکز. به قول صاحب «اللباب» به‌فتح لام وسکون کاف و در آخرش زاء نقطه‌دار . بلده‌ای است در دربند خزران منسوب به کسانی که آن رابنا کردند یعنی «قوم لکز»

باکوی - باکوی نزدیك شَروان است . در «اللباب» به فتح باء یك نقطه و کاف وواو و در آخرش یاء دو نقطهٔ تحتانی ، ضبط شده . صاحب «الاطوال» گوید : باکوی در طول عد ل و عرض لط ل واقع شده است.

عدد	نام بلد	مآخذ	بحسب همین اقلیم از اقلیم های عرفی : ارمینیه و اران و آذربیجان — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱	قسطموفیه یا کستموفیه	ابن سعید	نه	۰	مو	مج	از ششم	از نواحی روم	به‌فتح قاف و سکون سین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یاء دو نقطهٔ تحتانی مشدد و هاء
۲	سنوب	ابن سعید	نز	۰	مو	م	از ششم	از سواحل روم	به‌سین بی‌نقطه و نون و واو سپس باء یك نقطه در آخرش .
۳	سامسون	ابن سعید	نط	ك	مو	لح	از ششم	از سواحل روم	به‌سین بی‌نقطه سپس الف و میم و سین دوم و واو و نون.
۴	ارزنجان	اطوال	سح	۰	لط	ن	از پنجم	از ارمینیه	به‌فتح همزه و سکون راء بی‌نقطه و فتح زاء نقطه‌دار و سکون نون و فتح جیم سپس الف و نون و به‌قولی گاف به جای جیم

اوصاف واخبار عامه

ابن سعید گوید : قسطمونیه قاعدهٔ ترکمان است و گویند در اطراف آن هزار خانه از آن ترکمانان باشد . و ترکمانان در غزو قسطنطینیه‌مشارکت داشتند. و همو گوید که : قسطمونیه در مشرق هرقله است و میان آن و سنوب سه روزه راه است . و نیز روایت شده که میان قسطمونیه و سنوب پنج مرحله‌است . سنوب‌در شمال‌و قسطمونیه درجنوب آن واقع شده . میان قسطمونیه و انکوریه پنج‌روزه راه است و قسطمونیه در مشرق انکوریه باشد .

سنوب فرضه‌ای مشهور است در شمال کسطمونیه و مغرب سامسون . یکی از ثقات حکایت کرد که : سنوب را بارویی است استوار و برخی از برج هایش را در دریا برآورده‌اند. بستان‌های بسیار دارد و میان آن و سامسون چهار مرحله است . سنوب در مغرب و سامسون در مشرق است.حکمران سامسون درزمان ما از فرزندان « پروانه » است و اورا سفاین جنگی است جهت جنگ دردریا . ودر این گونه جنگ‌چنان‌مهارت یافته که گویی هرگز در دریا مغلوب نشود .

سامسون فرضه‌ای است مشهور وکشتی‌های قرم بدانجا آیند و از آنجاروند . ابن‌سعید گوید : سامسون در مشرق رودی است که‌از اماسیا می‌آید و چون از سامسون بگذرد در دریای‌مشرق سامسون ریزد. سنوب درمغرب سامسون و سامسون درمغرب طرابزون است . جز ابن‌سعید دیگری‌گوید: که سامسون را قنات‌هاست وبه آب آنها بستان ها و باغستان‌ها پدید آورده‌اند . شهر برساحل دریا ودر گودی است وکوهی در جنوب آن درساحل دریاازمشرق به مغرب کشیده شده .

درکتاب ابن‌سعید آمده است که : ارزنگان میان سیواس و ارزن‌الروم است . و میان ارزنگان وهریك ازآن دو شهرچهل فرسخ باشد و سراسرراهی که میان ارزنگان و ارزن واقع است همه باغ‌ها ومراتع است .

ش	نام بلد	مآخذ	مبحث نهم از اقلیم‌های عرفی : ارمینیه و اران و آذربیجان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	طَرابَزُون	ابن‌سعید	سد	ل	مو	ن	از ششم	فرضه‌ای از روم بر بحر نیطش	به فتح طاء بی‌نقطه وراء بی‌نقطه آنگاه الف وباء یك نقطه و زاء نقطه‌دار مضموم وواوساکن سپس نون.
		اطوال	نو	۰	م	۰			
		قانون	سج	۰	مج	۰			
۶	مُوش	اطوال	سد	ل	لط	ل	از پنجم	از ارمینیه	به‌ضم میم و سکون واو سپس شین نقطه‌دار.
۷	اَرْزَن	اطوال	سه	۰	لح	۰	از آخر چهارم	از حوالی ارمینیه	به فتح همزه وسکون راء بی‌نقطه‌و فتح زاء نقطه‌دار سپس نون در آخرش.
		ابن‌سعید	سو	۰	لط	ی			
۸	مَلازْجِرْد	اطوال	سه	۰	لط	ل	از پنجم	از ارمینیه	به‌فتح میم ولام سپس الف آنگاه زاء نقطه‌دار ساکن و جیم مکسور سپس راء بی‌نقطهٔ ساکن ودال بی نقطه در آخرش.

اوصاف واخبار عامّه

طرابزون فرضه‌ای‌مشهور است. ابن‌سعید گوید: بیشترساکنان‌آن «لکزی» باشند. درجنوب شرقی طرابزون کوهستان‌لکزی‌است و آن را کوه‌السن گویند به‌سبب لغات گوناگون‌که در آنجا رواج دارد. نام طرابزون در قدیم طرابزنده بوده است. طرابزون در مغرب سخوم ومشرق سامسون است.

یکی‌از مردم آن بلادگفت: موش شهرکوچکی است بدون بارو در دامنهٔ‌کوهی در دهانهٔ دره‌ای. در آنجا وادی وسیعی است معروف به صحرای موش‌که مسافت آن دو روزه راه است همه باغها و کشتزارها. موش در دو منزلی میافارقین است ودرسه منزلی اخلاط.

یاقوت در «المشترك» گوید: ارزن شهری است در ناحیهٔ ارمینیه و آن همان است‌که آن را ارزن‌الروم خوانند. من می‌گویم: در ضمن شهرهای روم از آن یاد کردیم. یاقوت گوید: ارزن نیزشهری است نزدیك اخلاط و این‌همان‌است‌که‌اکنون در بارهٔ آن سخن می‌گوییم. این ارزن از ارمینیه است و از اخلاط سه مرحله فاصله دارد. وگویدکه: ارزنجان شهری است‌از ارمینیه ودر جدول شرح آن آمده است. صاحب «اللباب» گوید: ارزن شهری‌است از دیاربکر وگوئی برای او درست معلوم‌نشده است. صحیح آن است‌که ارزن از ارمینیه‌است همانطورکه یاقوت گفته‌است.

ملازجرد شهرکوچکی است. بناهایش از سنگ سیاه است. در آن چشمه‌هائی است‌ولی‌درخت ندارد. ابن‌حوقل گوید: ملازجرد به‌قدر اخلاط است شهری است‌پر نعمت. باارزن بیش‌از دوسه‌روزه‌راه‌فاصله‌ندارد. درجنوب ارزن است‌و بدلیس درجنوب شرقی‌آن است. میان‌بدلیس و ارزن نزدیك به‌یك روز ونصف‌روزه راه فاصله است.

شماره	نام بلد	مآخذ	هجدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ارمینیه و اران و آذربیجان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	بِدْلیس	اطوال	سه	ل	لح	مه	از آخر چهارم	از ارمینیه	به کسر باء یك نقطه سپس دال بی‌نقطهٔ ساکن ولام و یاء دو نقطهٔ تحتانی‌ساکن وسین بی‌نقطه . و به‌قولی به‌فتح باء .
۱۰	خلاط یا اخلاط	اطوال	سه	ن	لط	ك	از پنجم	از ارمینیه	به‌فتح همزه‌وسکون خاء نقطه‌دار وفتح لام سپس الف وطاء بی‌نقطه .
		قانون	سه	ن	لط	م			
		ابن‌سعید	سه	نه	لط	م			
		رسم	سد	ن	لط	ن			
۱۱	اَرْجیش	اطوال	سر	ه	لح	ل	از آخر چهارم و اول پنجم		به فتح همزه وسکون‌راء بی‌نقطه وجیم مکسور و یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس شین نقطه‌دار.
		قانون	سو	ك	م	٠			
		رسم	سح	ن	م	له			
۱۲	وَسْطان	اطوال	سز	ل	لز	ن	از چهارم	از ارمینیه	به‌فتح واو وسکون سین بی‌نقطه و فتح طاء‌بی‌نقطه سپس الف و بعد از آن نون.

اوصاف واخبار عامه

یکی از مردم آن دیار گفت که : بدلیس میان میافارقین و اخلاط است .شهری است دارای بارو ولی نیمه‌ای از باروی آن ویران گشته‌است . آب چشمه‌هائی که‌خارج شهر است از میان شهرمی گذرد . بستان‌هایش درون‌دره‌ای‌هستند.از حماة کوچکتراست. در میان کوه‌هاست . سرمایش سخت و برفش بسیار است . ابن حوقل گوید :شهری آبادان و پرنعمت است . صاحب «العزیزی» گوید:میان آن واخلاط هفت‌فرسخ‌است.

یکی از مردم آن دیار گفت که : اخلاط بر سرزمینی هموار است . بستان‌های بسیار دارد . نهرهایش چون نهرهای دمشق است که جز اندکی از آب آنها به شهردر نیاید . بارویش‌ویران‌ولی‌به‌قدر باروی دمشق است.هوایش‌سخت‌سرداست.کوه‌ها نزدیك به یك روزه راه از شهر دور است . ابن‌حوقل گوید : خلاط شهری است کوچك ولی آبادان و پر نعمت . صاحب «العزیزی» گوید : میان آن و ملازجرد هفت فرسخ است . ابن سعید گوید : بزرگترین شهر ارمینیه ، خلاط است و آن شهری است پر آوازه .

یکی از مردم آن دیار گفت که : ارجیش شهری است کوچك بدون بارو ، در کنار دشتی و ابتدای آن کوهستان است . درفاصلهٔ دو روزه راه در مشرق اخلاط واقع شده . از دریاچهٔ آن‌نوعی‌ماهی معروف به طریخ صید کنند و به دیگر جای ها برند . ابن سعید گوید : دریاچهٔ ارجیش در مشرق اخلاط است . درازای این دریاچه از مغرب به مشرق با اندك‌انحرافی به جنوب چهار مرحله است و پهنای آن یك مرحله و در آن ماهی طریخ یافته شود . این نوع ماهی را نمك سودکنند و به جای‌های دیگر برند .

یکی از مردم آن دیار حکایت کرد که : وسطان در جنوب شرقی وان واقع‌شده. و میانشان بیش از دوروزه راه است . وسطان بر کنارهٔ دریاچهٔ ارجیش است در پایان دشت و ابتدای کوهستان . مهلبی گوید:وسطان از بلاد ارمینیه است و میان آن و سلماس سیزده فرسخ است . و میان وسطان و وان شش فرسخ .

عدد	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
			هیجدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ارمینیه و اران و آذربیجان						
۱۳	شَرْوان	ابن‌سعید قانون	سح سز	نو ل	ما م	مج ن	از پنجم	از آذربیجان و به‌قول ابن‌سعید از اران	به‌فتح شین نقطه‌دار و سکون راء بی‌نقطه و فتح واو سپس الف و نون در آخرش. (اللباب)
۱۴	سَلْماس	اطوال قانون ابن‌سعید	سط عج عا	يه ۰ ۰	لر لح م	م كه ۰	از چهارم	از آذربیجان	به فتح سین بی‌نقطه‌ولام ومیم و الف ودر آخرش سین بی‌نقطه . (اللباب)
۱۵	خُوَیّ	اطوال ابن‌سعید	سط ع	م ۰	لز م	م ۰	از چهارم	از آذربیجان	به ضم خاء نقطه‌دار وفتح واو و تشدید یاء دو نقطهٔ تحتانی (اللباب)
۱۶	اُرْمِیَة	اطوال ابن‌سعید قانون	سط عا عج	مه ۰ ك	لز لط لز	۰ ۰ ۰	از چهارم	از آذربیجان	به‌ضم الف وسکون راء بی نقطه ومیم و در آخرش هاء، بعداز یاء دو نقطهٔ تحتانی (اللباب) « ابن‌الجوالیقی» گوید: در معرب به قیاس زبان عربی تخفیف و تشدید یاء جایز است .

اوصاف واخبار عامه

ابن‌سعید گوید : شروان قاعدهٔ بلاد خود است . مملکت شروان مضاف به آذربیجان است . دربند مشهور از شروان است . من‌می‌گویم که : آن دربند در زمان ما معروف است به دربندباب‌الحدید . ابن‌سعید گوید که : شروان از اران است . صاحب « اللباب » گوید : شروان شهری است بـه دربندخزران و آن را نوشروان بناکرده . جهت تخفیف نـو را حذف‌کرده شروان گفته‌اند و از آن جماعتی از علما برخاسته‌اند .

مهلبی گوید : سلماس در شمال غربی خوی است و میانشان هفت فرسخ فاصله است . در « اللباب » آمده است که : سلماس شهری است از آذربیجان . ونیز گوید :سلماس شهری است بزرگ در آن بازرگانی‌هاست و محل آمد و شدبازرگانان بود . ازآنجا تا ارمینیه شانزده فرسخ است و آن آخر حدغربی آذربیجان است .

مهلبی گوید : خوی درشمال غربی مرند است . و میانشان دوازده فرسخ فاصله است . صاحب « اللباب » گوید : خوی از شهرهای آذربیجان است و از آنجا تا سلماس یازده میل باشد .

ارمیه نزدیك دریاچهٔ تلاست ذکر آن در زمرهٔ دیگر دریاچه ها در آغازکتاب گذشت . اما قلعهٔ تلا برکوهی است در جزیره‌ای از آن دریاچه . هلاکو اموال خودرا در آن قلعه جای داد به‌جهت استواری آن . ارمیه شهری است پر نعمت وسبز و خرم.مهلبی گوید : ارمیه شهر بزرگی است و گویند زرادشت پیامبر مجوس از آنجا بود . ارمیه آخرین حد آذربیجان است ازجانب غربی. ارمیه درشانزده‌فرسخی مغرب سلماس است و موصل در سمت غربی آن و میان آن دو چهل فرسخ باشد . یکی از مردم آن دیار گفت : ارمیه شهری است دارای بارو و آبادان درآخر کوهستان واول دشت.این‌دشت‌پشت‌کوه‌های عجم‌باشد. ارمیه در شمال غربی دریاچهٔ تلا ست و در یك‌منزلی آن.

عدد	نام بلد	مأخذ	هجدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ارمینیه و اران و آذربیجان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۷	دبیل	اطوال	ع	ك	لز	كه	از چهارم	از ارمینیه	به فتح دال بی‌نقطه و کسر باء یك نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی ساکن و در آخرش لام.
		قانون	عب	م	لح	۰			
۱۸	مراغه	اطوال	عا	ك	لز	م	از چهارم	از آذربیجان	به فتح میم و راء بی نقطه و الف و غین نقطه دار وهاء (المشترك)
		قانون	عج	ى	لز	ك			
۱۹	نشوی یا نخجوان	اطوال	عا	ل	لط	ج	از پنجم	از اران	به فتح نون و شین نقطه‌دار سپس واو و یاء آخر حروف (الانساب)
		ابن‌سعید	عج	نز	لط	۰			
		یکی از ایشان	سد	كط	ما	له			
۲۰	اوجان	اطوال	عا	له	لز	كه	از چهارم	از آذربیجان	به همزه و واو و جیم سپس الف و نون.

اوصاف واخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : دبیل قصبهٔ ارمینیه است . شهری است بزرگ . مسیحیان در آن فراوان‌اند . مسجد آدینهٔ مسلمانان درکنارکنیسهٔ مسیحیان است . در «المشترك» آمده است که : دبیل شهری است در ارمینیه صاحب «العزیزی» گوید : شهر دبیل از بزرگترین شهرها و نفیس ترین آنهاست و آن قصبهٔ ارمینیه و قرارگاه پادشاه باشد . عرض آن‌سی و هشت درجه است .

ابن‌حوقل گوید : مراغه از قواعد آذربیجان است . شهری پر نعمت ومصفا با بوستان‌ها و دیه‌های‌بسیار .مهلبی گوید : مراغه در مغرب تبریز استومیان آن دو هفده فرسخ فاصله است . مراغه شهری تازه است . ابتدا قریه‌ای بود چون مروان بن محمد بدان فرود آمد آنجا رامکانی پراز سرگین یافت‌که مردم چارپایان خود را در آنجا گردآورده بودند وآنها در سرگین می‌غلطیدند. پس‌در آنجا شهری بناکرد و مراغه‌اش نامید . مراغه شهری است‌بسیار خوش . برتلی که‌خارج‌از شهر است رصدخانهٔ خواجه نصیرالدین است تا ستارگان را برای هلاکو رصد کند . خواجه نصیرالدین در ساختن این رصد خانه‌از مؤید الدین عرضی و محی الدین مغربی‌نیز مدد خواست .

در«الانساب» آمده است که نشوی بلدی‌است پیوسته‌به بلاد آذربیجان وارمینیه. وآن از اعمال اران است . میان نشوی و تبریز شش فرسخ است.ابن سعید گوید : نقجوان در شمال رودکر است و آن از بلاد شرقی اران است . « مغولان » سرتاسر آن را ویران‌کردند و مردمش راکشتند . درشمال آن‌شهر باب واقع شده .

اوجان شهرکوچکی است . دارای چشمه‌های آب . درخت‌اندك دارد . دارای بازارها و رستاقی است .شهری است پر خیرو نعمت .

شماره	نام بلد	مآخذ	هیجدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ارمینیه واران وآذربیجان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۱	دُوِين	از تعليق	عب	۰	لح	۰	از اواخر چهارم	از ارمينيه	به فتح دال بی‌نقطه و کسر واو وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش نون (المشترك) در (اللباب) به ضم دال نقل‌شده.
۲۲	أرْدَبِيل	اطوال قانون	عب عج	ل ن	لح لح	۰ ۰	از چهارم	از آذربیجان و به قول «العزیزی» قصبهٔ ارمینیه	به فتح همزه وسکون راء بی‌نقطه وضم دال بی‌نقطه وکسر باء یك نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس لام .
۲۳	میانه یا میانج	اطوال ابن‌سعید قانون	عب عز عج	له له ۰	لز لز لز	۰ ۰ ل	از چهارم	از آذربیجان	به‌فتح میم و یاء دو نقطهٔ تحتانی‌وسکون الف و کسر نون و در آخرش جیم. (المشترك) صاحب (اللباب) گوید ، در آخرش الف و نون‌هاء .

اوصاف واخبار عامّه

یاقوت در « المشترك » گوید : دوین شهری است از نواحی ارمینیه ، نزدیك تفلیس . پادشاهان « بنی‌ایوب » منسوب بدان‌هستند .در « اللباب » آمده است که دوین‌از آذربیجان است ولی ظاهراً از ارمینیه باشد . همانگونه‌که یاقوت گفته است .

در « اللباب » آمده است‌که اردبیل از آذربیجان است . شاید از بناهای اردبیل پسراردمینی پسر لمطی پسر یونان باشد . ابن حوقل گوید : اردبیل بزرگترین شهر آذربیجان است . از آنجا تا زنجان پنج مرحله است و از اردبیل تا خونج آخرین شهرهای آذربیجان بیست وهفت فرسخ است . همو گوید‌که : اردبیل شهری است پر نعمت و در دو فرسخی آن کوهی است عظیم موسوم به سبلان که هیچگاه برف از آن زایل نشود . مهلبی گوید : اردبیل عظیم ترین شهر آذربیجان است در جانب شمالی آن . و همو گوید که : عرض اردبیل م است ودر مغرب آن‌کوهی است‌که پیوسته بر آن برف باشد . مردمش تندخو و بد خلق اند . میان اردبیل و تبریز بیست وپنج فرسخ است [من می‌گویم : عرض اردبیل همان است‌که مهلبی بیان‌کرده و قول او اصح‌است چه‌گفتیم عرض تبریز لط ی است]

در «المشترك» آمده است‌که : میانج از اعمال آذربیجان است ،در فاصلهٔ دو روزه راه از مراغه . مردم آذربیجان آن‌را میانه گویند . شهر بزرگی است . در «اللباب» آمده است‌که : میانه شهری است در آذربیجان و جماعتی از علما ازآنجا برخاسته‌اند و از آن‌جمله‌است : قاضی‌ابوالحسن میانجی که‌در اخبار ماوشان همدان از او سخن خواهیم گفت و تو آگاه خواهی شد .

شماره	نام بلد	مأخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			سیزدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: ارمینیه و اران و آذربیجان						
۲۴	مرند	قانون اطوال	عج عب	. مه	لز لز	ل ن	از چهارم	از آذربیجان	به فتح میم وراء بی‌نقطهٔ وسکون نون ودر آخرش دال بی‌نقطه (اللباب)
۲۵	تبریز یا توریز	قانون	عج	.	لط	ی	از چهارم	اول حد اران	به کسر تاءدو نقطهٔفوقانی و سکون باء یك نقطه‌و کسر راء بی‌نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی‌ودر آخرش زاء نقطه‌دار (اللباب)
۲۶	موقان	اطوال	عج	.	لح	.	از چهارم	اول حد اران	به ضم میم وسکون واو و فتح قاف و سکون الف و در آخرش نون (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

در « اللباب » آمده است که : مرند شهری است از بلاد آذربیجان نزدیك به تبریز در جانب شرقی آن با اندك میلی به شمال. کسی که آنجا را دیده بود حکایت کرد که : مرند شهر کوچکی است با نهرها و درختان . مهلبی گوید : فاصلهٔ مرند از تبریز چهارده فرسخ است . و از مرند تا خان کرکر پنج فرسخ و از آنجا تا نشوی دوازده فرسخ و از میان آن دو رود ارس می‌گذرد .

در « اللباب » آمده است که : تبریز مشهور ترین شهر آذربیجان است . عامه آن را توریز گویند . ابن حوقل گوید : تبریز در بزرگی قریب به خوی است. پایتخت پادشاهان خاندان هلاکو در آنجا بود. پس به شهر جدیدی که خربنده بنا کرد وذکرش خواهد آمد نقل مکان کردند . ابن سعید گوید : تبریز در زمان ما قاعدهٔ آذربیجان است . بناهایش از کاشی و گچ و آهك است . مدرسه‌های نیکو دارد و نیز غوطه‌ای بس خرم وزیبا. برخی ازرؤسای آن در ادارهٔ شهر با «تاتار» همکاری کنند از این روچون مراغه ودیگر شهرها ویران نگشته است .

در «اللباب» آمده است که : موقان شهری است در دربند ــ بنا بر آنچه سمعانی پنداشته ــ ودیگر چیزی بر آن نیفزوده است . ابن حوقل گوید : میان آن و باب‌الابواب دوروزه راه است . صاحب « العزیزی » گوید : موقان از اعمال اردبیل است . من می‌گویم : شهر موقان را شهرتی نیست ومشهور همان اراضی موقان است که دشتی است پهناور پر از آب ونیزار و مرتع . دشت‌موقان در ساحل دریای‌طبرستان است ودر دو منزلی شمال غربی تبریز . اردوی تابستانی مغولان بیشتر آنجاست . در «العزیزی» آمده‌است که : موقان در نهایت بلادگیلان است از جانب غربی و میان آن و مصب رود کر ، چون ازساحل دریا با اندك انحرافی به مغرب ، به طرف شمال‌روی‌شانزده‌فرسخ‌است. ومیان مصب رودکر و دربند برساحل‌دریای خزر بیست و یك فرسخ .

عدد	نام بلد	مآخذ	هیجدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ارمینیه و اران و آذربیجان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۷	بَرْزَنْد	اطوال	عج	۰	لح	م	از آخر چهارم	از آذربیجان به قول اللباب	به فتح باء یك نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح زاء نقطه دار و سکون نون و در آخرش دال بی نقطه (اللباب)
۲۸	بَرْدَعه	اطوال	عج	۰	م	ل	از پنجم	از اران. «در اللباب»: از اقصای آذربیجان	به فتح باء یك نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح دال بی نقطه سپس عین بی نقطه و هاء (اللباب)
		ابن سعید	عب	م	مج	مه			
		قانون	عج	۰	مج	۰			
		رسم	عج	۰	مج	۰			
۲۹	شَمْکور	اطوال	عج	ج	ما	ن	از پنجم	از اران	به فتح شین نقطه دار و سکون میم وضم کاف و سکون واو و در آخرش راء بی نقطه. (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

در «اللباب» آمده است که: برزند شهرکی است از آذربیجان. صاحب «العزیزی» گوید: از شهر برزندتاشهرورثان پانزده‌فرسخ است‌واز ورثان راه دوشعبه شود. راه دست راست به بلاد دربند رود وراه دست چپ به شهر بردعه. از برزند تا اردبیل بیست فرسخ است. ابن حوقل گوید: میان ورثان و بردعه هفت فرسخ باشد و میان ورثان و بیلقان نیز هفت فرسخ و ورثان از ناحیهٔ اران است.

بردعه قاعدهٔ مملکت اران است. ابن‌حوقل گوید: بردعه شهر بزرگی است از اران پر نعمت تر و با صفا تر. درکمتر از یك فرسخی او مکانی است موسوم به اندراب که به‌مقدار یك روزه راه درآنجا باغ اندر باغ باشد همه‌پراز میوه‌ها، از جمله درختان فندق و شاهبلوط. بردر آن بازاری است موسوم به کرکی که مردم در هر روز یکشنبه آنجا گرد آیند و مجمعی عظیم پدید آید. من می‌گویم که: بردعه در زمان ابن حوقل چنین بوده اما در این زمان کسی که آن را دیده بود حکایت کرد که: بردعه ویران شده و از آن چیزی جز به مقدار معره باقی‌نمانده است و همو گفت که خرابی‌های آن چند حلب است. بردعه در سرزمینی است هموار بستان ها وآب بسیار دارد و نزدیك به رودکر است.

در «اللباب» آمده است که: شمکور قلعه‌ای است از اعمال اران. یکی از کسانی که‌در آنجا اقامت گزیده است برای من‌حکایت کرد که: شمکور نزدیك بردعه است و آن قریه‌ای است با کشت و زرع و برگرد آن باروی حقیری است و مناره‌ای دارد در نهایت بلندی.

شماره	نام بلد	مأخذ	بیستمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ارمنیه و اران و آذربایجان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۰	تَفْلیس	اطوال	عج	.	مج	.	از آخر پنجم	در «اللباب» از اران. صاحب قانون گوید: قصبهٔ گرجستان	به فتح تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون فاء و کسر لام وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ودر آخرش سین بی نقطه (اللباب)
		قانون	سب	.	مب	.			
۳۱	سریر اللان	اطوال	عج	.	مد	.	از آخر پنجم	خود مجموع چند شهر است	به فتح سین بی نقطه و کسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس راء دوم (المشترك)
		قانون	عب	.	مج	.			
۳۲	شَمْشاط	ابن سعید	عج	ل	ما	ك	از پنجم	از اران	به فتح باء یك نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح لام و قاف سپس الف و نون
		قانون	سد	.	لط	ن			

اوصاف و اخبار عامه

در « قانون » آمده است که تفلیس قصبهٔ گرجستان است . ابن‌حوقل گوید : تفلیس را دوبارو و سه دروازه است . شهری است به راستی پر نعمت و پر میوه . حمام‌هایش چون حمام‌های طبریه است که آب آنها از چشمه‌های گرم می‌جوشد . و نیازی به آتش ندارند . در « اللباب » آمده است که : تفلیس آخرین شهر آذربیجان است از جانب ثغر . ابن سعید گوید : مسلمانان آن را گشودند و زمان درازی در آن ماندند و علمای بزرگی نیز از آنجا برخاسته است . سپس گرجیان نصاری آن دیار را باز پس ستدند . در « المشترك » آمده است که : سرماری به ضم سین بی نقطه و راء بی نقطه و میم و الف و راء دوم و یاء آخر حروف ؛ قلعه‌ای است استوار با رستاقی بزرگ بین تفلیس و خلاط . سرماری نیز از دیه های بخارا به شمار است .

در « المشترك » آمده است که : سریر اقلیمی است و مملکتی وسیع در بلاد الان از باب‌الابواب . من می‌گویم : امروز به باب‌الحدید معروف است . در « الاطوال » آمده است که : طول الان عج و عرض آن مد است . سپس گوید : شهر صاحب‌السریر در طول عد و عرض مج واقع است . در «قانون» آمده است که : شهر صاحب‌السریر در موضعی است به طول عب و عرض مج . ابن سعید گوید : سریر قاعدهٔ بلاد سریر بود - یکی از اکاسره در آنجا برای یکی از نزدیکان خود سریری بر نهاد و او را نایب خود ساخت . مردمش از اجناس گوناگون باشند . طول آن عد و عرضش ن لا است . سریر بر کوهی است پیوسته به کوه السن و مقصود همان قیتق است که ابواب در آن باشد .

ابن حوقل گوید . بیلقان از شهرهای اران است . جایی است پرنعمت و برکت . یاقوت در « المشترك » گوید : بیلقان از مشهورترین بلاد اران است . و در «اللباب» آمده است که : بیلقان شهری است از دربندخزران نزدیك شروان . و هموگوید : شاید این شهر را بیلقان پسر ارمینی پسر لمطی پسر یونان بنا کرده باشد . صاحب « العزیزی » گوید : میان بیلقان و ورثان شش فرسخ است .

ترتیب	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
			هیجدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: ارمینیه و اران و آذربیجان						
۳۳	شهر باب الابواب	ابن سعید اطوال قانون	عه عه سو	۰ ۰ ۰	مه مج ما	۰ ۰ ۰	از پنجم و ششم	از خزر و بقول ابن حوقل از اران	باب الابواب: به اضافهٔ باب به‌معنی در بر جمع آن. درزمان ما به باب الحدید معروف است.
۳۴	گَنْجه	قیاس و قانون	عد	۰	مج	ی	از پنجم	از اران	به فتح گاف و سکون نون و فتح جیم سپس ها ساکن.
۳۵	سلطانیه یا قُنْغُرْلان	قیاس و قانون	عو	۰	لط	۰	از اول پنجم	از آذربیجان	به‌ضم قاف و سکون نون وضم غین نقطه‌دار وسکون راء بی‌نقطه و لام و الف و نون.

اوصاف و اخبار عامّه

در «المشترك» آمده است که : باب‌الابواب شهری است نزدیك به دربند شروان [من می‌گویم : در این زمان جایی در آن‌حدود به نام باب‌الابواب نیست آنچه‌هست به باب‌الحدید معروف است . مسافری حکایت کرد که : باب‌الحدید شهرکی است به قریه‌ای شبیه‌تر ، برساحل دریای‌خزر و آن حدی است میان تاتارهای شمالی معروف به خاندان برکه وتاتارهای جنوبی معروف به خاندان هلاکو؛ باب‌الحدید شهرکی است با اندك آبادانی برساحل دریای‌خزر]. مسافری حکایت کرد که : دربند درزمان ما نام شهرکی است برساحل دریای‌خزر میان کوه ودریا وآن‌درشمال باب‌الحدید است . در «قانون» آمده است که : باب‌الابواب معروف به دربند خزران بر ساحل دریاست [من‌می‌گویم : به‌گمانم در زمان ما به‌باب‌الحدید معروف باشد .]

در « المشترك آمده است که گنجه از بلادمشهور اران است و ازاین رو آن را با اران ذکر کرده‌است . یکی ازمردم آنجا برای من‌نقل‌کرد که : گنجه دومرحله از بردعه فاصله دارد . و بردعه در مغرب آن با اندك میلی به شمال واقع شده‌وگنجه قصبهٔ آن‌ناحیه است . درسرزمینی است هموار . بستان‌های بسیار دارد . شهری‌است بیماری‌خیز . انجیرش فراوان است و مشهور چنان‌است‌که هرکه ازآن انجیربخورد تب‌کند .

سلطانیه در مشرق تبریز است . با اندك میلی به جنوب . میانشان هشت روزه راه است . سلطانیه شهر جدیدی است . خربنده پسر ارغون آن را بنا کرد و پایتخت خود ساخت . در سرزمینی است هموار . میوه و بستانش اندك است و ازشهرهای آن حوالی بدانجا میوه برند .

ذکر بلاد جبل و آن عراق عجم است

مصنف چون از ذکر اقالیم سه گانهٔ ارمینیه و اران و آذربیجان و آنچه بدان منسوب است از بلاد مجاور ، فراغت یافت ، اینک به ذکر بلاد جبال که عامه آنرا عراق‌عجم گویند ، می‌پردازد .

حد غربی بلادجبل، آذربیجان است و حد جنوبی قسمتی از بلاد عراق و خوزستان و حد شرقی بیابان خراسان و فارس و حد شمالی بلاد دیلم و قزوین و ری. البته در نزد کسانی که قزوین و ری را از جبال خارج دانسته و به دیلم منضم ساخته اند .

ماوشان – از بلاد جبل است ماوشان . به گمان من به فتح میم و سکون الف و فتح واو و شین نقطه‌دار و در آخرش الف و نون .

در «اللباب» آمده است که : ماوشان و سبادیج از آذربیجان است و آن موضعی است خرم با درختان و آب فراوان نزدیک به همدان. و آنهمان جایی است که قاضی ابوالحسن علی بن الحسن المیانجی در این ابیات آنرا وصف کند و گوید :

اذا ذکر الحسان من الجنان   فحیّ هلاً بوادی ماوشان

تجد شعباً تشعّب کلّ همّ   و ملهیً ملهیاً عن کلّ شان

بروضٍ موذقٍ و خرير ماءٍ　　الذّمن المثالث و المثانی
وتغريد الهزار علی ثُماد　　تراها کالعقيق و کالجمان
فيالك منزلاً لولا اشتياقی　　اصيحابی بدرب الزّعفران

قلعهٔ کشاف ــ از قلعه‌های آن دیار یکی قلعهٔ کُشاف است به ضم کاف و شین نقطه‌دار سپس الف و فاء در آخـرش . کُشاف قلعه‌ای است کوچك میان زاب و شطّ نزدیك به مصب زاب در شطّ . درحدود دو منزلی مغرب اِربِل. نزدیك به کُشاف باغها و چراگاه‌هاست و از منازل تاتار است .

همـدان ــ ابن حوقل گوید: هَمَدان در وسط بلاد جبل است و زَنْجان در نهایت شمالی آن و در جنوب زَنْجان، اَبْهَر است و کوه دُنْباوَنْد در نهایت شرقی آن و در مغرب دُنْباوَنْد با اندك میلی به جنوب رَی واقع شده است. میان رَی و اَبْهَر ،طالَقان و قَزوین قرار دارد و ساوَه در مغرب رَیّ و جنوب طالَقان است و آوَه در جنوب غربی ساوَه و دِینَوَر در مغرب هَمَدان است بااندك میلی به شمال و نُهاوَند در جنوب هَمَدان و اِصفهان در نهایت جبال است از جانب جنوبی . شهرهای بزرگ شمال عبارتند از: هَمَدان و دِیْنَوَر و اِصفهان و قُمّ و شهرهایی که از این چهار خردترانـد عبارتند از: قاشان و نُهاوَند. از مضافات هَمَدان است آزْناوَه و آن قلعه‌ای است از ناحیهٔ اجم همدان. صاحب «اللباب» گوید : آزْناوَه به فتح الف و سکون زاء نقطه‌دار وفتح نون و الف و واو و هاء .

از هَمَدان تا دِیْنَوَر اندکی بیش از بیست فرسخ است و از هَمَدان تا ساوَه سی فرسخ و از ساوَه تا رَی نیز سی فرسخ است و از هَمَدان تا زَنْجان از راه شَهْرزُور سی فرسخ و ازهَمَدان تا اِصفهان هشتاد فرسخ . و از هَمَدان تا اول خُراسان تقریباً هفتاد فرسخ. و از ساوَه تا قُمّ درحدود ده فرسخ و از قُمّ تا قاشان در حدود دوازده فرسخ و از رَیّ تا قَزوین سی فرسخ و از دِیْنَوَر

تا شَهْرُزُور چهار مرحله‌واز اِصفهان‌تاقاشان سه‌مرحله.

قم – در «اللباب» آمده است که قُمّ را در سال ۸۳ هجری عبدالله‌بن سعدان و اخوص و اسحق ونعیم و عبدالرحمن معروف به‌بنی سعدبن‌مالك‌بن‌عامربن الاشعری بناکردند و ایشان از اصحاب عبدالرحمن‌بن محمد بن‌الاشعث بودند. چون عبدالرحمن از حجاج بن یوسف ثقفی شکست یافت،ایشان در این‌موضع اقامت گزیدند که در آن‌هنگام هفت‌دیه بود به‌یکدیگرنزدیك . پس گروهی دیگر از یارانشان بدیشان پیوستند و رئیسان آن دیه‌ها را کشتند و بر آنها مستولی شدند . و بناهایی برآوردند چنانکه آن هفت دیه خود هفت محله از شهر شدند ونام یکی از آن دیه‌ها کمیدان‌بود پس به سبب تخفیف برخی از حروف را ساقط کردند و آنچنانکه رسم عرب است در تعریب کاف را به قاف بدل کردنـد و قُمّ گفتند . عبدالله‌بن سعدان را پسری بود به نـام موسی‌اواز کوفه‌به قُم‌نقل کردوهمو بود که تشیع‌رادرآن دیارآشکارساخت.

روذراور – از شهـرهـای‌جِبال است رُوذْراوَر. ابن‌حوقل گوید : رُوذْراوَرشهری است حقیر ولی پرنعمت و پر آب و میوه . آنرا رستاقی است به‌همان نام . از آن زعفرانی نیکو و فراوان خیزد .

در «اللباب» آمده‌است که : «رُوذْراوَر» به ضم راءبی نقطه وسکون واو و ذال نقطه‌دار و فتح راء بی نقطه و واو مفتوح و در آخرش راءسوم بلده‌ای است از نـواحی هَمَدان و از آن جماعتی از اهل علم برخاسته‌اند .

زرند – از بلادجبَل است : زَرَنْد. در«اللباب» آمده است که زَرَنْد به فتح زاء نقطه‌دار و فتح راء بی نقطه و سکون نون و در آخرش دال بی نقطه بلدهٔ کوچکی است از نواحی اِصفهان. در «الاطوال» طول آن عج م وعرض آن لو ل ذکر شده و درقانون عج و لح آمده است .

دلیجان – در «اللباب» آمده است که دلیجان به‌ضم دال بـی‌نقطه و

کسر لام وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح جیم سپس الف ونون ،بلده‌ای است در نواحی اِصفهان و آن را دُلیگان نیز گویند.

راوند ـ ازدیه‌های مشهور در نـواحی اِصفهان ، راوَنْداست . در «اللباب» آمـده است : راوَنْدبـه فتح راء بی نقطه و واو ومیانشان الف و سکون نون سپس دال بی‌نقطه . منسوب بدان را راوندی گویند .

خان لنجان ـ در «اللباب» آمـده است : خان‌لنجان: خان معروف است و لنجان به فتح لام‌و سکون نون وجیم و الف و نون شهری است در نواحی اِصفهان و منسوب بدان را خانی‌گویند . چنانکه به «خان» به‌معنی کاروانسرانسبت دهند .

جی ـ یاقوت در «المشترك» گوید : جَیّ به‌فتح جیم و تشدید یاء دو نقطهٔ تحتانی نام قدیم‌شهر اِصفهان‌است . نخست اِصفهان‌راجَیّ می‌نامیدند سپس شهرستان‌گفتندش و بیشتر آن ویران شد ولی یهودیّه همچنان روی به آبادانی نهاد تا به‌صورت شهر بزرگ اِصفهان درآمـد . میان یهودیّه و شهرستان در حدود یك میل است و میان جَیّ که شهر اصفهان است و یهودیه در حدود دو میل . یاقوت گوید : آنجارااز آن روی یهودیّه گویند که‌چون بخت‌النصر بیت‌المَقْدِس راویران کرد مردمش به اِصفهان آمدند و درآنجا برای خود منازلی ساختند و پس از چندی جَیّ ویران شد و محلهٔ یهودیّه آبادان گردید .آنگاه مسلمانان باایشان درآمیختند و آنراوسعت دادند ونام یهودیّه همچنان بر سرآن باقی‌ماند.

ابن حوقل گوید : بیشتر بلادجَبَل، معروف به عِراق عَجم کوهستان است جز سرزمین‌های میان هَمَدان‌تا رَیّ تا قُمّ که در آن نواحی کوه اندك باشد . و چون خواهی که ازمرز بلادجَبَل به‌راه افتی و از شَهْرُ زُور به‌سمت مشرق آیی به حُلوان‌رسی و ازحُلوان به اِصفهان‌و از حُلوان ازخط فاصل

فارس و جَبَل به قاشان و قُمّ و سپس به قزوین و سُهْرَوَرْد.

برخوار - در «اللباب» آمده‌است که: بُرخوار به ضم باء یك نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح خاء نقطه‌دار سپس واو و الف و راء بی‌نقطه ناحیه‌ای است از نواحی اِصفهان مشتمل به‌چند دیه.

سمیرم - و نیز در «اللباب» آمده است که: سُمَیرم به ضم سین بی‌نقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و راء بی‌نقطه و میم، بلده‌ای است میان اِصفهان و شیراز و آن آخر حدود اِصفهان است.

نو بهار - در «المشترك» آمده است که: نُوْبَهار به‌ضم نون و سکون واو و فتح باء یك نقطه و هاء سپس الف و راء بی‌نقطه موضعی است در دو منزلی رَیّ از راه اِصفهان.

نطنز - در «اللباب» آمده‌است که: نَطَنْز به فتح نون و طاء بی‌نقطه و سکون نون دوم و در آخرش زاء نقطه دار، بلدهٔ کوچکی است در نواحی اِصفهان. سمعانی گوید: پندارم میان نَطَنْز و اِصفهان قرب بیست فرسخ باشد.

شماره	نام بلد	مآخذ	نوزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد جبل						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	اِرْبِل	ابن سعید	سط	ن	لو	ك	از چهارم	قاعدهٔ بلاد شهرزور	به کسر همزه و سکون راء بی‌نقطه و کسر باء یك نقطه سپس لام در آخرش. (اللباب)
۲	شَهْرُزُور	اطوال	ع	ك	له	ل	از اول چهارم	از بلاد جبل	به فتح شین نقطه دار و سکون هاء وضم راء بی نقطه و زاء نقطه‌دار و سکون واو و در آخرش راء بی‌نقطه . (اللباب)
		رسم	ع	ك	لز	له			
۳	قَصْرشیرین	قانون	عا	ل	لج	م	از اول چهارم	از بلاد جبل و در قانون از عراق	به فتح قاف و سکون صاد بی نقطه و در آخرش راء بی نقطه و شین نقطه دار مکسور و یاء آخر حروف و راء بی‌نقطه . سپس یاء دوم و نون.
		قیاس	عا	م	لج	نه			

اوصاف واخبار عامه

ابن سعید گوید: اربل شهرجدیدی است و قاعدهٔ بلاد شهرزور است .یاقوت در «المشترك» گوید: اربل شهری است میان دونهرزاب و از آنجا تا موصل دوروزه راه است . اربل نیز نام شهر صیدا است از سواحل شام . یکی از مردم آندیار برای من‌حکایت کرد که : اربل شهربزرگی است ولی بیشتر آن ویران شده و آن را قلعه‌ای است برتل بلندی درون بارو وبرکنارشهر.اربل برسر زمینی همواراست وکوهها در فاصلهٔ بیش ازیك روزه راه از آن واقع شده‌اند . از قنات‌هایش دورشته به شهر داخل شوند . یکی به مسجد جامع رودودیگری به دارالسلطنه. اربل درجنوب شرقی موصل‌است .

ابن حوقل گوید : شهرزور شهر کوچکی است.مهلبی در « العزیزی»گوید: شهرزور متصل است به بلاد مراغه و میانشان شش مرحله باشد . سرزمین آن سهل و جبل است و پرنعمت . درآنجا پشم و پنبه رشته‌خرید وفروخت‌گردد . مردمش‌تندخو و ناسازگار باشند . در «اللباب» آمده‌است که شهرزور میان موصل وهمدان است. آن را زوربن ضحاك بناکرده و برخی گویند : معنی شهرزور شهر زور است . مهلبی در « العزیزی » گوید : میان شهر زور و حلوان بیست و دو فرسخ است.

در «المشترك » آمده است که: قصرشیرین شهر شیرین محبوب خسروپرویز بود نزدیك قرمیسین میان همدان و حلوان و میان آن دوقصر پنجاه فرسخ است [ومقصود یاقوت از دو قصر یکی قصر شیرین است و دیگر قصراللصوص] . ادریسی گوید: شیرین نام زن کسری است و این قصر بدومنسوب است . درآنجا آثاری عجیب از پادشاهان فرس دیده شود . میان آن و خانقین هفت فرسخ باشد . و از قصرشیرین تا حلوان پنج فرسخ است واز آنجا نیز تا شهرزور بیست‌فرسخ .

شماره	نام بلد	مآخذ	نوزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد جبل						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴	صیمره	قانون	عا	ن	لد	م	از چهارم	از اعمال جبل	به فتح صاد بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح میم و راء بی‌نقطه و در آخرش هاء.
۵	قرمیسین یا کرماشاه	اطوال قانون	عج عد	۰ ج	لد لد	ل ی	از چهارم	از بلاد جبل	به کسر قاف وسکون راء بی‌نقطه و کسر میم وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و کسر سین بی‌نقطه و یاء دوم و در آخرش نون (اللباب) در بیشتر کتب بجای یاء اول الف دیدیم.
۶	دینور	اطوال قانون	عج عو	۰ ۰	له له	۰ ۰	از چهارم	از جبل و با اعمال شماه کوفه است (اللباب)	به‌فتح دال بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح نون وواو و در آخرش راء بی‌نقطه (اللباب)
۷	سیروان و شهر آن ماسبذان است	اطوال قانون	عج عب	۰ ۰	لج لد	ل ل	از چهارم	کورهٔ ماسبذان از جبل است	به کسر سین بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح راء بی‌نقطه وواو و الف و نون. و ماسبذان به‌فتح میم و پس از الف سین بی نقطه و باء یك نقطه وذال نقطه‌دار به‌فتح همه. ودر آخرش نون (المشترك)

اوصاف واخبار عامه

ابن حوقل گوید: صیمره شهری است کوچك . آب و درخت و کشتزارهای فراوان دارد . شهری است مصفا . آب در خانه‌ها و محله‌های آن می‌گردد . در کتاب احمد کاتب آمده است که صیمره شهری است در مرغزاری پهناور و در آن چشمه ها و رودهاست . میان صیمره و سیروان دو مرحله است . در «المشترك» آمده است که : صیمره ناحیه‌ای است در بصره مشتمل بر چند دیه. صیمره نیز شهری است از اعمال جبل از جانب خوزستان دارای میوه‌ها وآب‌ها. در « اللباب » نیز مطالبی شبیه به همین در بارهٔ آن نگاشته آمده است.

در «اللباب» آمده است که : قرمیسین شهری است درکوه‌های عراق درسی فرسخی همدان نزدیك دینور و آن را کرمانشاه گویند . در «العزیزی»آمده‌است که قرماسین بزرگترین ومهمترین شهر جبل است شهری است.آبادان با مردم بسیار ودر آن زعفران روید .

ابن حوقل گوید : دینور درمغرب همدان است با اندك‌میلی به‌شمال.شهری است پرمیوه و پرنعمت باتفرجگاه‌های بسیار . در «اللباب » آمده است که دینور شهری است‌ازبلاد جبال نزدیك به قرمیسین. صاحب «العزیزی» گوید : میان دینور و موصل چهل‌فرسخ است و از آنجا تا رود زاب ده فرسخ و از آنجا تامراغه نیز چهل‌فرسخ . ابن‌سعید گوید : دینور همانند همدان است.

احمدبن ابی‌یعقوب کاتب گوید : سیروان را ماسبذان نیز می‌گویند . وآن شهری است کهن درمیان‌کوه ها ودره‌ها ساخته شده وازاین‌حیث مانند مکه است. آب چشمه‌هایش ازمیان شهرمی‌گذرد . هموگوید :میان سیروان و صیمره دو مرحله استدر «المشترك» آمده است‌که : سیروان کوره‌ای است به بلاد جبل و آن همان کورهٔ ماسبذان است . ونیزگویند که سیروان کوره‌ای است‌درجوار ماسبذان و نیزگویند سیروان قریه‌ایست‌به‌جبل . وگویدکه سیروان نیز ازقراء نسف است‌ونیز موضعی‌است نزدیك به ری ابن‌خلکان‌گوید : مهدی عباسی در ماسبذان می‌زیست ودرآنجاوفات یافت ودرهمانجامدفون‌گردید . ومروان‌بن ابی‌حفصه بدان‌اشارت‌کندآنجاکه گوید :

و اکرمُ قبرٍ بعدَ قبرِمحمدٍ نبیِّ الهدی قبر بماسبذان

شماره	نام بلد	مآخذ	طول (نوزدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد جبل) درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۸	قصر اللصوص	اطوال قانون	عج عد	ك ل	لد لد	م ل	از چهارم	از جبل	به فتح قاف وسکون صاد بی‌نقطه ودر آخرش راء بی‌نقطه و اللصوص جمع لص به‌معنی دزد .
۹	سُهْرَوَرْد	اطوال	عج	ك	لو	.	از چهارم	از جبل	به ضم سین بی‌نقطه و سکون هاء و فتح واو و سکون راء بی‌نقطهٔ دوم و در آخرش دال. در (اللباب) حرکت راء اول ذکر نشده است.
۱۰	أسَدآباد	اطوال	عج	م	لد	ن	از چهارم	به قول ابن حوقل از اعمال جرجان	به فتح همزه و سین بی نقطه. صاحب (المشترك) گوید: عجم سین را ساکن کند . در اللباب آمده است : به فتح همزه و سین بی‌نقطه و دال بی نقطه و باء یك نقطهٔ مفتوح میان دو الف ساکن سپس ذال نقطه‌دار.
۱۱	زَنْجان	اطوال قانون	عج عج	م .	لو لح	ل .	از چهارم	از جبل	به فتح زاء نقطه دار و سکون نون و فتح جیم و الف و نون (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

در «اللباب» آمده است که: قصراللصوص شهری‌است نزدیك به اسدآباد.
صاحب «المشترك» گوید: قصراللصوص را کنکور به کسر دوکاف وگاه به‌فتح کاف دوم وسکون نون وفتح واو وسپس راء بی‌نقطه، نیزگویند. شهرکی‌است میان قرمیسین و همدان و همو گوید: کنکور نیز قلعه‌ای است استوار نزدیك به جزیرهٔ ابن عمر ونیز صاحب «اللباب» و ابوالمجد در کتـاب «التمییر» گوید: قصراللصوص را کنکور گویند و آن درهفت فرسخی اسدآباد است.

ابن‌حوقل گوید: سهرورد شهری است حقیر. بیشتر مردمش ازکردان باشند.
ودر «اللباب» آمده‌است که: سهرورد شهری است نزدیك به زنجان.

در «اللباب» آمده است که: اسد آباد بلدهٔ کوچکی‌است دریك منزلی همدان در راه عراق. جماعتی از علماء از آنجا برخاسته‌اند. در «المشترك» آمده است که: اسدآباد نیز قریه‌ای است از کورهٔ بیهق از اعمال نیشابور از خراسان. صـاحب «العزیزی» گوید: میان اسد آباد و قصراللصوص هفت‌فرسخ است و از اسد آباد تا همدان نه‌فرسخ و نیز میان آن ودینور هفده فرسخ است.

ابن حوقل گوید: زنجان اقصی شهرهای جبال است ازجانب شمال. و ابهر در جنوب آن است. در«اللباب» آمده است که: زنجان شهری است برحدآذربیجان از بلاد جبل وگروهی کثیر از اهل علم بدان‌منسوب‌اند.

نوزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد جبل

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱۲	نهاوند	اطوال	عج	مه	لد	ك	از چهارم	از جبل	به ضم نون و فتح هاء و سکون الف و فتح واو و سکون نون سپس دال بی نقطه (اللباب)
		رسم	عب	٠	لو	٠			
		ابن سعید	عج	لا	لو	٠			
		قانون	عو	ك	له	٠			
۱۳	همدان	اطوال	عد	٠	له	٠	از چهارم	او و اعمالش را ماه بصره گویند	به فتح هاء ومیم ودال نقطه‌دار وسپس الف و نون (الانساب)
		رسم	عج	٠	لو	٠			
		قانون	عه	ك	لد	م			
۱۴	بروجرد	اطوال	عد	ل	لد	ك	از چهارم	از بلاد جبل	به ضم باء یك نقطه و راء بی‌نقطه سپس واو و کسر جیم وسکون راء دوم ودر آخرش دال بی‌نقطه (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : نهاوند درجنوب همدان است . شهری است بردامنهٔ کوه. رودها و بستان ها دارد ومیوه اش فـراوان است . میوهٔ آن را به سبب نیکویی آن به عراق برند در « اللباب » آمده است که : نهاوند شهری است ازبلادجبل .گویند آن رانوح علیه السلام بنا کرده‌است . و نام آن نوح آوند بوده است پس حاء را به هاء بدل کردند و خدا داناتر است . در «الانساب » آمده است که : حرب بزرگ مسلمانان در زمان عمربن خطاب رضی الله‌عنه در آنجا واقع شد. سمعانی گـوید : ومن‌چند روزی در آنجااقامت کرده‌ام.صاحب « العزیزی »گوید: میان همدان و نهاوند چهارده فرسخ است .

ابن حوقل گوید : همدان در وسط بلاد جبل است و از آنجا تاحلوان اولین شهر عراق شصت و هفت فرسخ است . همو گوید: همدان شهر بزرگی است .چهار دروازه دارد وآب‌ها وبستان‌هـا و مزارع بسیار . احمد کاتب گـوید : قم در مشرق همدان است و میانشان پنج مرحله باشد . در « اللباب » آمده است که : از نواحی همدان،جورقان است به ضم جیم و سکون واو و راء بی نقطه و قاف و الف و نون درآخرش . در« الانساب » آمده است‌که : همدان شهری است ازجبال برراه حاج و قافله‌ها . یکی ازفضلای آن دیار گوید :

همذان لی بلد اقول بفضله   لکنّه من اقبح البُلدان
صبیانُه‌فی‌القُبح ِمثل ُشیوخه ِ   وشیوخُه فی‌العقل ِکالصّبیان

ابن حوقل‌گوید: بروجرد شهری است‌پرنعمت .میوه های آن‌به کرج ابی دلف حمل شود . در بروجرد زعفران روید . در« اللباب » آمده‌است که ، بروجرد شهری است بانهرها و درختان فراوان . از بلاد جبل است در هیجده فرسخی همدان .جماعتی ازعلما بدانجا انتساب دارند.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
۱۵	اَبْهَر	اطوال	عد	ل	لو	نه	از جهارم	از بلاد جبل	به فتح همزه وسکون باء یك نقطه وفتح هاء سپس راء بی‌نقطه .(المشترك)
		قانون	عد	.	لح	.			
۱۶	ساوه	اطوال	عه	.	له	.	از جهارم	از بلاد جبل	به‌فتح سین بی‌نقطه وپس ازآن الف وواو و هـاء (اللباب)
		قانون	عز	.	له	.			
۱۷	قزوین	اطوال	عه	.	لو	.	از جهارم	ثغر دیلم از بلاد جبل	به فتح قاف و سکون‌زاء نقطـه‌دار و کسرواو و سکون‌یاء دو نقطهٔ تحتانی ودرآخرش‌نون(اللباب)
		قانون و رسم	عه	.	لز	.			
۱۸	آبه یا آوه	اطوال	عه	ی	لد	م	از جهارم	از بلاد جبل	به فتح همزه‌وسکون‌الف سپس باء یك نقطه و هاء (المشترك)

اوصاف و اخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : ابهر شهری است میان قزوین و زنجان از نواحی جبل . ابهر نیز بلدهٔ کوچکی است از نواحی اصفهان . ابن‌خردادبه گوید : از ابهر تا قزوین دوازده فرسخ است و از ابهر تا زنجان پانزده فرسخ .

ابن حوقل گوید : ساوه درمغرب ری ودرجنوب طالقان است و آوه درجنوب غربی ساوه است . مهلبی در «العزیزی» گوید : ساوه شهر بزرگی است برسرراه حجاج خراسان . بازارهای نیکو دارد. شهری است خوش باخانه‌های نیکو . میان ساوه و قم دوازده فرسخ است . در « اللباب » آمده است که : ساوه میان ری و همدان است .

ابن‌حوقل گوید : قزوین شهری است دارای بارو . آبش از باران است. خردك قنات‌هایی دارد جهت شرب مردمش . شهری است پرنعمت . ثغر دیلم است . قزوین و طالقان میان ری و ابهر هستند و هر دو از وسط به سمت جنوب متمایل ، قزوین را درختان وتاکستان های بسیار است ولی‌همه به‌طریق دیم آبیاری شوند .چه در آنجا جز برای آشامیدن آب‌جاری یافته نشود و آن آب فقط به مسجد شهر رود . احمد کاتب گوید : قزوین در دامنهٔ کوه مجاور دیلم است . ابن حوقل گوید:آب قنات‌هایش بیماری‌خیز است.

مهلبی گوید : آوه شهری است در مشرق همدان باانحرافی به شمال ومیانشان بیست و هفت فرسخ باشد . و هموگوید که : قزوین نیز نسبت به آوه چنین است. یعنی قزوین هم در مشرق آوه است با انحرافی به شمال . میان قزوین و آوه شانزده فرسخ است . یاقوت در «المشترك» گوید : آبه که عامه آنرا آوه گویند در پنج میلی ساوه است . واقع است میان ری و همدان . و نیز آبه قریه‌ای است از قراء اصفهان .

نوزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد جبل

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱۹	جُرْباذْقان	اطوال	عه	که	لد	٠	از چهارم	از بلاد جبل	به‌فتح جیم‌وسکون‌راء بی نقطه وباء یك‌نقطه والف و ذال نقطه دار و قاف و الف و در آخرش نون. (المشترك) به سکون‌ذال نقطـه‌دار و فتح قـاف (اللباب)
۲۰	قُمّ	اطوال رسم قانون	عه عد عز	م یه ٠	لد له لد	مه م ی	از چهارم	از بلادجبل	به‌ضم قاف و تشدید میم (اللباب)
۲۱	طالقان از بلادجبل	اطوال	عه	مه	لو	ی	ازچهارم	ازجبل	به فتح طاء بی‌نقطه ولام وقـاف سپس‌الف‌و نـون (المشترك) به‌سکون لام (اللباب)
۲۲	قاشان	اطوال قانون	عو عز	٠ ك	لد لد	٠ ٠	ازچهارم	از بلاد جبل	به‌فتح قاف و سکون الف وبه‌شین‌نقطه‌دار ویا سین بی‌نقطه سپس الف ونون (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

صاحب « اللباب »گوید : جرباذقان شهری است میان کرج و همدان. همو گوید که : عجم آنرا دربایگان خواند . و جرباذقان نیز شهـری است میان استرآباد و جرجان. در«اللباب» آمده است که : جرباذقان میان اصفهان و کرج واقع شده‌ونیز شهری است میان جرجان و استرآباد .

ابن‌حوقل گوید : قم شهری است دارای بارویی استوار. شرب مردمش ازچاه‌ـ هاست . بستان‌هایش از نهر آبیاری شود . درختان پسته و فندق دارد . مردمش شیعی هستند . از ری تا قم بیست ویك فرسخ است . و از قم تا قاشان شانزده فرسخ . واز قاشان تا اصفهان چهل و شش فرسخ . مهلبی گـوید کـه : قم در مرغزاری است به وسعت درحدود ده فرسخ درده فرسخ و دامنهٔ ایـن مرغزار به‌کـوه رسد . قم ازبلاد جبل است و در آنجا پسته‌ای به دست آید که همانندش در هیچ‌جای دیگریافته نشود. در « اللباب » آمـده است کـه : قم میـان اصفهان و ساوه است . ایـن شهـر در سال‌هشتادوسوم‌هجری‌بناشده‌و ما درآغاز این فصل‌گفتیم چه‌کسانی آن را بناکرده‌اند .

در «المشترك » آمده‌است‌که : طالقان نام دو موضع است . یکـی از خراسان که در ضمن شهرهای خراسان در بارهٔ آن خواهیم نوشت و دیگر طالقان در بلادجبل و آن شهری است وکوره‌ای میان قزوین و ابهر . ابن حوقل گوید : طالقان به دیلم نزدیکتر از قزوین است و در کتاب « الاطوال » نام طالقان با بلاددیلم آمده است . احمدکاتب گوید : طالقان میان دوکوه عظیم است.

ابن حوقل گوید : قاشان ازقم کوچکتر است . بیشتر بناهایش گلین است . صاحب «اللباب » گوید : شهری است نزدیك قم و مردمش شیعی هستند . جماعتی از علما بدان منسوب اند . در « العزیزی » آمده است که : قاشان شهری است خوش در وسط بلادجبل . شهری است پرنعمت . خراجش به خراج قم افزوده شود .صاحب «اللباب »گوید : قاسان به‌سین بی‌نقطه هم‌ضبط شده‌است.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			نوزدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد جبل						
۲۳	کوه دُنْباوَنْد	زیج	عو	یه	له	نه	از چهارم	ز جبل	به‌ضم دال بی‌نقطه‌وسکون نون و باء یك‌نقطه والف وفتح واو و سکون نون سپس‌دال بی‌نقطه.و به‌قولی دماوند به‌میم ولی‌قول نخستین اصح‌است .
		قانون	عز	ل	لو	ك			
۲۴	رَیّ	اطوال	عو	ك	له	له	از چهارم	ز جبل	به‌فتح راءبی‌نقطه وتشدید یاء آخر حروف (مأخوذ از اللباب)
		رسم	عه	٠	له	مه			
		قانون	عح	٠	له	له			
۲۵	اصبهان	اطوال	عو	م	لب	م	از سوم	از بلاد جبل	به‌کسر الف یا فتح آن و سکون صاد بی‌نقطه و فتح باء یك نقطه و فتح هاء و در آخرش نون(اللباب)من می‌گویم گاه باء به‌فاءبدل شود.
		رسم	عد	م	لد	ل			
		قانون	عو	ن	لج	ل			

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : کوه‌دنباوند به راستی کوهی است مرتفع . چنانکه ازفاصلهٔ پنجاه فرسخ دیده شود. وگویند که کس‌را یارای آن نیست که از آن‌برشود . کوه‌دنباوند حد اعمال ری است . وگویند دنباوند درنهایت شرقی بلادجبل است همچنانکه‌زنجان درنهایت شمالی است . دنباوند در شمال شرقی ری است . در « اللباب » آمده است که : دماوند ناحیه‌ای است از نواحی جبل از سوی طبرستان .

ابن‌حوقل گوید : ری شهر بزرگی است ، مقدار عمارت آن یك فرسخ ونصف فرسخ است دریك فرسخ ونصف فرسخ . افزون برقنات‌ها دونهر در شهر جاری‌است. در آنجاست قبر محمدبن‌الحسن فقیه است . ونیزقبر کسائی مقری درآنجـاست . از آن پنبه خیزد به فراوانی . و پنبهٔ آن را به عراق برند . از بیان ابن حوقل که ری را با دیلم آورده است برمی‌آید که : او معتقد بوده است که ری از دیلم است .هموگوید که : از ری تا اول آذربیجان در حدود هشت مرحله است و ری در جنوب غربی کوه دنباوند است. واز ری تا ساوه سه مرحله است و نصف‌مرحله و از ری تا قومس‌یك مرحله است و از قومس تا دامغان هشت مرحله و از دامغان تـا نیشابورخراسان پنج مرحله. در «اللباب» آمده‌است که : ری شهری است از بلاد دیلم میان قومس و جبال ومنسوب بدان را رازی‌گویند ، به الحاق زاء درآخرش .

ابن‌حوقل گوید : اصفهان درنهایت جبال است ازجهت جنوب . وهموگوید که: اصفهان مجموع دو شهراست . یکی از آن دو معروف است به یهودیه . اصفهان از پرنعمت‌ترین ووسیع‌ترین بلاد است. درآنجا از جانب فارس معدن سرمه باشد.وچون آدمی خواهد از اصفهان به ری رود نخست برقاشان و سپس بر قم گـذرد . سمعانی گویدکه یکی از مردم آن دیارگفت که اصفهان را به پارسی سپاهان گویند و «سپاه» به معنی لشکرو«ان» علامت جمع باشد . سپاه‌های اکاسره ، چون سپاه فارس وسپاه‌کرمان و سپاه اهواز هرگاه جنگی پیش می آمد در آنجا گرد می‌آمدند . سپس معرباً‌اصفهان خواندندش .

شماره	نام بلد	مآخذ	نوزدهمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد جبل						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۶	کرج ابی دلف	قانون	عو	م	لد	۰	از چهارم	از بلاد جبل	به فتح کاف وراء بی‌نقطه ودر آخرش جیم.
		اطوال	عه	مه	لد	۰			
۲۷	اردستان	اطوال	عز	ی	لج	ل	از آخر سوم	از بلاد جبل	به‌فتح الف وسکون راء بی نقطه وفتح دال بی‌نقطه‌و سکون سین بی‌نقطه وفتح تاء دو نقطهٔ فوقانی والف ونون در آخرش (اللباب)
۲۸	خوار	قانون	عح	م	له	نه	از پنجم	از بلاد جبل	به‌ضم خاء نقطه‌دار و تخفیف واو و سکون الف و در آخرش راء بی‌نقطه (المشترك)
		اطوال	عز	ی	له	۰			

اوصاف واخبار عامه

ابن حوقل گوید : کرج شهری است پراکنده بناء و آن را اجتماع مدن نیست. معروف است به کرج ابی‌دلف . آنجا مسکن او بود نه زادگاهش . مزارع و مواشی دارد ولی از باغها ومتنزعات و بستان‌های میوه عاری است. میوه را از بروجرد بدانجا برند . درازای شهر درحدود یك فرسخ است.صاحب «المشترك» گوید: کرج شهری است میان همدان و اصفهان . ونخستین کسی که بدانجا صورت‌شهر داد ابودلف قاسم‌بن‌عیسی العجلی بود . وخود درآنجا اقامت جست. شاعران‌بدان شهر به‌زیارت او می‌رفتند . کرج به شدت سرما موصوف است.

در «اللباب» آمده‌است که : اردستان شهری است بر جانب بیابان . از اصفهان هیجده فرسخ فاصله‌دارد. آن را به‌کسر الف ودال نیز ضبط کرده‌اند .

در «المشترك » آمده است که : خوارشهری است از نواحی ری . میان ری و سمنان . قوافل از میان آن می‌گذرند . صاحب «اللباب» گوید:آن را خواررِی گویند. در «قانون» آمده است که : کمتر اتفاق افتد که آن را بدون اضافهٔ به‌ری ذکر کنند . ودرنسبت گویند خوارزی . ابن‌حوقل گوید : خوارشهری است کوچك در حدود یك ربع میل . ولی جایی آبادان است و مردمانی شریف دارد. درآنجا نهری است که‌از ناحیهٔ دنباوند بیرون آید . خوار راضیاع و رستاق‌هاست .

ذکر دیلم و جیل

مصنف چون از ذکر بلادجَبَل فراغت یافت اینك به‌ذکر دَیْلَم‌و گیلان می‌پردازد . گیلان را به عربی جِیل و جِیلان‌گویند . حد غربی دَیْلَم و گیلان قسمتی ازآذَربیجان وقسمتی از رَیّ وحد جنوبی آن قَزوین‌است و قسمتی از آذَربیجان‌و قسمتی‌از رَیّ و حدشرقی‌آن باقی رَیّ و طَبرستان است و حدشمالی آن دریای خَزَراست . گیلان در مغرب طبرستان است.

یاقوت در «المشترك» گوید : جِیل‌به‌کسر جیم و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس‌لام نام سرزمین وسیعی‌است مجاور بلاددَیْلَم . در آن دیه‌های بسیار است‌ولی شهر بزرگی ندارد . از آنجاست کوشیار حکیم جیلی. و آن راگاه جِیلان گویند .

ضبط آن در «اللبـاب» چون « المشترك» است . سپس چنین‌آمـده است که : جِیل‌نام بلاد پراکنده‌ای است درآنسوی طَبرستان‌و آن راگیلان و گیل‌نیز گویند . گیلان‌و گیل‌را چون معرب کنند جَیلان و جِیل‌شود.

ابن حوقل گوید : بلاددَیْلَم‌هم سهل است وهم جبل‌و سهل را که در ساحل دریای‌خَزَر ودامنهٔ کوهستان‌دَیْلَم است جیل‌گویند .

کوهستان‌دَیْلَم را قله‌های بلند است و از آن جانب کوه کـه مقابل

طَبرستان و دریا باشد همه نیزارها و آب هاست . میان دامان کوه و دریا مسافت یك روزه راه است ولی دربرخی مواضع بیش از یك روزه راه شود و دربرخی مواضع دریا به کوه زند و دربرخی مواضع ازمسافت دو روزه راه هم بیشتر گردد .

یکی از مسافران گفت : نام شهر گیلان ، پُوْمِن است به ضم باء یك نقطه‌ای که میان فاء و باء یك نقطه تلفظ شود و سکون واو و کسر میم سپس نون درآخرش . و گفت که پُوْمِنَ نزدیك دریاست و مستقر ملکشان باشد. تولم به ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی سپس واو ولام و میم نیز از شهرهای گیلان است در نزدیکی دریا .

در «العزیزی» آمده است که : بلادجیل در ساحل جنوبی دریای خَزَر است و دریا درشمال آن است و از جانب مشرق از حدود طَبرستان به طرف مغرب تا مُوغان امتداد یافته . دَیْلَم سرزمینی کوهستانی است . حدی از آن طَبرستان است و حد شمالی آن دریای خَزَر .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیستمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد دیلم و گیلان — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۱	دولاب	اطوال	عب	٠	لز	ن	از چهارم	از حدود دیلم	به‌ضم دال بی‌نقطه‌وسکون واو سپس لام‌والف و در آخرش باء یک نقطه. «سمعانی» به‌فتح دال‌نقل کرده و آن‌افصح است.
۲	لاهجان	اطوال	عد	٠	لو	یه	از چهارم	از دیلم و گیلان	به‌فتح لام و بعداز آن‌الف وهاء وجیم همه مفتوح سپس الف و بعد از آن نون.
۳	بیمان‌شهر	اطوال	عد	ی	لز	ل	از چهارم	از گیلان و دیلم	به کسر باء یک‌نقطه‌وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ومیمو الفو نون. وشهربه شین نقطه‌دار مفتوح‌وهاءساکن وراء بی‌نقطه.
۴	کوتم	اطوال قانون	عد عو	م ٠	لز لو	ك ٠	از چهارم	از گیلان	به‌ضم کاف و واو ساکن سپس تاء دونقطهٔ فوقانی مضموم سپس‌میم‌در آخرش.
۵	رودبار کرسی ملک دیلم	اطوال	عه	لز	لو	کا	از چهارم	قاعدهٔ آن بلاد	به‌ضم راءبی‌نقطه وسکون واو وفتح دال نقطه‌دارو باء یک نقطه سپس الفو راءیک‌نقطه در آخرش.

اوصاف واخبارعامه

کسی که آنجارادیده بودگفت : دولابرا کسکر گویند . ابن‌خلکان وصاحب «اللباب» گویند که:دولاب قریه‌ای است از اعمال ری . کسکر: به فتح دوکاف و سکون سین بی‌نقطه میان آندو و درآخرش راء بی‌نقطه .

لاهجان شهری است از دیلم . از آنجا حریر مشهور بـه لاهجانی بـه‌دیگر جای‌ها برند .

مسافری حکایت کردکه : بیمان شهر بلدهٔ کوچکی است همانند دیهی .

مسافری حکایت کردکه : کوتم شهری است دارای بستان‌ها و به‌مقدار یك‌روزه راه از دریادوراست . در «العزیزی» آمده است که : کوتم شهربزرگی است‌از جیل

ابن‌حوقل گوید : دیلم راکوه های بلندی است و شهری که‌مستقر پادشاه است رودبار نامیده‌شود . «آل‌حسان» آنجا باشند وریاست دیلم‌درخاندان ایشان است. برخی پنداشته‌اندکه «دیلم»طایفه‌ای است از«بنی‌ضبه». یاقوت در «المشترك» گوید : رودبار قصبهٔ بلاددیلم است و نیز قریه‌ای‌است از قراء بغداد و نیز نام‌موضعی است از طوس در خراسان وقریه‌ای‌است ازقراء مرو ودیهی‌است از شاش و محله‌ای است درهمدان .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیستمین اقلیم از اقلیم های عرفی : بلاد دیلم و گیلان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۶	سالوس	اطوال	عو	ک	لز	٠	از چهارم	از گیلان	به سین بی‌نقطه و الف ولام‌مضموم و واو ساکن سپس سین دوم.
		قانون	عو	نه	لو	نه			
		رسم	عه	م	لز	م			
۷	کلار	اطوال	عو	که	لو	که	از چهارم	از دیلم	به کاف ولام‌و الف ودر آخرش راء .
		قانون	عز	٠	لو	٠			

اوصاف و اخبار عامه

در «قانون» آمده‌است که : سالوس از بلاد دیلم است . مهلبی گوید که : سالوس آخر حد طبرستان است از جانب مغرب . و چون از سالوس به جانب مشرق روی تا آخر حد طبرستان چهل میل باشد . و آن همهٔ طول طبرستان است از مغرب به مشرق . واگر از سالوس به‌طرف شمال‌غربی روی به‌اول بلاد گیلان رسی . گیلان در شمال غربی طبرستان است . ابن‌حوقل گوید : راه ری از طبرستان بر سالوس گذرد سالوس شهری است استوار وراهی صعب دارد . از آنجا تا ناتل یك مرحله است واز ناتل تا آمل نیز یك مرحله .

مهلبی گوید : کلار شهری است از دیلم در جنوب‌شرقی لاهجان . ابن حوقل گوید : از کلار تا دیلم یك مرحله است و از کلار تا سالوس بر ساحل دریا نیز یك مرحله .

ذکر طبرستان و مازندران و قومس

طَبرستان در مشرق گیلان است . و از آن روی طَبرستان نامیدندش که «طبر» به‌زبان فارسی نام‌آلتی است که آن‌را به عربی «فاس» (=تبر) گویند . و آن سرزمین را بیشه‌های انبوه باشد و سپاه در آن پیش نرود جز آنکه باطبر (=تبر) درختان پیش‌روی خود قطع کنند و«استان» به‌زبان فارسی «ناحیه» باشد . پس طَبرستان به معنی ناحیهٔ تبر است .

مصنف پس ازفراغت از ذکر بلاد دیلم اینك بـه ذکر طَبرستان می‌پردازد. طَبرستان درمشرق‌بلاد دیلم و گیلان‌است .

قُومَس ناحیه‌ای است در طول عح یه وعرض لو که .دراللباب آمده است که : قُومَس به ضم قاف وسکون واو وفتح میم ودرآخرش‌سین بی‌نقطه . آن را به فارسی کومَش گویند و آن از بَسْطام است تا سِمْنان و این دوشهر نیز از کُومَش بـه حساب آینـد . یاقوت در «المشترك» گوید : قُومَس میان خُراسان و جِبال است و ابتدای آن از ناحیهٔ مغرب سِمْنان‌است و قصبهٔ آن‌دامَغان. احمد کاتب در کتاب‌خودگوید : قُومَس سرزمینی‌است وسیع و جلیل . نام‌شهر آن دامَغان‌است و دامَغان آغاز شهرهای خُراسان باشد. نیز صاحب «المشترك» گوید که : قُومَس سرزمین بزرگی است. در

آن بلاد بسیار و دیه‌ها باشد . و آن میان خُراسان و بلاد جَبَل یعنی عِراق‌عجم واقع شد و ازشهرهای آن بَسْطام‌ودِیمار است .

ابن حوقل گوید: طبرستان بلادی است پرآب و درخت و بیشتر آن باتلاق‌هاست . بناهایش ازچوب و نی باشد . باران در آنجا بسیار بارد . ابریشمش رابه همهٔ آفاق‌برند . وقوت مردمش ازبرنج است.

مهلبی گوید: طَبرستان ، به سبب کوه‌های بلندی که ازهـرسو آن را احاطه کرده است حصنی‌عظیم و استوار است . دروسط کوه‌هااراضی سهل واقع‌شده و ازحیث کثرت رودها و باتلاق‌ها و نیزارها و بیشه‌هاهیچ‌جا همانند آن نیست . ازآن حریرخیزد به‌فراوانی . ونانشان از برنج است . طَبَرستان‌با انحرافی به مشرق درشمال قَزوین است .

ابن حوقل گوید : در همهٔ طَبرستان رودی که درآن کشتی‌تواندرفت یافته‌نشود . اما دریا درفاصله‌ای کمتر از یك‌روزه راه ودرنزدیکـی ایشان است. در همهٔ طَبرستان آب بیشه ونیزار باشد جز مـواضعی که دربـالای کوه‌است . ونیز ابن حوقل گوید : میان آمُل‌و سارِیَه دومرحلـه است و از سارِیَه تا إِسْتِرآباد درحدود چهار مرحله‌و از إِسْتِرآباد تا جُرجْان‌درحدود دومرحله و از آمُل‌تا مامَطِیریك مرحله و از مامَطِیرتا سارِیَه‌یك مرحله و از آمُل تا عین‌الهُم یك‌مرحله واز جُرجان‌تا بِسْطام دومرحله .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : طبرستان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	رویان	اطوال	عه	ن	لز	ج	از چهارم	از طبرستان	به‌ضم راء بی‌نقطه وسکون واو سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی والف و نون. (المشترك)
		رسم	عو	له	لو	یه			
		قانون	عز	٠	لو	ی			
۲	ناتل	اطوال	عو	م	لو	ن	از چهارم	ازطبرستان و به‌قولی از دیلم و گیلان	به‌فتح نون وسکون الف و کسر تاء دو نقطه و در آخرش لام (الانساب سمعانی)
		قانون	عز	نه	له	نه			
۳	لارجان	اطوال	عو	مه	لو	ی	از چهارم	ازطبرستان	به تشدید لام وفتح راء بی نقطه وجیم و نون بعداز الف. (اللباب)
۴	ویمه	اطوال	عز	ك	لو	ی	از چهارم	به قول بیرونی از دنباوند	به‌کسر واو وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح میم و هاء (الانساب)
		قانون	عو	له	لو	ك			

اوصاف و اخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : رویان شهر بزرگی است در جبال طبرستان و آن را کوره‌ای عظیم و توابع است و در «اللباب» در ضمن ضبط نام آن چنین آمده است: رویان شهری است از نواحی طبرستان . جماعتی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند . صاحب «العزیزی» گوید : نام شهر رویان ، شارستان است و آن برگردنه‌ای عظیم بنا شده . میان رویان و قزوین شانزده فرسخ باشد و تا اول حد بلادجبل شش فرسخ است .

در «اللباب» آمده است که: ناتل شهرکی استدرنواحی آمل طبرستان .شهری است پرسبزه و آب . جماعتی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند . در کتاب «الاطوال» جزء بلاد دیلم و گیلان آمده است . ابن حوقل آنرا از اعمال طبرستان دانسته. ناتل حد طبرستان است و میان آن و آمل که قصبهٔ طبرستان است چهار فرسخ است

در «اللباب» آمده‌است که : لارجان شهری است میان ری و طبرستان برنیمهٔراه چنانکه از آنجا به هریك از آن دو پانزده فرسخ باشد .

ابن حوقل گوید : ویمه از ناحیهٔ دباوند است . آن راکشتزارها و آب‌ها و بستان‌هاست . شهری کوچك است . انگورش فراوان باشد و از همهٔ آن نواحی هوایش سردتراست . صاحب « الانساب » گوید : ویمه شهرکی است میان ری و طبرستان جماعتی از علما از آنجا برخاسته‌اند . سمعانی گوید : من شبی در ویمه بیتوته کرده‌ام .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست ویکمین اقلیم از اقلیم های عرفی : طبرستان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
٥	آمُل	اطوال	عز	ك	لو	له	از چهارم	از مازندران و درقانون قصبهٔ طبرستان	بعد از همزهٔ مفتوح الف سپس میم مضموم و در آخرش لام . (المشترك)
		رسم	عو	ك	لز	مه			
		قانون	عز	ی	لو	له			
٦	مامطیر	اطوال	عز	له	لو	ن	از چهارم	از اعمال آمل	به فتح دومیم وکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی ودرآخرش راء بی‌نقطه (اللباب) .
		قانون	عز	ن	لز	ن			
٧	ساریه	اطوال	عح	٠	لز	٠	از چهارم	ازمازندران‌وبه‌قولی‌ازطبرستان	به فتح‌سین بی‌نقطه والف وراء بی‌نقطه ویاءدونقطهٔ تحتانی و هاء . (اللباب)
		قانون	عج	٠	لو	یه			
		رسم	عز	ن	لح	٠			
٨	سمنان	اطوال	عح	٠	لو	٠	از چهارم	قاعدهٔ‌قومس	به کسر سین بی‌نقطه و سکون میم و دو نون در میانشان الف (المشترك)
		قانون	عط	٠	لو	٠			
		ابن‌سعید	عز	٠	لو	٠			

اوصاف واخبار عامه

در «قانون» آمده است که : آمل قصبهٔ طبرستان است . از قزوین بزرگتر است عماراتش بسیاراست. چنانکه آبادتر از آن درهمهٔ آن نواحی نتوان یافت. احمد کاتب گوید: آمل برکنارهٔ دریای دیلم است. مهلبی گوید:از آمل تا سالوس که برساحل دریاست نه فرسخ است . یاقوت در«المشترك»گوید:آمل بزرگترین شهرطبرستان است . از آنجاست ابوجعفرمحمدبن جریرطبری . و آمل نیزشهری است درمغرب جیحون درسمت بخارا و با جیحون قریب به یك میل فاصله دارد . برخی آن را مخفف کرده و آمو گفته‌اند . و همواره به صورت مضاف بکار رود وگویند آمل زم و آمل الشط و آمل جیحون وهم یکی باشند .

در «اللباب» آمده است که : مامطیر بلدهٔ کوچکی است در ناحیهٔ آمل طبرستان وموطن گروهی از علما بوده است . در «العزیزی» آمده است که : میان شهر مامطیر تا ساریه شش فرسخ است واز مامطیر تا آمل نیز شش فرسخ و از آمل تا هم برساحل دریای خزر چهارفرسخ و ازهم تا سالوس بر ساحل دریا پنج فرسخ و آن آخر حد طبرستان است از مغرب. ونهایت شرقی طبرستان طمیشه است و درازای این مقدارچهل فرسخ باشد .

در «اللباب» آمده است که : ساریه شهری است از شهرهای مازندران . ابن سعید گوید : از شهرهای طبرستان ، ساریه است . و در ساحل آن فرضهٔ عین الهم قرار دارد در طول عز یه و عرض لط ل و در نسخهٔ دیگر لز ۰ . در مشرق ساریه خوارری واقع شده . خوارری بلدهٔ مشهوری است بر سر جاده و میان آن دو در حدود هشتاد میل است .

ابن حوقل گوید : از شهرهای قومس ، سمنان است و دامغان و بسطام .سمنان از دامغان کوچك‌تر و از بسطام بزرگ‌تر است. در «المشترك» آمده است که : سمنان شهری است مشهور درآن سوی ناحیهٔ قومس ، میان ری و دامغان . برخی آن را به قومس پیوسته‌اند و برخی به ری . در «اللباب» آمده است که : سمنك به‌کسرسین بی نقطه وسکون میم وفتح نون وسپس کاف، شهری است پیوسته به سمنان .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و یکمین اقلیم از اقلیم های عرفی : طبرستان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	دامغان	اطوال	عح	نه	لو	ك	از چهارم	از قومس	به‌فتح دال بی‌نقطه و الف وفتح میم و غین نقطه‌دار و الف دوم سپس نون ، (اللباب)
		قانون	عط	ل	لو	ك			
۱۰	بِسْطام	قانون	عط	نه	لو	م	از چهارم	از قومس	به‌فتح باء یك نقطه‌وسکون سین بی نقطه‌وفتح طاء بی نقطه ودر آخرش میم .
		اطوال	عط	ل	لو	ی			
۱۱	إسْتِرآباد	اطوال	عط	له	لو	ن	از پنجم	در «اللباب» از مازندران و به‌قولی از خراسان	در (المشترك) گوید: به فتح‌همزه . ودر (اللباب) به کسر آن‌ضبط شده‌و باقی چنین است ،وسکون سین بی‌نقطه‌و کسر تاء دو نقطه فوقانی وفتح راء بی‌نقطه و باء یك‌نقطه میان دو الف و در آخـرش ذال نقطه‌دار.
		قانون	عط	ك	لز	ه			
۱۲	آبِسْکون	اطوال	عط	مه	لز	ی	از چهارم	از مازندران و به‌قول بیرونی فرضهٔ جرجان	به فتح الف ممدود وضم باء یك‌نقطه وسکون‌سین بی‌نقطه‌وضم کـاف و در آخرش نون (اللباب)
		قانون	عط	نه	لز	ی			

اوصاف واخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : دامغان بزرگترین شهر قومس است . شهری است کم آب . مهلبی گوید: دامغان شهری‌است پر نعمت . در«اللباب» آمده‌است که : دامغان شهری است از بلاد قومس . بسیاری از اهل علم بدان منسوب‌اند. در «المشترك» آمده است که : دامغان قصبهٔ قومس است و آغاز قومس از جهت غربی سمنان است. صاحب «العزیزی» گوید : دامغان قصبهٔ قومس است و آن بزرگترین شهر آن ناحیه‌است . و بلاد قومس از اعمال خراسان باشد.

ابن‌حوقل گوید : بسطام را بستان‌های بسیاراست و میوهٔ فراوان . ودر«اللباب» آمده است که : بسطام شهر مشهوری است از قومس .

مهلبی گوید : استرآباد بر حد طبرستان‌است و ازآنجا تا آمل قصبهٔ‌طبرستان سی‌و نه‌فرسخ است . در « اللباب » آمده است که: گاه میان تاء وراء الفی آرند و استارآباد گویند ولی آنچه مانوشته‌ایم مشهورتر است . وهموگوید که: استرآباد شهری است ازبلاد مازندران . در «المشترك »آمده است که : استر نام مردی استو استر آباد یعنی آبادکردهٔ استر . و استرآباد نیز نام قریه‌ای است از نواحی نسا از خراسان . صاحب «اللباب» گوید : استرآباد شهری است میان ساریه و جرجانوآن را تاریخی است و از مشاهیر مردم‌آنجا یکی ابو نعیم عبدالملك استرآبادی است .

در «اللباب » آمده است که : آبسکون بلده‌ای است بر ساحل دریای خزر و دریای آبسکون منسوب بدان است . ابن‌حوقل‌گوید: آبسکون فرضه‌ای است برساحل دریا . در آنجا به قصد خزر و باب‌الابواب و گیلان و دیلم و غیر آن در کشتی نشینند .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و یکمین اقلیم از اقلیم های عرفی : طبرستان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۳	جُرْجان	اطوال	ف	٠	لو	ن	از چهارم	قاعدهٔ بلادی است	به‌ضم جیم وسکون‌راءبی نقطه وجیم دوم‌والف‌ودر آخرش نون .(اللباب) صاحب«المشترك»گوید، وعجم آن‌را گرگان به ضم گاف وسکون راء بی نقطه خوانند وجزاین نگویند .
		قانون	ف	ی	لح	ی			
		رسم	ف	مه	لح	ن			
۱۴	دِهِسْتان	اطوال	ف	٠	لح	٠	از پنجم	درقانون از خراسان وابن‌حوقل گوید: از طبرستان	به‌کسر دال‌بی‌نقطه‌وهاء و سکون سین بی‌نقطه وفتح تاء دونقطهٔ فوقانی‌والف ونون (اللباب)
		قانون	فا	ی	لح	ك			

اوصاف واخبار عامه

مهلبی گوید : جرجان درمغرب نسا است از خراسان ومیانشان نودوهشت فرسخ است . و جرجان شهری است بزرگ میان خوارزم و طبرستان و خوارزم در مشرق آن است و طبرستان درمغربش . وهموگوید که : جرجان شهری است پرباران و همواره سرد. دروسط شهرنهری جاری است. نزدیك است به دریای خزر . کوه‌ها گردبرگرد آن را فراگرفته‌اند. بهری ازآن دشت است و بهری کوهستان . و میوه‌هایش از جنس دشتی است وهم از جنس کوهستانی . از آن خشب الخلنج خیزد ازآن نوع که در دیگر جای‌ها نتوان یافت . فرضهٔ آن آبسکون است . واز جرجان تا استرآباد آغاز حد طبرستان بیست وپنج فرسخ باشد از سمت مغرب . در « اللباب» آمده است که : جرجان را یزیدبن مهلب در ایام سلیمان بن عبدالملك فتح کرده است و آن را تاریخی است .

دهستان شهری مشهور است . نزدیك به مازندران آنرا عبداس بن طاهربنا کرده است . ومعنی آن به‌فارسی جای دیه هاست . دهستان میان خوارزم و جرجان است و آن آخرحد طبرستان باشد . در«اللباب» آمده است که : آخر به فتح الف ممدوده و ضم خاء نقطه‌دار و درآخرش راء بی‌نقطه قصبهٔ دهستان است میان جرجان وبلاد خراسان . و هموگـویدکه : خطیب ابوبکر حافظ آن‌را چنین ضبط کرده است . و ابن‌اثیر از سمعانی روایت کند که گفته است : پندارم که آن را از خط ابی‌عبدالله محمدبن‌عبدالواحد دقاق اصفهانی خوانده‌ام که :آخر قریه‌ای‌است دردهستان وداخل در آن بلاد .

ذکر خراسان و مضافات آن
از زابلستان و غور

در «اللباب» آمده است که : خراسان به ضم خاء نقطه‌دار وفتح راء بی‌نقطه و الف سپس سین بی‌نقطه و الف ونون شامل بلادبسیاری است .مردم عِراق گویند که خراسان‌از رَیّ باشدتاجای بر آمدن خورشید و برخی گویند خراسان‌از کوه‌های حُلوان‌است تا جای بر آمدن خورشید . و خور به‌معنی آفتاب است و آسان به معنی موضع ومکـان شیء است ؟ و برخی گـویند خراسان یعنی به آسانی بخور وقول نخستین اصح است .

مصنف چون از ذکر طَبرستان‌فراغت یافت اینك به ذکر خراسان‌می پردازد . حدغربی آن بیابان‌کویر است و آن بیابانـی‌است میان خراسان و بلادجَبَل و جُرجان و حدجنوبی آن نیز بیابانـی است میان آن و قُومس و فـارس و حد شرقی آن نواحـی سِجستان است وبلادهند وحد شمالـی آن ماوراءَالنّهر است و قسمتی از ترکستان .

خراسان مشتمل‌است برچند کوره و هر کوره چند اقلیمی‌است .

ابن حوقل گوید : خراسان را دوزنقه است ، یکی میان هَرات وغُور تا غَزْنَه‌و بیابان فارس و دیگر میان قُومس و فراوَه و این دوزنقه چون دو

آستین‌اند بیرون از چهارضلعی خراسان.

بیابان خراسان ـ ابن‌حوقل گوید: حد غربی بیابان خراسان حدود قُومس است وری و حد جنوبی آن کرمان و فارس و اندکی از اِصفهان است و حد شرقی آن مکران و قسمتی از سِجِسْتان و حد شمالی آن خراسان و نیز قسمتی است از حدود سجستان. و هنگام ذکر فارس حدود این بیابان را گفته‌بودیم و اکنون به‌جهت ذکر خراسان باتفصیل بیشتری بیان کردیم.

ابن حوقل گوید: ساکنان این بیابان از ساکنان هربیابان دیگری کمتر است. ودر حاشیهٔ این کویرواقع است: از بلادفارس، یَزدواز بلادِاِصفهان، اَرْدسْتان واز کرمان بلادخَبیص و رودوبرماشیرواز بلادجِبال، قُمّ وقاشان وذَرَه وری و خُوار و از قُومس، سِمْنان و دامغان و از خراسان شهرهای قُهِسْتان و طَبَسَیْن و قاین ونیز راه اِصفهان به ریّ که نزدیکترین راه میان آن دو است وراه کرمان به سِجِسْتان و راه فارس به خراسان وراه کرمان به خراسان از آن می‌گذرد.

خبوشان ـ در «اللباب» آمده است که: خُبُوشان به ضم خاء نقطه‌دارو باءِ یك‌نقطه وسکون‌واو وشین نقطه دار والف ونون بلدهٔ کوچکی است در ناحیهٔ نَیشابور و از آنجاست ابوالحارث‌محمدالخبوشانی که جرجانی از او روایت کرده است.

بیهق ـ از نواحی نَیْشابور است بَیْهَق. در «اللباب» آمده است که بَیْهَق به‌فتح باءِ یك‌نقطه و سکون یاءِ آخرحروف سپس هاء و درآخرش قاف. مجموعه‌ای است از دیه‌ها، ازناحیهٔ نَیْشابور و دربیست فرسخی آن. قصبهٔ بَیْهَق سابقاً خسروجردبود و اکنون سبزوار است. منسوب به بَیْهَق است: امام‌ابوبکر احمدبن‌الحسین‌بن‌علی‌البیهقی‌الحافظ الفقیه الشافعی تصانیف او دلیل بر کثرت فضل ودانش اوست. از آنجمله است «السنن‌الکبیر و

السنن الصغیر» و «دلائل النبوه» و«شعب الایمان» و جز آن. بیهقی درشعبان سال۳۸۴ متولد شد ودر سال ۴۵۸ وفات یافت.

جاجرم–در «اللباب» آمده‌است که: جاجرم به فتح دوجیم میانشان الف و بعداز جیم دوم راءِ بی‌نقطه ودرآخرش میم. بین نَیْشابور وجُرْجان است ولی بیان نکرده که از کدام اقلیم است. پندارم از اقلیم خراسان باشد. جماعتی از علماء بدان منسوب‌اند.

جام – نیز در «اللباب» آمده‌است که جام به فتح جیم سپس الف ودرآخرش میم. قصبه‌ای است در نواحی نَیْشابور. معرب آن زام است به زاء نقطه‌دار.

کندر – ابوالمجد موصلی در «التمییز» گوید: کندر به ضم کاف و سکون نون قریه‌ای است از اعمال طَرَیْثِ از نواحی نیشابور.

استوا – در «اللباب» آمده است که: اُسْتَوا به ضم الف و سکون سین بی‌نقطه وفتح تاءِ دونقطهٔ فوقانی یاضم آن وسپس واو و الف ناحیه‌ای است ازنَیْشابور. با دیه‌های بسیار و قصبهٔ آن خُوجان است به ضم خاءِ نقطه دار و واو وجیم و الف ونون.

باخرز – ازنواحی نَیْشابور است باخَرْز. در «اللباب» آمده‌است: به‌فتح باءِ یك نقطه و خاءِ نقطه‌دار و سکون راءِ بی‌نقطه و درآخرش زاءِ نقطه دار، ناحیه‌ای است ازنواحی نَیْشابور مشتمل بردیه‌ها ومزارع.

بشتنقان – از دیه‌های نَیْشابوراست، بُشْتَنِقان به ضم باء یك نقطه و سکون شین نقطه‌دار وفتح تاءِ دونقطهٔ فوقانی و کسرنون وفتح قاف سپس الف و نون. صاحب «اللباب» گوید: بُشْتَنِقان دریك فرسخی نَیْشابور است و ازمتنزهات آن.

بشت - و نیز در «اللباب» آمده است که : بُشْت به ضم باء یك نقطه و سکون شین نقطه‌دار سپس تاء دونقطه ناحیه‌ای است ازاعمال نَیشْابور. پر خیر و برکت گروهی از ادبا بدان منسوب‌اند .

ریوند - ازنواحی نَیشْابوراست رِیْوَنْد. به کسرراء بی‌نقطه وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی وفتح واو وسکـون نون ودرآخرش دال بـی‌نقطه ، از نواحی نَیْشابور است ، دیه بزرگی است .

طوس - در کتاب احمدبن ابی‌یعقوب آمده است کـه : طُوس در دو منزلی نَیْشابور است و از طُوس تا نَسا دومرحله است و از نَسا تا خوارزم هشت مرحله .

راذکان - از نواحی طُوس‌است راذگان به فتح راء بی‌نقطه و ذال نقطه‌دار و کاف و الف ودرآخرش نون . صاحب «اللباب» گوید : رادکان بلدهٔ کوچکی است ازنواحی‌طُوس. جماعتی از اهل علم ازآن برخاسته‌اند. وگویند نظام‌الملك وزیر از نواحی آن بود .

شاذیاخ- از جملهٔ آنچه به نَیْشابورمنسوب‌است یکی‌شاذْیاخ‌است. صاحب «اللباب »گوید : به‌فتح شین نقطه‌دار وسکون الف و ذال نقطه‌دار و فتح یاء دونقطهٔ تحتانی والف و درآخرش خاء نقطه‌دار . بردر نَیْشابور است ، چون دیهی که به شهر پیوسته باشد . دارالسلطنه در آنجاست . و شاعری در ستایش یکی ازملوك آن‌گوید :

اشرب‌هنیءٌ علیك التاج‌مرتفقاً
بالشادیاخ ودع غمدان بالیمن

فانت اولی بتاج الملك تلبسه
من‌هوذةبن علیٍ و ابن ذی‌یزن

قوهستان – از کوره‌های خراسان‌است قُوهِستان. کوره‌ای است بر کنار بیابان‌فارس و مشتمل است برچند شهرو از آن جمله است قاین که قصبهٔ قُوهِستان‌است و زوزَن و بِنابد.

بلاد قُوهِستان دور از یکدیگر و در میانشان بیابان هاست و جز از کاریزها آبی درآنجا یافته نشود. در «المشترك» آمده‌است که: قُوهِستان به ضم قاف و سکون واو و کسر هاء و سکون سین بی‌نقطه سپس تاء دو نقطهٔ فوقانی و الف ونون. ودر «اللباب» به ضم هاء ضبط شده است. یاقوت در «المشترك» گوید: قوهستان معرب کوهستان است به معنی ناحیت جبال.

قُوهِستان ناحیت وسیعی است میان نَیشابور و هَرات واِصفهان ویَزد و قصبهٔ آن قائِن است و طَبَس. ونیز قُوهِستان شهری است در کرمان نزدیك جیرفت، میان آن وجبال‌بَلوص وقُفْص، دارای نخلستان‌های‌بسیار.

تون– در «اللباب» آمده است که: تُون به ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی و واو ونون بلدهٔ کوچکی‌است نزدیك قاین. آن‌را تون قُوهِسْتان نیزگویند.

جوزجان – از کوره‌های خراسان است جوزجان، و آن ناحیه‌ای پرنعمت.

قهندز – یاقوت در «المشترك» گوید: قهندز به ضم قاف و هاء و سکون نون و ضم دال بی‌نقطه ودر آخرش زاء نقطه‌دار. ابوسعد سمعانی هم آن را اینچنین ضبط کرده.و حال‌آنکه من حروف مضموم را مفتوح‌یافته‌ام. «قهندز» اسم جنس است برای هرقلعه‌ای که دروسط شهری بزرگ‌باشد و کمتر شهری است از خراسان و ماوراء النّهر که «قهندز» نداشته باشد. چنانکه نیشابورو سَمَرقند وهَراتو مَرْو و بُخارا را هریك قُهُنْدُزی است وگروهی از فضلا بدین قُهُنْدُز ها منسوب‌اند.

خابران ـ خابران موضعی‌است میان سَرَخْس وآبِیَورد . در «اللباب» آمده است که : ازجملهٔ قراء خابران ، مِیْهَنَه است، به کسر میم وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح هاء ونون وسپس هاء.

قباذیان ـ در «اللباب» آمده است که : قباذیان به‌ضم قاف وفتح باء یك‌نقطه و الف و ذال‌نقطه‌دار مکسور وفتح یاء دو نقطهٔ تحتانی والف ونون ناحیه‌ای است ازنواحی بلخ . مکانی خرم بابستان‌های‌بسیارو آن‌را قوادیان به دال بی‌نقطه نیزگویند .

خجستان ـ در «اللباب» آمده است که: از کوه‌های هَرات کوهی‌است به نام خُجُسْتان ، به ضم خاء نقطه‌دار وضم جیم‌و سکون سین بی‌نقطه سپس تاء دونقطهٔ فوقانی والف ونون . ازاین‌ناحیه است احمدبن عبدالله خجستانی آنکه درسال ۲۶۲ بر خراسان غلبه‌یافت و اخبار اومشهور است .

سبزران ـ از شهرهای خراسان است ، سَبْزَران. در «قانون» آمده است که : سَبْزَران در موضعی است درطول قب و عرض لو ه . به سین بی‌نقطه و باء یك‌نقطه وزاء نقطه‌دار و راء بی‌نقطه و الف‌ونون .

کوفن ـ نیز از شهرهای خراسان‌است کُوفَن .در «الاطوال»طول آن مج وعرضش لز مه ضبط شده . و در «اللباب» آمده است که : کُوفَن‌به ضم کاف وسکون واو وفتح فاء و درآخرش نون ، بلدهٔ کوچکی است در شش فرسخی آبِیوَرْد، از خراسان. آن را عبدالله‌بن طاهر بنا نهاد .

خواف سنجان ـ از اماکن مشهور خراسان‌است، خواف سنجان. در « الاطوال» طول آن فج ی وعرض آن له ل ضبط شده . و در«اللباب» آمده : خَواف به فتح خاء نقطه دار و واو سپس الف وفاء ناحیتی است از نواحی نیشابور. بادیه‌های بسیار ، جماعتی از اهل علم بدان‌منسوب‌اند.

ابیورد ـ از شهرهای خراسان است ، اَبِیوَرْد. به فتح الف و کسر باء یك نقطه و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح واو و سکون راء بی‌نقطه و درآخرش دال بی‌نقطه ونیز صاحب «اللباب» گوید : آن را اَباوَرْدوباوَرْد هم گویند . و آن بلده‌ای است از بلاد خراسان . در «قانون» و « الاطوال » طول آن فد وعرض آن لز ك ضبط شده است .

مرغاب ـ به فتح میم و سکون راء بی‌نقطه و فتح غین نقطه دار و الف و باء یك نقطه ، نهـری است در مروشاهْجان و نیز قریـه‌ای است از نواحی هرات .

مزینانـ در «اللباب » آمده است : به‌فتح میم و کسر زاء نقطه دار وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و دونون میانشان الف . بلدهٔ کوچکی است از آخرحد خراسان برراه عراق. برخی ازاهل‌علم بدان منسوب اند .

جوزجانانـ جوزجانان به جیم مضموم و واو ساکن و زاء نقطه‌دار ساکن وجیم مفتوح سپس الف ونون مفتوح والف دوم ونون در آخرش. صاحب «اللباب»گوید : شهری است ازخراسان نزدیك بَلْخ. در این کتاب ضبط آن به‌حروف نقل نشده ومن آن را به‌همین شکل و همین ضبط کـه نوشته‌ام یافته‌ام ولی از برخی از مسافران شنیدم که‌گفت الف و نون آخر آن را حذف کنند دربسیاری از مواقع .

مروشاهجانـ هنگامی که مأمون در خراسان بود در مرو شاهْجان اقامت داشت . درآنجا نهر بزرگی است که‌ابتدای آن از آنسوی بامیان است . از آن شعبه‌هایی جدا می‌شود و به شهر مرو می آید . این رود را رودمَرْغاب گویند . و ماپیش از این به ذکر آن پرداختیم .

یزدگرد آخـرین ملـوك فـرس در مروشاهْجان کشته شد . و دولت

«بنی‌عباس» درآن شهر آشکار گردید. و نخستین جامهٔ سیاه راکه «سیاه جامگان» یامسوده پوشیدند درآن شهر درخانهٔ مردی به‌نام‌ابوالنجم‌المعیطی رنگ‌زدند. ودرآنجا خلافت بر مأمون قرارگرفت و همهٔ‌کتاب خلافت از آن شهر بودند و جماعتی ازعلماء از آنجا برخاستند و در دوران‌پادشاهان عجم نیز چنین بود. چنانکه برزویه حکیم یا طبیب از آنجا بود. از مرو شاهْجان ابریشم و پنبهٔ فراوان حاصل شود.

صاغان ــ از قراء مرو است، صاغان. در «اللباب» آمده است که: صاغان‌به فتح صاد بی‌نقطه والف و غین نقطه‌دار و الف ونون. نام آن‌جاقان بوده و به صاغان‌معرب گشته. جماعتی از اهل‌علم بدان منسوب‌اند.

اسفینقان ــ در کتاب «الاطوال» طول آن ف مه و عرض آن لز لٔ ضبط شده. در «اللباب» آمده است که: إسْفِینْقان‌به کسر الف وسکون سین بی‌نقطه و کسرفاء سپس یاء دونقطهٔ تحتانی ونون ساکن و قاف و الف ونون، بلدهٔ‌کوچکی است از نواحی نَیشابور.

کشمیهین ــ مهلبی گوید: قریه‌ای است‌از اعمال مروشاهْجان‌درپنج فرسخی آن بر جانب بیابان. مویز آن مشهور است و به اکناف آفاق حمل شود.

شبورقان ــ درکتاب«الاطوال» طول‌آن ص وعرضش‌لو مه ضبط شده. از نواحی خراسان است. ابن حوقل گوید: آب جاری دارد ولی بستان‌هایش اندک است. در «العزیزی» آمده است که: شبورقان همان شهر جُوزْجان است. و میان آن و بَلْخ‌نوزده فرسخ است.

ازجاوه ــ از بلاد خراسان‌است، ازجاوه. صاحب «اللباب» گوید: ازجاوه به فتح همزه وسکون‌زاء نقطه‌داروفتح جیم‌و الف وآن یکی ازقراء خابران خراسان‌است. موضعی‌است نیکوو جماعتی ازائمه‌بدان‌منسوب‌اند.

بغلان ـ در «اللباب» آمده است که : بَغْلان به فتح باء یك نقطه و سکون غین نقطه‌دار و در آخرش نون . بلده‌ای است از نواحی بَلْخ. و هموگوید: پندارم از طُخارستان باشد . بَغْلان سرزمینی است بس خرم و در درختان مستور.

شارك ـ از نواحی بَلْخ است ، شارَك . در « اللباب » به فتح شین نقطه‌دار و راء بی‌نقطه و کاف ضبط شده .

خلم ـ دیگر از بلاد بلخ است ، خُلْم. صاحب «اللباب» گوید: به ضم خاء نقطه‌دار و سکون لام و میم ، شهری است در ده فرسخی بَلْخ. جماعتی از علماء بدان منسوب‌اند .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نامها
			بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرفی : خراسان						
۱	فراوه	اطوال قانون	ف فب	۰ مه	لط لط	ج که	از پنجم	از خراسان و آن حد خوارزم است.	به‌ضم فاء و فتح راء بی نقطه سپس الف و واو (اللباب) و من می‌گویم، در آخرش هاء
۲	طابَران	اطوال قانون	ف فد	ل ل	له از	ك ك	از چهارم	از اعمال طوس و به قول ابوریحان قصبهٔ طوس	به فتح طاء بی‌نقطه و باء یك نقطه و راء بی‌نقطه و بعد از آن الف و نون. (اللباب)
۳	اِسفَراین یا مهرجان	اطوال قانون	فا فب	۰ که	لو لو	نه نه	از چهارم	از خراسان	به کسر الف و سکون سین بی‌نقطه و فتح فاء و راء بی‌نقطه و کسر یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

در « اللباب » آمده است که : فراوه بلدهٔ کوچکی است نـزدیك خوارزم . و آنرا رباط فراوه نیز خـوانند . فراوه را عبدالله‌بن طاهر در زمان خلافت مأمون بنا کرده است . جماعتی از علما از آنجا برخاسته‌اند . ابن حوقل گوید : فراوه ثغری است رو به روی بیابان در مقابل غزان. در نزدیکی آن قریه‌ای نیست ولی دارای منبر است . «مرابطون» در آنجا باشند . نه دیهی دارد و نه آبادانی ای که بدان پیوسته‌باشد. شرب مـردمش از چشمه‌ای است که ازوسط قریـه می‌جوشد . کشتزار و باغستانی ندارد : جز اندکی مزارع بقولات همانقدر که از آن آب خیزد . ساکنانش کمتر از هزار مرد باشد .

در «اللبـاب » آمـده است کـه : طابران یکی از بلاد طوس است . صاحب « المشترك » گوید : طوس کـوره‌ای است و قصبهٔ آن طابران است و نوقان . بیش از هزار دیه دارد . و شایسته است که آن را بـا طوس ذکر کنیم.صاحب «العزیزی» گـوید : طوس ناحیه‌ای بزرگ است . و دو شهـر آن یکی طابران است و دیگـر نوقان‌و میانشان شش فـرسخ فـاصله باشد و آن دو از معظمترین شهـرهای خراسان هستند .

اسفراین بلده‌ای‌است در نواحی نیشابور . برنیمهٔ راه جرجان و آن را مهرجان نیز گویند . آورده‌اند کـه کسری قباد اسفراین را بـه مهرگان ملقب ساخت به‌سبب گوارائی آب و خـوشی هـوا وسبزی صحرایش . چه «مهرگان » بهترین فصل هاست و اسفراین نیز چنان است . اسفراین از اعمـال نیشابور است . در «اللباب» آمـده است که : مهرجان به‌کسر میم وسکون ها و فتح جیم و سپس الف و نون ، نام بلدهٔ اسفراین است .

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرفی: خراسان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴	خُسروجِرد	اطوال	فا	ه	لو	.	از چهارم	از بلاد بیهق	به‌ضم خاء نقطه‌دار و سکون سین بی‌نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون واو و کسر جیم سپس راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه. (اللباب)
		قانون	فج	.	لو	.			
۵	طَبَسَین	اطوال	فب	.	لج	.	از سوم	بروایت قانون از قهستان	تثنیهٔ طبس به‌فتح طاء بی نقطه و باء یک نقطه سپس سین بی‌نقطه (اللباب)
		قانون	فو	مه	–	ه			
۶	نَیسابور یا نشاور	اطوال	فب	.	لو	ك	از چهارم	از قواعد خراسان	به فتح نون و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح سین بی‌نقطه و سکون الف و ضم باء یک نقطه و بعد از آن واو وراء بی نقطه (اللباب)
		رسم	ف	مه	لز	.			
		ابن سعید	فا	.	لز	.			
۷	نَسا	اطوال	فب	ج	لح	.	از چهارم	از خراسان بر جانب بیابان	به‌فتح نون و سین بی‌نقطه و الف مقصور (المشترك)
		قانون	فج	ل	لو	م			
		ابن سعید	فب	.	لط	.			

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : خسروجرد قصبهٔ ناحیهٔ بیهق است. و از آنجاست حافظ ابوبکر بیهقی. صاحب «اللباب» گوید : خسروجرد دیهی است از ناحیهٔ «بیهق». پیش از این قصبهٔ بیهق بود، سپس سبزوار قصبهٔ بیهق گردید.

طبس شهری است در بیابانی که میان نیشابور و اصفهان و کرمان است. شهر بر دوبخش است و از آن رو آن را طبسین گویند. یکی طبس گیلکی و دیگر طبس مسینان و آن دو در یك جای هستند. حریر آن مشهور است و به دیگر جای‌ها برند. ابن حوقل گوید : طبس از قاین کوچکتر است.

نیسابور شهری مشهور است دردشت. شهری است گسترده به مقدار یك فرسخ در یك فرسخ. از آنجا تا طوس سه مرحله است. بیشتر آبش از قنات‌هاست. هوایش سالم است. و از نخستین اعمال آن تا جیحون بیست وسه مرحله است. احمد کاتب گوید : میان نیسابور وهر یك از مرو و هرات و جرجان و دامغان ده مرحله‌است. در «اللباب» آمده است که: نیسابور پر نعمت‌ترین شهرهای خراسان است واز این روی بدین نام خوانده شده که چون شاپورشاه آنجارا بدیدگفت : نیکو جائی است شهری شود. درآن زمان در آنجا نیزاری بود فرمان داد تانی‌هارا بریدند وبه‌جای آن‌شهری بناکردند ونیسابورش نامیدند. مرکب‌از دوکلمهٔ نی وشاپور. نیسابور مقصد بازرگانان است. من‌می‌گویم امروز نیز به نشاور معروف است و نیسابور فراموش شده.

ابن حوقل گوید : نسا شهری است پرنعمت‌و پرآب دارای باغستان ها ورستاق های پهناور، بردامنهٔ کوه‌ها. مهلبی گوید : نسا درشصت‌و هفت فرسخی شمال‌سرخس است و از اعمال اوست : شرمغول. صاحب «اللباب» گوید : به‌فتح شین نقطه‌دار و سکون راء بی‌نقطه وفتح‌میم وغین نقطه‌دار و واو ولام. قریه‌ای است دارای قلعه‌ای‌استوار وعجم آن را جیغول گوید وجماعتی از اهل‌علم بدان منسوب‌اند. در «المشترك» آمده است‌که : نسا شهری است از خراسان میان ابیورد و سرخس وازآنجاست امام احمد النسای صاحب‌کتاب «السنن» ونیز نسا شهری است در فارس ونیز در کرمان.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرفی: خراسان						
٨	طُوس	اطوال	فب	ل	لز	٠	از چهارم	از اعمال نیشابور	به ضم طاء بی نقطه وسکون واو ودر آخرش سین بی نقطه (المشترك)
		رسم	فب	ن	لز	٠			
٩	آزادوار	اطوال	فب	مه	لو	ل	از چهارم	قصبهٔ جوین از خراسان	به همزه وزاء نقطه دار سپس الف و ذال نقطه دار و واو هردو مفتوح والف وراء بی نقطه در آخرش.
		قانون	فب	یه	لو	ك			
١٠	خوقان	اطوال	فب	٠	لح	٠	از چهارم	از طوس	به فتح نون وسکون واو وفتح قاف و بعداز آن الف ونون.

اوصاف واخبار عامه

ابن حوقل گوید : مزار علی‌بن موسی‌الرضا در فاصلهٔ یك ربع فرسخ از طوس است . و اما قبر رشید در قریه‌ای است معروف به سناباد . طوس پیش از این دارالامارهٔ خراسان بود سپس دارالاماره به نیشابور منتقل شد . و در جای دیگر گوید : طوس نام ناحیتی است از کوره های خراسان . صاحب « المشترك » گوید : طوس کوره ای است دارای دیه های بسیار و قصبهٔ آن طابران است و نوقان و آن دو را بیش از هزار دیه باشد . ونیز طوس قریه ای است از قراء بخارا .

آزادوار قصبهٔ جوین است و جوین کوره‌ای است از کوره‌های نیشابور.جایی است پرطراوت و سربسر آبادان باقنات‌های بسیار و بستان‌ها.مسافت باغستان‌هایش سه روزه راه باشد در یك میل . شهر آن آزادوار است . از آنجا بود ، امام‌الحرمین جوینی . در «المشترك» آمده است که : جوین کوره‌ای است از کوره‌های نیشابورو شهر آن آزادوار است . وعجم جوین را گوان خواند . جوین به‌ضم جیم وفتح واو و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی و سپس نون . درازای کورهٔ جوین سه روزه‌راه‌است، و پهنای آن درحدود یك میل .

در «اللباب» آمده است که : نوقان یکی از دو شهر طوس است . جماعتی از علما بدان منسوب اند .صاحب «العزیزی»گوید : نوقان ازبزرگترین‌و آبادترین شهرهای خراسان است . در خارج شهر قبر امام علی بن موسی‌بن جعفر است و نیز گور هارون‌الرشید آنجاست . برسر قبر علی بن موسی بارگاهی است و گروهی در آنجا معتکف . در نوقان معدن مارسنگ وفیروزه ومرمر سبز است .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرفی : خراسان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۱	قاین	اطوال	فج	ك	لز	ل	از اول چهارم	از قهستان و آن از خراسان است	به فتح قاف و بعد از الف یاء دو نقطهٔ تحتانی مکسور و نون (اللباب)
		ابن سعید	فد	.	له	ی			
		قانون	فد	له	لج	له			
۱۲	زوزن	اطوال	فج	ل	له	ك	از چهارم	از قوهستان	به سکون واو میان دو زاء نقطه‌دار و در آخرش نون (اللبا .)
		قانون	فه	نه	لج	نه			
۱۳	خوست	اطوال	فج	م	لح	ك	از چهارم	از اعمال بلخ	به فتح خاء نقطه‌دار و سکون واو و سین بی‌نقطه و در آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی و آنرا خست نیز گویند (اللباب)
۱۴	خرجرد	اطوال	فد	.	له	.	از چهارم	از اعمال عراق	به فتح خاء نقطه‌دار و سکون راء بی‌نقطه و کسر جیم و سکون راء دوم و دال بی‌نقطه (اللباب)
۱۵	بوزجان	اطوال	فد	.	لو	.	از چهارم	از خراسان	به‌ضم باء یك نقطه و سکون زاء نقطه‌دار بعد از واو وفتح جیم و در آخرش نون . (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

ابن حوقل گوید : قاین قصبهٔ قوهستان است و قوهستان ناحیتی است از خراسان، بر کنار بیابان فارس . و قوهستان نام ناحیه است و در آنجا شهری بدین نام نیست. و شهر آن قاین است . قاین شهری است چند سرخس . آبش از کاریزهاست . بستان‌هایش اندك باشد و قریه‌هایش پراکنده . در «اللباب» آمده است که : قاین شهری است نزدیك به طبس ، میان نیشابور و اصفهان و جماعتی از علما بدان منسوب‌اند.

زوزن از شهرهای قوهستان است . و ما ذکر قوهستان را با قاین آوردیم و در اینجا نیازی به اعادت آن نیست . از قوهستان است ینابذ و آن‌را رستاق‌هاست و آبش از قنات‌ها . در «اللباب» آمده است که : زوزن شهر بزرگی است میان هرات و نیشابور و جماعتی از علما درهرفن از آنجا برخاسته‌اند.

در «اللباب» آمده است که: خوست را خست نیز گویند و آن موضعی است میان اندرابه و طخارستان از اعمال بلخ . پادشاه ترك از قتیبة بن مسلم بدانجا تحصن جست .

در «اللباب» آمده است که : خرجرد شهری است از بلاد بوشنج هرات و آن را خره کرد نیز گویند. ابن حوقل گوید : خرکرد را آب و بستان‌های بسیار باشد. و آن از کوسوی کوچکتر است و فرکرد از خرکرد کوچکتر باشد . آب جاری آن اندك است و مردمش به پرورش احشام و اغنام پردازند . بستان‌هایش کم است.

در «قانون» آمده است که بوزجان از خراسان است . ابن حوقل گوید : بوزجان از اعمال نیشابور است و از آن شهر چهارمرحله فاصله دارد. صاحب «اللباب» گوید : بوزجان شهرکی است بین هرات و نیشابور از بلاد خراسان و جماعتی از اهل علم بدان منسوب‌اند.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و دومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: خراسان						
۱۶	سرخس	اطوال	فد	ل	لز	ج	از چهارم	از خراسان	به فتح سین بی‌نقطه وراء بی‌نقطه سپس خاء ساکن نقطه‌دار وسین بی‌نقطه.
		قانون	فه	.	لو	م			
۱۷	بوشنج یا فوشنج و یا پوشنگ	اطوال	فه	.	لد	ن	ازچهارم	از خراسان	به ضم باء یک نقطه و سکون واو و فتح شین نقطه‌دار و سکون نون و در آخرش جیم (اللباب)
۱۸	هرات ـ هراه	اطوال	فه	ل	له	.	از چهارم	از خراسان	به‌فتح هاءوراء بی‌نقطه سپس الف‌وهاءدر آخرش (اللباب)
		ابن‌سعید	فز	ل	له	ل			

اوصاف واخبار عامه

ابن حوقل گوید : سرخس شهری است در دشت میان نیشا بور و مرو.درآنجا آب جاری نیست مگـر رودی که قسمتی ازسال را آب دارد و آنهم فضلهٔ آب های هرات است .بیشتر زمین‌های سرخس مراتع باشد . دیه‌هایش اندك است . چارپایانشان بیشتر شتر است . آبشان‌از چـاه است و آسیاب‌هایش بـه چارپایان گردد . مهلبی گوید: سرخس شهربزرگی است. رملها گردبرگردش را گرفته‌اند . شرب مردمش از چاه‌هاست . در جنوب نسا است و میانشان بیست و هفت فـرسخ باشد . در «اللباب» آمده است کـه : سرخس شهـری است از بلاد خراسان . ولـی اوصاف آن را بیان نکرده است .

ابن حوقل گوید : بوشنج شهری است به قدر نیمهٔ هرات وچون هرات برسر- زمینی‌هموار.وجز کوهستان‌های‌هرات کوه‌دیگری‌ندارد .آب‌ودرختش‌بسیار است‌وآبش ازرود هرات بود . این رود از هرات به‌بوشنج واز آنجا به سرخس رود . و دربرخی از سال آب به‌سرخس نرسد . در «اللباب » آمده است که : بوشنج در هفت فرسخی هرات است . و نام اصلی آن به فارسی پوشنگ است و معرب آن بوشنج باشد وگاه فوشنج گویند به فاء .

ابن حوقل گوید : هرات از خراسان است و آن را اعمالی است . درون شهر آب جاری است وکوه دردوفرسخی آن واقع شده . درکوهستانش نه هیزم است ونه چراگاه. از آن کوه‌هاسنگ‌آسیاب‌تراشند . برسرکوه آتشکده‌ای است به نام سرشك‌در خارج شهر آب ها و بستان‌هاست . در «المشترك» آمده است که : هرات شهری‌بزرگ و مشهوربوده از خراسان ولی مغولان ویرانش کردند . از هرات تاهریك ازشهرهای نیشابور و مرو وسجستان ، یازده روزه راه‌است .صاحب«اللباب» گوید:هرات در زمان عثمان رضی الله عنه فتح شد. ومنسوب بدان را هروی گویند.

عدد	نام بلد	مأخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و دومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: خراسان						
۱۹	باذغیس	اطوال	فه	ل	له	ك	از چهارم	از خراسان	به‌فتح باء یك نقطه سپس الف و فتح ذال نقطه‌دار و کسر غین نقطه‌دار سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش سین بی‌نقطه (اللباب)
۲۰	مالین	اطوال	فه	ن	لد	له	از چهارم	از اعمال هرات	به فتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش نون (اللباب)
۲۱	بغشور	اطوال	فو	که	لو	.	از چهارم	کوره‌ای از خراسان وقصبهٔ آن کون است	ظاهرا به‌باء یـك نقطهٔ مفتوح و غین نقطه‌دار ساکن سپس شین نقطه‌دار و واو و راء بی‌نقطهٔ در آخرش.
		قانون	فط	.	لو	ل			
۲۲	إسفزار	اطوال	فو	ل	لد	ل	از چهارم	از خراسان	به‌کسر الف و سکون سین بی‌نقطه و کسر فاء و فتح زاء نقطه‌دار و در آخرش راء بی‌نقطه بعد از الف (اللباب)
		قانون	فط	ك	لح	م			

اوصاف واخبار عامه

صاحب «اللباب» گوید : بادغیس را بلده‌های کوچك ودیه‌ها ومزارع است در نواحی هرات . قصبهٔ آن بامیین است . گویند دارالملك «هیاطله» بوده است .عجم آن را بادخیز گوید : به‌علت کثرت بادهـا . و بادغیس معرب بادخیز است . از بلاد بادغیس است بون . بون به فتح باء یك نقطه وسکون واو ودرآخرش نون و بون را ببنه هم گویند به دو باء کـه اولی مفتوح است‌ودومی ساکـن . وآن شهری است در بادغیس نزدیك به بامیین .

صاحب «اللباب»گوید: مالین نام مجموعه‌ای است از دیه‌ها : ازاعمال هرات . وهموگوید‌که : مردم هرات آن‌را مالان گویند.ابن‌حوقل گوید : مالین مکانی است بابستان‌ها وآب‌ها و تاکستان‌های بسیار وبه‌راستی آبادان .

در«اللباب» ضبط آن نیامده است . فقط‌گوید که:بغوی منسوب‌است‌به شهری از شهرهای خراسان میان مرو و هرات که آن را بغ و بغشور گـویند . واز آنجـاست ابوالاحوص محمدبن‌حیان‌البغوی که در بغداد سکـونت داشت و احمدبن حنبل و دیگران از او روایت‌کرده‌اند. ونیز ازآنجاست: ابو یعقوب یوسف‌بن یعقوب‌البغوی وابوالقاسم عبدالله‌بن‌محمدبن عبدالعزیزالبغوی . ابن‌حوقل گوید: بغشور دربیابان‌است ومزارعش دیم و آبش از چاه‌ها باشد . جایی خوش است . در«قانون» آمده‌است که: کون قصبهٔ بغشور است‌و طول وعرض آن را همان‌ذکرکرده که ماذکرکرده‌ایم.

در «اللباب» آمده است که : اسفزار میان هرات و سجستان است . ابن حوقل گوید : در اسفزار چهار شهر است به‌یکدیگر نزدیك . دارای آب‌ها و باغستان‌هـا. از این سخن برمی‌آید که اسفزار کوره‌ای باشد . جز آنکه بگوئیم که‌آن‌شهرها ازاعمال آن هستند . پس‌ازآن گوید که : فاصلهٔ این‌شهرها ازیکدیگر کمتر ازیك‌مرحله است.

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرفی: خراسان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۳	مروالرّود	اطوال قانون رسم	فز فز فه	۰ م ۰	لو لد لح	ل ل ن	ازچهارم	از خراسان	به فتح میم وسکون راء بی‌نقطه و در آخرش واو (المشترك) وبه‌فتح واووالف ولام وضم‌راء دوم وسکون واو وذال نقطه‌دار (اللباب)
۲۴	مروشاهجان	اطوال رسم قانون	فز فد فو	۰ ك ل	لز لح لز	م يه م	از چهارم	ازخراسان	به فتح میم وسکون‌راء بی‌نقطه ودرآخرش واو (المشترك)
۲۵	کَرُوخ	اطوال	فو	ك	له	كه	از چهارم	ازخراسان ازاعمال هرات	به‌فتح کاف وضم راءبی نقطـه سپس واو و در آخرش خاء نقطه دار،

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : مروالرود بزرگتر از بوشنج است . باغهایش از رودخانه‌ای سیراب شود . خاك وهوایش نیکو است . قصراحنف در یك‌منزلی آن است بـر سرراه بلخ از مضافـات مروالرود . قصر احنف را آب هـا و بستان‌های نیکـو است . از مروالرود تا جبل سه فرسخ است ، از سمت مغرب . بدان‌که رود بـه فارسی همان نهر است و مروالرود بـه معنی مرونهـر است . صاحب «المشترك» گـوید : میان مروالرود و مروشاهجان چهارروزه راه است . منسوب به مروالرود را مـرورودی و منسوب به مروشاهجان را مروزی گویند . صاحب « اللباب » گوید کـه : منسوب بـه مروالرود را هم مرورودی‌گویند و هم مرودی. وآن شهری است نیکو برکنارهٔ رود و از مشهور ترین شهرهای خراسان . میان آن و مروشاهجان چهل فرسخ باشد .

ابن‌حوقل گوید : مروشاهجان شهری است کهن. گویند آن را طهمورث بنا کرده است . برسرزمینی است هموار، دور از کوه‌ها . چنانکه از آنجا هیچ کـوهی دیده‌نشود . زمینش شوره‌زار است و پوشیده در رمل . بر درشهـر رودی جاری است معروف به رزیق . شرب مردم از آن آب است . نیز سه نهردیگر دارد . در آنجـا میوه های‌نیکو به‌دست آید و چون میوه‌ها رسیده شد آنها را خشك کنند وبـه دیگر جای‌ها برند. مویز آن‌نیز از دیگر مویزهانیکوتر است. مرو ازحیث نظافت‌ونیکوئی شهر و تقسیم آب نهرها به خانه‌ها و درختان و نیز از حیث آنکه هر صنف را بـازار مخصوصی است ، از دیگر شهرها مستثنی است . در « المشترك » آمـده است کـه : مروشاهجان یعنی جان شاه و آن‌شهری است بزرگ و میان آن وهریـك از شهرهای نیشابور و بلخ و بخارا دوازده روزه راه است .

در «اللباب» آمده است که : کروخ شهری است درنواحی هرات .گروهی از علما بدان منسوب‌اند . ابن حوقل گوید : کروخ شهرکوچکی است از اعمال هرات و در میان‌اعمال‌هرات بزرگتر از آن‌نیست. مردمش‌از «خوارج»اندوبناهاشان‌ازگل‌باشد. و شهر دردره‌ای است درمیان کوه‌ها . گرداگرد آن درحدود بیست فرسخ است، همه بستان‌ها وآب ودرخت و دیه‌های آبادان .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و دومین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: خراسان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۶	دَنْدانْقان	اطوال	فو	ل	لز	٠	از چهارم	از اعمال مروشاهجان	به فتح دو دال بی‌نقطه وسکون نون میانشان الف و نون وقاف والف و نون در آخر (اللباب)
		قانون	فو	ك	–	–			
۲۷	شَرْمَقان یا جَرْمَقان	اطوال	فز	له	لو	ل	از پنجم	از خراسان	به فتح شین نقطه‌دار و سکون راء بی‌نقطه وفتح میم وقاف و بعداز الف نون (اللباب)
۲۸	قَرِینَیْن	اطوال	فز	مه	لو	نه	از چهارم	از اعمال مرو	به‌فتح قاف و کسر راء بی نقطه‌وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح نون و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی دوم ونون (اللباب)
۲۹	زَمّ	اطوال	فط	٠	لح	له	از چهارم	از خراسان	به‌فتح زاء نقطه‌دار و تشدید میم (اللباب)
		قانون	فح	٠	لز	ن			
۳۰	طالقان خراسان	اطوال	فح	٠	لو	ل	از چهارم	از خراسان	به فتح طاء بی‌نقطه‌ولام و قاف سپس الف ونون (المشترك) و به‌سکون لام (اللباب)
		قانون	فح	كه	لد	م			

اوصاف واخبار عامّه

دندانقان بلدهٔ کوچکی است نزدیك مرو . ابن‌حوقل گوید : دندانقان در دو منزلی مرو است ، ازجانب سرخس . صاحب «العزیزی» گوید : شهر دندانقان از اعمال مروشاهجان است و پیوسته بدو . حریر این بلاد بیش از جای‌های دیگراست و پنبهٔ آن درخوبی ضرب‌المثل است و ازآنجا به‌دیگرجای‌ها برند.

صاحب «اللباب» گوید که : شرمقان را جرمقان‌نیز گویند و آن شهری است نزدیك اسفراین، گروه کثیری‌بدان منسوب اند. در «العزیزی» آمده است که:شرمجان در شش فرسخی ترمد است ودر سمت‌جنوب باانحرافی به مشرق . میان آن‌وصغانیان بیست و دوفرسخ باشد .

در «اللباب» آمده‌است‌که : قرینین شهری است دردره مرو . پیش‌ازاین آن‌را برکدیر می‌گفتند و ازآن سبب قرینین نامیدندش که مقارن مروالرود است و قرینان نیز خوانده شود . قرنین سجستان غیر از آن است . این قرینین در چهار منزلی مروالرود است . یکی تثنیهٔ قرین است و یکی‌تثنیهٔ‌قرن .

در «اللباب » آمده است‌که : زم بلدهٔ کوچکی است بر کنارهٔ جیحون و از آنجا جماعتی ازعلما برخاسته‌اند . ابن حوقل گوید : زم بلدهٔ‌کوچکی‌است ازحساب خراسان برکناره نهر جیحون .جایی‌است پرنعمت و دراطراف آن چارپایان از اشتر و گوسفند بسیار است .

ابن حوقل گوید : طالقان شهری است دربزرگی چون مروالرود . آب‌جاری دارد ولی بستان‌هایش اندك است . شهری است‌کوهستانی . رستاق هایی کوهستانی دارد . من‌می‌گویم : طالقان نام دوموضع‌است . یاقوت در « المشترك» گوید:طالقان شهری است از خراسان ، میان مروالرود و بلخ از جانب کوه . و این همان است . و طالقان نیز بلده‌ای‌است‌و‌کوره‌ای میان قزوین و ابهر . همچنانکه در ضمن بلادجبل از آن‌یادکردیم .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و دوّمین اقلیم از اقلیم های عرفی: خراسان						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۱	بَلْخ	اطوال و قانون	صا	٠	لو	ما	از چهارم	قاعدۀ خراسان	به فتح باء یك نقطه و سکون لام ودر آخرش خاء نقطه‌دار (اللباب)
۳۲	فاریاب	اطوال	فط	٠	لو	مه	از چهارم	شهری از جوزجان	به فتح فاء وسکون الف وفتح راء بی‌نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی وسکون الف دوم ودر آخرش باء یك‌نقطه (اللباب)
		قانون	فط	ك	لز	ل			
۳۳	هلاورد	اطوال	صا	٠	لز	ل	از چهارم	از ختل	به‌هاء ولام والف وواو سپس راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه . آن‌را اینچنین یافتم.
		قانون	صد	٠	لح	ل			

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید: اعمال بلخ متصل به طخارستان وختل و بدخشان و بامیان است. بلخ شهری است در سرزمینی هموار. با نزدیک‌ترین کوه چهار فرسخ فاصله دارد. و شهر قریب نیم فرسنگ در نیم فرسنگ باشد. نهری دارد موسوم به دهاس. این نهر در ربض جاری است و دو آسیاب را می‌گرداند. و بستان‌ها در هر طرف شهر، گسترده شده. از آنجا اترج و نیشکر خیزد. و در ارتفاعات آن برف بارد. در «اللباب» آمده است که بلخ از خراسان است و احنف بن قیس تمیمی در زمان عثمان رضی‌الله عنه آن‌را فتح کرد. علما و ائمه و صلحایی که از بلخ برخاسته‌اند به شماره در نیایند. احمد کاتب گوید: بلخ در وسط خراسان است و از آنجا تا فرغانه سی مرحله است به سمت مشرق و تا ری سی مرحله است به‌سمت مغرب و تا سیستان سی مرحله است به سمت جنوب و تا کرمان سی مرحله است و تا خوارزم سی مرحله است و تا ملتان سی مرحله است. دیه‌ها و مزارع بلخ همه درون یک بارو باشند.

ابن حوقل گوید: فاریاب شهری است کوچکتر از طالقان، جز آنکه بستان‌ها و آبش بیشتر است. صاحب «اللباب» گوید: فاریاب بلدهٔ کوچکی است در نواحی بلخ و منسوب بدان را فریابی و فاریابی و فیریابی گویند. جماعتی از علما از آنجا برخاسته‌اند. و هم گوید که عجم آن را پاریاب گوید. مهلبی در «العزیزی» گوید: و فاریاب شهر جوزجان است و میان آن و بلخ بیست و دو فرسخ باشد.

ابن حوقل گوید: هلاورد از شهرهای ختل است. و ختل نام اقلیمی است از اقالیم خراسان در آنسوی جیحون. قصبهٔ ختل، هلاورد و لاوکند است. کوره ختل پیوسته است به بلاد ماوراءالنهر. همه شهرهای ختل را آب و درخت باشد. در سرزمینی است بس خرم و با طراوت. وهمهٔ آن سرزمین جز اندکی در همواری باشد، میان رودوخشاب و رود بدخشان. رود ختل را خرناب گویند. در ختل رودهای بسیار است که چون گرد آیند آغاز جیحون شوند. ابن حوقل گوید: کورهٔ وخش نیز منضم به کورهٔ ختل است.

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرفی: خراسان — طول — درجه	طول — دقیقه	عرض — درجه	عرض — دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام ها
۳۴	شَهْرِسْتان	اطوال	صا	ل	له	٠	از چهارم	از آخر حدود خراسان	به فتح شین نقطه‌دار و سکون هاء وفتح راء بی نقطه وسکون سین بی نقطه وفتح تاء (اللباب)
۳۵	اَنْدَراب	اطوال	صح	مه	لو	٠	ازچهارم	از خراسان	به فتح همزه و سکون نون سپس دال بی‌نقطه وراء بی‌نقطه و الف و در آخرش باء یك نقطه. (المشترك)
		قانون	صد	م	لو	٠			

اوصاف واخبار عامه

در «المشترك» آمده است که : شهر درلغت فرس به معنی مدینه است و استان به معنی ناحیه . و شهرستان شهری است مشهور ، میان نیشابور و خوارزم ، در آخر حدود خراسان و آغاز حدود ریگستان‌خوارزم . شهرستان نیز نام شهر اصفهان است معروف به جی . ونیز شهرستان نام قصبهٔ کورهٔ شاپور است از فارس و محتمل است که همان نوبندجان باشد. صاحب «اللباب» گوید : شهرستان شهرکی است نزدیك نسا از خراسان در جوار خوارزم‌و آن را رباط شهرستان نیز گویند . آن را عبدالله بن طاهر در ایام خلافت مأمون بناکرد . و ازآن دانشمندانی در هرفن برخاسته‌اند.

در « المشترك » آمده است که : اندراب میان غزنه و بلخ است . کاروانیان از آنجا به کابل روند. نزدیك به اندراب ،کوه بنجهیر است که درآن معدن سیم‌باشد. صاحب «اللباب »گوید : خاست به فتح خاء‌نقطه‌دار وسکون سین بی‌نقطه ودرآخرش تاء دونقطهٔ فوقانی بلدهٔ‌کوچکی است نزدیك اندراب ازنواحی بلخ .

ذکر زابلستان و غور

برخی از این بلاد در حساب خراسان است و حد خراسان بر آن مشتمل.

غور – در «اللباب» آمده است که غُور به ضم غین نقطه‌دار و سکون واو و در آخرش راء بی‌نقطه، ناحیتی است کوهستانی در خراسان نزدیك به هَرات. غُور مملکت بزرگی است. بیشترش کوهستان است. جایی آبادان باچشمه‌ها و بستان‌ها و نهرها. استوار و تسخیرناپذیر.

غُور را عمل هرات و رباط کَرْوان و غَرشِسْتان و خلاصه خراسان از سه جهت فراگرفته است و ازاین‌رو آن را جزء خراسان آورده‌اند. اما حد چهارم آن نواحی سیستان است. از غور سلسله کوه‌هائی درحد خراسان بر حدود بامیان تا جبل فضد که همان بنجهیر است کشیده شده.

فراون – ابوالمجد اسماعیل موصلی در کتاب «مزیل الارتیاب» گوید: فَرْاون به فتح فاء و سکون راء بی‌نقطه، بلدهٔ کوچکی است نزدیك غَزْنه.

لمغان – در «اللباب» آمده است که: لمغان به فتح لام و سکون میم و فتح غین نقطه‌دار نام مواضعی است از جبال غَزْنه.

زوف – قصبهٔ بلاد غور، شهر زوف است. در موضعی در طول فط و عرض لج.

ابن‌حوقل گوید : شهرهایی که از معاملهٔ بامیان‌اند عبارت است از : بَنْجْهیر. مـردم بَنْجهیْر بَغْشُور و سکاوندو کابُل‌و جرا و فَرْاون وغَزْنه و بَنْجهیر. مـردم بَنْجهیْر زمین را چون غربال سوراخ سوراخ کنند و رگه هائی راکه محتملاً به سیم منتهی شود آنقدر کنند تا به‌سیم رسد . مردی که بدین‌شغل می‌پردازد در این راه اموال بسیار نفقه کند. و گـاه بـه چنان معدنـی رسد که او و بازماندگانش را بی‌نیاز سازد و گاه‌بود که به‌سبب غلبهٔ آب به‌مقصودنرسدو نومید بازگردد.وگاه‌باشد که مردی بررگه‌ای‌وقوف یابدو دیگری ازموضعی دیگر درست همان رگه را بیابدو هردو به‌کندن پردازند در اینگونه موارد قرار براینست که هرکه زودتر به‌سیم رسد از آن او باشد . مردم بَنْجهیْر در این مسابقه مرتکب اعمالی شوند که به‌خاطر شیطان هم‌نمی‌رسد .وچون یکی از آن دو به‌سیم رسید آنکه بازمانده است بیچاره سرمایه‌اش هدرشود و اگرهردو باهم‌رسیدند شریك‌شوند . و درآن‌نقب‌ها تا چراغ هاشان‌روشن است به‌کندن ادامه‌دهند وچون‌چراغ‌هاخاموش گردیدبازایستند . چه هرکه از آن موضع پیش‌تر رود در کمتر از لحظه‌ای بمیرد. باری گاه باشد که مردی بامدادان توانگر باشد و شامگاهان بینوا و یا بامدادان بینوا بـاشد شامگاهان توانگر .

و هموگوید که : بنجهیری شاعرمعروف از آنجا برخاست .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و سومین اقلیم از اقلیم های عرفی: زابلستان						
۱	گرد کوه	ابن سعید	فط	ل	لو	۰	از چهارم	کنار مرز	به کسر کاف وسکون راء بی نقطه وضم کاف وسکون واو سپس هاء.
۲	بیروز کوه	ابن سعید	فط	م	لا	۰	از سوم	قاعدهٔ جبال غور	به کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وضم راء بی نقطه وواو سپس زاء نقطه‌دار وضم کاف سپس واو و هاء. (المشترك)
۳	میمند	اطوال قانون	صا صب	نه م	لج لج	ك د	از سوم	از زابلستان	به کسر میم وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح میم دوم وسکون نون سپس دال بی نقطه. (المشترك)
۴	بامیان	اطوال قانون	صب صب	۰ ن	لد لد	له یه	از چهارم	از زابلستان	به باء یك نقطه والف و میم مکسور سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی و الف و ونون. (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

معنی گردکوه جبل مدور است چه گرد به‌معنی مدور و کوه به‌معنی جبل است.

در «المشترك» آمده‌است که: پیروزکوه به معنی کوه سبز است. و آن قلعه‌ای است استوار و دارالملك جبال غور باشد. غور بلادی است میان هرات و غزنه. آنجا قرارگاه «آل‌سام» ازملوك غور بود. ابن سعید گوید: قاعدهٔ غور شهر فیروزکوه است به همان طول وعرضی که درجدول آمده است.

صاحب «المشترك» گوید: میمند قریه‌ای است ازقراء غزنه. ابوالحسن علی بن احمد میمندی وزیر محمود سبکتکین از آنجا بود. وهموگوید که: میمند نیزدیهی است از فارس و آنکه میمندفارس را دیده بودحکایت کرد که: دیه کوچکی است بدون بارو. درختان سیب وگردو ونیز تاکستان‌های بسیار دارد. آبش ازکاریزهاست. و از آنجا تا جور دومرحله است. در مشرق جور و به فاصلهٔ دو مرحله در جنوب غربی شیراز واقع شده.

ابن حوقل گوید: بامیان شهری است و آن‌را بلاد و اعمالی است. وازبلاد بامیان است کابل و جرا وفراون و غزنه و بنجهیر. بامیان دردو منزلی بلخ است. در نزدیکی آن رودی است که تا غرشستان جریان دارد. بامیان را بستان‌هایی نیست. شهری است کوهستانی و از دیگرجای ها بدانجا میوه برند. در «اللباب» آمده است که: بامیان شهری است میان بلخ و غزنه قلعه‌ای‌استوار وقصبه ای کوچك‌دارد. مهلبی گوید: بامیان درشمال غزنه است ومیانشان چهل‌وپنج فرسخ فاصله است. پاره‌ای‌از ازنهرهایی که سرچشمهٔ جیحون رامی‌سازند ازکوه‌های بامیان جاری است.

عدد	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و سوم من اقلیم از اقلیم های غـزنی : زابلستان						
۵	غزنه	اطوال و قانون	صد	ك	لج	له	از آخر سوم	از زابلستان و به قول ابن حوقل از بامیان	به فتح غین نقطه‌دار و سکون زاء نقطه‌دار و فتح نون . (اللباب)
۶	بنجهیر	اطوال قانون	صد صد	م ك	لد له	ن ٠	از چهارم	از زابلستان	به فتح باء یك نقطه و سکون نون و جیم و کسر هاء و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش راء بی‌نقطه (اللباب)
۷	کابل	اطوال قانون	صد صه	م ك	لد لج	ل مه	از سوم	از زابلستان. صاحب قانون گوید: از کابل. ابن سعید گوید : قاعدهٔ زابلستان است .	به فتح کاف و ضم باء یك نقطـه و در آخـرش لام (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

ابن حوقل گوید: غزنه از اعمال بامیان است. در غزنه باغستان‌هایی نیست. غزنه فرضهٔ هند وموطن بازرگانان است. از غزنه تا بامیان قریب هشت مرحله است. غزنه را در بند مشهوری است و ابوریحان در «قانون» از آن یادکرده است. و هموگوید که: غزنه در طول صب م وعرض له ه واقع شده. درکتاب «الاطوال» نیز طول و عرض غزنه به همان‌گونه ضبط شده. مهلبی گوید: غزنه را با بست ـ اول حدسجستان ـ چهل فرسخ فاصله باشد. صاحب «اللباب» گوید: بلق به فتح باء یك نقطه ولام ودر آخرش قاف ناحیتی است از نواحی غزنه. وهموگوید که: غزنه آغاز بلاد هند است. ابوالمجد موصلی در «مزیل الارتیاب» گوید: غزنه شهری است در کنار خراسان و اول بلاد هند چون مرزی میان خراسان و هند وسرمایش سخت است.

ابن حوقل گوید: بنجهیر از اعمال بامیان است. شهری است کوهستانی. بر مردمش بیهودگی وفساد غلبه دارد. صاحب «اللباب» گوید: بنجهیر شهری است از نواحی بلخ. در آنجا کان سیم باشد و درهم در آنجا فراوان است. چنانکه دسته‌ای سبزی رابه‌کمتر از یك درهم نفروشند. بازارش به سبب حفره‌های زیاد چون غربال است. در «قانون» آمده است: دره بنجهیر، و سپس همان طول وعرض راکه ماذکر کرده‌ایم آورده‌وگوید: درکوه‌هایش کان‌سیم باشد.

ابن‌حوقل گوید: کابل عمل بامیان است. در آنجا هم مسلمانان باشند و هم هندوان کافر. و هندوان معتقدند که شاه مستحق پادشاهی نباشد مگر آنکه عقد پادشاهی او در کابل بسته شودهرچند از آن‌شهردور باشد. کابل نیز فرضهٔ هند است. در «اللباب» آمده است که: کابل ناحیتی است معروف از بلاد هند و جماعتی ازاهل علم بدان منسوب‌اند. در «قانون» آمده است که: قلعهٔ کابل نخست مستقر پادشاهان ترك بود و سپس برهمنان در آن جای گرفتند. هلیلهٔ کابل معروف است. و گویند هلیلهٔ کابلی ولی در آنجا هیچ هلیله حاصل نشود. اما چون فرضهٔ بازرگانان است هلیله و دیگر چیزها بدانجا برند و بدان‌نسبت دهند. کابل از ثغور مسلمانان درمقابل هندبود وشهر غزنه در مغرب آن است.

ذکر طخارستان و بدخشان

ابن‌حوقل گوید : طخارستان اقلیمی است دارای شهرهای بسیار و آن از مضافات بَلْخ است و بَلْخ از خراسان است . در «اللباب» آمده است که: طُخارستان به ضم طاء بی نقطه و فتح خاء نقطه‌دار و الف و ضم راء بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فتح تاء دو نقطهٔ فوقانی و الف و نون، ناحیتی وسیع است مشتمل بر بلادی چند . طُخارُستان در آنسوی نهر بَلْخ یعنی جیحون است .

طُخارُستان ، بالای رود جیحون است و بَدَخشان بالای طُخارُستان و نزدیك به بلاد ترك . از بَدَخشان تا بَلْخ سیزده مرحله است و از بَدَخشان تا طایْقان هفت روزه راه .

از بلاد خوارزم است یَفْتَل . در «اللباب» آمده است که : یَفْتَل به فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی و سکون فاء و فتح تاء دو نقطهٔ فوقانی سپس لام ، بلدی است از اواخر طُخارُستان و ابونصر بن ابی‌الفتح یفتلی از امراء خراسان بدان منسوب است . میان او و قراتکین در نواحی بَلْخ جنگهایی رخ داد .

شماره	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی: طخارستان و بدخشان						
۱	سمنجان	اطوال	صب	٠	لو	٠	از چهارم	از طخارستان	به کسر سین بی‌نقطه‌ومیم وسکون‌نون وفتح‌جیم و الف و نون (اللباب)
۲	إسكلكند	اطوال قانون	صب صب	ك ن	لو لو	ل ن	از چهارم	از طخارستان	به کسر الف وسکون‌سین بی‌نقطه وفتح دو کاف میانشان لام ساکن سپس نون‌ساکن و درآخرش دال بی‌نقطه. (اللباب)
۳	ورْوالج	اطوال قانون	صب –	ك –	لو لز	نه نه	از چهارم	از طخارستان	به دو واو میانشان لام ساکن‌سپس‌الف ولام‌وجیم (اللباب‌درشرح‌جرم)
۴	طايقان	اطوال قانون	صب صح	ن ٠	لز لو	كه ٠	از چهارم	از طخارستان	به فتح‌طاء بی‌نقطه‌وسکون الف و یاء آخر حروف‌و فتح‌قاف‌ودر آخرش‌نون، بعد از الف. و آن‌را طایکان به ابدال‌قاف‌به کاف نیز گفته‌اند. (اللباب)
۵	راون	اطوال قانون	صب –	م –	لز لو	له ٠	ازچهارم	ازطخارستان	به فتح راء بی‌نقطه و واو ودر آخرش‌نون.
۶	جرم	اطوال	صد	ك	لز	٠	از چهارم	از بدخشان	به کسر جیم وسکون راء بی‌نقطه و در آخرش‌میم. (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

در «اللباب» آمده است که : سمنجان بلدهٔ کوچکی است از طخارستان در آنسوی بلخ . دعبل بن علی الخزاعی شاعر عباس بن جعفر والی آنجا بود .

در « اللباب » آمده است که : اسکلکند شهر کی است فراخ نعمت ، از شهرهای طخارستان بلخ و گاه الف را از آن حذف کنند و گویند سکلکند . از این رو هم آن را درحرف الف آورده وهم درحرف سین .

در «قانون » آمده است که : ولوالج قصبهٔ طخارستان است که درقدیم مملکت هیاطله بود . صاحب « العزیزی » گوید : ولوالش شهری است بزرگ از شهرهـای طخارستان . میان آن و طایقان شش فرسخ است . وهمهٔ شهرهای طخارستان درسرزمین هموار اند مگر سکنده و هلبك که کوهستانی‌اند .

در « اللباب » آمده‌است که: طایکان بلدهٔ کوچکی‌است در نواحی بلخ‌از کوره‌های طخارستان و آن را طایقان به قاف‌نیزگویند . وهموگوید که : طایقان از خرم‌ترین بلاد است . در «العزیزی» آمده است که : طایقان شهری است بزرگ در دره‌ای میان کوه‌ها . شرب مردمش از رودخانه است . درختان بسیار دارد . از طایقان تا اول ختل هفت فرسخ است .

صاحب «اللباب »گوید: راون شهری است ازطخارستان بلخ.

صاحب «اللباب» گوید : جرم بلده‌ای است از بدخشان آنسوی ولوالج. ابو-عبدالله سعیدبن حیدر جرمی فقیه متوفی به سال پانصد و چهل‌واند از آنجابود.

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و چهارمین اقلیم از اقلیم های عرفی: طخارستان و بذخشان						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۷	بَذخشان	قانون	صه	ك	له	٠	از چهارم	خوداقلیمی است	به فتح باء یك نقطه و ذال وسکون خاء و فتح شین همه نقطه‌دار و درآخرش نون. (اللباب)
		اطوال	صه	كه	لز	ی			

اوصاف و اخبار عامه

ابن حوقل گوید : بدخشان هم نام اقلیم است وهم‌نام شهر . رستاق های بسیار دارد . ازآن‌لاجورد خیزد . در «اللباب» آمده‌است که: بدخشان بالای طخارستان است و همسایه بلاد ترك . زبیده دختر جعفربن منصور در آن قلعه‌ای شگفت ساخته . ازآنجا لاجورد و بلور وسنگ فتیله و پادزهر به‌دیگر جای‌ها برند. و سنگ فتیله چیزی است شبیه به‌مغز بردی .

ذکر خوارزم

مصنف چون از ذکر طُخارُستان و مضافات آن فراغت یافت، به‌ذکر بلاد خوارزم پرداخت.

خوارزم نام اقلیمی است جدا از خراسان و ماوراءالنّهر. گرد بر گرد آن بیابان است. حد غربی آن برخی از بلاد ترك است و حد جنوبی آن خراسان و حد شرقی بلاد ماوراءالنّهر و حد شمالی نیز بلاد ترك.

بلاد خوارزم آخرین عمارت کنار جیحون است و از آن به بعد دیگر عمارتی نیست تا جیحون به دریای خوارزم ریزد.

اقلیم خوارزم بر دو جانب جیحون است و شهر بزرگ آن کُرْکَنْج است در جانب جنوبی جیحون. کُرْکَنْج را به عربی جُرْجانِیَه گویند.

ابن‌حوقل گوید: بلاد خوارزم از سردترین بلاد عالم است و رود جیحون ابتدا از جانب خوارَزْم یخ بندد. و قصبهٔ خوارَزْم نخست خوارَزْمیه بود، جیحون آنرا ویران ساخت و مردم برای خود در آنسوی آن شهری ساختند و آن شهر در جانب شمالی جیحون بود.

مهلبی گوید: بلاد خوارَزْم در جنوب شرقی دریاچهٔ خوارَزْم است و از خوارَزْم تا آمُل در حدود دوازده مرحله است و از خوارَزْم تا دریاچهٔ خوارَزْم در حدود شش مرحله.

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست و پنجمین اقلیم از اقلیم های عرفی : خوارزم						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	گُرگَنج بزرگ	اطوال و قانون	فد	ا	مب	نز	از پنجم	از خوارزم	به ضم کاف وسکون راء بی نقطه سپس کاف دوم و الف و نون ساکن و در آخرش جیم. در آن التقاء ساکنین پدید آید و به عربی جرجانیه‌اش گویند.
۲	جُرجانیه	اطوال	فد	ه	مب	مه	از پنجم	از خوارزم	به‌ضم جیم وسکون راء بی نقطه سپس جیم و الف و نون (اللباب)
۳	کاث	اطوال	فه	٠	ما	لو	از پنجم	از خوارزم	[به فتح کاف سپس الف و تاء دو نقطهٔ فوقانی یا ثاء سه نقطه]
		قانون	فد	٠	ما	لو			
۴	زَمَخْشَر	اطوال	فد	ل	ما	مه	از پنجم	از خوارزم	به فتح زاء نقطه‌دار و میم وسکون خاء نقطه‌دار و فتح شین نقطه‌دار و در آخرش راء بی‌نقطه. (اللباب)
۵	هَزارَسْب	اطوال	فه	ك	ما	ی	از پنجم	از خوارزم	به‌فتح هاء و زاء نقطه‌دار وسکون الف و فتح راء بی نقطه و سکون سین بی‌نقطه و در آخرش باء یك نقطه (الانساب)

اوصاف واخبار عامه

در « المشترك » آمده است که: گرگنج نام دو شهر است از خوارزم : یکی گرگانج بزرگ و آن همین است که به شرح آن پرداخته‌ایم . این گرگانج قصبهٔ خوارزم است بر کنارهٔ رودجیحون و دیگر گرگانج کوچك است که بعداً به ذکر آن خواهیم پرداخت و آن شهری است نزدیك به گرگانج بزرگ و میانشان ده میل فاصله است و همو گوید که : گرگانج درسال ۶۱۶ آبادان بودو ساکنان بسیار و بازارهای طولانی داشت . عجم آن را گرگنج و عرب جرجانیه خواند. و این دونام به هردو آنها اطلاق شود . در «قانون» آمده است که : گرگانج در مغرب جیحون است.

در «المشترك » آمده است که : گرگنج کوچك شهری است نزدیك به گرگنج بزرگ و میانشان ده میل فاصله است . عرب آن را جرجانیه خواند و آن در مغرب جیحون است .

کاث در قدیم قاعدهٔ خوارزم بود . در مشرق جیحون است . صاحب « قانون» گوید : کاث شهر دیگر خوارزم است در مشرق جیحون . مهلبی در «العزیزی» گوید : میان آن و قریةالجدیده از بلادترك پنجاه فرسخ است . و همو گوید که:از بزرگترین‌شهرهای خوارزم شهرکاث است ونیزگرگانه و هزارسب .

در «اللباب» آمده است که : زمخشر قریه بزرگی است از قراء خوارزم و از آنجاست ابوالقاسم محمود زمخشری‌امام مشهور.اورا علاوه بر تصانیفی‌که دارد دیوان شعری نیزهست .

در « الانساب » آمده‌است که : هزاراسب را به فارسی هزارسف گویند وآن قلعه‌ای است استوار از خوارزم. صاحب «العزیزی» گوید: هزارسب درمغرب‌جیحون است واز آنجا تا کاث شش فرسخ باشد.

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست و پنجمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: خوارزم — طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۶	درغان	قانون و اطوال	نو	کد	م	ل	از پنجم	از خوارزم	
۷	فربر	اطوال	فر	ل	لح	مه	از چهارم	از جیحون	به فتح فاء وراء بی‌نقطه وسکون باء یك نقطه‌ودر آخرش راء بی‌نقطه . (اللباب) صاحب «مزیل الارتیاب» گوید که : هم به فتح فاء شنیده وهم‌به کسر آن .
		قانون	فو	له	لح	م			

اوصاف واخبار عامه

درغان آخر حدود خوارزم است ازجانب مرو . مهلبی گوید : میان آن و هزارسب بیست وچهار فرسخ است . درغان از اعمال خوارزم است .

در «اللباب» آمده است که : فربر برکنارهٔ جیحون استازجانب بخارا .صاحب «قانون »گوید : فربر معبر بلاد ماوراءالنهر است به خراسان . ابن حوقل گوید : فربر از اعمال بخارا است وشهری است پرنعمت . فرضهٔ جیحون است ومکانیاست آبادان. وما از آن روی آن را به خوارزم افزودیم که جدول کامل شود [ونیز از آن سبب که به خوارزم نزدیك است] .

ذکر ماوراءالنهر و مضافات آن

ازبلاد ترکستان

یاقوت در«المشترك»گوید : تُوران به‌ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی‌وسکون واو سپس راء بی‌نقطه و الف و نون ، نام همهٔ ماوراء النَّهر است و آن بلاد هیاطله باشد .

در تحدید ماوراءالنّهر آنچه برای ما آشکار شده است این‌است که : حد غربی آن حدود خوارزْم است و حد جنوبی رودجیحون از بَدَخشان تا آنجاکه به‌حدود خوارَزْم پیوندد ، چه جیحون تقریباًاز مشرق به‌مغرب‌جریان دارد ، اگر چه گاهگاهی به جانب جنوب یا شمال می‌گردد . و حدشرقی‌و و شمالی‌آن برای من روشن نشده است .

بخارا - ابن‌حوقل گوید : رستاق‌های **بخارا** بیش از پانزده است که همه درون بارویی هستند ، برگرداگرد آن بلاد ساخته و بیرون از بارو نیز شهرهایی است و از آن جمله است فَرَبْر . و نزدیکترین کوه به **بُخارا** کوه‌وَرْکَه است . در خارج از بارو شوره‌زار است و هیزم آن از

بستان‌هـای‌اطراف است و آنچه از تاغ وگز از بیابان‌های‌گرد آن آرند . و آب‌سُغْد در سرزمین بُخارا فرو رود . و سغد از جانب شرقی بدان پیوسته است .

زوش ـ در «اللباب» آمده است که: زُوش به ضم زاء نقطه‌دارسپس واو و شین نقطه دار قریـه‌ای است از قـراء بُخارا و منسوب بـدان را ، زوشی گویند .

کبوذنجکث ـ از بلادماوراءالنهر است: کبوذنجکث . در«اللباب» آمده است که : کبوذنجکث بـه فتح کاف و ضم بـاء یك نقطه و سکون واو و فتـح ذال نقطـه‌دار و سکـون نـون و فتح جیـم و کاف و در آخـرش ثـاء سه نقطه ، از نـواحی سَمَرْقَند است و جمـاعتی از اهل علم بـدان منسوب‌اند . ابن حوقل گوید : کَبُوذَنْجَکَث ، رستاقـی است دارای دیه‌ها و درختان بسیار و شهر کَبُوذَنْجَکَث در همان رستاق است، در شمال سُغد .

نور ـ ازشهرهای ماوراءالنّهراست : نُوْر. صاحب «اللباب»گوید : نُوْر به ضم نون وسکون واو و در آخرش راء بی‌نقطه بلده کوچکی‌است میان بُخارا و سَمَرْقَنْد . نزدیك به‌کوهی که در آن مشاهد و زیارتگاه‌ها باشد و منسوب بدان را نوری‌گویند .

بدان‌که از سَمَرْقَنْد تا خُجَنْد هفت‌مرحله است و از خُجَنْد تا شاش چهار مرحله .

سغدسمرقند ـ از مضـافـات سَمَرْقَنْد اسـت : سُغْد سَمَرْقَنْد .و آن یکی از جنـات اربعهٔ عالم است . ایـن جنـات اربعـه عبـارتند از : سُغْد سَمَرْقَنْد در ماوراءالنهر و غُوطهٔ دِمَشْق و نهر اُبُلّه در بَصْر و

شِعْب‌بَوّان در فارس .

ابن حوقل گوید : سُغْد سمَرْقند در ماوراءالنهر از آن سه دیگر مصفاتر است . زیرا درهٔ‌سُغْد از حد بُخارا تا حد بتم که هشت روزه راه است ، همه بستان‌ها و مرغزارهای به هم پیوسته است . درون بستان‌ها نهرهایی است همواره جاری . در آنسوی مرغزارها از دوسو مزارع است و آنسوی مزارع مراتع . سُغدِ سَمَرْقَنْد خوشترین و زیباترین سرزمین های خداوند است .

سَمَرْقَنْد بر کنارهٔ رودسُغد است . آغاز این رود در بیست فرسخی سَمَرْقَنْد است . و چون رود از سَمَرْقَنْد به مقدار دو مرحله بگذرد به‌چند شعبه شود . یکی از آن شعب نهری است موسوم به ذَهرِقَی و آن به مثابهٔ دل سُغْد است . واز این‌نهر جوی‌های بسیار ـ چنانکه به‌شماره در نیاید ـ بیرون آید . بعداز ذَهرِقَی از رودسُغد نهرهایی درهمان امتداد در مقابل هر بلده و رستاقی بیرون آید تا به بُخارا رسد . ابن‌حوقل گوید : سر چشمهٔ آب‌های سَمَرْقَنْد و سُغْد کوهستان‌بُتَّم است .

کورهٔ‌بتم ـ از کوره‌های ماوراءالنهر ، کورهٔ‌بُتَّم است . بُتَّم کوره‌ای است دارای کوه‌های بلند . هوایش سرداست‌و دیه‌هایش آبادان. ابن حوقل گوید : دریکی از کوه های بُتَّم غاری است و از آن غار بخاری که درشب چون آتش و در روز چون دود است بیرون آید و مردم بر دهانه ها و روزن های آن غار خانه هایی بنا کنند و در آن را سخت مسدود می‌سازند تا بخار در آن جمع شود و بر دیوارها و سقف آن بسته شود و آنچه به دست می‌آید همان نوشادر است . و کسی را یارای‌آن نیست‌که در آن خانه داخل شود ، جز آنکه لباسی از نمد

پوشد و آن را با آب تر کنند و شتابان به آن خانه در آید و نوشادر برگیرد و شتابان باز گردد. وهمو گوید که: چون این بخار از جایی به‌جای دیگر رود جای دیگر را بکنند تا پدیدار گردد. و اگر بر سر آن خانه‌ای برنیاورند که مانع تفرق آن گردد دیگر به کسی که بدان نزدیك شود زیانی نمی رساند.

خاوص ـ از اعمال بالای سمرقند است: خاوُص. در «اللباب» آمده: خاوُص به خاء نقطه‌دار و الف وضم واو ودر آخرش صاد بی نقطه، بلدهٔ کوچکی است در بالای سَمَرْقَنْد. ابن‌خردادبه گوید: از خاوُص تا زامین بیابانی است به مسافت هفت فرسخ و از خاوُص نیز تا خوشکَت بیابانی است به مسافت هفت فرسخ. و خوشکَت بر ساحل رودشاش است.

نجا نیکث ـ از اعمال اُسْرُوشَنَه است: نَجانِیکَث. در «اللباب» آمده است که: نَجانِیکَث بلدهٔ کوچکی است درنواحی سَمَرْقَند نزد اُسْرُوشَنَه ـ چنانکه سمعانی پنداشته ـ به فتح نون وجیم والف و کسر نون دوم و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی وفتح کاف سپس ثاء سه نقطه.

سغد ـ از مشهورترین کوره های ماوراءالنهر سُغْد است. در «اللباب» آمده است: سُغْد به ضم سین بی‌نقطه و سکون غین نقطه‌دار و در آخرش دال، بی‌نقطه. ونیز صُغْد به صاد بی‌نقطه نویسند. و آن یکی‌ازجنات اربعه است.

ابن حوقل گوید: اولین شهرهای سُغْد، دَبُوسیه است از اعمال بُخارا، آنگاه آرْبِنْجان است وکُشانیِه و اِشْتیخَن و سَمَرْقَنْد. سَمَرْقَنْد قصبهٔ سُغْد است و رودسُغْد از مشرق به مغرب جریان دارد.

خشوفغن ـ از دیه‌های سغد است: خُشوفَغْن. در «اللباب» آمده است: به ضم خاءِ نقطه‌دار و شین نقطه‌دار و فتح فاء و سکون غین نقطه دار و در آخرش نون. دیه بزرگی است، پر نعمت و خیر. امروزه آن را رأس‌القَنْطَرَه گویند.

صرمنجان ـ از نواحی تِرمَد، صَرْمَنْجان است. در «اللباب» آمده است: به‌فتح صاد بی نقطه و سکون راء بی‌نقطه و فتح میم و سکون نون و جیم و الف و نون. ناحیتی است از نواحی تِرمَدو عجم آن را جَرمَنگان گوید.

وذار ـ از بلاد ماوراء النّهر است: وَذار. در «الانساب» آمده است: به فتح واو و ذال نقطه‌دار و درآخرش راء بی‌نقطه. بلدهٔ بزرگی است دارای بارو ومسجدجامع. در چهار فرسخی‌سَمَرْقَنْد است. سمعانی گوید: من به جهت شنیدن سخنان خطیب وَذاربه آنجا رفتم و یك شب را نزداو ماندم.

بزده ـ از بلاد ماوراء النهر، بَزْده است. در «الاطوال» آمده است که: بزده در موضعی است به طول فط له و عرض لح مه. به فتح باء یك نقطه و سکون زاء نقطه‌دار و دال بی‌نقطه و هاء، قلعه‌ای‌است استوار در شش فرسخی نَخْشَب.

مایمرغ ـ از بلاد ماوراء النهر است: مایْمَرْغ. در «اللباب» آمده است: به فتح میم و سکون الف و سکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح میم دوم و سکون راءِ بی‌نقطه‌وغین نقطه‌دار در آخرش؛ قریهٔ بزرگی است بر سرراه بُخارا، از نواحی نَخْشَب، مایْمَرْغ نیز قریه‌ای‌است نزد سَمَرْقَنْد و نیز موضع دیگری است برکنارهٔ جیحون.

مرغنان - از بلاد فَرْغانَه است : مَرْغِنان . در « اللباب » آمده : به فتح میم وسکون راء بی نقطه‌و کسر غین‌نقطه‌دارونون والف ونون دوم از مشاهیر بلاد فَرْغانَه است . ابن حوقل گوید : مَرغِنان از نَسْیای‌سفلی است .

اندکان - واز آن بلاد است، اَنْدُکان. یاقوت در «المشترك» گوید: بـه فتح همزه وسکون‌نون و ضم دال بی نقطه سپس کاف والف و نون . قریه‌ای‌است از اعمال فَرْغانَه، ابن حوقل گوید: در کوه‌های فَرْغانَه‌معادن زر و سیم باشد و در نَسْیای علیا چشمه‌های زفت و از آن کـوه‌ها نفط و فیروزه و آهن ومس وسرب بیرون آید . و در آنجا سنگ سیاهـی است که چون ذغال می‌سوزد و سه‌بار آن را به یك درهم دهند و چون سوخته شود خاکسترش سخت‌گردد .

خـدیسر - نیز از نواحی ماوراءالنّهر است :خُدَیْسَر. در«اللباب» آمده : خدیسر به ضم خاء نقطه‌دار و فتح دال‌بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح سین بی‌نقطه و در آخرش راء بی‌نقطه ؛ ثغری است از ثغور سَمَرْقَنْد، ازاعمال اُسْرُوشَنَه. ابن حوقل گوید : رباط خُدَیْسَر از رباط های مشهور است .

بارسکث - از شهرهای ماوراء النّهر یکی بارِسْکَث است . وآن‌از شاش باشد . در «اللباب»آمـده: به فتح باء یك‌نقطه و کسر راء بـی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فتح کاف و در آخرش ثاء سه‌نقطه .

بدخکث - و آن از بلاد شاش‌است و بـه قـولی از اِسْفِیجاب . در « اللباب » آمده است : بُدَخْکَث به ضم باءِ یك نقطه و فتح دال بی‌نقطه و سکون خاءِ نقطه‌دار و فتح کاف و در آخرش ثاءِ سه نقطه .

بسکت – نیز از آن بلاد است : بِسْکَت . در«اللباب» آمده: به‌کسر باء یك‌نقطه وسکـون سین بی‌نقطه وفتح کـاف و درآخرش تاء دونقطـه فوقانی ؛ بلده‌ای است از بلاد شاش. جماعتی از علما بدان منسوب‌اند.

خرشکت – دیگر خرشکت است . در «اللباب» آمـده : به فتح خاء نقطه‌دار وفتح راء بی‌نقطه و سکون شین نقطه‌دار و فتح کاف و در آخرش تاء دونقطهٔ فوقانی ؛ ازبلاد شاش است .

ردیف	نام بلد	مآخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	بُخارا	قانون اطوال رسم	فز فز فز	ل ن ك	لط لط لز	ل ك ن	از پنجم	از قواعد ماوراء النهر	به ضم باء یك نقطه وفتح خاء نقطه دار سپس الف وراء بی نقطهٔ مفتوح (اللباب)
۲	قریة الجدیدة یا ینْغی کَنْت	اطوال قانون	فو عح	ل ل	لز مد	۰ ۰	از ششم	از ترکستان	ینغی کنت به‌معنی قریهٔ جدید است. به‌فتح یاء دو نقطهٔ تحتانی وسکون نون و کسر غین نقطه دار وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح کاف و سکون نون ودر آخرش تاء دو نقطهٔ فوقانی (اللباب)
۳	جَنْد	اطوال قانون	فز –	مه –	مو مج	۰ ل	از ششم	از ترکستان	به فتح جیم وسکون نون و درآخرش دال بی‌نقطه. (اللباب)
۴	طَواویس	اطوال قانون	فز فز	م ن	لط لط	ل ل	از پنجم	ازملاین بخارا درون بارو	به فتح طاء بی‌نقطه و واو و بعد از الف واو دوم مکسور و یاء دو نقطهٔ تحتانی ساکن ودر آخرش سین بی‌نقطه. (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

ابن حوقل گوید : بخارا شهری است بیرون آن بس سبز وخرم با باغستان‌های بسیار . درهمهٔ بلاد آن طرف شهری نیست که مردمش بیش از مردم بخارا درآبادانی دیه‌هاشان بکوشند. بر بخارا ودیه‌ها ومزارع آن تنها یك بارو احاطه دارد و آن دوازده فرسخ‌در دوازده فرسخ است . بخارا را کوره‌ای‌است‌بزرگ‌روبه روی جیحون بر معبر خراسان و نواحی سغدسمرقند بدان پیوسته است . بخارا بر سر زمینی است هموار .

قریةالجدیده بر کنارهٔ رودی است که به دریاچه خوارزم می ریزد. ابن‌حوقل گوید : ینغی‌کنت نزدیك به رودشاش است . دوری آن‌از خوارزم بیش از ده مرحله است و از فاراب بیست مرحله فاصله دارد . درکتاب «الاطوال» آمده است‌که: میان ینغی‌کنت و بخارا بیست‌و پنج فرسخ است . ابن حوقل گوید : مردم قریةالجدیده مسلمان هستند .

ابن حوقل گوید : جند بلدهٔ کوچکی است نزدیك به ینغی‌کنت . صاحب «اللباب» گوید : جند بلده‌ای‌است ازحدود ترك ،برکنارهٔ سیحون. جماعتی ازاهل‌علم‌از آنجا برخاسته‌اند .

ابن حوقل گوید : طواویس شهری است از مضافات بخارا . درون بارویی است که بر اعمال بخارا محیط است . بستانهای بسیار دارد . شهری بزرگ بود و دانشمندان زیادی از آنجا برخاسته‌اند . ولی اکنون ویران شده است . صاحب « اللباب » گوید : طواویس قریه ای است از قراء بخارا ، جماعتی از علما بدان منسوب‌اند . ابن حوقل گوید : طواویس بزرگترین منبر اعمال بخارا است و آنرا بازاری است که مردم در هر سال یك بار بدانجا گرد آیند . مهلبی در « العزیزی » گوید : از دبوسیه تا طواویس دوازده فرسخ است و میان طواویس و بخارا هفت فرسخ .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	بَیْکَنْد	قانون	فز	ن	—	—	از اول پنجم	از بخارا و بیران	به فتح باء یك نقطه و سکون یاء دو نقطه و فتح کاف و سکون نون سپس دال بی‌نقطه در آخرش (اللباب)
		اطوال	فز	ل	لط	٠			
۶	کَرْمِینِیَه	قانون	فح	٠	لط	ل	از پنجم	میان سمرقند و بخارا از بخارا	به فتح کاف و سکون راء بی نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس نون (اللباب)
		اطوال	فز	نه	لط	م			
۷	دَبُوسِیَه	اطوال	فح	یه	لط	م	از اول پنجم	از بخارا میان بخارا و سمرقند	به فتح دال بی نقطه و ضم باء یك نقطه و سکون واو و سین بی‌نقطه [و یـاء دو نقطهٔ تحتانی و هاء در آخرش] (اللباب)
		قانون	فح	٠	لط	ن			
۸	نَخْشَب یا نسف	اطوال	فح	م	لط	٠	از اول پنجم	از ماوراء النهر	به فتح نون و سکون خاء نقطه‌دار و فتح شین نقطه‌دار سپس باء یك نقطه (اللباب)
		قانون	فح	٠	لط	ن			

اوصاف واخبار عامه

ضبط بیکند را حرف به حرف درجایی ندیده‌ام ، بلکه‌آن را منقوط ومشکول به همین صورت دیده‌ام . در « اللباب » آمده است که : بیکند از بلاد ماوراءالنهر است در یك منزلی بخارا . ابن‌حوقل گوید : شنیده‌ام کـه آن‌را هزار رباط است. و بارویی استواردارد ومسجد جامعی که دربنا و زینت محراب آن ظـرافت بسیار بکار رفته است ، چنانکه درهمهٔ ماوراءالنهرمحرابی‌بدان نیکویی‌نتوان یافت .بیکند رانه دیهی است ونه‌عملی.

در«اللباب» آمده است‌که : کرمینیه بلدهٔ‌کوچکی است میان بخارا وسمرقند. ابن‌حوقل گوید : کرمینیه‌هم از طواویس بزرگتر است و هم آبادتر و پرنعمت تر . دیه‌های بسیار دارد. در« العزیزی » آمده است که : کرمینیه میان طواویس و دبوسیه واقع است . واز آنجا تا دبوسیه هفت فرسخ‌باشد. دبوسیه شهری است آبـادان و چند طواویس .

صاحب «اللباب» گوید : دبوسیه بلدهٔ کـوچکی است میان بخارا وسمرقند. ابن‌حوقل گوید : دبوسیه و اربنجن دو شهراند در جنوب درهٔ‌سغد برراه خراسان . دبوسیه را نـه رستاقـی است و نه دیهـی . از اربنجن کـوچکتر است . مهلبی گوید : دبوسیه شهری است آبادان چند طواویس . از دبوسیه تا کشانیه پنج فرسخ است.

نام این شهر نخشب است و چون معرب شود نسف گویند ، ابن حوقل گوید : نخشب شهری است برسرزمینی هموار .کوه‌ها درفاصلهٔ دو منزلی ازآنـ طرف کش ــ واقع شده‌اند . میان نسف وجیحون بیابان است . نهری دارد که از میان شهرمی‌گذرد. این نهر از آب‌های کش فراهم می آیـد و بیشتر از سال خشك است . نخشب جایی است پرنعمت . مهلبی گوید : نخشب را آب وحاصل بسیار باشد . ولی بیماری خیز است . ازنواحی ماوراءالنهر بشمار است . ومن نزدیك به دوماه در آنجا مانده‌ام . در هرفنی جماعتی انبوه از آنجا پدید آمده‌اند.

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست وششمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۹	کَشّ	اطوال	فط	ل	لط	ل	از پنجم	از ماوراء النهر	به فتح کاف سپس شین نقطه‌دار مشدد (المشترك)
		قانون	فح	ی	لط	ن			
۱۰	اِشْتِیْخَن	اطوال	فج	ل	لط	نه	از پنجم	از سغد سمرقند	به‌کسر الف و سکون شین نقطه‌دار و کسر تاء دو نقطهٔ فوقانی وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح خاء نقطه‌دار سپس نون در آخرش (اللباب)
		قانون	فج	نه	لط	که			
۱۱	سَمَرْقَنْد	اطوال	فط	۰	م	۰	از پنجم	از قواعد ماوراء النهر	به‌فتح سین بی‌نقطه ومیم و سکون راء بی‌نقطه و فتح قاف وسکون نون سپس دال بی نقطه.
		رسم	فط	ل	لز	ل			
		قانون	فح	ك	م	۰			

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : کش شهر ماوراءالنهر است. سه‌فرسخ است درسه فرسخ . شهری است پرنعمت . میوه‌اش پیش از دیگرجای‌های ماوراءالنهر حاصل شود. شهر درگودی است. دونهر بزرگ دارد. یکی به‌نام قصارین ودیگری اسور درشمال قصارین جاری است. یاقوت در «المشترك» گوید : کش شهری است در ماوراءالنهر نزدیك به نخشب ابن‌حوقل گوید : درازای توابع کش چهار روزه راه است وپهنای آن نیز چهارروزه راه . مهلبی گوید : شهر کش را رستاق بزرگی است ازرستاق‌های سمرقند.

در «اللباب » آمده است که : اشتیخن قریه‌ای است دارای‌عملی. در سغد واقع است ودرهفت فرسخی سمرقند . ازدیه‌های آن زاز است . گروهی‌ازاهل علم از آنجا برخاسته‌اند. ابن‌حوقل گوید : اشتیخن شهری است درعمل از سمرقند جدا. رستاق ها ودیه‌ها دارد . درنهایت طراوت وخرمی‌است . بادرختان ومحصولات وبستان‌هاودیه‌ها و تفرجگاه‌های بسیار . آن‌را شهر و قهندز و ربض ونهرهاست . مهلبی گوید : میان اشتیخن وکشانیه پنج فرسخ است واز اشتیخن تا سمرقند هشت فرسخ باشد .

ابن‌حوقل گوید : سمرقند شهری‌است درجنوب درهٔ سغد وآن قصبهٔ سغد است. درقسمت مرتفع دره‌قرار دارد .گردبرگرد آن‌خندق بزرگی است .نهری‌دارد که‌بوسیلهٔ ناوه‌هایی از ارزیز ازخندق می‌گذرد . و به‌شهر می‌رسدو درموضعی به نام رأس‌الطاق از بازار می‌گذرد . ابن حوقل گوید : بر در یکی از دروازه های سمرقند موسوم به دروازهٔ‌کش صفحه‌ای دیدم از آهن که برآن چیزی نوشته بود و مردم‌می‌گفتند به خط و زبان حمیری است وازآثار تبع ملك یمن است . ودرآن نوشته بود که «از صنعاء تا سمرقند هزار فرسخ است» و آن‌کتیبه از ایام تبع بوده است و درآن مدت که من در آنجا بودم فتنه‌ای پدیدآمد ودروازه‌سوخته شد وآن‌کتیبه نیزاز میان‌رفت .پس‌محمدبن لقمان‌بن نصربن احمدسامانی‌باردیگر آن‌دروازه‌عمارت‌کرد ولی بدون‌آن‌کتیبه. پیوسته به سمرقند کوهی است خرد معروف به کوهك . مردم شهراز آنجا سنگ می‌آورند و کوچه‌های شهر همه سنگ فرش‌است .

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد ماوراءالنهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۲	أَرْبَنْجَن	اطوال	فح	که	لط	ن	از پنجم	از سمرقند	به فتح الف وسکون راء بی‌نقطه‌وکسر باء یك‌نقطه وسکون نون‌وفتح جیم‌ودر آخرش نون. (اللباب)
۱۳	کُشانِیه	اطوال	فح	ك	لط	ن	از پنجم	ازسغدسمرقند	به‌ضم کاف وفتح‌شین‌نقطه دار سپس‌نون (اللباب). [من‌می‌گویم: بعد ازشین الف وبعدازنون یاء آخر حروف سپس هـاء، در آخرش].
۱۴	فاراب‌یا اطرار، وشهرآن کدراست	اطوال و قانون	فح	ل	مد	٠	از ششم	ازبلاد ترك	به فتح فاء و راء بی‌نقطهٔ میان دوالف ودرآخرش باء یك‌نقطه. (المشترك)
۱۵	زامین	اطوال	فط	م	م	ل	از پنجم	از اعمال اسروشنه	به‌فتح زاء نقطه‌دارو کسر میم‌وسکون یـاء دو نقطهٔ تحتانی‌سپس‌نون. (اللباب)
		قانون	فط	٠	م	ك			

اوصاف واخبار عامه

در « اللباب » آمده‌است که: اربنجن بلدهٔ کوچکی است از سغدسمرقندو برخی ربنجن گویند و از این رو هم در باب الف آمده و هم در باب راء . و در باب راء گوید : ربنجن اکنون ویران است و صاحب خوارزم آنرا غارت کرده است .

صاحب «اللباب» گوید : کشانیه شهری استاز نواحی سمرقند از بلاد سغد جماعتی از علما منسوب بدان هستند . ابن حوقل گوید : کشانیه آبادترین شهرهای سمرقند است و دربزرگی به اشتیخن ماند . جز آنکه قصبهٔ کشانیه بزرگتر و دیه‌های آن عظیم تر است ولی حدود رستاق‌های اشتیخن بیشتر است زیرا مقدارآن پنج‌مرحله است دریك مرحله و دیه‌های کشانیه دو مرحله است دریك‌مرحله . اشتیخن و کشانیه‌هر دو درشمال درهٔسغدواقع شده‌اند . قلب‌شهرهای سغد ، کشانیه است .

ابن حوقل گوید : فاراب نام اقلیم است . درازا و پهنای آن کمتر ازیك روزه راه است . در مغرب دره مزارع و بیشه‌ها و نیزارهاست . این دره از رودشاش آب می‌گیرد . در« المشترك »آمده است که : فاراب ناحیتی است آنسوی رودجیحون و صاحب «اللباب»گویدکه : فاراب شهری است بالای شاش نزدیك به بلاساغون . مردم فاراب برمذهب شافعی هستند: ابن حوقل نیز گوید که : از شهرهای فاراب ، وسج است در طول فح وعرض مد ك ، برحسب آنچه درکتاب «الاطوال »آمده است . قصبهٔ فاراب شهر کدر است .

در «اللباب» آمده استکه : زامین را زامیج به جیم نیز گویند. و آن بلدهٔ کوچکی است درنواحی سمرقند ، از اعمال اسروشنه . ترنجبینش معروف است . و گروهی بدان منسوب هستند . ابن حوقل گوید : زامین بر سر راه فرغانه است به سغد . آب جاری دارد بابستان ها و تاکستان ها ومزارع . پشت آن کوه‌های‌اسروشنه است و رو به‌روی آن بیابانغز .

عدد	نام بلد	مآخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			اطوال		عروض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۶	شاش	به قولی	فط	ی	مب	ل	از پنجم	نهری و اقلیمی در آنسوی جیحون	به دوشین نقطه‌دار میان نشان الف. (اللباب)
۱۷	بِنْکَث	اطوال قانون	ص فط	. ی	ما مب	ک ل	از پنجم	قصبهٔ شاش	به کسر باء یک نقطه و سکون نون و فتح کاف و در اخرش ثاء سه نقطه. (اللباب)
۱۸	ایلاق	قانون	فط	ی	مج	ک	از آخر پنجم	نام کوره‌ای و به قولی بلادی است در نواحی بخارا	به کسر همزه وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس لام و الف وقاف در آخرش. (المشترک)

اوصاف و اخبار عامه

شاش شهری بزرگ است . ابن حوقل گوید : شهری است برهامون . در همهٔ خانه‌هایش آب جاری یافته شود . از خرم‌ترین بلاد ماوراءالنهر است . توابع بسیار دارد ، بیش از بیست و پنج شهر ونام آنها همه عجمی است و ضبط برای ما نامحقق . احمد کاتب گوید : شاش شهر بزرگی است از اعمال سمرقند و از آنجا تا فرغانه پنج مرحله است . در «اللباب» آمده است که : شاش شهر ماوراء سیحون است . از شاش تا خجنده چهار مرحله‌است .

در «اللباب» آمده است که بنکث قصبهٔ شاش است و افزون بر این چیزی نیامده است . ابن حوقل گوید : قصبهٔ شاش ، بنکث است و آن را قهندزی است خارج از شهر ولی باروی قهندز وشهر یکی است و شهررا ربضی است وبرربض نیز باروئی و بیرون از این بارو ربض دیگری است دارای بستان ها و خانه ها و باروی دیگری گرد برگرد آن را فراگرفته است . و قهندز را دو در است یکی به ربض و دیگری به طرف شهر و مسجد جامع کنار دیوار قهندز است . درازای بلد یك فرسخ است . آب جاری دارد ودرربض بستان‌های بسیار .

ابن حوقل گوید : ایلاق اقلیمی است چند اقلیم شاش و قصبهٔ آن شهری است موسوم به تونکت . بارو و چند دروازه دارد و نیز آب جاری و بستان های بسیار . باروئی داردکه از کوهی به نام شابلغ امتداد می یابد تا به درهٔ شاش منتهی شود. این دیوار را در مقابل اقوام ترك کشیده‌اند تا از تعرض ایشان در امان مانند . رود ایلاق در آنجاست . اقلیم ایلاق پیوسته است به اقلیم شاش چنانکه هیچ فاصله ای در میانه نیست . یاقوت در «المشترك» گوید : ایلاق شهری است در نواحی نیشابور و نیز شهری است در نواحی بخارا ونیزهمهٔ بلادشاش را از حد نوبخت تا فرغانه ، ایلاق گویند و آن ازخرم‌ترین بلاد خداوند است و این مطلب را از «اللباب» آورده چه در آنجاگفته شده است که : ایلاق بلاد شاش است از نوبخت تا فرغانه .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۹	اسفیجاب	قانون	فط	ن	مج	له	از اول پنجم	از ثغور ترک	به‌کسر الف و سکون سین بی نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و فتح جیم و در آخرش باء یك نقطه بعد از الف. (اللباب)
		اطوال	فط	ك	مج	ل			
۲۰	اسروشنه	اطوال	ص	٠	م	٠	از پنجم	از قواعد ماوراء النهر در آنسوی سمرقند از سیحون	به‌ضم الف و سکون سین بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و فتح شین نقطه‌دار سپس نون (اللباب). «مهلبی» در العزیزی گوید: نام شهر اسروشنه نوبنجکت است.
		رسم	صا	ی	لو	م			
		قانون	فط	ل	لط	ل			
۲۱	طراز	اطوال	فط	ن	مد	که	از ششم	از بلاد ترك آن سوی اسفیجاب	به‌فتح طاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف و زاء نقطه دار (اللباب)
		قانون	فط	ن	مج	له			

اوصاف واخبار عامه

در «اللباب» آمده است که: اسفیجاب شهر بزرگی است از بلاد مشرق و آن از ثغور ترک بود و جماعتی از علما از آنجا برخاسته‌اند. ابن حوقل گوید: اسفیجاب شهری است قریب بـه ثلث تنکت. آن را قهندزی است ویـران و شهر و ربضی آبادان. بر آن دو بارو است و درازای باروی ربض مقدار یك فرسخ است. درون ربض آب و بستان است. شهر بر سرزمینی هموار است. دوری آن از نزدیکترین کوه سه فرسخ باشد. مهلبی در «العزیزی» گوید: اسفیجاب صقع جلیلی است از اصقاع ماوراءالنهر.

اسروشنه به‌قول ابن حوقل نام اقلیم است همانگونه که سغد نام اقلیم است. بیشتر آن کوهستانی است. در مشرق آن قسمتی است از فرغانه‌و در مغربش سمرقند واقع شده و شمال آن شاش است و قسمتی از فرغانه و جنوبش قسمتی است ازکش و صغانیان. اسروشنه راشهرهایی است که‌چون نامشان اعجمی است و ضبط آنها برای ما روشن نشده از ذکرشان خودداری کنیم. سمعانی در «الانساب» گوید: اسروشنه بلدهٔ بزرگی است آنسوی سمرقند از سیحون. احمد کاتب گوید: اسروشنه در پنج‌منزلی سمرقند است از جانب مشرق. و اسروشنه شهر بزرگی است در آن چهار صد قلعه باشد و چند شهر بزرگ. و شبلیه نیز در آنجاست. و صاحب «اللباب» گوید: صوفی بزرگ و مشهور شبلی از آن دیار است. دیگر از اعمال آن نجانیکث است. و همو گوید: نجانیکث شهری است درنواحی سمرقند نزدیك به اسروشنه. وچنانکه سمعانی معتقد است ضبط آن چنین است: به فتح نون و جیم والف وکسر نون دوم وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی وفتح کاف سپس ثاء سه‌نقطه.

در «اللباب» آمده است که: طراز شهری است بـرحد بلاد ترك و مجـاور اسفیجاب. گروهی از علما بدان منسوب‌انـد. ابن حوقل گـوید: طراز مکانـی است جهت بازرگانی میان مسلمانان و ترکان. در حوالی آن قلعه‌هائی است منسوب بدان. و چگل نزدیك به آن است. صاحب «اللباب» گوید: جکل به‌کسر جیم وکاف ودر آخرش لام. شهری است از بلاد ترکان، نزدیك به طراز. از آنجاست ابـومحمد عبدالرحمن بن‌یحیی خطیب سمرقنـدی در ایام قدرخان که نسفی از او روایت کرده است. خطیب در سال ۵۱۶ وفات یافته است.

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های [illegible] بلاد ماوراءالنهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۲	ساباط	اطوال	فط	نه	م	ك	از پنجم	از اعمال اسروشنه	به‌فتح سین بی‌نقطه و باء یك نقطه پیش از آن الف و بعد از آن الف و طاء بی‌نقطه در آخرش. (اللباب)
۲۳	شَلْج	اطوال	ص	ل	مد	٠	از ششم	از بلاد طراز	به‌فتح شین نقطه‌دار وسکون لام و در آخرش جیم. (اللباب)
		قانون	فط	نه	مج	ك			
۲۴	خُجَنْدَه	اطوال	ص	له	ما	كه	از پنجم	بر ساحل سیحون متصل به فرغانه	به‌ضم خاء نقطه‌دار و فتح جیم وسکون نون سپس دال بی نقطه. (اللباب)
		قانون	ص	٠	م	ن			
۲۵	شاوكث	اطوال	ص	ل	ما	٠	از پنجم	از بلاد شاش	به‌فتح شین نقطه‌دار والف و واو وفتح کاف (اللباب). وحرف آخر آن ثاء سه نقطه است .
۲۶	اُسْبانیكث	قیاس و اطوال	ص	ل	م	٠	از پنجم	از بلاد اسفیجاب	به‌ضم الف وسکون سین بی نقطه وفتح باء یك نقطه و کسر نون وسکون یاء دو نقطهٔ تحتانی وفتح کاف و در آخرش ثاء سه نقطه. (اللباب)

اوصاف واخبار عامه

ابن حوقل گوید: ساباط برسر راه فرغانه است به شاش ومیان آن وشهرهای اسروشنه سه فرسخ است . و ساباط در جنوب شرقی اسروشنه است . مهلبی گوید: نام شهرهای اسروشنه : زامین و ساباط و دزك باشد . و در «اللباب» آمده است که : ساباط بلدهٔ معروفی‌است‌در ماوراءالنهر نزدیك به اسروشنه و در بیست‌فرسخی سمرقند .

صاحب «اللباب» گوید : شلج قریه‌ای‌است از قراء طراز چون‌شهری‌کوچك. یکی از ثغور ترك است . برخی ازاهل علم بدان منسوب‌اند . مهلبی گوید : شهری است از شهرهای ترکان . مردمش مسلمان اند . و میان آن و طراز چهار فرسخ است .

احمدکاتب گوید :از خجنده تا سمرقند هفت مرحله است و از خجنده تاشاش چهار مرحله . ابن‌حوقل گوید : خجنده از مضافات فرغانه است . صاحب «اللباب» گوید : خجند شهر بزرگی‌است‌برکنارهٔ سیحون و آن را خجنده‌به‌زیادت هاءنیزگویند. بر سرزمینی است هموار . بستان‌ها و میوه‌های نیکو دارد .

در «اللباب» آمده است‌که : شاوکث بلده‌ای است از بلاد شاش‌که گروهی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند .

در «اللباب» آمده است‌که : اسبانیکث دریك منزلی اسفیجاب است. ابن‌حوقل گوید : و آن‌از رستاق‌های اسروت است و نیز گوید اسبانیکث در نه فرسخی مشرق اسروشنه است .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست وششمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۷	خواقند	اطوال	ص	ن	مب	٠	از پنجم	از فرغانه نسبای علیا	به‌ضم خاء نقطه‌دار وفتح واو سپس الف وفتح قاف وسکون نون ودر آخرش دال بی نقطه و گاه قاف را به کاف بدل کنند. (اللباب)
۲۸	تُنْکَت	اطوال وبه قولی	صا فط	٠ ٠	مج —	٠ —	از پنجم	از شاش قصبهٔ ایلاق است	به‌ضم تاء دونقطهٔ فوقانی و سکون نون وفتح کاف ودر آخرش تاء دوم (اللباب)
۲۹	أخْسِیکَث	اطوال وبه‌قولی	صا صب	ك ٠	مب مب	که ٠	از پنجم	از بلاد فرغانه	به‌فتح الف وسکون خاء نقطه دار و کسر سین بی نقطه وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی و فتح کاف ودر آخرش ثاء سه نقطه (اللباب)
۳۰	کاسان	اطوال	صا	له	مب	یه	از پنجم	شهری است در آنسوی شاش	به‌فتح کاف وسکون دو الف میانشان سین بی نقطه ودر آخرش نون (اللباب)

اوصاف و اخبار عامه

در « اللباب » آمده است که : خواقند بلده‌ای است از بلاد فرغانه ، ابن‌حوقل گوید : و آن‌شهری است از نسیای‌علیا و نخستین‌کوره است ازکوره‌های فرغانه .

در « اللباب » آمده است که : تنکت شهری است ازشاش آنسوی جیحون و سیحون . جماعتی از اهل علم از آن برخاسته‌اند ، چون نصربن حسن‌بن قاسم تنکتی که به مغرب رفت ودر اندلس اقامت گزید . ابن حوقل گوید : تونکت قصبهٔ ایلاق است . چنین گفته‌اند و محتمل است که واو در اثر اشباع ضمه پدید آمده باشد . آن را قهندزی است وشهری وربضی ونهری ودارالاماره‌ای . درشهر وربض آب جاری باشد. وهموگوید که ایلاق و شاش به‌هم متصل‌اند، چنانکه هیچ فاصله‌ای درمیانشان نیست. بستان ها وعماراتشان نیز به‌یکدیگر پیوسته است ، ازآخر ایلاق تا دره شاش . در کوه‌های ایلاق کان‌های زروسیم باشد .

ابن‌حوقل گوید : اخسیکث شهری است برکنار رودشاش برسرزمینی هموار . میان او و کوه قریب به یك فرسخ باشد . اخسیکث در شمال رودشاش است . از بلاد فرغانه است . در « اللباب » آمده‌است که : اخسیکث از فرغانه است . ودربرخی نسخه‌های «قانون» آمده که : اخسیکث قصبهٔ فرغانه است .

ابن حوقل گوید : کاسان هم نام شهر است وهم نام ناحیه . دیه‌های بسیاردارد. احمد کاتب گوید : کاسان قصبهٔ فرغانه است . شهری است بزرگ . در « اللباب » آمده است که : کاسان بلده‌ای است در آنسوی شاش و ممکن است که هر دو سخن درست باشد ، چه اقلیم فرغانه در آنسوی‌اقلیم شاش است . در «المشترك» آمده است که: کاسان شهری‌است درآنسوی رودسیحون دربلادترکستان که در اثراستیلای‌ترکان ودست به دست‌گشتن بسیار ویران‌شده باآنکه‌ازحیث‌مردم وسرزمین‌بهترین بلادعالم بود .

بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد ماوراء النهر

ردیف	نام بلد	مآخذ	طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۳۱	بلاساغون	اطوال قانون	صا صا	له ن	مز -	م -	از هفتم	از بلاد ترک	به فتح باءِ یك نقطه و لام و الف و سین بی‌نقطهٔ مفتوح و الف وضم غین نقطه دار و واو و نون. (اللباب)
۳۲	ترمذ	اطوال ابن‌سعید قانون	صا ص صا	یه یه نه	لز لز لو	له ل له	از چهارم	بر کنارهٔ جیحون و به قول ابن سعید از طخارستان	به قولی به فتح تاءِ دو نقطهٔ فوقانی و به‌قولی به ضم آن و به‌قولی به‌کسر آن. و آنچه بر زبان مردم جاری است فتح تاء و کسر میم است در قدیم به‌کسر تاء و میم متداول بوده و به‌قولی به ضم تاء و میم (اللباب). من‌می گویم: میانشان راءِ بی نقطهٔ ساکن و ذال در آخرش.
۳۳	واشجرد	اطوال	صب	۰	لح	ل	از آخر چهارم	از بلاد ماوراءالنهر	به‌فتح واو و سکون شین نقطه دار و کسر جیم و سکون راءِ بی‌نقطه و در آخرش دال بی‌نقطه. (الانساب)

اوصاف واخبار عامّه

در « اللباب » آمده است که : بلاساغون شهری است از ثغور ترك، درآنسوی نهرسیحون نزدیك به کاشغر . من می‌گویم : در این موارد که می‌گوید از ثغور ترك است ، مقصود آن است که در زمان سمعانی چنین بوده است زیرا در آن عهد ، این بلاد در دست مسلمانان بود و امروز در تصرف مغولان است .

در «قانون » آمده است که : ترمد بر کنارهٔ رودجیحون است . ابن حوقل گوید : ترمد شهری است بر درهٔ جیحون و بیشتر کوچه‌ها و بازارهایش مفروش از آجر است . ترمد فرضهٔ آن نواحی است بر رودجیحون . نزدیك ترین کوه به‌آن در یك منزلی آن است . آب جیحون به دیه‌های آن نمی‌رسد . واز رودصغانیان آب می‌گیرند . ترمد را شهرها وکوره‌های بسیار است. ابن‌حوقل آن را بابلاد ماوراءالنهر آورده است . صاحب «اللباب» گوید : ترمد شهری است کهن ، بر کنارهٔ نهر بلخ که آن را جیحون گویند .

ابن حوقل گوید : واشجرد ازمضافات صغانیان است . چند ترمد . ازواشجرد و شومان تا نزدیکی صغانیان همه‌زعفران است. چنانکه به جای‌های‌دیگر برند. سمعانی در «الانساب» گوید : واشجرد در آنسوی رودجیحون است . ودرآنجا همه‌چیزارزان باشد . رباط‌های مشهور و آثارکهن‌وعجیب دارد . در آغاز اسلام درآنجا جنگ‌هایی پیوسته است . صاحب « العزیزی » گوید : از واشجرد تا قلعهٔ‌راسب شش فرسخ است .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست وششمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۴	فرغانه	به‌قولی	صب	.	مب	ك	از پنجم	ناحیهٔ بزرگی است در آنسوی شاش در آنسوی جیحون و سیحون	به فتح فاء وسکون راء بی‌نقطه‌و فتح‌غین نقطه‌دار والف و نون. (المشترك)
۳۵	قُبا	قانون اطوال	صب صا	یه ن	مج مب	یه ن	از پنجم	از فرغانه	به‌ضم قاف وفتح‌باء یك نقطه و الف. (اللباب)
۳۶	وخش از ختلان	قانون اطوال	– صب	– ك	لو لو	م م	از چهارم	کوره‌ای است در ماوراء النهر	به ضم‌خاء نقطه‌دار و ضم تاء دونقطهٔ فوقانی مشدد (اللباب). من‌می گویم: سپس‌لام والف‌ونون. اما وخش: سمعانی گوید: به فتح واو و سکون خاء نقطه‌دار ودر آخرش شین نقطه‌دار.

اوصاف واخبار عامه

ابن‌حوقل گوید : فرغانه نام اقلیم است و در آن اقلیم شهرها و کوره‌ها باشد . قصبهٔ آن شهر اسبیذبلان است ، به همزه وسین بی‌نقطهٔ ساکن وکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و ذال نقطه‌دار و ضم باء یك نقطهٔ دوم ولام و الف و نون درآخرش . از کوره‌های فرغانه : نسیای‌علیا است و آن نخستین کوره است از فرغانه چون از خجنده بدان داخل‌شوی . و همو گوید که : نسیای سفلی کوره‌ای‌است متصل به نسیای‌علیا وهردو بر هامون‌اند و باغستان‌ها دارند و براطرافشان کوهی نباشد . یاقوت در «المشترك» گوید : فرغانه شهری است و ناحیتی در ماوراءالنهر . در «اللباب» آمده است که : فرغانه ولایتی است در آنسوی شاش ، آنسوی جیحون گروه کثیری از علما بدان منسوب‌اند.

در «اللباب» آمده است که : قبا شهر بزرگی است در فرغانه . درنسبت قباوی گویند . ونیز مکانی است نزدیك مدینه و درآن مسجدی است به پرهیزگاری بنا نهاده منسوب بدان را قبای به یاء دو نقطهٔ تحتانی گویند . ابن حوقل گوید : قبا چند اخسیکث است . قهندزی ویران و شهر و ربضی آبادان دارد و ربض را بارویی است . بستان و آبش از اخسیکث بیش است . مهلبی گوید : قبا ازخرم‌ترین شهرهای شاش است .

در «اللباب» آمده است که : ختلان مجموعهٔ بلادی است درآن سوی بلخ . منسوب بدان را ختلی گویند . سمعانی در «الانساب» گوید که : وخش شهری است خوش درنواحی بلخ از ختلان . درآنجا منازل ملوك بوده است. شهری است‌پرنعمت. ابن حوقل گوید که : ختل و وخش دوکوره‌اند جز آنکه درعمل یکی باشند . ودر دره‌های ختل چون سیل آید، زر یافته‌شود . وهموگوید : هلاورد و لاوکند دوشهراز ختل باشند ونیز گوید: ختل میان نهروخشاب و نهربدخشان موسوم به خرناب واقع است . در سرتاسر آن رودهای بسیار باشد . ختل رانهرها و درختان است . مکانی است درنهایت نعمت وهمهٔ آن برهامون نهاده‌است.

عدد	نام بلد	مآخذ	بیست و ششمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد ماوراء النهر						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۷	صغانیان	اطوال	صب	م	لح	ن	از پنجم	کوره‌ای منفرد از ماوراءالنهر	به فتح صاد بی‌نقطه وغین نقطه‌دار والف ونون‌ویاء دونقطهٔ تحتانی و الف و نون در آخرش همه به تخفیف (اللباب)
		قانون	ص	ل	مج	نه			
۳۸	شُومان	اطوال	صا	ل	لح	ك	از آخر چهارم	از بلاد صغانیان	به‌ضم شین نقطه‌دار وسکون واووفتح میم والف و نون (اللباب)
		قانون	صب	ن	لز	ك			
۳۹	قاشغر یا کاشْغَر	اطوال	صو	ل	مد	٠	از ششم	قاعدهٔ ترکستان	به‌فتح قاف وسکون الف و سکون شین نقطه‌دار وفتح غین نقطه‌دار ودر آخرش راء بی‌نقطه. (اللباب)
		قانون	مه	که	مد	٠			
۴۰	خُتَن	اطوال	قو	٠	مب	٠	از پنجم	اقصای ترکستان	به‌ضم خاء نقطه‌دار وفتح تاء دونقطهٔ فوقانی و در آخرش نون (اللباب)
		قانون	ق	م	مج	ل			
۴۱	خانبالیق	ابن سعید	قمد	٠	له	که	از چهارم	از اقصای مشرق نزد بلاد خطا	به‌فتح خاء نقطه‌دار سپس الف و نون ساکن و باء یك نقطهٔ مفتوح سپس الف و لام مکسور و قـاف در آخرش .
۴۲	قراقوم	ابن سعید	قنو	م	ل	لو	از سوم	از اقصا بلاد شرقی ترك	به‌فتح قاف وراء بی‌نقطه سپس الف و قاف مضموم و واو ساکن ومیم .

اوصاف و اخبار عامه

ابن حوقل گوید: صغانیان بزرگتر از ترمد است. جز آنکه مردم بیشتر و توانگر تر باشند. صغانیان را قهندزی است. دیه ها ومزارع ترمد از رودصغانیان مشروب شوند. نام صغانیان بر همهٔ عمل آن اطلاق شود. در «اللباب» آمده است که صغانیان را عجم چغانیان گوید. و آن کوره‌ای است بزرگ و سرسبز و منسوب بدان را صغانی‌وصاغانی‌خوانند. ونیزگویند: صغانیان بلادی است مجتمع‌درآنسوی‌جیحون.

صاحب «اللباب» گوید: شومان از بلاد صغانیان است در آنسوی نهرجیحون و آن ثغری است از ثغور مسلمانان ومردمش همواره‌ازفرمان شاه سرباززنند.

در «اللباب» آمده است که: کاشغر شهری است از بلاد مشرق. جماعتی از علما درهرفنی بدان منسوب‌اند. ابن سعید گوید: کاشغر قاعدهٔ ترکستان است. مهلبی گوید: کاشغر شهری است بزرگ و آبادان. بارویی دارد ومردمش مسلمان‌اند. در «قانون» آمده است که: کاشغر را اردوکند گویند.

صاحب «العزیزی» گوید: ختن از بلادترک است درآنسوی یوزکند، پایین کاشغر. مهلبی گوید: ختن شهری است آبادان بانهرهای بسیار.

ابن‌سعیددرعظمت این شهرسخنانی گفته که عقل باور نکند. خان‌بالیق قاعده‌ای است نزد بازرگانان مشهور. مردمش از جنس خطاباشند درآنجا معدن سیم یافته‌شود. درجنوب بلاد خان‌بالیق، جبال بلهرا پادشاه پادشاهان هند است.

قراقوم ترکی است ومعنی آن رمل سیاه‌است. ابن سعید گوید: قراقوم‌قاعدهٔ تاتار است و در اطراف آن بلاد مغول واقع شده. قراقوم خالصهٔ تاتار است و وخاندان مغول از آنجا باشند.

ذکر جانب جنوبی از زمین

و آن بلاد سیاهان است

ابن سعید سخنی گوید ، بدین مضمون که : چون در بلادسیاهان از جانب مغرب آغـاز کنیم نخستین شهرهائی که می‌یـابیم شهرهای سیاهـان عریان است که چون ستوران زیست کنند . آنگاه به‌ذکر نام‌هـائی اعجمی ونا محقق پرداخته است . چون :

مانقلو ـ شهر مانْقَلُو درطول ی و عرض د واقع است .

زفو ـ زِفُو در طول یج و عرض ی قرار دارد .

زغته ـ زِغْتَه در طول کد و عرض ز واقع است .

برسنه ـ بِرْسِنَه در طول کط و عرض ز واقع است .

کوشه ـ کُوشَه در طـول نـج و عـرض ب واقـع است . کُوشَه در کنار چشمه‌هائی است که آبشان به دریاچه دوم از دریاچه‌های سر چشمهٔ نیل ، ریزد و از زیـر آن ، نیل‌مَقْدشُو بـه جانب شمالـی خـط استوا جاری شود .

مجالات قمر ـ میان آن دو دریاچه واقع شده است .

مجالات اکراو و کوه‌قمر ـ این مکان‌ها بطوری که بطلمیوس نقل کرده ، در طول نا ن و عرض یا قرار دارد . و در اطراف آن کوه مساکن قبایل «قمر» است و از این رواست که آن کوه را نیز بدین نام خوانده‌اند .

این قبایل از جنس چینیان باشند و چنانکه مشهور است و از کسانی که در آن بلادسکونت دارند ، حکایت شد. هر کس را که از مردم به‌دستشان افتد بخورند .

نیل‌مقدشو ـ نیل مَقْدشُو به جانب طول سو و عرض یا جریان یابد، سپس به جانب بَرْبَرا جاری شود، تا آنجاکه میانشان بیش از یك درجه فاصله نباشد . آنگاه‌به‌طرف مشرق مَقْدشُو روان شود . وکسی که به جانب مشرق به راه افتد نخست به شهر قَرفُونه از بلادبَرْبَرْ رسد و در مشرق آن به بِرْمَه و درمشرق بِرْمَه کوه‌خافُونی‌را یابد . کوه‌خافُونی ، نزد مسافران مشهور است و از صد میل فاصله در بر جنوبی نمایان است و قریب صد و چهل میل در دریا به طرف شمال با اندك میلی به مشرق پیش رفته است .

ملنده ـ از شهرهای زَنْج است ،درطول فا ل و عرض ب ن . در مغرب آن خلیج بزرگی است و رودی که از کوه قمر سر چشمه می‌گیرد در آن می‌ریزد . در دو طرف این خلیج مساکن « زنوج » و در جانب جنوبی آن سرزمینهای طوایف قمر واقع شده .

کوه خرانی ـ در مشرق مِلَنْده است و آن کوهی است نزد مسافران مشهور .قریب به صد میل آن در دریاست واز شمال با اندك میلی به مشرق امتدادیابد پس درخشکی افتد و به طرف جنوب در حدود پنجاه میل کشیده شود.ازعجایب این کوه این‌است که در ناحیهٔ بری‌آن‌معدن آهن

است و درناحیهٔ بحری معدن آهن ربا . گویند مِلَنْده شهر جادوگران زَنْج است .

منبسه ـ مُنْبَسَه ، تختگاه پادشاه ایشان است و میان آن و مِلَنْده یك درجه فاصله است . این شهر بر ساحل درياست . در مغرب آن خلیجی است و کشتی‌ها بدان داخل شوند . وسعت آن خلیج سیصد میل است . در نزدیکی آن ـ در مشرق ـ صحرائی است که در میان زَنْج و سُفالَه فاصله است .

بتینه ـ از شهرهای سُفالَه ، بَتینَه است و آن در فرود خلیج عظیمی است که از ناحیهٔ خط استوا به جانب خشکی پیش رفته است . عرض آن ب ل و طولش فز است .

کوه‌عجرد ـ در مغرب بَتینَه کوه‌عَجْرِد واقع است. قریب به‌صد میل‌ازاین کوه در دریاست واز برخورد امواج باصخره‌های آن بانگی‌بزرگ بر خیزد . در مشرق این کوه مساکن « سفالیان » است .

صیونه ـ قاعدهٔبلاد سفاله شهر صِیُونه است ؛ در طول صط و عرض ب ل . این‌شهر بر کنار خلیج عظیمی است و نهری از کوه قُمْر بدان خلیج ریزد . ملك « سفالیان » در آن شهر است .

لیرانه ـ چون از صِیُونه بگذریم به لیرانه رسیم . ابن‌فاطمه گوید که : بدان شهر داخل شده . شهر مرکز آمد و شد مسافران است و در تصرف مسلمانان . طول آن قب و عرض آن‌در حدود سی‌دقیقه‌است. لیرانه‌بر ساحل خلیجی است بزرگ .

دغوطه ـ آخرین شهر سُفاله است و پایان آبادانی در صحرا . طول آن قط و عرضش یب باشد .

ابن سعید در پایان این مقال گوید : از آنجا به نهر های نیل و سرچشمه‌ها و بطیحه های آن روند . وما در آغاز کتاب در آن باره سخن گفته‌ایم .

تکرور ـ از بلاد سیاهان قاعدهٔ تَکْرُور است. ابن سعید گوید :تَکْرُور بر دو جانب نیل است در طول نز و عرض یج له ؛ و همو گوید : « قوم‌تکرور » دو گروه‌اند : گروهی شهر نشین و گروهی چادرنشین و بیابان‌گرد .

نوبه ـ بلاد نُوبَه در مشرق نیل است و قاعدهٔ آن شهر دُنْقُله است .

بجا ـ بلاد بِجا میان دریای قُلْزُم و نیل‌است . و میان آن ونُوبَه کوهی بلند افتاده است .

حبشه ـ بلاد حَبَشَه به دریا پیوسته است . ساحل آن مقابل بلادیَمَن است . حَبَشَه را شهرهای بسیار است . به خلیج بَرْبَرِی پیوسته است و در آن هیچ درختی نیست .

زیلع ـ میان عَدَن و زَیْلَع سه مجری است . زَیْلَع در مغرب عَدَن است ، با اندك میلی به جنوب .

نهرالهو ـ از رودهائی‌است که بطلمیوس‌ذکر کرده. و گفته است که از جبل اَلْهُو که‌درجنوب خط استواء است سرازیر می‌شود . ابتدای این کوه در موضعی است در طول لب و عرض ط در آن‌سوی خط استواء. آنگاه امتداد می‌یابد تا دو درجه و چند دقیقه از خط استواء بگذرد . نهر مذکور از جانب غربی این کوه بیرون می‌آید و مانند نونی (= ن) می پیچد و در موضعی در طول ب ل از شهر مِلَل در

نیل می ریزد .

مِلَل : به میم و لام و سپس لام دوم . از شهرهای کفار است ودر طول کو است ، و بر دو جانب این رود از ابتدا تا مصب، مجالات « نمنم‌ها » است . و ایشان نسباً برادران «لملم » ها هستند .

سامقدی ـ در مشرق مِلَل کوه‌سامْقِدِی‌است. و آن کوهی‌است‌بزرگ و بلند . در آن عقاقیر و برخی از نباتات باشد . که‌یکی از منابع سود مردم آن دیار است . و گروه کثیری از کفار معروف به سامقدی در آن دیار سکونت دارند . طول آن ل و عرضش ح است .

بلادخاسه ـ ابن‌سعید گوید: در شمال بلاد سَحَرْتَه ازنیل‌تا دریا قبایل « خاسه » سکونت دارند . مردمی بس نکوهیده‌اند از جنس حبشیان . و مشهور است که چون مردی به دست ایشان افتد ، او را خصی کنند و آلت او ببرند و پس از مراسم مذهبی به یکدیگر پیشکش کنند و بدان سبب برخود ببالند .

سمهر ـ در مشرق ایشان تا دریا سرزمین سَمْهَر است . نیزه‌های بلند سمهری را از آنجا آرند و گاه باشد در اثر اصطکاك دو نیزه با یکدیگر جرقه‌ای پدید آیدو سبب آتش گرفتن نیزه‌های دیگرشود . در این‌سرزمین کرگدن یافته شود . کرگدن دو شاخ بر پیشانی دارد که یکی از دیگری درازتر باشد و مردم آن نواحی گوشت آن بخورند .

کوه‌خماهن ـ ابن‌سعید گوید : در مغرب‌شهر بَخْتَه که اشتران بختی بدان منسوب است‌کوه خماهن باشد ودر آن کوه‌سنگ خماهن یافته شود . مردم فرس این سنگ را عزیز دارند . و به آن شکاف چیزها گیرند . و یا به جهت دارو گاه درآب سایند و گاه بمکند . و آن را صندل معدنی نیز

گویند . و به آن بیماری‌های حار را مداوا کنند. درازای این کوه صد میل است و از شمال به جنوب با اعوجاجی به جانب مشرق کشیده شده .

شهر بطا ــ اولین شهر از شهرهای حَبَشه بر ساحل غربی دریای‌هند شهر بَطا است . ابن‌سعید گوید : حبشیانی که در آن شهر سکونت دارند از آن بسیار سخن گویند . بَطا در موضعی‌است در طول سد ل و در عرض دو درجه .

باقطی ــ شهری است به فاصلهٔ صدمیل از بَطا، برساحل خلیجی‌است به جانب مغرب پیش رفته .

منقوبه ــ در شمال باقِطی شهر مَنْقُوبَه است در طول سه و عرض ح ل . این شهربر دماغه‌ای است از کوه‌مَقْرُوس .

زیلع ــ ابن‌سعید گوید: زَیْلَع در شمال مَنْقُوبه است .

ابن‌سعید گوید : پهنای دنبالهٔ دریای هند ازبَرّ مَنْدب تا بربر هشت مجری است . و کوه مَنْدب که فاصل میان دریای بزرگ هند و بحرقُلْزُم است . کوهی است خرد ، به مقدار دوازده میل ، از شرق به غرب ــ با انحرافی به شمال ــ کشیده ؛دریا در این جانب تنگ شودچنانکه‌مردی از یك ساحل مرد دیگری را بر ساحل دیگر ببیند. گویند فاصلهٔ آن به قدر دویست تیر است . و مسافران این موضع را باب‌المندب گویند . در طول شصت و هشت درجه و نصف درجه و عرض یازده درجه و چندقیقه باشد. کشتی‌ها باید در آن داخل شوند و از آن خارج گردند . و چون کشتی از باب‌المندب‌بیرون شود ، پهنای‌دریا اندك‌اندك افزون گردد تاآنجا که نزدیك به شهر عَوان پهنای دریا میان آن شهر و تِهامَهٔ‌یمن به شصت میل رسد .

عوان ــ عوان در طول هفتادو هشت درجه و عرض سیزده درجه و

نصف‌درجه واقع است. شهری است‌مشهور، مردمش‌ازحبشیان مسلمان‌اند. چون هوا صاف شود جناح از آنجا پیدا باشد. جناح کوه بلندی است در دریا. از جِناح تا دَهْلَك، جزیره هائی است از آن حاکم یَمَن و حاکم دَهْلَك. بزرگترین و مشهور ترین آن جزیره ها، جزیرهٔ کمران است، نزدیك بَرِّ زَبِید در شمال شرقی عوان. واز فرضه های مشهور آن غَلافِقَه است. غَلافِقَه فرضهٔ زَبِید است و میانشان چهل‌میل فاصله باشد.

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و هفتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد سیاهان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	شهر جرجسا	یکی از ایشان	کب	۰	یج	ل	از اول	از تکرور	به‌همان صورت که آن را یافتیم درجدول نوشتیم.
۲	شهر غانه	ابن‌سعید	کط	۰	ی	یه	بیرون از اول به‌جانب جنوب	از بلاد سودان	به‌فتح غین نقطه‌دار والف سپس نون وهاء در آخرش.
۳	کوکو	ابن‌سعید قانون	مد ل	۰ ۰	ی ۰	یه ۰	بیرون از اول به‌جانب جنوب	قاعده‌ای از بلاد سودان	چنین به نظر رسد که کوکو تصحیف پذیر نباشد. ودر کتب با دو کاف و دو واو مضبوط است.

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌سعید گوید : شهر بریسا از مشهورترین بلادتکرور است . درشمال نیل‌غانه واقع شده . نان درآنجا یافته نشود جز ندرةً وطرفةً در نزد پادشاهانشان . آبنوس در آنجا فراوان باشد . ونیز شجرالقطن در آنجا روید .

[شریف ادریسی گوید : ابریسا شهری است کوچك بدون بارو . مردمش بازرگانانی توانگر باشند و آن چون قریه‌ای است ، جایگاه داد وستد ودر جنوب آن به‌مقدار ده روزه راه بلادلملم باشد . و«لملم » طایفه‌ای است از سیاهان] .

شهر غانه جایگاه سلطان غانه است و او مدعی است که نسل حسن بن علی است ، علیهماالسلام . تجار مغربی از سجلماسه ، پس از طی پنجاه روزه راه‌دربیابان های بی آب‌وگیاه بدانجا روند و ازآنجا زرسرخ آرند .

ابن سعید گوید : غانه را نیلی است چون نیل‌مصر و مصب آن در بحرمحیط در طول ده درجه‌و نیم وعرض چهارده درجه واقع شده . میان مصب رود و شهر غانه چهاردرجه است . شهر غانه بر دو طرف آن رود است و نیز هموگوید که:غانه شامل دوقسمت است : یکی مسکن مسلمانان وديگر جایگاه کافران .

ابن سعید گوید : کوکو مقر صاحب آن بلاد است واو مردی کافر باشد. در جانب غربی آن مسلمانان غانه و در سمت شرقی آن مسلمانان کانم باشند . کوکو را نهری است‌به همان نام وشهر در جانب شرقی آن نهر است . در«قانون» آمده است که : کوکو میان خط استوا و آغاز اقلیم اول واقع شده . صاحب «العزیزی» گوید : عرض کوکو ده درجه است و مردم آن مسلمان باشند.

[و سخن ادریسی درست است که گوید : رود آن از ناحیهٔ شمال جاری است و برشهر می‌گذردو پس‌ازآنکه به‌مسافت چندروزه راه از آن دورشددر صحرا در رمل‌فرو رود . ازکوکو تا غانه یك ماه و نیم راه است].

ردیف	نام بلد	مآخذ	بیست و هفتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد سیاهان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۴	سُفالَة‌الزنج	قانون	ن	ج	ب	۰	در جنوب خط استواء	از بلاد زنج	به سین بی‌نقطهٔ وفاء سپس الف ولام وهاء در آخرش.
۵	جَرْمی قاعدهٔ حبشه	اطوال	نه	۰	ط	ل	از اول	قاعدهٔ حبشه	به‌جیم‌مفتوح‌وراء بی‌نقطه ساکن‌سپس میم‌مکسور و یاء دونقطهٔ تحتانی در آخرش.(ضبط آن را به خط ابن‌سعید چنین یافتیم)
		قانون	ما	م	ط	م			
۶	جیمی بر کنارهٔ نیل	ابن‌سعید	نج	۰	ط	ج	میان اول و خط استواء	قاعدهٔ بلاد کانم	به کسرجیم و یاء دو نقطهٔ تحتانی ساکن‌و کسرمیم سپس یاء دوم دو نقطهٔ تحتانی در آخرش . (ضبط آن‌را به خط ابن سعید چنین یافتیم)
۷	دُنْقُلَه شهر نوبه	اطوال	مج	م	ید	ل	از اول	قاعدهٔ نوبه	ظاهراً به‌ضم دال بی‌نقطه‌و نون‌ساکن و قاف مضموم و فتح لام سپس هاء در آخرش.
		ابن سعید	نح	ی	ید	یه			
		قانون	نج	م	ید	۰			

اوصاف واخبار عامه

درکتاب «قانون» آمده است که : سفالة از زنج است و مردم آن مسلمان . در جنوب خط استواء است . پس عرضی که ذکر شد عرض جنوبی است . ابن‌سعید گوید: بیشتر معیشت ایشان ازمعاملهٔ زروآهن گذرد و لباسشان ازپوست پلنگ باشد .مسعودی گوید : اسب نزدزنگیان نماند و سپاهیانشان پیاده به جنگ روندو یا برگاوبرنشینند ونبرد کنند . من می‌گویم : سفاله نیز شهری است از هند .

جرمی ، شهری است که اکثر مصنفان مسالك وممالك واطوال وعروض آن‌رادر آثار خود ذکر کرده‌اند . وآن کرسی وقاعدهٔ مملکت حبشه است .

ابن‌سعید گوید : جیمی قاعدهٔ بلادکانم است . سلطان کانم که به‌جهاد مشهور است در آنجاست. اوازفرزندان‌سیف بن ذی‌یزن باشد و اورادرجانب جیمی شهری‌است دارای بستان ها ومتنزهات . درمغرب نیل‌مصر است . میان آن شهر و جیمی چهل میل فاصله باشد ودرآنجا میوه‌هائی است که همانند میوه های مانباشند جز انار وزردآلو ونیشکر .

ابن سعید گوید : دنقله قاعدهٔ نوبه است وقسمت جنوب و مغرب آن مجالات زنگیان نوبه باشد . قاعدهٔ زنگیان نوبه ، کوشه ، پشت خط استواء است . مردم نوبه از نصاری هستند . درشمال ومغرب دنقله شهرهای دیگرشان که درکتب مذکور افتاده واقع گشته . [ادریسی گوید : دنقله بر کنارهٔ غربی نیل است و شرب مردمش از آن باشد . مردمش از سیاهان اند . ولی ازدیگر سیاهان نیك‌روی تراند . قوتشان ذرت و جو وخرمابود که ازبیرون بدانجابرند . از میان‌گوشتها گوشت شتر خورند ، چه تازه و چه خشك شده وآرد شده‌اش را . و در آن دیار زرافه و فیل و غزال باشد .]

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست و هفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد سیاهان						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۸	جرجرا	قانون	نه	۰	ب	۰	بیرون از اول درجانب جنوب	قاعدهٔ آن بلاد است	ظاهراً به‌فتح باء یك نقطه و راء بی‌نقطهٔ ساکن سپس باء دوم وراء دوم والف مقصوره در آخرش.
		ابن‌سعید	سح	۰	ب	ل			
۹	زغاوه	اطوال	نو	۰	ا	۰	بیرون از اول در جانب جنوبی	از زیج	ظاهراً به زاء نقطه‌دار و غین نقطه‌دار سپس الف و واو وهاء.
		قانون	س	۰	یا	۰			
		رسم و ابن‌سعید	ند	۰	یا	ل			
۱۰	بلادسحرتا	اطوال	ند	۰	ه	۰	بیرون از اول درجانب جنوبی	جدا از دیگر بلاداز اعمال حبشه	به سین وحاءسپس راء بی نقطه وتاء دونقطهٔ فوقانی آنگاه الف درآخرش. برخی الف‌را به هاءبدل کرده‌اند.
۱۱	وفات وبه‌قولی جبره	قیاس	نز	۰	ح	۰	میان‌اول‌وخط استواء	از بلاد حبشه	به واو مفتوح وفاء سپس الف وتاء دونقطهٔ فوقانی درآخرش.

اوصاف و اخبار عامه

ابن سعید گوید: شهر بربرا قاعدهٔ «بربر»ها باشد وچون بیشترین مسلمان هستند بردهٔ آنها در بلاد اسلام یافته نشود.

ابن سعید گوید: قاعدهٔ مردم زغاوه در طول نه و عرض ید است. مردمش اسلام آوردند و به طاعت سلطان کانم در آمدند. جنوبش مجالات «زغاوی ها» و «باجوی ها» ست. سرزمینشان در سرتاسر اعوجاج نیل گسترده شده. و این دو گروه از یك جنس باشند، جز آنکه «باجوی‌ها» از «زغاوی‌ها» از جهت سیرت و صورت بهتر باشند. صاحب «العزیزی» گوید: از دنقله تا بلاد زغاوه درسمت مغرب بیست مرحله باشد.

سحرته را مردمی‌است از جنس حبشیان.

یکی ازمسافران که بدانجا رفته بود حکایت کرد که: وفات را جبره نیز گویند. وآن بزرگترین شهرحبشه است و از زیلع تا آنجا بیست مرحله باشد. بناهای آن پراکنده است. چنانکه تختگاه برتلی است وقلعه برتل دیگر. وفات از دریا بسیاردور است. و آن درجانب غربی زیلع باشد. از آنجا موز و نیشکر خیزد. مردمش مسلمانند. وزمینش مرتفع وسخت است. دارای وادی‌است ونهری خرددرآن جاری است. شبها غالباً باران فراوان آید.

ردیف	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست وهفتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد سیاهان						
۱۲	هَدِیه	قیاس	نز	ج	ز	·	میانۀ اول وخط استواء	از حبشه	به‌هاءودال بی نقطه ویاء دو نقطهٔ تحتانی سپس‌هاء در آخرش. (کسانی که آن را دیده‌اند چنین ضبط کرده‌اند)
۱۳	زَیْلَع	اطوال و قانون	سا	·	·	·	بیرون ازاول درجانب جنوبی	از فرضه‌های حبشه	ظاهراً به‌فتح زاءِ نقطه دار وسکون یاءِدو نقطهٔ تحتانی وفتح لام سپس عین بی نقطه در آخرش .
		ابن‌سعید	سو	·	ی	نه			
۱۴	مَقْدِشُو	ابن‌سعید	عب	·	ب	·	بیرون ازاول به جانب جنوبی	از زنج وحبشه	ضبط آن را در مزیل الارتیاب بدین شکل یافته‌ام: به‌فتح میم وسکون قاف و کسر دال بی نقطه وضم شین نقطه‌دارودر آخرش واو.
۱۵	قاعدهٔ تُکْرُور	ابن‌سعید	یز	·	ج	ل	از اول	ازتکرور	به‌فتح تاء دونقطهٔ فوقانی وکاف ساکن وضم راء بی نقطه و سکون واو سپس راءِ دوم در آخرش .
۱۶	قَرْفُونَه	ابن‌سعید	سد	ل	·	ك	بیرون از اول	از بلاد زنج	به‌قاف وراءِ بی نقطه‌وفاء وواو ونون درآخرش .

اوصاف واخبار عامه

ونیز یکی از مسافران گفت : هدیه شهری است از حبشه و در جنوب وفات از آنجا بردگان به جای دیگر برند ونخست آنسان را در قریه‌ای نزدیك هدیه خصی کنند .

ابن سعید گوید : زیلع شهر مشهوری است ، از شهرهای حبشه . مردمش مسلمان‌اند . برساحل دریاست . زیلع در سرزمینی پست واقع است . گرمایش سخت است . و آبش ناگوار . هیچ باغ و بستانی در آن نیست . مردمش هیچ میوه‌ای نمی‌شناسند . در «قانون» آمده است که : زیلع فرضهٔ حبشه است به طرف زمین یمن . در آنجا صیدگاه مروارید است . زیلع میان خط استواء و اقلیم اول است . کسی که آنجا را دیده بود مرا حکایت کرد که : زیلع شهر کوچکی است به قدر عیذاب و آن برساحل دریاست . شیوخشان بر ایشان حکم‌رانند . بازرگانانی راکه بر آنها وارد شوند نخست مهمان کنند وسپس با ایشان دادوستد نمایند .

مقدشو بر ساحل دریای هند است . مردمش مسلمان باشند . نهری عظیم دارد . وچون نیل در تابستان آبش افزون شود . و گفته اندکه با نیل‌مصر از دریاچهٔ کورا بیرون آید و در نزدیکی مقدشو در دریای‌هند ریزد . ابن المجد موصلی در « مزیل الارتیاب »گوید : مقدشو شهر بزرگی است از زنج و حبشه .

ابن‌سعید گوید : قاعدهٔ تکرور بردوجانب نیل است و نام آن تکرور است . مردم تکرور دو گروهند : گروهی شهر نشین و گروهی بیابان‌گرد . بیابان‌گردان بیشتر برجانب شمالی نیل جولان دارند وآنان‌را در جنوب اماکنی اندك است .

ابن سعید گوید :شهر قرفونه ، برساحل‌دریاست . ونیزگوید : قرنوفه نخستین شهر بربر است برساحل دریای هند . درجانب شرقی آن‌ازشهرهای بربر شهر برمه است . طول این شهر ۶۶ درجه وعرضش ۱ درجه است .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست وهفتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: بلاد سیاهان — طول درجه	طول دقیقه	عرض درجه	عرض دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
۱۷	جِجه	اطوال	نه	٠	ب	٠	بیرون از اول به‌جانب جنوبی	از بربرا	به باء یك نقطه وجیم سپس هاء در آخرش.
۱۸	مُرَّكَه	اطوال ابن‌سعید	عج سط	ح ل	٠ ٠	٠ ی	بیرون از اول به جانب جنوبی	از بربرا	به میم وراء بی‌نقطه‌سپس کاف و هاء درآخرش.
۱۹	دَمْلَمَه	ابن‌سعید	ند	ك	ط	ل			به‌دال بی‌نقطه ومیم‌سپس دال دوم و میم وهاء در آخرش .
۲۰	جاجه	ابن‌سعید	مح	ك	ز	٠			به‌جیم‌والف‌سپس جیم‌دوم وهاء درآخرش ، (ضبط آن‌را درکتاب ابن‌سعید چنین یافتم)

اوصاف و اخبار عامه

بجه از بلاد بربر است نه از بلاد بجا که معادن زر آن نزدیك العلاقی است. شرح بجا گذشت.

ابن سعید گوید: در مشرق خافونی، بر ساحل دریا شهر مرکه است. مردم مرکه مسلمان‌اند. مرکه قاعدهٔ هاویه است. هاویه قریب به پنجاه قریه دارد و آن بر کنارهٔ رودی است که از نیل مقدشو منشعب می‌شود و در دومنزلی مشرق شهر به دریا می ریزد. از دریا خوری به جانب مرکه جدا شود و در مشرق آن مدینةالسلام مقدشو ــ شهری که همواره نامش برزبان کسانی است که بدان ناحیه آمد وشد کنند ــ واقع شده.

ابن سعید گوید: دمدمه شهری است که «دمادم» از آن بیرون آمده و بر بلاد نوبه وحبشه تاخته اند. خروج ایشان نیز در سال ۶۱۷ یعنی سال خروج «تتر» بر ممالك عجم بوده است. چه «دمادم» نیز «تتر» های سیاه‌اند. نزدیك دمدمه شهر قلجور واقع است که شمشیرهای قلجوری منسوب بدان است و درآنجا معدن آهن یافته شود. طول آن ۵۵ درجه و ۶۰ دقیقه‌وعرض آن ۲ درجه ونصف درجه است.

ابن سعید گوید: جاجه کرسی مملکت جداگانه‌ای است و آن را شهرها و بلاد است واکنون دردست سلطان کانم باشد واو به‌جهاد مشهور است. جاجه به‌نعمت وکثرت خیرات موصوف است. در آن طاووس و طوطی‌و ماکیان‌های خال خالی و گوسفندان ابلق و زرافه باشد. گوسفندان ابلق از خری خرد جثه‌کوچکتراند وهیئتشان با گوسفندان دیار مافرق دارد. درمشرق‌آن برساحل‌دریاچهٔ‌کورا شهر مغزا دارالصناعهٔ سلطان کانم است. مغزا شهر مشهوری است.

شماره	نام بلد	مأخذ	بیست وششمین اقلیم از اقلیمهای عرفی؛ بلاد سیاهان						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۱	ماتان	ابن سعید	نا	٠	یج	٠			به میم و الف و تاء دو نقطهٔ فوقانی سپس الف دوم ونون در آخرش. (ضبط آن رادر کتاب ابن سعید چنین یافتم)

اوصاف و اخبار غانه

ابن‌سعید گوید : ماتان بر ساحل‌دریاچه‌ای است معروف به دریاچهٔ کوری ودر جنوب آن جیمی ، قاعدهٔ کانم است و از شهرهای آن . ایـن دریاچه همان است کـه نیل‌مصر و نیل مقدشو و نیل‌غانه از آن بیرون می روند . درازای آن هزار میل است و رأس شرقی آن درطول نا واقع شده. پهنایش درجانب رأس نه درجه ونصف درجه است . سپس کم کم وسعت یابد تاپهنای وسط آن به چهارصد وپنجاه میل رسد ووسعت ذیل‌آن به‌سیصد وشصت میل . ابن فاطمه گوید: من‌کسی را ندیده‌ام که جانب جنوبی آن را دیده‌باشد . چه اطراف آن دریاچه را از هرسو سیاهان وحشی و کافر و آدمی خوارفروگرفته‌اند. ساکنان‌ناحیهٔ شمالی اینان را «بدی»گویند . و شهرشان نیز به همین اسم‌موسوم است . نیل‌غانه از این‌دریاچه‌بیرون آید . و اطراف آن مجالات‌این «بدی» هاست . در جانب غربی جابی‌ها هستند و ایشان همان کسان‌اند که دندان های خود تیزمی‌کنند وچون‌کسی از ایشان بمیرد جسدش‌را به همسایگان دهند و همسایگان نیزدر عوض چنان کنند.

ذکر جانب شمالی زمین

مشتمل بر بلاد فرنگان و ترکان و غیر ایشان

از بلاد آن طرف است :

بولیه – به ضم باء یك نقطه وسکون واو ولام ویاء آخر حروف و هاء ، مملکتی است برساحل دریای روم ، در مغرب جُوْن البَنادِقَه و برابر مملکت باسِلِیسه در آن سوی آب .

پادشاه بُوْلیه را در زمان ما ریدشار گویند . و بُوْلیه را گاه اذ ولیه خوانند .

قلفریه – درمغرب بلاد بُوْلِیَه ، قَلَّفْرِیَه باشد . به فتح قاف و تشدید لام و سکون فاء سپس راء بی نقطه و یاء آخر حروف . و قَلُّورِیَه به واو نیز خوانده شود . و آن جزء مملکت ریدشار صاحب بُوْلِیَه است .

مردم قَلَّفْرِیَه یونانیان باشند . و یونان بلادی است بر ساحل دریای روم .

باسلیسه – به فتح باء یك نقطه و الف و کسر سین بی نقطه ولام و یاء آخر حروف وسین بی نقطهٔ دوم وهاء ، مملکتی است بر ساحل دریای روم

نزد دهانهٔ جَوْنُ البَنادِقَه، برابر بُوْلِیَه در آن سوی آب. بلاد باسِلِیسه از دهانهٔ جَوْنُ البَنادِقَه به سوی قُسْطَنْطِینِیَه کشیده شده. باسِلیسه نام زنی است که در این زمان حکمران آن بلاد است.

مرا – به فتح میم وراءِ بی‌نقطه و الف، مملکتی است که از دهانهٔ خلیج قُسْطَنْطینی بر ساحل دریای روم آغاز می‌شود و به طرف مغرب امتداد می‌یابد و مشتمل است بر قطعه ای از ساحل دریای روم و بر بلاد و جبالی خارج از آن دریا. این مملکت مشترك است میان حکمران قُسْطَنْطِینیه و جنسی از فرنگ به نام «قیتلان» به قاف یا کاف و یاءِ ساکن آخر حروف و تاءِ دونقطهٔ فوقانی و لام و الف و نون.

ملفجوط – در مغرب مملکت مَرا، مملکت مَلْفَجُوط است، به فتح میم وسکون لام و فتح فاء وضم جیم و واو و در آخرش طاءِ بی‌نقطه. مَلْفَجُوط قومی از رومیان هستند وزبانی مخصوص به خود دارند.

اقلرنس – در مغرب بلاد مَلْفَجُوط بلاد اِقْلِرْنس است به کسر همزه وسکون قاف و کسر لام وراءِ بی نقطه و سکون نون و در آخرش سین بی نقطه. مردمش از یونانیان اند وتحت حکم باسِلِیسه هستند. این مملکت بر ساحل دریای روم است. در مغرب بلاد مَلْفَجُوط و میان مَلْفَجُوط و باسلِیسه.

ادریسی گوید: درازای کنیسهٔ رومیه ششصد ذراع است و پهنای آن نیز ششصد ذراع. سقفش از سرب و زمینش از مرمر است. ستون‌های بسیار وعظیم دارد. از آخرین در که به درون آئی در طرف راست حوض بزرگی است از مرمر، برای تعمید. که آب همواره در آن جاری است. درصدر کنیسه کرسی زرینی است که پاپ بر آن می‌نشیند. و درزیر آن

دری سیمین است که‌چون از آن داخل شوی و ازچهار در دیگر بگذری به سردابی رسی که درآن پطرس حواری عیسی علیه‌السلام مدفون است. در این شهر کنیسهٔ دیگری است که مقبرهٔ پولس در آنجاست. و درجوار قبر پطرس حوض مرمری است بزرگ و منقوش که در آن فرش‌ها و پرده‌های کنیسه را می‌گذارند. با این پرده ها و فرش‌ها در اعیاد آذین بندند. در بیرون کنیسه ستون بزرگی است برچهارپایهٔ مسین‌نهاده. این پایه که ستون بر آن قرار دارد مربع شکل است و هر ضلع آن‌دوازده ذراع است و هر چه آن عمودبالاتر رود باریك تر شود. بالای این‌ستون، ستون مسین‌دیگری است و بر فراز آن کره‌ای است زرنگاربه قطریك باع (= چهار ذراع) و آن را چنان فروغی است که از فاصلهٔ دوازده میل دیده‌شود و از آن‌جای کنیسه را دریابند.

بلاد تسقانـ درمغرب رومیه بلادتُسْقان است: به ضم تاء دو نقطهٔ فوقانی وسکون سین و قاف و الف ونون. مردمی‌هستند از جنس فرنگ. پادشاهی ندارندکه‌برآنان حکومت کنند، بلکه حکومت به‌عهدهٔ بزرگانشان باشد. تُسْقان زعفران خیز است.

کوه‌های برکان‌واستنبریـ از کسی که آن‌بلادرادیده‌بودشنیدم که: رو به روی رومیه در دریادو کوه است یکی به نام بُرْکان بـه ضم باء یك نقطه و سکون راءِ بـی‌نقطه و کـاف و الف ونـون. ودیگر اِسْتَنْبِری بـه کسر باء یك نقطهٔ تحتانی و راءِ بی‌نقطه ویاءِ آخر حروف. بدان‌که معنی بُرْکان و اِسْتَنْبِری رعد و برق است.

اما شریف ادریسی گوید: بُرْکان‌نام دو کوه است یکی در جـزیـره‌ای جداگانه‌درشمال صِقِلیه ودرعالم کوهی‌زشت‌منظرتر از آن دیده‌نشده. ودیگر کوهی است، درزمینی سست خاك باغارهای بسیار. ادریسی گوید: پیوسته

از آن کوه ، گاه شعله و گاه‌دود خیزد . وچون‌بادوزیدن‌گیرد بر در آن غارها تپه‌های رمل گرد آید چنانکه گوئی مادهٔ آن آتش‌اند . و همو گوید: در آن غارها سوراخ‌هائی‌است که‌پیوسته‌از آنها صدائی چون زوزهٔ‌سگان‌آید.

قِرم ـ به کسر قاف وراء بی‌نقطه ومیم در آخر . نام چند اقلیم است و مشتمل است برچهل شهر . از آن جمله است صُلْغات و صُوداق و کَفا . این شهر ها همه مشهوراند . گاه قِرِم‌تنها به صُلْغات اطلاق شود . این سه شهر چون اجاقی هستند. به این طریق که صُلْغات درشمال غربی کَفا ودر شمال شرقی صُوداق وکَفا در مشرق صُوداق است . وهریك از این سه شهر را بادیگری یك روزه‌راه است. صاری‌کَرمان درمغرب این‌سه واقع شده و میان آن و صُوداق پنج روزه راه فاصله است .

اندسـ در «العزیزی» آمده است که : خلیج قُسْطَنْطِینیَه چون به جانب جنوب آن شهر پیش رود تنگ شود چنانکه پهنای آن به یك تیر پرتاب رسد ، اینجا را اندس گویند . و مسلمة‌بن عبدالملك از این مکان گذشت و به قُسْطَنْطِینیَه درآمد . موضع مذکور نزدیك مصب خلیج‌است در دریای‌روم .پندارم که اِنْدُس که صاحب«العزیزی» از آن نام برده‌همان شهری است که در کتب آن را بَرَندیس نوشته‌اند و مـن ضبط آن را به تحقیق در نیافتم . بَرَندیس در اول خلیج قُسْطَنْطِینی است از جهت جنوب غربی .

در «العزیزی» آمده است که : خلیج برمشرق وشمال قُسْطَنْطِینیه احاطه دارد . ولی دوطرف جنوبی وغربی آن خشکی است . وشهر دراین دوطرف درحدود صد دروازه دارد .

اعمال قُسْطَنْطِینیَه دوازده است که همه در مغرب و مشرق خلیج

واقع شده‌اند. من می‌گویم : آنکه کارگزار عمل ناحیهٔ شرقی خلیج است دمستق نامیده شود ، که در شرح جنگهای مسلمانان با رومیان ، در زمان سیف‌الدولة‌بن حمدان نام او فراوان دیده‌شود .

کوماجر – از این‌بلاد است : کُومّاجِر به ضم کاف و سکون واو و میم مشدد و الف وجیم و راءِ بی‌نقطه،و آن‌شهری است درمملکت تَتَرِبرکه نزدیك به وسط باب‌الحدید وآزّق در مغرب باب‌الحدید باانحرافی‌ازهردو به جانب جنوب .

نزدیك به این بلاد «لکزی» ها هستند و ایشان در کوهستانی که میان تاتارهای شمالی یعنی «تاتار برکه» و تاتارهای جنوبی یعنی «تاتار هلاکو» واقع است ، زندگی می کنند . شهرشان را لَکْز ، به فتح لام وسکون کاف ودر آخرش زاءِ نقطه‌دار ، خوانند .

در شمال‌قوم « لکز » «قیتق » ها هستند . قیتق به فتح قاف وسکون یاءِ دونقطهٔ تحتانی و فتح تاءِ دونقطه‌فوقانی و در آخرش قاف دوم.« قیتق »ها مردمی راهزن باشند .

بلاد روس– از بلاد شمالی معمورهٔ زمین بلاد روس است . آنان درشمال شهر بَلارهستند . در جدول ذکر آن آمده است . درشمال‌رُوس قومی هستند که درغیاب خرید و فروخت کنند . یکی از مسافران بـه آن نواحی گفت : سرزمین ایشان به دریای‌شمالی پیوسته است . و چون‌قوافل به دیار ایشان رسند درآنجا درنگ کنند تاآگاه گردند . آنگاه به مکانی که جهت دادو ستد معین شده، روند . وهربازرگان کالای خود را برزمین‌نهد و به خانهٔ خود بازگردد ، سپس آن قوم بیایند و درمقابل هرچه بردارند ، پوست سمور وروباه و قاقم و چیزهای همانند آن بگذارند. دیگر روز

بازرگانان باز گردند و هر کس به عوض کالای خود نگرد اگر بدان راضی بود برگیرد وگرنه آن‌را همانجا نهد تا اورا راضی کنند.

بلاد بیطو ـ ابن سعید گوید: بلاد بُیْطو در ساحل دریای محیط در اقلیم هفتم، واقع شده. مردمش از فرنگان هستند. وبر طبق سنتی‌قدیم چون پادشاه فرانسه بمیرد، شاه نورا از آنجا برگزینند.

بریس ـ در شمال بُیْطو در طول کو ، ل مصب رودِ بریس قاعدهٔ آفْرَنْسه واقع است. بر میان این رود و بر دو جانبش شهر بریس شامل سه قطعه است. قطعهٔ میانی جزیره‌ای است از آن فرنسیس پادشاه آفْرَنْسه. و قطعهٔ جنوبی جای سپاهیان است. و قطعهٔ شمالی جای سایر امراء و بازرگانان و رعایا.

رودبریس از کوه دَنْبُوس فرود می‌آید. جانب شمالی این کوه را ملیحه گویند و از مشرقش رود دَنْبُوس جاری است. گویند این رود از نیل و جیحون بزرگتر است و آن را رود دُونا نیزگویند و ترکان رودطنا خوانند. بر دو جانب این رود و در جزایر درون آن تا مصبش در دریای قُسْطَنْطِینیَه شهرها و دیه‌های بسیار باشد. جز آنکه نامشان اعجمی است و بیشتر برای ما مجهول.

بلادالمانیه ـ در جنوب و شمال این رودبلاد طولانی آلِمانیه واقع شده ومی‌گویند چهل ملك داردوپادشاهش را «امپراطور» یعنی «ملك‌الملوك» گویند و عامه «انبرور» خوانندش. پایتخت قدیمی آن چنانکه در کتب مذکور است، شهربیصَه است، در طول لب و عرض مو ، کز . در شمال آن کوه جُرْواسیای بزرگ است. این کوه‌ازطرف‌شمال به کوه‌های لُنْبَرْدِیه و کوه‌های اِشْكَنُونِیَه متصل است.

سقسین ــ ابن‌سعید گوید: شهر سَقْسِین مشهور است. در طول سز و عرض نج. و در مشرق آن شهر سُوَه است. و آن نیز شهری است مشهور و همواره به سَقْسِن نسبت‌داده شود.

در کتاب «الاطوال» آمده است که: سَقْسین به‌حذف یاء طولش فسب، ل و عرضش من محتمل است که جای دیگری باشد.

ابخاز ــ ابن سعید گوید: اَبْخاز در مشرن آرْکِشیَه بر ساحل دریا واقع شده. و آن فرضه‌ای است از فرضه‌های گُرج. مردمش از نصاری باشند. طول آن سح، ل و عرض آن مو است. صاحب «العزیزی» گوید: شهر بزرگ ابْخاز معروف است به آرْطَنُوج.

علان ــ ابن سعید گوید: در مشرق اَبْخاز بر ساحل دریا شهر عَلانیه واقع است. گروهی از عَلاّن در آن سکونت دارند. ایشان ترکانی هستند به نصرانیت گراییده. طول آن سط است و عرض آن مو. «علان» مردمی بسیاراند.

پشت باب الابواب و مجاور آن قومی از ترك هستند به نام «آس» که همچنان بر رسوم خود باقی‌هستند.

قلعهٔ عَلاّن یکی از قلاع بزرگ عالم است، سر بر ابر کشیده. در طول عج، کد و عرض مه، م. این قلعه بر قله کوهی است در جنب باب‌الحدید. گویند که تاتارها برای تصرف آن رنج فراوان بردند و آخرالامر جز به نیرنگ آنهم پس از مدتی دراز نتوانستند بر آن دست یابند.

ناحیه‌ای که در شمال بارو ــ که امروز درب ها در آن قرار دارد ــ واقع شده، مملکت برکه پادشاه تاتارهای مسلمان است و قسمت جنوبی آن

از آن فرزندان هلاکو است.

خزریه - در مشرق علّانیه بر ساحل خلیجی در انتهای دریای سِنُوب، شهر خزریه واقع شده. این شهر منسوب است به «قوم خزر» که «قوم روس» ایشان را برانداختند. و این دریا را که دریای خزر گویند بدان قوم منتسب است. خزریه در طول عا و عرض مه، ل قرار دارد، بر ساحل رودی که از جانب شمال آن به دریا می ریزد.

طوما - بزرگترین رودی که به دریاچهٔ طُوما می ریزد، رود بزرگ طَنابِرْس است. بر ساحل این رود شهرها و دیه های «بلغار» و «ترك» است و نیز بر گرد آن دریاچه مساکن بسیاری است که بیشتر ساکنان آن از «بلغار» و «ترك» باشند. بیشتر مسلمان و باقی بر کیش نصرانیت هستند. قاعدهٔ مشهور این نواحی شهر طُوما است که دریاچه بدان منسوب است: در طول سط و عرض نج، کز. در جنوب آن به طرف دریای دیطش، شمشادستان باشد. شمشاد از آنجا به دیگر بلاد عالم برند و آن درخت نیك بالنده است.

مطرخا - بر ساحل دریا شهر مَطْرِخا واقع است. دارای بلاد و پادشاه مستقلی است. مَطْرخا در گوشهٔ شمال شرقی دریا در طول عا، مب و عرض نا قرار دارد.

در مشرق مَطْرخا، رودغَنَم جاری است. بر کرانه های این رود بلادسَرِیر باشد بر کوهی متصل به جبل آلْسُن. رودغَنَم رود بزرگی است و در زمستان یخ بندد چنانکه چار پایان از روی آن بگذرند. این رود به دریای خزر می ریزد.

در جنوب رودغَنَم، رود اِتِل کوچك، به دریا می ریزد. اِتِل کوچك

از سوی اِتِل بزرگ می آید و از جنوب رود غَنَم می گذرد . چنانکه میان آن دو جزیره‌ای به وجود می آید به پهنای سه مرحله .

لشکر هلاکو برای جنگ با برکه از این رودها گذشت . برکه آنان‌را شکست داد و هنگام هزیمت گروهی از ایشان در رودغَنَم غرق شدند . و آنها که‌از یکی‌از آن‌دورود نجات می‌یافتند در دیگری غرقه گشتند. گویند هنگام برف بود و برف ایشان را فرو پوشید و هنوز هم از آن رودها آلات نبرد چون جوشن بیرون آورند .

شهر برطاس– بِرْطاس درمشرق شهرسَریر است.درطول عوو عرض ن ، نب . بِرْطاس قاعدهٔ این گروه از ترکان است . شهر بر دامنهٔ کوه بزرگ قَرْمادیه است . و کوه چون دایره‌ای شمال آنرا در حدود سی و هشت روزه راه تاکنار رودطَنابِرْس فرا گرفته است . از این کوه رودهای بسیار جاری است و این رودها به سوی دریاچهٔ‌طوما روان هستند .

بِرْطاس را بر کناره‌های رود اِتِل که در مشرق و جنوب آن جاری است مجالات بسیار است . در مشرق بِرْطاس‌خلیج‌های بسیار خردی‌است. دریاچهٔ مازِغا آنجاست . گرد بر گرد این دریاچه هشت روزه راه است. و رودی در آن می‌ریزد واز آن‌بیرون می آید . این رود در رود اتل می‌ریزد .

قلعهٔ‌دِرْمُو بر کوه‌قَرْمادیه است . قلعهٔ بزرگی‌است ومرکز ذخایر پادشاه غز است . برای رسیدن به بِرْطاس باید از آنجا گذشت . در طول ض و عرض ن ، نب در شمال این ناحیهٔ مجرای رود بزرگ‌طَنابِرْس است .

سقسین– بر ساحل طَنابِرْس شهر سَقْسِین واقع است . این شهر

اکنون در دست فرزندان برکه پادشاه تاتارهای مسلمان است . در سَقْسِین مدارس و مساجد بسیار است . در مشرق آن در حدود دهوانند درجه سرچشمهٔ رود طَنابِرْس واقع شده . این رود از کوه بلند احدب که به کوه شمالی متصل است جاری می‌شود و به‌دریاچهٔ طُوما می‌ریزد . ــ در طول قز ، ل و عرض سا ــ در جنوب این کوه کوه اِرْسانا است ، ازمشرق به مغرب کشیده و از آن دو رود بزرگ به جانب رود اِتِل جاری است . و در مشرق آن کوه اِسْقاسیا از شمال به جنوب امتداد دارد . در دامنهٔ این کوه بلاد قامانیه واقع است و ایشان قومی ازترك هستندو به‌نجوم و احکام آن اعتقاد بسیار دارند . در آنجا دریاچه‌ای‌استمعروف به‌عنقود. درازای آن از مشرق به مغرب با انحرافی به جنوب یازده روزه راه است و پهنای آن‌چهار روزه راه. کوه‌طِغورا از جانب مغرب‌بر آن احاطه‌دارد. طِغورا قاعدهٔ قامانیه است ، در طول قیو و عرض نه .

طِغورا را شهرهائی‌است برکناره رودهائی‌گمنام که‌از آن‌کوه‌فرود آیند و در دریاچه ریزند .

در مشرق بلادقامانیه ، کوه‌بِجْناك واقع است . این‌کوه ازشمال به جنوب کشیده شده و از آن دو رود بیرون آید . آنکه از شمال جاری شود به مغرب گردد و از آن دریاچه‌ای پدید آید که‌گرداگرد آن در حدود صد میل است و در جانب غربی آن شهر بِجْناکیه واقع شده . بِجْناکیه مقر خاقاق بِجْناك است . و ایشان قومی از ترك هستند که خود و هرکس دیگررا که به دستشان افتد بسوزانند . شهر درطول قکه وعرض نه باشد .

بِجْناك را کوه دیگری است که از اقلیم هفتم می آید و به کوه

سَهْروُجِیَه متصل است و از آن رودی فرود آید و به دریاچه‌ای ریزد که درازا و پهنای آن صد میل است . بر ساحل این دریاچه و بر کناره‌های آن رود شهرهائی است از بِجْناك وهم گمنام . از این دریاچه نهری بیرون آید که به جانب مغرب جریان یابد و به دریاچهٔ دیگری ریزد .

طیغوا – بر ساحل این دریاچه شهر طِیغوا است. و آن شهری است از آن پادشاهی از بِجْناك . و با آنکه خاقانیت در میان ایشان موروثی است . حکمران بِجْناکیه مدتی با او جنگید . این جنگ بر بالائی واقع شد درطول قل وعرض نب ل .

در مشرق بِجْناك سرزمین گنده‌بو قرار دارد و جز به بادهای خوش کسی به آن سرزمین خالی ، دست نیابد .

بلاد بسخرت – در شمال آن بلاد بَسْخِرت است و ایشان قومی از کفاراند ، چنانکه کس بر ایشان داخل نشود جز آنکه اورا بکشند .

محفوره – در مشرق بَسْخِرت ، بلادمَحْفوره است . و آن سر زمینی است مدور . درازا و پهنای آن هریك چهار روزه راه باشد . وگویند در آنجا قومی زیست کنند که به‌سبب عمق دیارشان نتوانند بالا آیند و کس را نیز یارای آن نیست که نزد ایشان فرو رود . کوه معروف به سلسلة الارض در آنجاست . حدشرقی آن درطول قمز ، ل و حد جنوبی آن در آخر عرض اقلیم هفتم است .

بلادخفشاخ – و در شمال آن بلاد خَفْشاخ است . بیهقی گوید : خَفْشاخ به صورت قفچاق در آمده است . این ناحیه از جانب غربی به قُسْطَنْطِینیَه پیوسته است . قفچاق را پیش از این پادشاهانی بود ولی قوم «مغول» دولتشان را برافکند . درنهایت این دیار کوه‌محیط بر یأجوج و مأجوج

به‌کوه‌سلسلة‌الارض می‌پیوندد .

باشقرد ـ ابن سعید گوید : بلادباشْقِرد در اقلیم هفتم واقع است .
«باشقردها» مجاور «آلمانی» ها هستند و باآنها پیمان های مؤکد دارند .
مردمی مسلمان‌اند . یکی ازفقهای ترك ایشان را به دین اسلام فرا خواند .
بیشترشهرها وديه‌ها شان بر کنارهٔ روددوما است . و در جنوب آن رود در
طول لط ، کح و عرض مو مح شهر قِرات کـه قاعدهٔ آن دیـار است
واقع شده .

قِرات ، از شهرهائی است که «مغولان» آن را خراب کردند .

بلادهنقر ـ درمشرق بلادباشقرد ، بلادهُنْقراست. ایشان با«باشقرد»ها
برادراند . شهرها و دیه ها دارند برساحل رود . قاعدهٔ بلادشان نیز قِرْقِبُوا
است . درطول مب وعرض مو . این شهر نیز مغلوب «تاتار»ها واقع شد .
درمشرق ایشان شهرها و آبادی های بسیار است همه جـزء مملکت اشکری
فرمانروای قُسْطَنْطِینیَه .

لو یانیه ـ ابن سعید گوید: به قولی لُویانیه‌در تصرف پادشاه صقلاب
است. شهری‌است عظیم‌وبندرش‌در دریای‌محیط‌مشهور وهمواره کشتی‌های
بسیاربدان‌لنگرانداز ندو نیکو ترین‌بندرهای‌آن ناحیه‌است. درمشرق آن‌قاعده
ای‌ازقواعدمملکت‌به نام‌صاصین‌قرار دارد. صاصین برساحل‌دریای‌محیط‌است.

صاحب «العزیزی» گوید : بر جانب راست بلاد بُلْغار به طـرف
جنوب مـملکت‌کاساق واقع شده .

«کاساق» ها قومی هستند میان آبْخازو آلان .

درجانب راست بلاد بُلْغار و جنوب مـملکت‌آلان تا آخر حد بُلغار
تا آنجاکه از جنوب‌به مملکت خزر که آخر حد بُلْغار است متصل‌شود ،

قومی هستند به نام مِروُسه . اینان طایفه‌ای از بلغاریان‌هستند که اندامی ستبر دارند چنانکه ده‌تن اززورمندان اقوام دیگر دربرابر یك تن از ایشان پایداری نتواند . لیك مردمی ناداناند .وآفتاب را می پرستند .

در مشرق مِروسیه تا بلاد روسیه در جانب شمالی صِقلاب، بیابانی است که در آن هیچ آبادانی نیست تا به دریـای محیط رسد . و ازشدت سرما کسی در آن دیار زیست نکند تا روسیه .در روسیه مردمی باشند که سرزمینشان از جانب شرقی به ترکان «غز» بپیوندد .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: جانب شمالی						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱	بُرْدال	ابن سعید	كه	۰	مد	۰	از اوایل ششم	بیرون از اندلس از بلاد فرنگ	به‌ضم باء یك نقطه وسكون راء بی‌نقطه وفتح دال بی نقطه سپس الف و بعد از آن لام.
۲	لُنْبَرْدِیه	ابن سعید	ل	لز	مج	ن	از اوایل ششم	ناحیه‌ای از ارض کبیر	به‌لام مشدد مضموم و نون ساكن و باء يك نقطهٔ مفتوح وراء بی‌نقطهٔ ساكن ودال بی‌نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی وهاء. و برخی ازمردم، نوبردیه و انبردیه نیز گويند.
۳	جَنُوَه	ابن سعید	لا	ج	ما	ك	از پنجم	قاعدهٔ فرنگیان جنوی	به‌فتح جیم و نون و واو سپس هاء در آخرش.
۴	بِیزَه	قیاس	لب	۰	مو	كو	از ششم	برزگن شمالی اندلس	به باء يك نقطهٔ مكسور و سكون یاء آخر حروف و زاء نقطه‌دار وهاء وگاه زاء را به‌شین نقطه‌دار بدل كنند.

اوصاف واخبار عامّه

شهر بردال درشمال برشلونه است . شمشیر هـای آن مشهور است . درمشرق دریاچه‌های شیرین آب واقع‌شده . رودی درآن می‌ریزد به نام طلوه . این رود پس‌از عبور از دریاچه‌ای به دریا می‌ریزد.

لنبردیه ، بلادی است محاط به‌کوه‌هائی تاحد جنوه . پادشاه لنبردیه درزمان ماصاحب قسطنطینیه است . پادشاهی را ازخال خود مارکیس به ارث برده. درمغرب بلاد لنبردیه دیار « ریدراقون» است وروبه روی آن در دریا جزیرهٔ مایرقا . «رید» به‌کسر راء بی‌نقطه وسکون یاء دونقطهٔ تحتانی سپس دال بی‌نقطه به معنی ملك است و «راقون» به راء بی‌نقطه و الف وقاف مضموم و واو ونون در آخر آن .

ابن سعید گـوید جنوه بـر مغرب خـلیج بزرگـی است از دریای روم . کوه‌لنبردیه نزدیك جنوه است . بلاد جنوه درمغرب بلاد بیازیه واقع شده . ادریسی گوید : جنوه را باغها ودره‌هاست . لنگرگاه زیبا و امنی دارد که مدخل آن از ناحیهٔ غربی است . یکی از مردم آنجا برای مـن حکایت کردکه جنوه در دامن کـوهی عظیم است بر ساحل دریا و بندری دارد که گـرد برگرد آن بـاروئی است . شهـر بسیار بزرگ است و با بستان‌هائی از انواع میوه‌ها . خانـه‌ها آنچنان عظیم است کـه هر خانه‌ای خود به مثابـهٔ قلعه‌ای است . و از ایـن رو از ساختن قلعـه بی‌نیاز اند . و در آن چشمه‌هائی است که هم از آبشان می‌نوشند و هم بستان های خـودرا سیراب می‌کنند .

بلادبیزه در مغرب رومیه است . مردمش را پادشاهی‌نیست و برای حل دعاوی خود به پاپ خلیفهٔ نصاری رجوع کنند . فرنگیان بیازیه منسوب بدان هستند . رو به روی بیزه در دریا جزیرهٔ سردانیه است .

عدد	نام بلد	مآخذ	بیست ونهمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جانب شمالی						ضبط نامها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۵	بُنْدُقیه	ابن سعید اطوال	لب لو	. .	مد مو	. .	از ششم	قاعدهٔ بنادقه	به‌ضم باء یك نقطه وسکون نون سپس دال بی‌نقطه و قاف‌ویاء دونقطهٔ تحتانی وهاء در آخرش.
۶	رُومِیه	خوارزمی ابن سعید قانون	ل لج له	ل . ك	مج ما م	ن لا ن	از پنجم وششم	قاعدهٔ باب	رومیه نامیده شودوضبط آن مشهور است. در کتاب « الاطوال » آمده‌است که آن را رومیةالکبری گویند.

اوصاف و اخبار عامّه

ابن‌سعید گوید : بندقیه در مشرق بلادلنبردیه است و آن برساحل خلیجی است معروف به جون‌البنادقه . بناهای این شهر دردریاست . وزورق ها از میان شهر می‌گذرند . چنانکه زورق هرکس بر درخانه او بایستد . مردم بندقیه را جائی که در آنجا قدم زنند نیست . مگر محله‌ای که در آن بازار صرافان باشد . وآن را بدان‌جهت ساخته‌اند که اگر کسی را هوس قدم‌زدن حاصل آید در آن محله قدم زند . پادشاهشان از خودشان باشد . و اورا دوك گویند به ضم دال بی نقطه و واو و کاف در آخر . [در یکی از رودهایش زری مایل به سبز یافته شود . در آنجا الوار های عظیم چوب به دست آید . برکنار جون‌البنادقه کوه اشکفونیه واقع شده و آن جای بیشه‌ها ومأمن بازها ومسکن مردان دلیر است . و این مردان همواره بر مردم جنوه غلبه یابند . ونیز جزایر کوچکی است متعلق به‌آنها . از اعمال بندقیه است:جزائر نقربنت ، به‌فتح نون وسکون قاف و راء بی‌نقطه و فتح باء یك نقطهٔ تحتانی وسکون نون وتاء دونقطهٔ فوقانی در آخرش . و بسیار اتفاق افتد که کشتی های دزدان بین این جزایر کمین گیرند . در شمال جزیرهٔ نقربنت و مشرق آن سر زمین استیب واقع شده . استیب به فتح همزه و سکون سین بی‌نقطه و کسر تاء دو نقطهٔ فوقانی و سکون یاء دو نقطهٔ تحتانی و در آخرش باء یك نقطهٔ تحتانی . در استیب اطلس معدنی به دست آید .

ابن سعید گوید : رومیه بر دو جانب نهرالصغر است . شهری است مشهور . مقر خلیفهٔ نصاری است موسوم به پاپ . رومیه در جنوب جون‌البنادقه است و در مغرب قلفریه . در کتاب ادریسی آمده است که : گرد برگرد رومیه بارویی است بیست و چهار میل از آجر بر آورده . رودی شهر را به دو قسمت کند و به روی آن پل هائی ساخته‌اند . مهلبی گوید : رومیه شهر عظیمی است . کوه‌ها از جانب مغرب و جنوب آن را احاطه کرده‌اند . مشرقش جلگه وشمالش دریاست .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست وششمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جانب شمالی						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۷	بُرْشان	رسم قانون اطوال ابن سعید	م	۰	مه	۰	از ششم	قاعدهٔ آن بلاد	به‌ضم باء موحده‌وسکون راء بـی‌نقطه و فتح شین نقطه‌دار سپس الف و نون درآخر وآن را برجان نیز گویند .
۸	آثینیه	ابن سعید اطوال قانون	مب مب مج	م م ۰	لز مج مج	ك ۰ ۰	از چهارم	شهر حکمای یونان	به همزه و یاء دونقطه و نون سپس یاء دوم و هاء درآخرش .
۹	قُسْطَنطینیه یا بوزنطیا	رسم قانون اطوال ابن سعید	مط	ن	مه	۰	از ششم	قاعدهٔ روم	به‌ضم قاف وسکون‌سین‌بی نقطه وفتح طاء بی‌نقطه . (اللباب) [وسکون‌نون و کسرطاءدوم] وسکون‌یاء دونقطهٔ تحتانی‌سپس نون .
۱۰	مَاقْذُونیه	اطوال قانون	ن مط	مه ۰	ما م	۰ ۰	ازپنجم	از اعمال قسطنطنیه	به‌فتح میم والــف وقاف ساکن‌وذال‌نقطه‌دارمضموم وواو سپس نون ویاء دو نقطهٔ تحتانی وهــاء در آخرش .

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌سعید گوید : برشان قاعدهٔ قومی است که ایشان را «برجان» گویند . این قوم را درقدیم‌الایام شهرت و قدرتی بـود . المانیه بر آنان مسلط شدند و آنهـا را برانداختند چنانکه نه‌کسی از آنها برجای ماند و نه اثری .

صاحب «قانون» گوید : ایثنیه شهر حکمای یونان است . ابن سعید گویـد : فرمان اسکری صاحب قسطنطینیه تا آنجا جـاری است . شهر در شمـال غربی خلیج است . ابن حوقل گـوید : ایثناس شهری است در نـزدیك دریا و در آنجا مجمعی است از نصاری . نیز دارالحکمهٔ یونان است و خـزانهٔ عـلم و حکمت آن دیار.

صاحب « العزیزی »گوید : بلندی باروی قسطنطینیه بیست و یك ذراع است . چهارده بـازار دارد . یکی از مسافـران گفت : باروی قسطنطینیه بس بزرگ است . کنیسهٔ آن مستطیل است . دارالملك را دربار گویند . و دربار از کنیسه دوراست. درون بارو کشتزارها و مزارع است . درشهر خرابه‌های بسیار یافته شود. بیشتر آبادانی‌ها در جانب شمال شرقی است . درکنـار کنیسه ستونی است بلند که گرداگرد آن بیش از چهـار ذراع است . بر سر آن تندیس سواری است از مس کـه به یك دست کره‌ای دارد و به دست دیگر بدان اشاره کند . گـویند آن تندیس قسطنطین بانی شهر است. ابن سعید گوید : قسطنطینیه را قسطنطین واضع کیش نصرانیت بنـا کرده . میان قسطنطینیه و سنوب شش روزه راه است از خشکی .

صاحب «قانون» گوید : ماقدونیه شهر اسکندر است . ابن خردادبه گوید : از اعمـال قسطنطینیه است : بلاد ماقدونیه . ماقدونیه در مغـرب خلیج قسطنطینی است .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست و هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جانب شمالی						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۱	دسقجی	اطوال	مح	لز	ن	۰	ازهفتم	از اولاق و بلاد قسطنطنیه	به صاد بی‌نقطه و سکون قاف وکسر جیم شبیه به شین نقطه‌دارودرآخرش یاء دونقطهٔ تحتانی .
۱۲	آجزو	ابن سعید	مط	مط	مه	۰	از ششم	از بلاد قسطنطنیه	ظاهرا به‌همزه‌وسکون‌باء یك‌نقطه وضم‌زاء‌نقطه‌دار و واو درآخرش .
۱۳	آقجا کرمان	قیاس	مه	۰	ن	۰	ازهفتم	از بلغار و تراك	به فتح همزه‌وسکون‌قاف وفتح جیم و الف وفتح کاف وراء بی‌نقطه و میم والف ونون درآخرش .
۱۴	طرنو	قیاس	مز	ل	ن	۰	ازهفتم	از بلاد اولاق	به طاء بی‌نقطهٔ مکسور وراء بی‌نقطه ساکن‌ونون مفتوح وواو در آخرش.

اوصاف واخبار عامه

صقجی شهری است متوسط درمصب رودطنا بر دریای نیطش بـر سرزمینی هموار ، نزدیك به قشقاطاغ . از اقجا کرمان پنج روزه‌راه فاصله دارد و با قسطنطینیه بیست روزه از راه خشکی .در جنوب غربی طنا ست با قسطنطینیه بر یك بر است . بیشتر مردم صقجی مسلمان‌اند . قشقاطاغ به فتح قاف وسکون شین نقطه‌دار وقاف دوم و الف وطاء بی‌نقطه و الف وغین نقطه‌دار .

ابن سعید گوید : ابزو بر دهانۀ خلیج قسطنطینی است از جانب مشرق. وهمو گوید که : خلیج بدان‌منسوب‌است و گویند : خلیج ابزو .شهر از آن «خرائطه» است ومقصود از «خرائطه» مسیحیانی است که ریش خود نمی‌تراشند .ابن سعید گـوید : پهنای خلیج نزد دهانۀ ابزو به قدر یك پرتاب تیر است .خلیج تا پنجاه میل همچنان باریك است و از آنجا وسعت می‌گیرد .

اقجا کرمان شهرکی است برساحل دریای نیطش و مغرب صاری کرمان .میان آن دو پانزده روزه راه است . اقجاکرمان در سرزمینی هموار است . برخی از مردمش مسلمان هستند وبرخی کافر . درنزدیك آن رود طرلو به دریا می‌ریزد وآن‌رودی‌است چند نهرعاصی در حماة . طرلو به ضم طاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و لام و واو. میان اقجاکرمان و صقجی در حدود پنج روزه راه‌است .

شهرطرنو در مغرب‌صقجی است به فاصلۀسه‌روزه راه . مردمش ازکفاراند .قومی هستندموسوم به«اولاق»و نیز ایشان‌را «برغال» گویند. در «رسم‌المعمور» آمده است که: طرنون بر ساحل دریاست . طولش قح ، ن و عرضش م له است . محتمل است که مقصود صاحب «رسم‌المعمور» همین شهرباشد . یکی از مسافران گفت که: طرنون شهری است برساحل خوربرغال .

عدد	نام بلد	مأخذ	بیست و هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی؛ جانب شمالی						ضبط نام ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۱۵	صاری کرمان	قیاس	نه	۰	ن	۰	از هفتم	ز بلغار و ترک	به فتح صاد بی‌نقطه والف و کسر راء بی‌نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی و ضبط کرمان پیش از این گذشت.
۱۶	قِرْقِر	قیاس	نه	ل	ن	۰	از آخر هفتم	از بلاد آص	به کسر قاف وسکون راء بی‌نقطه وسکون قاف دوم و کسر راء بی‌نقطه در آخرش. و به ترکی به‌معنی چهل مرد است.
۱۷	صوداق	ابن‌سعید	نو	۰	نا	۰	از اواخر هفتم	از بلاد قرم	به‌ضم صاد بی‌نقطه و واو و فتح دال بی‌نقطه و الف و قاف در آخرش.
		قیاس	نز	۰	ن	۰			
۱۸	صُلغات یا قِرِم	قیاس	نز	ی	ن	ی	از هفتم	قاعدهٔ بلاد قرم	به‌ضم صاد بی‌نقطه و سکون لام و فتح غین نقطه‌دار و الف و تاء دو نقطهٔ فوقانی در آخرش.
۱۹	کَفا	قیاس	نز	ن	ن	۰	از هفتم	فرضهٔ قرم	به‌فتح کاف و فاء و الف مقصور.

اوصاف و اخبار عامه

صاری کرمان در مشرق اقجاکرمان است . شهری است کوچکتر از آن . میان صاری‌کرمان و قرم که همان صلغات باشد پنج‌روزه راه است . سنوب درجانب‌دیگر خشکی روبه روی صاری‌کرمان است .

قرقری ، قلعه‌ای است تسخیر ناپذیر و بلند برسر کوهی برآورده ، آنسان‌که کس‌را به‌آسانی یارای فرا رفتن برآن‌نیست . اهل قرقری مردمی هستند موسوم به «آص» . درنزدیکی‌آن‌کوهی است عظیم و فلک‌سای به نام جاطرطاغ . این‌کوه را از دریای قرم از درون کشتی تواندید . جاطرطاغ به فتح جیم والف وطاء مکسورو راء بی‌نقطه وطاء بی‌نقطه والف وغین نقطه‌دار . قرقری درشمال صاری‌کرمان استومیان آن دو یك روزه راه‌باشد .

صوداق پائین کوه‌است . زمینش سنگلاخ‌است. باروئی‌دارد . مردمش‌مسلمان‌اند. برساحل دریای قرم بناشده . فرضهٔ تجار است . به اندازه‌کفا است . روبه روی آن شهرسامسون است . ابن سعید گوید : مردم صوداق از امم وادیان گونه‌گون هستند وبیشتر نصاری . شهر برساحل دریای‌نیطش واقع شده‌وبازرگانان‌آن از دریای‌نیطش به خلیج قسطنطینی روند .

صلغات شهر قرم است . وقرم نام اقلیم است . ولی مردم ، قرم را به صلغات اطلاق کنند ، تاآنجاکه چون‌گویند قرم جز صلغات مقصودی نباشد . صلغات درفاصلهٔ نصف روزه راه ازدریاست .

کفا شهری است در زمینی پست بر ساحل دریای قرم . فرضه‌ای است برای بازرگانان . روبه روی آن از دیگر خشکی شهر طرابزون است . کفا باروئی دارد از خشت . درمشرق صوداق واقع است .

شماره	نام بلد	مآخذ	بیست هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: جانب شمالی						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۲۰	کَرْش	قیاس	س	۰	مز	ل	ازهفتم	ازسواحل دریای ازق	به‌فتح کاف وسکون راء بی‌نقطه وشین نقطه‌داردر آخرش.
۲۱	اَزَق	قیاس	سه	۰	مح	۰	ازهفتم	فرضه‌ای بر دریای ازق	به‌فتح همزه‌وزاء نقطه‌دار ودر آخرش‌قاف.
۲۲	صَرای	قیاس	عه	۰	مح	۰	از هفتم	قاعدهٔ بلاد برکه	به‌فتح صاد بی نقطه‌وراء بی‌نقطه والف‌ویاءِدو نقطهٔ تحتانی.
۲۳	اُکَک	قیاس	عح	۰	مط	نه	ازهفتم	از بلاد صرای	به‌ضم همزه‌وفتح کاف‌اول سپس کاف دوم.

اوصاف واخبار عامّه

کرش شهرکی است بین کفا و ازق بردهانهٔ دریای ازق . کرش رو به روی طامان درآنسوی دریا . این‌شهر درشمال غربی دریای ازق و بین ازق و قرم واقع‌شده ولی به‌قرم نزدیك تراست. مردمش از «قفچاق» وکافر هستند .

ازق شهری است مشهور. فرضهٔ بازرگانان است . برسرزمینی است هموار ،نزد مصب رودتان در دریای ازق . دریای ازق درکتب معروف است به دریاچه نیطش. شوری آبش‌کم است . مسافرانی‌که از آن‌می‌گذرند از آبش می‌نوشند . درزمستان‌از شدت سرما یخ‌می‌بندد .بناهای شهرازق از چوب است . میان‌آن و قرم پانزده مرحله است و آن درجنوب شرقی قرم واقع شده .

صرای شهری است عظیم .کرسی مملکت «تاتار»هائی است‌که بر بلاد شمالی مستولی شده‌اند وایشان را درزمان ما «ازبك» خوانند . صرای برزمینی‌هموار است‌در شمال غربی دریای خزر و دو روزه راه با دریا فاصله دارد و دریای خزر در جنوب شرقی آن است . روداتل که ازشمال غربی به‌جنوب شرقی می آید از آنجا می‌گذرد و به دریا می‌ریزد. صرای درشمال‌شرقی روداتل و برکنارهٔ آن است . فرضهٔ بزرگی است برای بازرگانان جایگاه خرید وفروخت‌بردگان ترك. [شهری است جدیدمنسوب به یکی از فرزندان چنگیز معروف به هلاباتو. یکی از مردم‌آن دیار برای من‌حکایت کردکه درآنجا طولانی‌ترین روزهفده‌ساعت باشد . بنابراین عرض آن ۵۴ درجه‌باشد و این‌قول از آنچه درجدول آورده‌ایم درست‌ترمی‌نماید .]

اوکك ، بلدهٔ کوچکی است برکنارهٔ اتل ازطرف غربی . میان صرای و بلار برنیمهٔ راه . باهریك از آن دو پانزده مرحله فاصله دارد ، در بلادبرکه . اوکك پایان اردوی ملك «تاتار» است وایشان از آن‌موضع فراتر نرفته‌اند.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و هشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی: جانب شمالی						
۲۴	بلار یا بُلْغار	اطوال	ف	٠	ن	ل	در شمال هفتم یا از آن	قاعدهٔ بلاد بلغار	به‌ضم باء یک نقطه وفتح لام والف وراء بی‌نقطه در آخرش.
		قانون	ع	٠	مط	ل			
۲۵	بلنجر یا اتل شهر خزر	اطوال	عه	ك	مو	ل	از ششم	قاعدهٔ خزر	به فتح باء یک‌نقطه ولام ونون ساکن‌وجیم مفتوح سپس‌راء. (اللباب)
		قانون	عح	٠	مد	ن			
۲۶	سیاکوه	اطوال	عط	٠	مج	ل	از ششم	از بلاد خزر	به‌کسر سین بی‌نقطه و یاء دو نقطهٔ تحتانی والف‌و کاف مضموم وواوساکن سپس هاءدر آخرش. (المشترك)
۲۷	بیونه	ابن‌سعید	کج	م	مد	٠	از ششم	فرضهٔ بلاد بربری	به باء یک‌نقطه و یاء دو نقطه تحتانی و واو سپس نون وهاء درآخرش.

اوصاف واخبار عامه

بلار را به‌عربی بلغار گویند . شهری‌است در پایان آبادانی‌های شمال .نزدیک است به اتل ، ازخشکی شمال شرقی . بلار و صرای بریك براند ومیانشان بیش از بیست مرحله باشد . درجلگه‌ای واقع‌شده و کوه کمتراز یك روزه راه از آن دوراست. سه‌حمام دارد . مردمش مسلمان‌اند و حنفی . در آنجا به علت شدت سرما هیچ میوه‌ای یافته نشود . ونیز انگور به دست نیاید . تنها ترب آن نیکوگردد و نوع سیاه آن‌بس بزرگ شود . یکی از مردم آنجا برای من حکایت کرد که : در آغاز تابستان شفق پنهان نمی‌شود وشبش درنهایت‌کوتاهی است . واین معنی درست است و با آنچه با اعمال فلکی معلوم شده مطابقت دارد . چه‌ازعرض چهل وهشت درجه و نصف درجه از ابتدای فصل تابستان‌عدم اختفای شفق آغازگردد ، درحالیکه عرض بلار ازاین‌هم‌بیشتر است . پس آنچه قبلاً ذکر شد- به‌هرتقدیر - درست است.

در «اللباب » آمده است که : بلنجر شهری است به دربند خزران ، داخل باب‌الابواب وروایت شده‌که بلنجر منسوب است به بلنجربن یافث در «الاطوال» آمده است که: بلنجر همان اتل شهر خزر است [ومن می پندارم که همان صرای باشد چه صرای برکنارهٔ رود اتل واقع شده] .

صاحب «المشترك» گوید : سیاکوه به فارسی به‌معنی کوه سیاه است . وآن در جزیره‌ای است در بحرخزر از جانب شمال . درآنجا آب ونعمت فراوان باشد.ونیز گوید : سیاکوه نام‌کوهی است که به بیابان خراسان پیوندد و تاگیلان کشیده شود . ابن سعید گوید : سیاه‌کوه میان اقلیم ششم واقلیم هفتم واقع شده و سپس دریارا دور می‌زند تا شمال باب‌الابواب . درشمال سیاکوه مجالات «غز»هااست . «غز»ها قومی هستند از ترك در حوالی دریاچهٔ خوارزم .

ابن سعید گوید : شهر بیونه[۴] برساحل‌دریای محیط است وفرضهٔ مملکت«نبری» در مغرب آن ، آنسوی کوه‌شاره شهر ینبلونه قاعدهٔ «نبری » واقع شده.

شماره	نام بلد	مآخذ	طول: درجه	طول: دقیقه	عرض: درجه	عرض: دقیقه	اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	ضبط نام‌ها
			بیست و هشتمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی : جانب شمالی						
۲۸	طلوزه	ابن‌سعید	کر	ج	مد	۰	از ششم	از بلاد فرنگ	به طاء بی‌نقطه ولام‌مشدد هردو مفتوح سپس واو و زاء نقطه‌دار وهاء در آخرش.
۲۹	مرشیلیه	ابن‌سعید	کط	۰	مح	۰	از ششم	از فرضه‌های فرنگ	به‌فتح میم و سکون راء بی نقطه و کسر شین نقطه‌دار سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی دوم وهاء در آخرش.
۳۰	سبقلو	ابن‌سعید	لج	ند	مو	نب	ازهفتم	از بلاد لمانیه	به سین بی‌نقطه و باء یك نقطه وقاف ولام و واو در آخرش.
۳۱	عراز	ابن‌سعید	لد	ل	نح	ن	از شمال اقلیم‌هفتم	از قواعد صقلاب	به‌عین بی‌نقطه وراء بی‌نقطه سپس الف وزاء نقطه دار در آخرش.
۳۲	لوشیره	ابن‌سعید	له	کو	مب	۰	از ششم	از بلاد انبردیه	به‌لام وواو وشین نقطه‌دار و یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس راء بی نقطه وهاء در آخرش.

اوصاف واخبار عامه

ابن سعید گوید : شهر طلوزه در مشرق بردال است . و نیز گوید : حکمران فرنگی آنرا درشمال ومشرق این‌شهر درحدود هزار قلعه هست واوخویشاوند حکمران فرنسه است . رودخانه درجنوب شهر واقع شده‌وکشتی‌هائی که از دریای محیط آیند از آن بالاروند وقلع‌ومس که از جزیره انکلطره و ارلنده آرند بدانجا برند وبرخی ازآن را برپشت‌گرفته به نربونه برند و برخی‌را با کشتی به اسکندریه حمل کنند.

مرشیلیه فرضه‌ای‌است ازفرضه‌های فرنگ درمغرب‌لنبردیه.

ابن سعید گوید : سبقلو درشمال کوه جرواسیا است . در آنجا شمشیرهای مشهور آلمانی می‌سازند . معدن آهن دارد و از آن آهن بیرون آرند. وگویند که در جائی از آن دیار معدن آهن مسموم یافته‌شود که از آن شمشیر وخنجرسازند.پادشاهان به دیگران اجازه‌ندهند که بدان آهن‌دست یابند . درمشرق آن شهر نفصین است وآن جایگاه علما وحکماء المان است . درطول لد ل .

ابن سعید گوید : شهر عراز برساحل دریای محیط است و آن قاعدهٔ یکی از ملوك «صقلاب » است که در مغرب مکان دارند و بر همه بلاد «لمانی» ها و «هنقر» و « باشقرد » مستولی شده‌اند و این شهری مشهور است و استوار درمیان دریاچهٔ نمك و جز به وسیلهٔ پلی که آنجا ساخته‌اند بدان شهر داخل‌نتوان شد .

ابن سعید گوید : لوشیره از بلاد «انبرور » (= امپراطور) است . وچون «انبرور» برصقلیه مستولی شد مسلمانان راازآن دیاربه لوشیره فرستاد .

شماره	نام بلد	مآخذ	بست وهشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی ؛ جانب شمالی						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۳	سینقو	ابن‌سعید	لز	م	مه	٠	از ششم	قاعدهٔ هنگر	به سین بی‌نقطهٔ مکسور و یاء دو نقطهٔ تحتانی و نون سپس قاف و واو در آخرش.
۳۴	مشقه	ابن‌سعید	مح	٠	نح	ك	از شمال اقلیم هفتم	از صقالبه	به‌میم‌و شین نقطه‌دار و قاف وهاء در آخرش.
۳۵	برغاذما	ابن‌سعید	مه	ل	نز	٠	از شمال اقلیم هفتم	قاعدهٔ جزیرهٔ آن	به باء یك نقطه وراء بی نقطه وغین نقطه‌دار والف وذال نقطه‌دار سپس میم و الف درآخرش .
۳۶	دندره	ابن‌سعید	لز	ل	نا	٠	از شمال اقلیم هفتم	از بلاد برطاس	به‌دال بی‌نقطه و نون ودال دوم وراء بی‌نقطه وهاء در آخرش .
۳۷	روسیا	ابن‌سعید	نز	لب	نو	٠	از شمال اقلیم هفتم	قاعدهٔ ملت روس	به‌راء بی‌نقطه وواو وسین بی‌نقطه سپس یاء دو نقطهٔ تحتانی والف در آخرش .

اوصاف و اخبار عامه

ابن‌سعید گوید : سینقو درشمال جون البنادقه است . و«تتر»ها از آن فراتر نرفته‌اند . چه دراین‌مکان «هنگر» و «باشقرد» و «المانی» هاسرراه بر آنان گرفتند و ایشان را آنچنان بهزیمت دادندکه از بازگشت به آن بلاد مأیوس شدند . در مغرب این شهر بر کنارهٔ خلیج کوه اشکفونیه واقع شده .

ابن‌سعیدگوید : شهر مشقه را یکی‌از«صقلاب» هادارد با کشوری وسیع و لشکری بسیار .

ابن‌سعید گوید : جزیرهٔ صقلاب جزیره‌ای است بزرگ آن سوی مشرق وشمال آن که به دریای محیط می‌رسد هیچ آبادانی‌نیست . درازای آن‌هفتصد میل و پهنای‌آن دروسط درحدود سیصدو سی‌میل است .درآن نهرهای جاری‌وکوه‌ها وشهرها و آبادی‌ها و مردم بسیار هست . گویند ایشان همچنان بردین مجوس و آتش‌پرستی هستند و جز آن آیینی نمی‌شناسند . ونیز گویند در آنجاقومی هستند که سرشان به کتفشان چسبیده است . مساکنشان سوراخ‌هائی است که برتنهٔ درختان کنده‌اند. قاعدهٔ آن برغاذما است که باغار را بدان نامیده‌اند وگویند اصلشان از این‌شهر است .

ابن سعید گوید : بر کوه فرمانیا قلعهٔ دندره واقع شده. ملك برطاس درآنجا ذخایری دارد . از آنجا نزد قوم «غز» وساکنان اطراف دریاچهٔ مازغا ــ از اقوام ترك ــ توان‌رفت . گرداگرد آن دریاچه هشتاد روزه راه است وآن درمشرق خلیج بزرگی است از دریای طبرستان .

ابن‌سعید گوید : روسیا قاعدهٔ قوم «روس» است . و ایشان خلق‌کثیری هستند از دلیرترین خلق‌خدا . صورت‌های کشیده‌دارند. برساحل دریای نیطش بناهاساخته‌اند. مردمی‌گمنام‌اند. صاحب«الاطوال» گوید : طول آن عز ل وعرضش مه است. و نیز گوید : کوتابا شهر «روس» است درطول عز وعرض نح .

ترتیب	نام بلد	مآخذ	بیست وهشتمین اقلیم از اقلیم های عرفی : جانب شمالی						ضبط نام‌ها
			طول		عرض		اقلیم حقیقی	اقلیم عرفی	
			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			
۳۸	کَسا	ابن‌سعید	سو	۰	مو	نج	از هفتم	قاعده‌بلاد کسا	به فتح کاف وسین بی‌نقطه سپس الف در آخرش.
۳۹	قلعهٔ مانعه	ابن‌سعید	سو	ل	نو	لج	از شمال‌هفتم	از جزائر	مانعه از المنعه.
۴۰	قاعدهٔ بلاد مجغریه	اطوال	عح	مد	نا	مد	از شمال هفتم	قاعدهٔ بلاد ایشان	به‌میم وجیم‌وغین نقطه‌دار وراء بی‌نقطه‌و یاء دو نقطهٔ تحتانی سپس هاءدر آخرش.

اوصاف واخبار عامه

ابن سعید گوید : در مشرق اطرابزنده شهر کسا است . وایشان قومی هستنداز ترك که کیش مسیح برگزیده‌اند . شهر برساحل دریاست . وهموگـوید : درمشرق آن شهر ارکشیه است . ایشان‌نیز قومی هستنداز ارکش از اجناس ترك که به‌علت‌مجاورت بانصاری بدان‌کیش گرویده‌اند .شهر بر ساحل دریاست درطول سز ، یح وعرض‌مو.

ابن‌سعید گوید : در مشرق روسیا ، دریاچهٔ طوما است . درازای این دریاچه از مغرب به‌مشرق ششصدوسی‌میل است و پهنای‌آن در برنس شرقی سیصدمیل ودروسط آن جزیرهٔ تتر است . درازای این جزیره درحدود پنجاه میل و پهنای آن در حدود هفتاد میل است و درآن‌قلعه‌ای است‌بس‌رفیع برسر کوهی . درآن قلعه‌خزائن«طومانی» هاست وامروز مخزن اموال زادگان « برکه» است و از این‌رو آن را «تتر» نامیده‌اند که «تتر» درآنجا یافته شود . وآن حیوانی‌است شبیه به‌شیر و به‌نیروی آن ولی‌به‌قدر پلنگ . وگویند : «تتر» درمیان ایشان‌زاده‌شود . در این جزیره نهرهای بسیار جاری است . بیهقی گوید : درحدود صدنهر .

ایشان طایفه ای باشند از ترك . برخی گویند : بلادمجغریه میان بلاد بجناك و سکك واقع شده . سکك از بلادبلکریه است . مردمش آتش‌پرست و چادرنشین‌هستند وهر جا باران ببارد وگیاه باشد بدانجا روند . پهنای بلادشان صد فرسخ است در صد فرسخ .حدی از سرزمینشان روم و حدی دیگر بیابان است .

فهرست اعلام

«ث»

«چ»

«ح»

«د»

«س»

«ص»

«ض»

«ط»

«غ»

«ق»

«ن»

واردات واستدراکات

درصفحهٔ ۵ سطر ۱۲ و۱۴ ، قطب و ، زائد است .

در صفحهٔ ۱۲ سطر ۴ و ۱۹ ، این‌سو ، درست است .

درصفحهٔ۱۵ سطر ۲۰، بعدازنقاط فلکی اضافه‌شود: وازجمله دوقطب‌فلك‌البروج.

درصفحهٔ ۱۵ سطر آخر ، به‌جای سعت‌مشارق و مغارب بامیلها مساوی‌باشد،این عبارت را بگذارید : ومیل خورشید بافاصله آن‌ازمشرق ومغرب برابر شود .

صفحهٔ ۲۲ ، از سطر ۱۷ تا سطر ۱۹ عبارت را چنین اصلاح کنید : کـه‌خارج قسمت شصت‌وشش میل ودو ثلث میل بـرسه ، دوتسع است ومقدار يك‌درجه درنـزد متاخران‌نوزده فرسخ ويك تسع کم‌است که‌خارج قسمت پنجاه‌وشش برسه‌است،وآنچه.

درصفحهٔ۱۰۷ سطر ۴و۶ ، ۱۳ به‌جای همه ، متمم‌بگذارید .

درصفحهٔ ۱۴۱ سطر ۱۰ به‌جای حوف شرقی،جانب شرقی حوف بخوانید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۲۳	ابن‌عمّاره	ابن‌عماره
۴۰ تاچند صفحهٔ بعد همه جا		قرم	قِرِم
۴۰	۱۲	طَرْسوس	طَرَسوس
۴۱	۲۲	طَرطوشه	طُرطوشه
۶۶	۵	زَغَر	زُعَز
۷۱	۳	شهر	حضر
۷۶	۱۳	دریا	آن دریا
۷۸	۲۱	نازرع	نازرنج
۱۰۹	۹	عُمان	عَمّان
۱۱۰	۲	عره‌جی	عرجی
۱۲۱	۲۱	سلیمه	سلمیه
۱۲۵	۱۴	جنده	جند
۱۲۹	۴	المغرب	المعرب
۱۳۱	۳	اعمیشه	اعمشیه
۱۴۱	۵	بهنا	بهنسا
۱۴۶	۸	وقع	واقع
۱۶۱	۳	سلّه	مسلّه
۱۶۹	۲۰	«الشریف»	الشریف
۱۷۹	۲۰	محالات	مجالات

۱۸۱	۱۳	شهری	شهری‌است
۱۹۳	۶	محاله	مجالد
۲۰۹	۴	الافطش	الافطس
۲۱۳	۱۰	بُرشانه	بَرشانه
۲۲۳	۱۴	بزرگترین‌فنش	بزرگترین بلادالفنش
۲۴۳	۱۷	قُنَّسرین	قنَّسرین
۲۴۴	۳	شُراه	شَراة
۲۵۲	۲۴	سه	سر
۲۵۷	۲۴	قساریه	قیصاریه
۲۹۷	۲	بود	است
۳۰۵	۱۶	کَشّاف	کُشّاف
۳۱۷	۱۱	ابن قرمطی	این قرمطی
۳۲۳	۱۲	از بارویی	و بارویی
۳۲۵	۴	دِجله	دجله
۳۳۱	۱۱	مُحْول	مُحَوَّل
۳۳۳	۱۹	جُعفریه	جَعفریه
۳۳۷	۱۲	بنی قبله	بنی‌قیله
۳۳۸	۵	حیرد	حیره
۳۳۹	۲۰	جورجان	جوزجان
۳۶۹	۳	ابن‌عمّاره	ابن‌عماره
۳۸۵	۲	شهری	قریه‌ای
۳۹۲	۱	دُمیاط	دمیاط
۴۵۱	۱۵	مشرقی	غَربی
۴۵۶	۱۶	گوید در مغرب	درالمعرب گوید
۴۶۶	۱۶	ملیهاً	ملهیاً
۴۸۹	۸	فقیه‌است	فقیه
۴۹۱	۳	متنزعات	متنزهات
۴۹۲	۱	جبل	جیل
۵۱۰	۱۱	طرثیث	طرثیث